

مزار پیر نور
آخند زاده سيف الرحمن (رح)

غلام حضرت غلام (رح)

فيسبوك Haji Ajab Khan

يا الهی به وسیله و به برکت جمع الانبیانک و اولیائک و ثلّه ما کان عندک حقّ حبّ علی قلوبنا و کاسه شراب مُحبّینک علی سایر قلوب
 ورثه محبوب محمد مصطفی شیخ المشایخ قیوم زمان حضرت آخند زاده سيف الرحمن پیر ارجی خراسانی امام اولیائک و زاکرین
 والخاشعین و العاملین و العارفين الواصلین و الکاملین و المکملین و امام شریعت و طریقت غوث ، بحر العرفانی و اشهب زماني و عارف
 یزدانی و دوریشه سبحانی و سکن بین العارفين و الزاهدين و الصابرين و قاتعین والشاکرین و المشاهدين و المتواصلین و المراقبین و
 المحققین و سلسله های سائر القلوب مشایخ طریقه نقشبندیه و چشتیه و القادریه و السرورديه طریقت الصوفیه المحققین الکاملین
 الذین سائر مشایخ هم ورثه محبوب محمد مصطفی دو قسم وجود دارد عقاید 1- عقاید دین حق مسلمین مقبوله مقبوله و عقاید باطل
 ملحدین مردوده مردودی- یا الهی اعصمینی من الشر الفتنه الکافرین و الکافرات و المنافقین و المنافقات و الفاسقین و الفاسقات و
 الفاجرین و الفاجرات و الجابریین و الجابرات و المستکبرین و المستکبرات و الظالمین و الظالمات و الحاسدین و الحاسدات و النعین
 و النعيدات و النّار و النار و سلطان و ذاب الار و اسلحہ و : اسعاف المسلمین و اعداءهم و اعداءهم و اعداءهم و اعداءهم
 مُتکررین مُرتدّین زانیه و زانیه

ترتیب کننده حاجی عجب خان ولد عبدالسلام نقشبندی سیفی و حنفی (قوم احمدزی) تقریر مشهور به اسم ناقد غلام حضرت غلام در عقاید حق المسلمین اهل
 السنن و الجماعة به مثل غسل است اما عقاید باطل اهل خوارج و قدریه ، جبریه و بیروان و هایان ، داعشیان به مثل زهر حل است ، 8 جی بی سیجوری کارت
 در دو کان غذا برای خدمت به مسلمانان حاضر بوده و اشرف غنی بعد از وقوع حمله انتحاری خونین شبه شب مورخ 16 سنبله 1398 در هتل عروسی شهر دبی
 اعلان نمود اگر داعشیان را در هر جای که دیدید فوراً اطلاع آژرا برسانید و این خدمت به عام مسلمین و به امت رحمة للعالمین است.

فهرست مکتوبات

مکتوب 44 صفحه کتاب 10 به مطابعت سنت سنیه ابن نوازند به مطابعت شریعت رضیه و سرفراز سازند امروز عمل قلیل و مقرون به تصدیق حقیقت دین است به عمل کثیر بر میدارند اصحاب کهف این همه درجات که یافته اند به واسطه یک حسنه است و آن هجرت بود از دشمنان حق سبحان و تعالی.

مکتوب 75 صفحه کتاب 62 شریعت محمد مصطفی (ص) از تمام شریعت ها گذاشته جامعه است و این شریعت موفق عمل کردن از تمام شریعت ها موافق عمل کردن است شریعت محمد مصطفی (ص) تصدیق کننده در تمام امت ها بهتر است و آن شریعت موافق عمل نکردند و آن در شریعت تکذیب کننده از تمام امت ها است.

مکتوب 165 صفحه کتاب 47 صاحب شریعت متابعت کردن و در آن شریعت همراهِ مخالفین عداوت و بغض و سخن کردن و طلب سعادت اهل شریعت علماء و صالحان تعظیم و عزت کردن حق است و هر کسی که شریعت جاری کردن بکار است و هر کی یک بدعت تعظیم کردن گویا اسلام انداختن همراهِ کفر و منافقین کمک کردن است.

مکتوب 80 صفحه کتاب 71 از جمله 73 فرقه ها یک فرقه ناجیه که اهل سنت و الجماعت فرقه است و 72 فرقه هر کدام دعوی شریعت تابع داری دارد و پیغمبر (ص) فرمان صادر کردند الذین هم علی ما انا علیه و اصحابه لا تجتمع امتی علی الضلاله ترجمه جمع نمیشود به گمراهی اگر جمع شوند من از آن بیزار هستیم آن از من بیزار است آن خوارج و منزلیه و شیعه.

مکتوب 186 صفحه کتاب 71 تابعداری سنت و از بدعت دور گشتن خیر البشر و در خلفای راشدین زمان نبوده و در آن وقت رسانی ایمان یاد نموده به مثل صحابه صادق شان داشته در وقت ضعیف ایمان بدعت و هر بدعت گمراهی و ضلالت است و هر بدعت به زد سنت ختم کننده است.

مکتوب 255 صفحه کتاب 63 سنیه زنده کردن و بدعت دور کردن و محبوب محمد مصطفی (ص) در سنت و یک سنت زنده کردن صد شهید را اجر دارد و منکر نا

مرضیه بدعتین ختم کردن و سنت و بدعت هر دو قسم یک دیگر ضد است و نزد محبوب مقبولو هو مقبوله و هر بدعت عمل شیطانی مردود هومردوده.

مکتوب 268 صفحه کتاب 138 و آن علم که علما وراثت انبیاء در دو قسم علم آمده نصیب وی شده یک شان احکام شریعت است و دوم علم اسرار طریقت مقام ولایت است عالم وارث آن شخص است و آن عالم دو قسم علم حصه ندارد و یک حصه دادر و آن را نیم عالم گفته میشود و رحمه اللعلمین هم نبی بود هم ولی بود.

مکتوب 267 صفحه کتاب 137 اسرار دقایق نه خودشان امام ربانی مجدد الفسانی مشرف بود و از آن کم اندازه هم به ظهور منید باد بلک رمز و اشارت نموده متعلق گفتار نموده و آن اسرار چراغ نبوت است و ملانکه علین به آن مقام ولایت شریک است به آن علوم معارف فیضان میشوند و هر نا اهل و ناکسی خبر ندارد.

مکتوب 266 صفحه کتاب 104 اهل السنه و الجماعت و عقاید گلامیه از طرف مشایخ عقاید ماترید موفق است و عقاید فلسفی رد کردن و اهل فلسفی مزمت و خرابیه بان کردن و آن ملحدین وزندیقین و مرتدین و نام نهاد صوفیه نه پایده گمراه شده و بعضی احکام نماز تعلق دارد باز هم گمراه میشود.

مکتوب 33 صفحه کتاب 92 نام نهاد خراب علما در دنیا محبت گرفتار است و علم ذریعه دنیا حاصل کردن وسیله جور کردن خراب از تمام مخلوق جان خودبتر و در حقیقت دزد های دین است عالمان بی عمل در دین پیشوای ما است و مخلوق جان بهتر خیال میکند و علما بخاطر محبت دنیا به مخلوق فایده رسانده اما خود نفع نمیبرد آخر فاسق فاجر میشود.

مکتوب 53 صفحه کتاب 26 نام نهاد خراب علما سود اختلاف در جهان سبب تباهی باعث است و علما عقاید حق بهتر عالم در تمام جهان در از انسانها بهتر است و عقاید باطل علماء بدتر عالم در تمام جهان در انسان ها بدتر است و یک شخص بزرگ ابلیس لعین دید فارغ نشسته بود و گفت که من علما بی عمل را تربیه نموده و خودم راحت هستم.

مکتوب 48 صفحه کتاب 20 آن علما تعظیم به کار است که عمل شریعت را قایم نگه داشته باشد سید الانبیاء وسیله بالای دشمنان فتح نصیب میشود و روز قیامت در

باره شریعت سوال و جواب میشوند و در باره تصوف هیچ نوع سوال و جواب نمیشود و حکم شریعت به جا آوردن و جنت داخل شدن و دوزخ نجات دادن است.

مکتوب 285 صفحه کتاب 39 سیما و رقص وجد احکام در بعضی معارف به روح تعلق دارد به الله راست مستقیم راهی هدایت و سماع وجد رحمانی بهتر به ذاکرین فایده مند است به خاطر شخصی که ارباب قلوب و سیر الی الله قطع کردن و بقا بالله تعلق دارد بعداً جذب قی عنایت فرماید و جذب به راستی انسان میسر میشود.

مکتوب 62 صفحه کتاب 40 جذب سلوک بلکه منزلی سلوک اصل مقصود است تمام تعریف بخاطر الله است و آن شخص برگزیده سلام باشد طریقه اصول الی الله دو جز است یک جذب و سلوک و دوم عبادت تصفیه و تزکیه اول اصلی مطلب جذب نیست و اصل مطلب سیر فی الله در اصل مقصود و مطلوب و رضا الله است.

مکتوب 287 صفحه کتاب 53 و جذب سلوک هر دو مقامات و مناسب به الله تعالی از حمد و ثنا است الله در مابین ذاکرین هدایت کردن اگر هدایت الله نمی بود هرگز هدایت به دست من نمی بود و بی شک اشخاص ذاکرین از طرف رسولان حقیق خیر دارد و همراه کرده بلکه تا روز قیامت حاضر هستم.

مکتوب 23 صفحه کتاب 56 پیر ناقص بیعت طریقت گرفتن منع است پیر ناقص با کافر مشابه است و ناقص طریقه اخذ کردن طریقه ناقص رفتار کردن آن اشخاص هوا تابعی و حرص ملحدین است و ناقص در حال باطل چیز درک ندارد و در باطن شما از روشنی نمی باشد.

مکتوب 61 صفحه کتاب 38 شیخ کامل و مکمل بیعت کردن پیر ناقص خلاص کردن و در حقیقت پیر ناقص مطلب حاصل کردن منع است که خود شان مریض باشد دیگران را چگونه علاج کنند و حرف ناقص خودش در باره تداوی ناقص است که شخص خیال میکند که مرض جور شود بلکه از بد بدتر لیکن مضرت عقاید باطل در بدن پیدا میشود.

مکتوب 101 صفحه کتاب 102 در باره آن اشخاص که کامل و ناقص خیال میکند و اعتراض میکند جاهل مخلوق گمان جهالت میکند که نفس اماره و نفس مطمئن

تصور میکند و اما در احکام به مطمئن خیال میکند و فرق میان کافر و پیامبر را نمیتواند و از کمالات نبوت انکار نموده و در حق من از منکرین خلص کند.

مکتوب 83 صفحه کتاب 76 ظاهر و باطن جمیعت در شریعت و حقیقت هر دو جمع میشود ظاهر شان روشنی شریعت مستقیم شده و باطن همیه حق تعالی ثابت قدم باید باشد اگر کدام نیکبخت هر دو علوم مشرف کند در حالیکه انسان نمیتواند هر دو ظاهر و باطن را تفکیک کند.

مکتوب 84 صفحه کتاب 77 شریعت و حقیقت یک به دیگر عین است و مرتبه عین الیقین شدن علامت مقام معارف علوم شرعیه مطابق کنند و مقصود در شریعت و حقیقت در یک به دیگر عین است و در حقیقت یک به دیگر جدا نیست و فرقه صرف اجمال و تفصیل و کشف الاستدلال روشن شریعت موافقت ظاهری معلوم میشوند.

مکتوب 190 صفحه کتاب 76 دوام ذکر الهی بالای شان حرص کند تمام وقت ذکر الهی دوام داشته باشد و یک لحظه هم غفت جایز نیست الله تعالی حمد در الله احسان است طریقه ذکر اختیار کردن بلند بارگاه طرف ذکر کردن چاره نیست و قل حضور یک توتّه گوشت است آنرا صالح باشد تمام بدن صالح است.

مکتوب 163 صفحه کتاب 43 بیان اسلام و کفر یک به دیگر زد است هر دو زیدین یک عزتمند و دوم شان خوار و ذلیل میباشد اصل حقیقت و سعادت دو جهان فقط تا بعداری سابطه و بسته ست و محبوب محمد مصطفی (ص) متابعت اسلامی احکام به جا آوردن و رواج کفر از بین بردن و یک ثابت کردن و دوم رد کردن میشود.

مکتوب 276 صفحه کتاب 25 بیانات محکّمات و مشابّهات علمای راسخین حق تعالی در کتاب خود دو قسم فرمان صادر کرده یک محکّمات دوم مشابّهات اول قسم علم شریعه احکام است و دوم قسم حقایق اسرار علم مخزن است و آن اسرار تاویل در علمای راسخین به غیر به دیگر اشخاص خبر ندارد.

مکتوب 289 صفحه 75 بیان الله تعالی حمد است و در قضاء قدر اسرار به خاص مسلمان ظاهر کردن و عوام مسلمان آن اسرار نشان ندادن که در راه گمراه نشود

و راه راست بی راه نشود و اکثر خلق حیران و گمراه میشوند و مثل که اکثر دیده
میشود که خیال باطل هم غالب است و جبر قائل است.

مکتوبات امام ربانی عهد استثنائی (روح آن کتاب است که گروهی که به انبیاء و اولیا قابل باشد این مکتوب برای است سزاوارست قبول، اشخاص جامع اکالات مثل مثل است. مکتوب
44-75-165 اشخاص بدعتی و جهل است ضلالت و گمراهی است.

اول هم اسلام غریب بود و آخر زمان هم اسلام غریب شود اول اسلام غریب بود و هر طرف زلالت و گمراهی گمراه بود و هر طرف نوشیدن شراب بود هر طرف قتل و زناکاری نمود
میگردد و هر طرف صدای شرک بدعت بود و هر طرف جنگ و دشمنی به اصحاب کرام بود و سرکشان دین نیامد بودند

خارج یکست قانون شرعی و حکومت شرعی غایت کننده را میگویند به مثال حضرت عمر فاروق خلافت شان خارج غایت کرد حضرت عمر فاروق به شهادت رسانید خلافت شان
نعم نموده حضرت عثمان غنی و حضرت علی شیر خدا را غایت و شهادت رسانیدند. و علامه در آخر زمان مردمان که اذاعت توحید و انوار اهل قرآن و حدیث مشهور به غیر متقدمین و بیابان
و امثالین ستمگر را ناقص پسندانند و بی دینی را دین میگویند بدعت را عدالت میگویند و مسلمان را شرک میگویند و زیارت ائمه و مناسک را بدعت میگویند و مسلمان را کافر میگویند و هر طرف
قتل کفر است و هر طرف زنا شراب است و هر طرف قتل و زنا کاری است و هر طرف صدای شرک بدعت است و هر طرف عداوت میان به مسلمانان پاک است و سرکشان
دین هم مشهوره های ناقص نموده و پیروان خارج مشهور به اذاعت و توحید سنت و اهل قرآن و حدیث را قبول دارد و غیر آن را شرک بدعتی است و آن فیصله ابو بکر صدیق قبول ندارد و
حضرت عمر فاروق قبول ندارد و فیصله حضرت عثمان قبول ندارد و حضرت علی شیر خدا فیصله قبول ندارد و فیصله چهار امام تأسیب را قبول ندارد و بیاید نام سادات مسلمان در قرآن و حدیث
بدر اختیار آمده است که حرام بیاید نام سادات مسلمانان گوشت مک و خروپنگ و غیره حرام بخورد و قرآن حرام ذکر است امام چهارم تأسیب ذکر کرده و آن هم آنجنان و جاسوس بریتانیا است
و آنگاه دشمن اسلام است اگر بنت و جهنم نشود و همی دشمن مسلمانان نبوده اعلان به عام مومنین و مومنات خصوصاً خاص اولیاء الله به فیسوک غلام حضرت غلام غازی مرویدان و
فیسوک حاجی جب خان مزاج و صیفت را دیدید و از این گروه گمراه جان خود فرزندان خود را حفظ کنید گروه باطل مثل زحر بل است و علیه حق جنتی است علیه باطل جسمینی
است اگر کسی که عاقل باشد حاجی جب خان خوب گفته که تار حقیقت بسیار شیرین است و به باطل قائلان را. اگر همی نمونه قانون شرعی حکومت اسلامی بود مسلمان باید بپناه بیاید
سر بر بند نشود بخاطر آنکه امام اعظم صاحب روح بر تمام هر سر بر بند نشسته است به خاطر از الله متعال که حاضر و ناظر است جایگزین و بگفتن حاج عرب به سرشان بود.

آن شخصیکه حق را به اولیاء باطل باطل مازد و باطل را به اولیاء حق حق مازد و شریعت است. و دره شریعت کفر است.

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم
البرهان
الغياث
والنور
والهدى
والرحمة
والشفاعة
والعاقبة
الصالحة
والصالحين
الذين هم
البرهان
الغياث
والنور
والهدى
والرحمة
والشفاعة
والعاقبة
الصالحة
والصالحين

إظهار أحوال خودی خواهند آمد است که سئول ایشان با حاجت مقرون گردد

مکتوب پنجم

نیز بسایات و نقابت پناهی شیخ فرید صد دریافت در مداحی خیر البشر علیه و علیٰ آله الصلوة
والتسلاوة و در بیان آنکه تصدقان شریعت او خیر الامم اند و مکتوبان آن بدترین نبی آدم -
و در ترغیب بتابعیت سنت نبویه و علیٰ آله الصلوة و التسلاوة مرحمت نامه گرامی مداحی
و راعی از مرید شرف و رو یافت بمطالعہ آن مرفعت گشت لله للکلمة سبحانه و المنة که
میراثی از فقر محمدی علیه السلام و الصلوة و الصلوات بدست آورده اند که محبت فقرا و ارتباط با ایشان
نتیجه آنست نمیدانند که این مقرر بے سرو برگ در جواب آن چه نویسد مگر آنکه فقره چند عبارات
عربی با ثور و فضائل خیر بزرگوار ایشان که خیر العرب است بنویسد علی عجل الله بین الصلوة
انتها و صیر الخیرات انکلتها و آن سعادت نامه را وسیله نجات آخروی خود سازد و نه آنکه مداحی او

اسم علیه الصلوة و الخیرات نماید بلکه مقول خود بان شاید ترجمه بدست

| | |
|---|---|
| شعر - سخن نیر من ستودم ذوات محمدی ا لکین باسم احمد استوده ام سخن ا پس میگویم و از خدا ای پاک عصمت میجویم و توفیق میجویم که هر اینده محمد رسول الله بتر و بهتر و بزرگترین فرزندان آدم است و بیشترین مردم است از روی تابعان روز قیامت و بزرگترین پیشینان و پسینان است نزد خدا | شعر ما ان مدحت محمد ا بما قالی لکن مدحت مقالی محمدا قالوا و یا لله سبحانه العظمة و الترفیق ان محمد رسول الله سید ولد آدم و اکثر الناس تبعوا لعمامة و اکرم الاولین و الاخرین علی الله و اول من ینطق عنه القلور و اول شافع و اول مشفع |
|---|---|

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم
البرهان
الغياث
والنور
والهدى
والرحمة
والشفاعة
والعاقبة
الصالحة
والصالحين
الذين هم
البرهان
الغياث
والنور
والهدى
والرحمة
والشفاعة
والعاقبة
الصالحة
والصالحين

وَأُولَئِكَ يُقْتَرِبُونَ بِأَبْلِ الْجَنَّةِ فَيَفْتَحُهُمُ اللَّهُ
لَهُ وَحَايِلُ لِقَاءِ الْعَمَلِينَ الْغَيْمةِ
يَحْتَفُونَ أَذَمُ قَمَنَ دُونَهُ وَهُوَ الَّذِي
قَالَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ
يَعْنُ الْأَخْزَرُونَ وَيَعْنُ السَّابِقُونَ
قَوْمَ الْقَيْمَةِ وَإِنِّي قَائِلٌ قَوْلًا غَيْرَ مَقْبُولٍ
وَإِنَّا حَاضِبُ اللَّهِ وَأَنَا قَائِدُ
الْمُرْسَلِينَ وَلَا يَفْخَرُ وَأَنَا خَاتَمُ
النَّبِيِّينَ وَلَا يَفْخَرُ وَأَنَا
مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ
عَبْدِ الْمُطَّلِبِ إِنْ لَمْ يَكُنْ
خَلَقَ الْخَلْقَ فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِ
هَمَّةٍ ثُمَّ جَعَلَهُمْ فِي رِقَابِي
فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِ
فِرْقَةٍ ثُمَّ جَعَلَهُمْ
قَبَائِلَ فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِهِمْ
قَبِيلَةَ قَوْمِهِ ثُمَّ جَعَلَهُمْ
بُيُوتًا فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِهِمْ
بَيْتًا فَأَنَا خَيْرٌ مِنْ قَوْمِهِمْ وَخَيْرٌ مِنْ بَيْتِهِمْ

تعالی و نخستین کسی است که شگفتا گریه از وی
قبر نخستین شفاعت کننده است و نخستین
کسی است که قبول کرده شود شفاعت و
نخستین کسی است که گوید و زبیر است را پیش
حق تعالی برای و س داوست بردارنده معلم
سائش حق جل علار و زقیامت زیر علم هست
آدم و هر که جز داوست و داوست علی بن ابی طالب
که فرموده است ما میم پیشینان و ما میم پیشینان
روز قیامت من گوینده ام کفار را بی باقی است
و منم مجیب حق تعالی و منم کننده مرسلان است
فخر و منم ختم کننده دنیا بران و نیست فخر و منم
محمد پسر عبدالمطلب بر تنبیه خدا و تعالی
پیدا کرد خلق را پس گردانید مراد برترین ایشان
پس گردانید ایشان او و گروه پس گردانید مراد و زقیامت
که برترین ایشان است پس گردانید ایشان را
قبیله قبیل پس گردانید مراد برترین قبایل است
گردانید ایشان خان خانه پس گردانید مراد
بهترین خانه را ایشان پس منم بهترین ایشان
از رویه ذات و بهترین ایشان از روی خانه

از وی
نخستین
کسی است
که گوید
و زبیر
را پیش
حق تعالی
برای
سائش
حق جل
علار و
زقیامت
زیر علم
هست
آدم و
هر که
جز
داوست
و
داوست
علی بن
ابی
طالب
که
فرموده
است
ما میم
پشینان
و ما میم
پشینان
روز
قیامت
من
گوینده
ام
کفار
را
بی
باقی
است
و منم
مجبیب
حق
تعالی
و منم
کننده
مرسلان
است
فخر
و منم
ختم
کننده
دنیا
بران
و نیست
فخر
و منم
محمد
پسر
عبد
المطلب
بر
تنبیه
خدا
و تعالی
پیدا
کرد
خلق
را
پس
گردانید
مراد
برترین
ایشان
پس
گردانید
ایشان
او
و گروه
پس
گردانید
مراد
و زقیامت
که
برترین
ایشان
است
پس
گردانید
ایشان
را
قبیله
قبیل
پس
گردانید
مراد
برترین
قبایل
است
گردانید
ایشان
خان
خانه
پس
گردانید
مراد
بهترین
خانه
را
ایشان
پس
منم
بهترین
ایشان
از
روی
ذات
و
بهترین
ایشان
از
روی
خانه

و اول من یقتربون
ابلی الجنة
فیفتحهم الله
له و حایل
لقاء العملین
الغیمة
یحتفون
أذم قمن
دونه و هو
الذی قال
علیه الصلاة
و السلام
یعنی
الأخضر
ون یعنی
السابقون
قوم القیمة
و اننی
قائل قول
لا غیر مقبول
و اننا
حاضب
الله و انا
قائد
المرسَلین
ولا یفخر
و انا
خاتم
النبیین
ولا یفخر
و انا
محمد
بن عبد
الله بن
عبد
المطلب
ان لم
کن
خلق
الخلق
فجعلنی
فی
خیر
هممة
ثم جعلهم
فی
رقابی
فجعلنی
فی
خیر
فرقة
ثم جعلهم
قبائل
فجعلنی
فی
خیر
هم
قبيلة
قومه
ثم جعلهم
بیوت
فجعلنی
فی
خیر
هم
بیتا
فانا
خیر
من
قومهم
و خیر
من
بیتهم



والمعرفت

وَمَنْ أَحْسَنُ مَرُومٍ أَرْوَاهُ سُبْحَانَ مَنْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ
 وَأَنَا أَوَّلُ النَّاسِ خُرُوجًا إِذَا
 بُعِثُوا وَأَنَا قَائِدُهُمْ إِذَا وَقَدُوا
 وَأَنَا حَظِيبُهُمْ إِذَا أَنْصَتُوا وَ
 أَنَا مُسْتَشْفَعُهُمْ إِذَا حَسَبُوا
 وَأَنَا مَبَشِّرُهُمْ إِذَا يَكْسَبُوا
 الْكِرَامَةَ وَالْمَفَاتِيحُ
 يَوْمَئِذٍ بِإِذْنِي وَإِنِّي وَالْحَمْدُ
 يَوْمَئِذٍ بِإِذْنِي وَأَنَا أَكْرَمُ وُلْدِي
 أَدَمَ عَلَى رِجْلِي يَطُوفُ عَلَى الْفِ
 خَادِمٍ كَأَنَّهُمْ مَبِيتٌ مَكْنُونٌ وَإِذَا
 كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كُنْتُ إِمَامَ النَّبِيِّينَ
 وَحَظِيبَهُمْ وَصَاحِبَ تَحَا عِنْتِهِمْ
 غَيْرَ فِخْرٍ لَوْ كَلَاهُ مَا خَلَقَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ
 الْخَلْقَ وَمَا أَظْهَرَ الرَّبُّ بَيْتَهُ وَكَانَ
 نِسِيًّا وَآدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطَّيْنِ -

شعری نامہ بعضیوں کے درگروہ کہ دارچین بن سید میسر و پسر ناچار تصدق ان چھین
 پیغمبر سید البشر علیہ الصلوٰۃ والسلام خیر الامم باشند گنیم خیر امتہ آخر حجت نعت
 وقت ایشان است و مکذبان او علیہ الصلوٰۃ والسلام بدترین نبی آدم الا عترتہ
 کشد کفر او فنا کا نشان حال ایشان است تا کلام صاحب دولت را با تباع

وَمَنْ أَحْسَنُ مَرُومٍ أَرْوَاهُ سُبْحَانَ مَنْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ
 وَأَنَا أَوَّلُ النَّاسِ خُرُوجًا إِذَا
 بُعِثُوا وَأَنَا قَائِدُهُمْ إِذَا وَقَدُوا
 وَأَنَا حَظِيبُهُمْ إِذَا أَنْصَتُوا وَ
 أَنَا مُسْتَشْفَعُهُمْ إِذَا حَسَبُوا
 وَأَنَا مَبَشِّرُهُمْ إِذَا يَكْسَبُوا
 الْكِرَامَةَ وَالْمَفَاتِيحُ
 يَوْمَئِذٍ بِإِذْنِي وَإِنِّي وَالْحَمْدُ
 يَوْمَئِذٍ بِإِذْنِي وَأَنَا أَكْرَمُ وُلْدِي
 أَدَمَ عَلَى رِجْلِي يَطُوفُ عَلَى الْفِ
 خَادِمٍ كَأَنَّهُمْ مَبِيتٌ مَكْنُونٌ وَإِذَا
 كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كُنْتُ إِمَامَ النَّبِيِّينَ
 وَحَظِيبَهُمْ وَصَاحِبَ تَحَا عِنْتِهِمْ
 غَيْرَ فِخْرٍ لَوْ كَلَاهُ مَا خَلَقَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ
 الْخَلْقَ وَمَا أَظْهَرَ الرَّبُّ بَيْتَهُ وَكَانَ
 نِسِيًّا وَآدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطَّيْنِ -

وَمَنْ أَحْسَنُ مَرُومٍ أَرْوَاهُ سُبْحَانَ مَنْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ
 وَأَنَا أَوَّلُ النَّاسِ خُرُوجًا إِذَا
 بُعِثُوا وَأَنَا قَائِدُهُمْ إِذَا وَقَدُوا
 وَأَنَا حَظِيبُهُمْ إِذَا أَنْصَتُوا وَ
 أَنَا مُسْتَشْفَعُهُمْ إِذَا حَسَبُوا
 وَأَنَا مَبَشِّرُهُمْ إِذَا يَكْسَبُوا
 الْكِرَامَةَ وَالْمَفَاتِيحُ
 يَوْمَئِذٍ بِإِذْنِي وَإِنِّي وَالْحَمْدُ
 يَوْمَئِذٍ بِإِذْنِي وَأَنَا أَكْرَمُ وُلْدِي
 أَدَمَ عَلَى رِجْلِي يَطُوفُ عَلَى الْفِ
 خَادِمٍ كَأَنَّهُمْ مَبِيتٌ مَكْنُونٌ وَإِذَا
 كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كُنْتُ إِمَامَ النَّبِيِّينَ
 وَحَظِيبَهُمْ وَصَاحِبَ تَحَا عِنْتِهِمْ
 غَيْرَ فِخْرٍ لَوْ كَلَاهُ مَا خَلَقَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ
 الْخَلْقَ وَمَا أَظْهَرَ الرَّبُّ بَيْتَهُ وَكَانَ
 نِسِيًّا وَآدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطَّيْنِ -

وَمَنْ أَحْسَنُ مَرُومٍ أَرْوَاهُ سُبْحَانَ مَنْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ
 وَأَنَا أَوَّلُ النَّاسِ خُرُوجًا إِذَا
 بُعِثُوا وَأَنَا قَائِدُهُمْ إِذَا وَقَدُوا
 وَأَنَا حَظِيبُهُمْ إِذَا أَنْصَتُوا وَ
 أَنَا مُسْتَشْفَعُهُمْ إِذَا حَسَبُوا
 وَأَنَا مَبَشِّرُهُمْ إِذَا يَكْسَبُوا
 الْكِرَامَةَ وَالْمَفَاتِيحُ
 يَوْمَئِذٍ بِإِذْنِي وَإِنِّي وَالْحَمْدُ
 يَوْمَئِذٍ بِإِذْنِي وَأَنَا أَكْرَمُ وُلْدِي
 أَدَمَ عَلَى رِجْلِي يَطُوفُ عَلَى الْفِ
 خَادِمٍ كَأَنَّهُمْ مَبِيتٌ مَكْنُونٌ وَإِذَا
 كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كُنْتُ إِمَامَ النَّبِيِّينَ
 وَحَظِيبَهُمْ وَصَاحِبَ تَحَا عِنْتِهِمْ
 غَيْرَ فِخْرٍ لَوْ كَلَاهُ مَا خَلَقَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ
 الْخَلْقَ وَمَا أَظْهَرَ الرَّبُّ بَيْتَهُ وَكَانَ
 نِسِيًّا وَآدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطَّيْنِ -

وَمَنْ أَحْسَنُ مَرُومٍ أَرْوَاهُ سُبْحَانَ مَنْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ
 وَأَنَا أَوَّلُ النَّاسِ خُرُوجًا إِذَا
 بُعِثُوا وَأَنَا قَائِدُهُمْ إِذَا وَقَدُوا
 وَأَنَا حَظِيبُهُمْ إِذَا أَنْصَتُوا وَ
 أَنَا مُسْتَشْفَعُهُمْ إِذَا حَسَبُوا
 وَأَنَا مَبَشِّرُهُمْ إِذَا يَكْسَبُوا
 الْكِرَامَةَ وَالْمَفَاتِيحُ
 يَوْمَئِذٍ بِإِذْنِي وَإِنِّي وَالْحَمْدُ
 يَوْمَئِذٍ بِإِذْنِي وَأَنَا أَكْرَمُ وُلْدِي
 أَدَمَ عَلَى رِجْلِي يَطُوفُ عَلَى الْفِ
 خَادِمٍ كَأَنَّهُمْ مَبِيتٌ مَكْنُونٌ وَإِذَا
 كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كُنْتُ إِمَامَ النَّبِيِّينَ
 وَحَظِيبَهُمْ وَصَاحِبَ تَحَا عِنْتِهِمْ
 غَيْرَ فِخْرٍ لَوْ كَلَاهُ مَا خَلَقَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ
 الْخَلْقَ وَمَا أَظْهَرَ الرَّبُّ بَيْتَهُ وَكَانَ
 نِسِيًّا وَآدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطَّيْنِ -

مکتوب ہفتاد و نهم

تیز پیسہ زابدیج الزمان صدوریانہ درتخصیص برتنابت سید کو من علیہ وسلم
 إِلَه الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ أَوْلًا تَصِحُّ عَقَائِدُهُمَا نِيَابَةً أَسْتَنْ أَحْكَامَ مَضْرُوبَةٍ تَقْتَضِيهِ وَدُرِّيَانِ كُنْكَ
 اَرْحَى مَسْجِدَهُ وَتَعَالَى بوسيد یا پیویدا اور تعالیٰ سے باید طلبید کہ تمکمل اللہ مسجداً
 وَعَاقِلًا لِمَنْ تَقْدِرُ سَعَادَتِ وَأَرْبِن مَنْوَبَتَا بَعْتِ سِيدِ كُومِنِ اسْتِ عَلَيْهِ وَعَلَى إِلَه الصَّلَاةِ
 وَالسَّلَامَاتِ أَهْمًا وَأَكْمَلًا بِرَنَجِيكِهِ عَلَمًا وَأَهْلِ سُنَّتِ شَكَرًا لِلَّهِ تَعَالَى سَعِيدًا بِمَمَّ بِيَانِ فَرَمُودِهِ
 أَوْلًا تَصِحُّ عَقَائِدُهُمَا بِمَقْتَضَى آرَائِي صَائِدِيَانِ بَزْرُ كُورَانِ بَائِدِ كُورَانِيَا عِلْمِ حَلَالِ وَحَرَامِ
 وَفَرَضِ وَاجِبِ وَسُنَّتِ وَمَنْدُوبِ وَبَلِغِ وَشَرِيحِ حَاصِلِ بَائِدِ نَمُودِ وَعَلَمِ بِمَقْتَضَى اَيْنِ عِلْمِ نِيَزِ
 وَرَكَارِ اسْتِ بَعْدَ اِرْحَمُودِ اَيْنِ دُورِجِنَاحِ اِعْتِقَادِي وَعَمَلِي اِرْحَمُودِ اِرْتَلِي مَدُودِ فَرَايِدِ طَبْرَانِ
 عَالَمِ قَدَسِ سَيِّرِ آيِدِ وَيَكُودِ وَفِيهَا تَحْرِيضُ الْقِتَادِ وَنِيَابَةُ سُونِي كِرَائِي اِنِ نَمِيكِنْدَ كِه اِنِ رَا اَدُ
 سَطَابِ شَمَزِدِ وَحَصُولِ مَالِ وَجَاهِ اَوْ اِرَا زِ مَقَاصِدِ اِنْكَارِ نَدْبِنْدِ نَمَتِ بَائِدِ بُوودِ وَارْحَى سَبْحَانَهُ
 وَتَعَالَى بوسيد یا پیویدا اور تعالیٰ باید طلبید برصريحه کارانیت وغیر این همه بیج چون
 التفتات نموده ہمتی خواستہ اند کثرتاً لَمْ تَسْأَلْنَا اَوْ غَاغًا لِمَجِيْتِ خَوَاهِنْدِ نَمُودِ اَمَّا بِيكِ
 شَرَطِ رَا مَعْرِي دَارِنْدُ وَاِنِ وَصَدْتِ قَبْلَهُ تَوْجِهَ اسْتِ قَبْلَهُ تَوْجِهَ رَا مَسْتَعِدِّ وَا سَاطِنِ خُودِ رَا اَرْفِقَةَ
 اَنْدِ اَخْتِنِ اسْتِ مَثَلِ شُورِ اسْتِ كِه ہر كِه بچا ہم جاوہر كِه ہمہ جا بیج جا حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ
 بِرَجَائِدِ شَرِيحِ مَصْطَفِيَةِ عَلِيٍّ صَالِحِيهَا الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ وَالْحَيَّةِ فَهُوَ اسْتِ قَامَتِ كَرَمَتِ
 فَرَايِدِ وَالسَّلَامِ عَلَيَّ مِنْ اَتَّبَعِ الْهُدَى وَالنَّزَمَ مَقَابَعَةَ الْمُصْطَفَى عَلَيْهِ وَعَلَى إِلَهِ
 الصَّلَاةِ وَالْحَيَاتِ

طیعی از طرف
 مسلمانان
 مکتوب ہفتاد و نهم
 سید کو من علیہ وسلم
 ازلہ الصلوٰۃ والسلام
 اولاً تصیح عقائدہما
 نیابتاً استن احکام
 مضروبہ تقضیہ
 ودریان کنک
 ارحی مسجدہ و تعالی
 بوسید یا پیویدا اور
 تعالیٰ سے باید طلبید
 کہ تمکمل اللہ مسجداً
 و عاقلًا لمن تقدیر
 سعادتہ و آربین
 منوبتایا بعت سید
 کومین است علیہ
 وعلی الہ الصلوٰۃ
 والسلامات اہمًا
 واکملًا برنجیکہ
 علما و اہل سنت
 شکرًا للہ تعالیٰ
 سعیدًا بمم بیان
 فرمودہ اولاً
 تصیح عقائدہما
 بمقتضی آرائی
 صائیدیان بزور
 کاران باید کوران
 نیایا علم حلال
 و حرام و فرض و
 واجب و مندوب
 و بلغ و شریح
 حاصل باید نمود
 و علم بمقتضی
 این علم نیز
 و رکارت بعد از
 حصول این دو
 جناح اعتقادی
 و عملی ارحم
 اود ارتلی مد
 و فرمایا طبران
 عالم قدس سیر
 آید و یک و
 فیہما تحریر
 القیاد و نیابت
 سونی کرائی
 ان نمیکند کہ
 ان را اذ
 سطالب شمرند
 و حصول مال
 و جاہ او را از
 مقاصد انکار
 نبدنند نمت
 باید بود و ارحی
 سبحانہ و تعالیٰ
 بوسید یا پیویدا
 اور تعالیٰ باید
 طلبید بر صریحہ
 کارانیت وغیر
 این همه بیج
 چون التفتات
 نموده ہمتی
 خواستہ اند
 کثرتاً لَمْ
 تَسْأَلْنَا اَوْ
 غَاغًا لِمَجِيْتِ
 خَوَاهِنْدِ
 نَمُودِ اَمَّا
 بِيكِ شَرَطِ
 رَا مَعْرِي
 دَارِنْدُ وَاِنِ
 وَصَدْتِ
 قَبْلَهُ
 تَوْجِهَ
 اسْتِ قَبْلَهُ
 تَوْجِهَ
 رَا مَسْتَعِدِّ
 وَا سَاطِنِ
 خُودِ رَا
 اَرْفِقَةَ
 اَنْدِ
 اَخْتِنِ
 اسْتِ
 مَثَلِ
 شُورِ
 اسْتِ
 كِه ہر
 كِه بچا
 ہم جا
 و ہر كِه
 ہمہ جا
 بیج جا
 حضرت
 حق
 سبحانہ
 و تعالیٰ
 بِرَجَائِدِ
 شَرِيحِ
 مَصْطَفِيَةِ
 عَلِيٍّ
 صَالِحِيهَا
 الصَّلَاةِ
 وَالسَّلَامِ
 وَالْحَيَّةِ
 فَهُوَ
 اسْتِ
 قَامَتِ
 كَرَمَتِ
 فَرَايِدِ
 وَالسَّلَامِ
 عَلَيَّ
 مِنْ
 اَتَّبَعِ
 الْهُدَى
 وَالنَّزَمَ
 مَقَابَعَةَ
 الْمُصْطَفَى
 عَلَيْهِ
 وَعَلَى
 إِلَهِ
 الصَّلَاةِ
 وَالْحَيَاتِ



مکتوب صد شصت و پنجم (۱۶۵)

معه بمکه و...
گوشینت و اولی...
عدون و کسرا...
۱۶

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام علی ائمة الهدی
الجعفر بن محمد الطاهر بن محمد
الکاظم بن علی بن ابی طالب
الرضا بن علی بن ابی طالب
وعلی بن ابی طالب
وآلهم الصلوة والسلام
علی ائمة الهدی
الجعفر بن محمد الطاهر
بن محمد الکاظم بن علی
بن ابی طالب
والصلاة والسلام
علیهم اجمعین
وآلهم الصلوة والسلام
علی ائمة الهدی
الجعفر بن محمد الطاهر
بن محمد الکاظم بن علی
بن ابی طالب
والصلاة والسلام
علیهم اجمعین

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام علی ائمة الهدی
الجعفر بن محمد الطاهر بن محمد
الکاظم بن علی بن ابی طالب
الرضا بن علی بن ابی طالب
وعلی بن ابی طالب
وآلهم الصلوة والسلام
علی ائمة الهدی
الجعفر بن محمد الطاهر
بن محمد الکاظم بن علی
بن ابی طالب
والصلاة والسلام
علیهم اجمعین

بسیادت و لقاءت پناهی شیخ فزید و ریافته و ترغیب بر متابعت صاحب شریعت
علیه و علی ائمه الصلوات و التسلیمات و عداوت بخص و غلطت بانحال فان شریعت
علیه الصلوات و السلامه شرفکم الله سبحانه انه بشرف المیراث المعنوی من الصلوات
الذمی القربی الهاشمی علیه و علی ائمه الصلوات افضلها و من التسلیمات اکلها
كما شرفکم بشرف المیراث الصوری و یرحم الله عبدا قال امینا میراث صوری
ان سرور علی عز الله الصلوات و التسلیمات بما خلق تعلق دار و میراث معنوی بما لم
که انجا هم بیان معرفت و رشد و هدایت شریعت علی میراث صوری است که میراث معنوی

۳۸
بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام علی ائمة الهدی
الجعفر بن محمد الطاهر بن محمد
الکاظم بن علی بن ابی طالب
الرضا بن علی بن ابی طالب
وعلی بن ابی طالب
وآلهم الصلوة والسلام
علی ائمة الهدی
الجعفر بن محمد الطاهر
بن محمد الکاظم بن علی
بن ابی طالب
والصلاة والسلام
علیهم اجمعین

متعلق گروه و تقابل المیراث المعنوی لا یتسم الا کمال الاتباع المصطفوی علی الصلوات
والتسلیمات و القربیة صلیکم باسما و اطاعت فی اوجره و نواهیهم و کمال متابعت فرج
کمال محبت ابا سرور علی الصلوات و السلامه مصرح ان الحیب یمن هنا لا یطیع و علامت
کمال محبت کمال بخش است باعداء او وسیله الله علیه و سلمه و اظهار عداوت بانحال فان شریعت
او علی الصلوات و السلامه و محبت ما یست کمالش ندارد و محبت دیوانه محبت است که محبت
نار و بانحال فان محبت هیچ وجهی نمی نماید و محبت متباینه حج نشوند حج متباینه انحال
نقده اند محبت یکم سلام عداوت و یکریست نیک تامل باید فرمود که هنوز کار از دست فرشته
است تمارک ما پیش می توان نمود فرود کار از دست برود و غیر از آن است حاصلی نخواهد بود
سه بوقت صبح شود همچو روز معلومت به که با کماله عشق و شیب و همچو در تسلیع و بنا فرود
و فرود است و معامله آخر وی آبدی بر آن مترتب زندگانی چند روزه را اگر متابعت سید

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام علی ائمة الهدی
الجعفر بن محمد الطاهر بن محمد
الکاظم بن علی بن ابی طالب
الرضا بن علی بن ابی طالب
وعلی بن ابی طالب
وآلهم الصلوة والسلام
علی ائمة الهدی
الجعفر بن محمد الطاهر
بن محمد الکاظم بن علی
بن ابی طالب
والصلاة والسلام
علیهم اجمعین

اولین و آخرین علی بن ابی طالب الصلوات اللہ علیہم اجمعین است
 والا شیخ در سرچ است هر که باشد و هر عمل خیر که کند ^{محمد عربی کابروی} هر دو سراسر است
 کی که خاک و دشمنیت خاک بر سر او به حصول دولت عظمی متابعیت است و توفیق بزرگ کلی
 و نیاید نیست تا و شوازیاید بلکه اگر زکوة مغفوضه مثلاً موثقی شود حکم ترک کل دارد و عزم
 وصول حضرت چه مال مزکی از ضرر برآمده است پس معالجی وقع ضرر ز مال و نیاید اینج زکوة است
 از آن اگر چه ترک کلی اولی فصل است اما ادائے زکوة هم کار آن میکنند آسمان نسبت
 بعشر آیم فرود و رزق پس علی است پیش خاک تو در پس لازم است که بجای است و ایمان
 احکام شرعیه باید صرف نمود و اهل شریعت را از عمل و صلوات تعظیم و توقیر باید داشت و در
 تفریح شریعت باید گوشید و اهل هوا و بخت را ذلیل و خوار باید داشت ^{مؤمن} و در فصل

توابعیت است با صلوات علیهم اجمعین
 من حاد صبر علی او ۱۰
 علی شیخ در سرچ است هر که باشد و هر عمل خیر که کند
 کی که خاک و دشمنیت خاک بر سر او به حصول دولت عظمی متابعیت است و توفیق بزرگ کلی
 و نیاید نیست تا و شوازیاید بلکه اگر زکوة مغفوضه مثلاً موثقی شود حکم ترک کل دارد و عزم
 وصول حضرت چه مال مزکی از ضرر برآمده است پس معالجی وقع ضرر ز مال و نیاید اینج زکوة است
 از آن اگر چه ترک کلی اولی فصل است اما ادائے زکوة هم کار آن میکنند آسمان نسبت
 بعشر آیم فرود و رزق پس علی است پیش خاک تو در پس لازم است که بجای است و ایمان
 احکام شرعیه باید صرف نمود و اهل شریعت را از عمل و صلوات تعظیم و توقیر باید داشت و در
 تفریح شریعت باید گوشید و اهل هوا و بخت را ذلیل و خوار باید داشت

بذریه فقد احان علی هدایم الاسلام و الفکاره و ثمنان خدای عزوجل ندو و ثمنان سول
 علی بن ابی طالب الصلوات اللہ علیہم اجمعین با بدو و در اول و خواری ایشان سعی باید نمود
 و هیچ وجه عزت نباید داد و این بید و لسان را و مجلس خود راه نباید داد و انس نباید نمود و راه
 شدت و غلظت را با ایشان پیش باید کرد و ممان در هیچ امر سے با ایشان رجوع نباید نمود
 و اگر فرضاً ضرورتی افتد در رنگ تقصائے حاجت انسانی بکره و اضطرار قصار حاجت
 از ایشان باید نمود و آمیکه بحجاب قدس جید زنگوار شماعلی بن ابی طالب الصلوات اللہ علیہم اجمعین
 میرساند نیست اگر این راه رفته نشود و حصول آن جناب قدس شوار است ^{یہناک} ہذا
 ۱۰ کیف الوصول الی سعاد و دونها ۱۰ قلل الجبال و دونھن حیوۃ زبا و ہدیہ
 نماید اندکے پیش تو گفتم غم دل بر سیدم ہر کہ دل آزرده شوی ورنہ سخن بسیار است

سلطان از بندگی است که در حق
 نیست که حاجت من از تو من
 غفرت ز تو است جز تو نیست
 من پروردگار عالمی نیستم
 خداوند عالم حق و انصاف
 کلامی که در حق تو است
 که در حق تو است
 انصاف من از جباران
 علیہم اجمعین
 علی بن ابی طالب
 علی بن ابی طالب

اللہ تعالی
 صلوات اللہ علیہم اجمعین
 علی بن ابی طالب
 علی بن ابی طالب

مکتوبات امام ربانی صدها ثانی (روح آن کتاب است که گروه که بر انبیاء و اولیا قابل باشد این مکتوب برای است سلسله متبوع، اشخاص جامع اکالات مثل صل است. مکتوب
 66-168-221-243-290-313 یایه حاکم یک کشور مثل محمود خزوی باشد فرمان غامری و باطنی داشته باشد.

علا طریقه تشبیه به واسط حضرت ابوبکر صدیق منسوب است و فقیه بلند دانش و دین طریقه با برتری دارد و طریقه تشبیه که نسبت ما از طرف رست للعالمین منسوب است و از نام گفته زیاد
 تعجب آن است که طریقه تشبیه نهایت در ابتداء درج کردن و طریقه تشبیه یعنی طریقه اصحاب کرام است و ریاست و مجاهدت در مقابل نفس عار و تا احکام شرعی و التزام متابعت سنت سنی
 طریقه اصحاب کرام را مخصوص است که این اولیاء الله بزرگواران اول صحت در لعلمین میسر شده که اولیاء الله هستی، بهترین قرون قرن قح سحاب گفته، قیاس کنی ز ستم و بدام که این
 بزرگواران اول صحت محبوب همان محمد مصطفی (ص) میسر شده و بواسطه الزام سنت است و سنت سنی لازم کردن و از به امتیاز نیک که در حدین یک کنگر گوشت است که آن قلب
 سگ است که آن قلب دگر است که آن اصلاح شمه نام بدن اصلاح است. دوام ذکر الهی تعلق دارد و دگر الهی مشمول شدن بار بار الله که کسین خاطر سگ دگر الله فرض من قبل کل
 فرض که در ولایت اولیاء الله و درجات خاص طور به ولایت مهدی معاد ولایت سر کله سر قم است ولایت اولیاء الله صغیر که بر این مفسران، و علیا است ماکو ولایت است. ولایت که در تمام
 کالات زیاد دارد. تمام مقامات نسبت ثبات است و نسبت در تمام نسبت با برتر است و تعجب ذات پاک الله به اکثر مشایخ به نژاد الله تعالی بارگاه تمام جاب به مثل برق سرعت یکسره و طریقه تشبیه
 ، صوفیه، فقا و متابعت ذات پاک است و نیز ضروری میباشد بید انحصار صورت کیر و تعارف در بر بزرگان نسبت بهین حضور تشبیه است و نسبت به تشبیه به حضرت خواجه کان عبادت از این
 حضور تشبیه است این حضور را حضور بی سبب بیکسره غیر حضور بی نوع عبادت فرض و نقلی قبول نشود بخاطر اینکه لاسلوت الا حضور القلب و تشبیه بلند و از باقی تمام طریقه مشایخ فضیلت دارد
 ز مثل تشبیه، تشبیه هر بواسطه فنا و تاملک جذب و تجلیات به عورات میاید و مراد از آن بهین قرب الله است و طریقه عالی تشبیه نسبت با حضرت ابوبکر صدیق منسوب است و نام اصحاب از
 پشیمبر طریقت بهت کرده بود از آن وقت الی وقت حاضر جائز و منکر از اصحابان سنده و محبوب مصطفی (ص) بهم ولی بود هم نبی ولایت به طریقت تعلق دارد و نسبت به شریعت و ارث در
 لعلمین آن است که هر دو علم داشته و کامل وارث است اگر در شریعت حصه دارد و در طریقت حصه ندارد آن را نیم وارث بیکسره فوق دیگر نیامت اشاره به مکتوب (66-168-221-243-290-313)

313-290-243-237-221 میباشد.

مکتوبات امام باقر علیه السلام فی احوال آن کتاب است که هر گروه که بآیند، او ایامه قابل بشد این مکتوبات برای است سلسله متوال، اشخاص جامع الکلمات مثل مثل است.

کتاب (302.292.287.285.113) علقه داکرین او ایامه، اید و در قرض علقه داکرین حرسلان نظیر این مکتوبات خود را بشد که در کدام را در این است برای
مومنین و مسلمان که در خیرت عقیده اند که خیرت ستر است جذب، و در قرض آن به تمام اطلاق دارد و پند و توبه است با او ایامه، بهتر از صد سال عبادت بی ایمانی در صد سال عبادت کننده و سینه و قلب انوار
و روح سرخشی اشفاقان فیض انوار که سینه سینه تعلق دارد آن عاقلان از آن خبر ندارد، عالمان بی عمل جذب و در قرض علقه را عمل شیطانی میگویند که این خود ضرورت دین را انکار کرده است، اید (ج)

99 اسم مشهور در یک نام اسم اعظم است موجود الله، مطلوب الله، سبوح الله، تسبیح الله و در ایشان از الله طلب خویش را بنموده رابع به این لازم است یک مثال اول شد عالمان شیر
دل را که از چه پوست بز ساخته شود که عمل شیطانی است و خدا در این و خدا در زمان به صدای آن جذب و در قرض می نماند آن را عمل شیطانی میگوید و در حقیقت از خیرت عقیده سکر است و اهل پاک
داکرین را شیطانی میگویند از راه عاقلان و مشفقان یک استرین و حتی اید خبر ندارد مثال عقل دیگر مومنی و در شخص که بگوید که حق و حجت دارد و عاقل و ترو به بلای این سخن حجت را داد که در دنیا نماند و هر
عالم که در خیرت مثل نباشد مثال باطن است و مثال عقل دیگر که یک گاه عالم را چند عالم که در شریکهای خوردن - عالم اول غذا را نماند و میگوید بیخ است و عالم دوم غذا را نماند و میگوید شیرین است و عالم
سوم غذا را نماند و میگوید بی مک است عالم چهارم غذا را کافلا نماند و میگوید صحیح است - در عالم دیگر که به از داکرین پی برده و در خیرت مثل نیست و در خیرت دارد و بنده نظر نشان باطل و باطل است

مکتوبات امام باقر علیه السلام فی احوال آن کتاب است که هر گروه که بآیند، او ایامه قابل بشد این مکتوبات برای است سلسله متوال، اشخاص جامع الکلمات مثل مثل است.

شریعت در حقیقت عدالت است غیر شریعت خیرت ایا و نذرت است.

خداوند آن که عالم که تمام زنده بود و در خودشان هم درود میماند همین عالمان بی عمل از خارج حجت بینند همین غیر متدین بی دین عالمان مثال طریقت است و آن نم و در است بگذرد همی گل وارث
دارد آن عالمان فعلی که در پاکستان خود را در یک تحلیس هم تحلیس هم که هر قتل و قتل بنده در عمل 40 سال - میلیون دانش را نشد نمونده ناموس می شد او کاست آید که کدام ملک به فروش رسانید چه شده
باید جلد و بشد حقیقت این عمل خدایت - اسلام نبود بلکه خدایت - یهود و نصارا است یهود نصارا و عوی اسلام داشت و مشهور به انجوان المسلمین بود و حقیقت انجوان ایما همین بود قتل غیر حق را به حق شرب دیدن و
نذرت و آن شخص میگوید که در آن حد توبه توفیق از آن سلب شده از آن عالم و ناخبری توبه اش قبول میخواند تفرقه از اول غفلت است مرکز در حقیقت - غفلت مع نشد تفرقه نذرت است و عتاب برتر از
تفرقه نیست تفرقه حقیقتی و عقیده عملی است و آینه هر یک نظر قتل و قتل به هم اصلاح نیست و نیم ایامان پشت زده آن قتل و قتل در نظر و نماند و قتل - مثل حکومت عربستان سعودی که عدالت نمائی به
ذبح بهری جاسوس انگلیس از بین برده آن که در گناه خارج به اساس است در سر بر همان قتل و قتل به چشم سر دیده و بنده که شهادت ملک با صبر دارد و نظر ندارد و درین جمهور آن شخص که خارج، ایش از آن مرجع توبه
میکنند از آن خبر باشد، مثل محمود فتوی سواد قوم نه مکتبی است نام نهاد اسلام مانع که موجب همان حضرت محمد مصطفی هم نبی بود هم ولی نبوت - شریعت تعلق دارد و در خیرت دینی به ایلات تعلق دارد که در آن عالم
نام نهاد و مکتوبات فوق ساد و شیرترین عالمان بی عمل و همین اشخاص ولایت دارد که کتاب (48.33.53) این اعداد را ثبت کرده - به عاقل یک دلیل پس است ما به اهل عالم تمام قرآن نغمه شده به هم کم
است

مکتوبات امام باقر علیه السلام فی احوال آن کتاب است که هر گروه که بآیند، او ایامه قابل بشد این مکتوبات برای است سلسله متوال، اشخاص جامع الکلمات مثل مثل است.

کتاب (255-186-80-48-53-33) ایمان عالمان بی عمل و عاقد حقیقت جاهلی و جاهلی دعوی اسلام باطل و باطل است هر قانون از خود شروع و نماند دارد
قانون اساسی، قانون و مکرر اساسی، قانون حقوق بشر و قانون زن نام نهاد متعلق بشر زمان باشد همچنان یک زن در ایوان پیش بی بی سی اعلان نموده که من برای و در شخص صلاح کردم هر دو بی وفا بودند

ابابک صحیح کرم یک سید وفادار بود یک هم خشت است و زن هم خشت است قانون و کوراسی و آزادی نسبت باشد که هر دو معنای خود را از زبان است مثال اول در ایوب بی بی می فدا پیش اعلان نمودند که کرام الدین کریم رئیس خدایسین قوتبال افغانسان به در تهاذ نمیی بر تیم قوتبال زنان افغان یک سیون دالر امر بجایی جرید کردید که این خود حقیقت یک اعلان به مرده گوی است.

و قدم اول عام مسلمان مبارانی میمانند و این گل شان دشمنی به مسلمانست و دوم به اساس دولت و پاچگی مسلمان بد جان هم انداختند و این هم علایم دشمنی شان است که این قانون در پشت پرده برایت کشند و شان امحیس است که به عقاید اهل از نام اسلام استاده میکنند و حقیقت به مثل کھیما بود و تعداد افغانستان و نظر دارند که در شکر کابل به چشم سر دیده میشوند و حقیقت قانون امحیس به مسلمانان مثل زهر مل است اما سناذ نهایت خویش را بر علیه اسلام اوامر میدهند و حقیقت اسلام و کفر نشد یکدیگر از هر دو ضدین در یک جامع میشوند و جمع کردن آن اعمال است و اسلام عزت و ادون است

کتابت ام پانچواست یعنی در آن کتاب است که هر گروه بنیاد او را به قول باشد این کتابت های است مسو قوتبال اشخاص مانع حکومت مثل مثل است. کتابت های 163-276-289
بید ماکر یک کتاب به اساس کتابت فرمان صادر نکرده است. اسلام باشد زیرا که کفر خوار و اهل شان و اهل حقیقت و سعادت در جهان خلق واری دین اسلام و موجب هم مصطفی اص او با آوردن اسلام
میباشد ازین برهان رسوم کفری میباشد. بگوید رسم انبیا و اولیا الله قابل و عینه دارد و از جودت سلبه صاحب سید سید نظر کتابت عام یعنی اهل ثانی خود را ستایند بگوید که کتابت های 163-274-
186-259 اولیات به اشخاص به معنی ترتیب شده که در سعادت و کوراسی سر میزند مرفوع دست از برهان شد حضرت محمد مصطفی اص است و دشمنی به قانونی شریعت است که کتابت های 54-
186-255 او کتابت بیان آیت سعادت و مقابله کار استین و حق تعالی که کتابتند در تمام فواید انوار علم شریعت اسلام دست است و دوم عقایق اسرار علم طریقت است و آن اسرار
تعمیل و عمل استین به غیر مکر اشخاص غیر از او و قنایه اسرار به خاص مسلمان ظاهر کردن و عام مسلمان آن اسرارشان ندانند که در راه راست گمراه نموند و دست بی راه نزنند و کفر خلق را صیر این نمون و گمراه کردن
است و سناذ کفر ازین یافته و خیال اهل هم طالب است و بهر قول است کتابت های 276-289-266 اعلان بی بی می فدا پیش یک زن که تهاذ او شخص صحیح کرم آن دو شخص وفادار نمود اما
یک یک صحیح کرم آن یک وفادار بر آید شد نمود و در است حالا فوق حقیقت کنید.

کتابت های 80-33-53-48. کتابت 195 سوزن حکومت بید را در شریعت را بر پیش کیم و تارتی و کابانی نصب نموده و اهل اسلام بید کوروی و ترس نباشد مانند افسوس و زبان پادشاه حاضر در زبان
و امیران قوم و وقت حاضر حکومت بید را در ده ساله و دشمن اهل مذنب نظر نمیدهند. بر در زبان و امیران بر زبان کلانم است تا ازین اسلام حقیقی دفاع نمایند تا دوح رحمت لعالمین از شما شناسی شوند.
برای مایل یک دلیل پس است اگر به مجال نام قرآن هم تم تمهید به هم کم است

چونکی بر شان که چونکی دولت را محکم گرفت و بنویسند آزار دست بدهند قتل و قتل هر دو طرف مسلمانان و نظر دارند بدهد مسوالت و بنیاد آخرت بر گردن آن ظالمان است و تمام مسلمانان بید یک
آواز بگویند که خارجی نماز مالک پاک خارج نموند مثال اشخاصیکه مخالفت صلح بسته بنویسند صلح بید بدهد بنیاد آزادی بیان و حقوق زن ازین زود که آن آزادی زاده امحیس و محمدین است که
مرفوع کتار شان مرده است و همان زمان غاصبن سینه که سیلونا زمین حکومتی و شخصی را نصب نموده مثال دیگر شاهان الله همان غازی که از طرف اشخاص بی عمل و چونکی پرست از حکومت

گذر رفت و در بین مسلمانان تفرقه اندازی نمود و حکومتش را مستول دادند و بعد از آن نگرگشی های صورت گرفت و در طول 40 سال به میلنا شخص بی کت و بار شدت رسانیدند و خیر حق را به حق متریب دیدن و آن اشخاص نذوق است و چکی پرست و دنیا پرست بودند و چکی پرست شدند و حق را قبول ندادند و بناظر نیم متر چکی شریعت محبوب محمد صطفی (ص) را قبول ندادند. در حالیکه چکی حقیقی در آخرت بزرگترین مبرفور می باشد که درازی آن پنجاه سال راه است که بالای شان رسول (ص) نشسته است راست شان آدم (ع) دست چپ شان ابراهیم (ع) می باشد اندازه باندازه و کرسی های اولیاء بعد بلندی شش ماوراء باشد و موستان کرسی های شان خشت دروزن باشد بشرط که سمت صید و شت باشد یعنی صید و اهل سنت اجاعت باشد آن سند و کتب انیس الواصلین ص 75 می باشد و مقام اولیاء الله و ولایت در چندین قسم است مکتوب (18-21--216-260-301-302) اشخاص غافلان و بنا خیر از دین یله خیر دار شوند پس در اسلام نیست اگر باشد پروان فرعون و فرود شد او قدر و ن می باشد و چکی پرست مکتوب (195) یله شریعت به ترقی باشد و در کمزوری اسلام کمزوری صد و صد انوس خاطر مشران و عام مشران و جمهوری وزیران حکومت امیران و بزرگان علاوه است که در وقت حاضر حکومت اختلاف صاید و شنی خدای اهل مذسب اهل نظریه دار و از دین متدس اسلام حقیقی دفاع قایم که روح رحه للعالمین از شرافتی شوند و حدیث محبوب بیان محمد (ص) گفته اند که من اهل شیطان الا ترسون شیطان الانس اشد من شیطان الجن و محل شیاء قاتوا آتقوا اصلا علما من طلب العلم الدنیاء و کافر من طلب العلم للجهنم من حق و طلب العلم للعلوی فهو مسلم.



تلاک ولا الیکلام
مکتوب مشایخ

بمیزر افتخار احد حکیم صدر و ریافته در بیان آنکه فرقه ناجیه از هفتاد و سه فرقه جدا است و بیعت
است و در مکتوبش فرق بیشتر و عدل و سبب خلاف حق سبحانه و تعالی بر جاوه شریعت مصلحت
علم صاحبها الصلوات و السلامات استقامت از زلفی فرمایده صرحه کاذب این است غیر
این همه میسج و هر فرقه از هفتاد و سه گروه مدعی اتباع شریعت است و چنانچه نجات خود
مخلی حیرت بر آید که هم قیامت بقدر وقت شائست اما وسیله که پیر صیادق علیه
الصلوات آفضلهما و من السلامات است که با تیز فرقه واحده ناجیه از آن فرق متعدد
فرموده است آنست که حق تعالی ما را که صلیه و آشتیاک یعنی آن فرقه واحده ناجیه
آنانند که ایشان بر طریق ائمه که من بر آن طریقیم و اصحاب من بر آن طریق اند و که اصحاب
با وجود کفایت بزرگ صاحب شریعت علیه الصلوات و السلامات دین مؤمن بر است آن توان
بود که تا بداند که طریق من همان طریق اصحاب است و طریق نجات من تطابق طریق ایت
دین چنانکه حق سبحانه فرموده من علیهم الامم الخ فقد اطاع الله پس اطاعت رسول تعریف اطاعت
حق آمد سبحانه و خلاف اطاعت او است که الله تعالی حکمیکم و علی الیه حساب من است او تعالی
و تقدیر جماعه که اطاعت خدا می را بسج و کلماته خلاف اطاعت رسول تصور کرده اند
حق سبحانه از حال آنها خبر میدهد و حکم به کفر ایشانان بنماید آنها که می فرمایند تیز بقدرت آن
یتدرأ بین الله و رسوله و یعلمون ان من یعص الله و رسوله فاعل عمل ذنوب ان یتخذ و

در لغت
مکتوب
مشایخ
اصحاب
شریعت
و غیر
اینها
مستند
است
به
قرآن
و
سنن
احمد
مشایخ
اصحاب
شریعت
و غیر
اینها
مستند
است
به
قرآن
و
سنن
احمد

عنه تربط است قبول اندر سوره درون نماز نشود اینها ایشان است ۱۲

باین ذلک سبباً اذ کلک هم اکثر من ذلک حقا پس در سخن فیه دعوی اتباع آن سرور
 نمودن علی علیه الصلوٰة والسلام و بخلاف اتباع طریق اصحاب رضوان الله تعالی علیهم
 آجمعین دعوی باطل است بدان آن اتباع فی حقیقت عین مصیبت رسول است علیه
 الصلوٰة والسلام پس نجات را در آن طریق مخالف چه مجال یافت بگویند آنهم علی شقی
 الا انهم هم الکاذبون مطابق حال ایشانست و شک نیست فرقی که مکرّم اتباع اصحاب
 آن سرور اند علیهم الصلوٰة والسلام و التکیفیک اهل سنت و جماعت اند شکر الله تعالی علیهم
 همم الفزقة الشاجیه چه طاعنان اصحاب پیغمبر علیهم الصلوٰة والسلام و الصلوات و الصلوات
 خود از اتباع ایشان محروم اند کاش میخورد و الخواجه معتزله خود مذمت محراب و از رسول
 بن عطایس ایشان از ملائکه امام حسن بصری است که با ثبات و شسطه میان ایمان
 و کفر از امام جدا شده و امام در شان او فرموده اذ کل عتقنا اهل هذا القبا یس سائر الذری العتق
 و طعن کردن در اصحاب بنی الحقیقه طعن کردنست پیغمبر خدا جل شانہ ما امن رسول الله
 من کفر من غیر اصحابه چه نبش اینها منجر نبش صاحب ایشان میشود و نمودن الله سبحانه
 و تعالی این حدیث معتقد و الشریع و ایضا شریع که از راه قرآن و احادیث ما رسیده است
 بتوسط نقل ایشانست هر گاه ایشان مطلقون باشند نقل ایشان نیز مطلقون خواهد بود
 و این نقل مخصوص بعضی دوزن بعضی نیست بل کلهم فی القدر الله و الصدیق و التبیان
 سوره پس طعن ایشان آئی و احدی کان ینهم مسلمین طعن در دین است و العیب که
 بالله سبحانه و تبارک و تعالی بگویند که اهم متابعت اصحاب میکنند لازم نیست که جمیع
 اصحاب را متابعت باشیم بلکه من نیست متابعت جمیع استغنی است انهم و انهم لا فی
 مذاهبهم جواب گوئیم متابعت بعضی وقتی سودمند است که انکار از بعضی دیگر بآن منضم نشود

در حدیث صحیح بخاری و الاصل فی حقهم علیان صحیح الهمه ۱۲

باین ذلک سبباً اذ کلک هم اکثر من ذلک حقا پس در سخن فیه دعوی اتباع آن سرور نمودن علی علیه الصلوٰة والسلام و بخلاف اتباع طریق اصحاب رضوان الله تعالی علیهم آجمعین دعوی باطل است بدان آن اتباع فی حقیقت عین مصیبت رسول است علیه الصلوٰة والسلام پس نجات را در آن طریق مخالف چه مجال یافت بگویند آنهم علی شقی الا انهم هم الکاذبون مطابق حال ایشانست و شک نیست فرقی که مکرّم اتباع اصحاب آن سرور اند علیهم الصلوٰة والسلام و التکیفیک اهل سنت و جماعت اند شکر الله تعالی علیهم همم الفزقة الشاجیه چه طاعنان اصحاب پیغمبر علیهم الصلوٰة والسلام و الصلوات و الصلوات خود از اتباع ایشان محروم اند کاش میخورد و الخواجه معتزله خود مذمت محراب و از رسول بن عطایس ایشان از ملائکه امام حسن بصری است که با ثبات و شسطه میان ایمان و کفر از امام جدا شده و امام در شان او فرموده اذ کل عتقنا اهل هذا القبا یس سائر الذری العتق و طعن کردن در اصحاب بنی الحقیقه طعن کردنست پیغمبر خدا جل شانہ ما امن رسول الله من کفر من غیر اصحابه چه نبش اینها منجر نبش صاحب ایشان میشود و نمودن الله سبحانه و تعالی این حدیث معتقد و الشریع و ایضا شریع که از راه قرآن و احادیث ما رسیده است بتوسط نقل ایشانست هر گاه ایشان مطلقون باشند نقل ایشان نیز مطلقون خواهد بود و این نقل مخصوص بعضی دوزن بعضی نیست بل کلهم فی القدر الله و الصدیق و التبیان سوره پس طعن ایشان آئی و احدی کان ینهم مسلمین طعن در دین است و العیب که بالله سبحانه و تبارک و تعالی بگویند که اهم متابعت اصحاب میکنند لازم نیست که جمیع اصحاب را متابعت باشیم بلکه من نیست متابعت جمیع استغنی است انهم و انهم لا فی مذاهبهم جواب گوئیم متابعت بعضی وقتی سودمند است که انکار از بعضی دیگر بآن منضم نشود

در تقدیر انکار از بعضی متابعت بعضی دیگر متحقق نشود زیرا که حضرت امیر مثنیٰ توقیر و تعظیم خلفاء
 ائمه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین کرده اند و شاید این اقتداء نیز ایشان را دانسته
 بایشان تبعیت نموده اند پس با وجود انکار خلفاء ائمه متابعت حضرت امیر مؤمنان
 محض افترا است بلکه آن انکار نمی بحقیقت انکار حضرت امیر است و در دست صریح هر قول
 و افعال ایشان را و احتمال تقییه را در ماده اسب امده راه وادون نیز از سخنان عقل است محصل صریح
 هرگز تجویز نمی کند کاسد آمد با وجود کمال معرفت و شجاعت تبخیر خلفاء ائمه را حتی سان سلطان
 وازند و اظهار خلاف آن نمایند و صحبت نفاق بایشان دارند از ادوات اسلام این قسم
 نفاق متصور نیست شاعت این فعل باید دریافت که حضرت امیر چه قسم زبونی و چه نوع خداع
 و نفاق منتسب می شود و اگر بطریق فرض محال تقییه در ماده اسد آمد مجوز باشد تعظیم و توقیری که
 که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلمه خلفاء ائمه را میکردند و از ابتدا آنها ایشان را
 بزرگ داشته اند چه جواب خواهند گفت آنجا تقییه گنجایش ندارد و تبلیغ حق بر غیر واجبست
 تر تقییه را آنجا راه وادون بزرگ می کشد قال الله تعالی یا ایها الرسول بلغ ما أنزل الیک
 من ربک فان لم تفعل فما بلغت رسالتک و الله ینصیب من یشاء من الذناب کفار ینکفون
 که محمد از حق آنچه موافق اوست اظهار میکند و آنچه مخالف اوست اظهار نمی کند و می پوشد
 و مقررست که نبی را بر خطا مقرر دشمن با ینست و الا خلفه و شریعت او پیدای شود پس
 چون خلاف تعظیم و توقیر خلفاء ائمه از آنحضرت بنظور نیاید معلوم شد که تعظیم ایشان از خطا
 متصور بود و از زوال محفوظ بپرسه اصل سخن رویم و جواب اعتراض ایشان را منع تر گویم
 که متابعت جمیع اصحاب و اوصول دین لازم است و هرگز در اصول اختلافی ندارند اگر اختلاف
 است در فروع است و شخصی که طاعت بعضی است از متابعت جمیع محروم است چنانچه

منه تقییه تبخیر
 امکان صرف آن
 من مخالفت تبخیر

تکلیف است
 در این باب

تکلیف است
 در این باب
 در این باب

اصحاب پیغمبر علیهم الصلوات والسلام واقعه شده از هوای نفسانی بود چه فکری
 شرفیة ایشان تزکیه یافته بودند و از آمارگی باطمینان رسیده جوایمی ایشان تابع شریعت شده
 بود بلکه آن اختلاف منجی بر اجتهاد بود و اعلایه حق پس محطی ایشان نیز درجه واحد و وارد
 عت راسد و تصدیب ان خود درجه است پس زبان را از جنائی ایشان باز باید داشت و مبرا
 نیکی یا باید کرد و قال الشافعی حجة الله سبحانه تلك و ماء طهر الله عنها اي بنا علمنا عنها
 ان نتقنا ونيز شافعی فرموده است اضطر الناس بعد رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم
 فله تجدد و لغت آدین العلماء بعد من ابی بكر فقولی لا رقا لهم این قول تصریح است بر نفی
 تقیة و رضا حضرت امیر به بیت حضرت صدیق بقیة المقصود آنکه میان سیدین و لد میان
 شیخ ابوالخیر از مردم بزرگ زاده است در ملازمت شما سفر و کن هم رفقه بود امیدوار عنایت
 و التفات است و نیز مولانا محمد عارف طالب علم و بزرگ زاده است پدر او مرد عالم بود و تقریباً
 مددعاش آمده توجه را امیدوار است والسلام و لا اله الا الله

سلفه از نفس انوشاخه
 مدتی که در این راه است
 من سیدان من اولاد حضرت
 قلا قال رسول الله صلى
 الله تعالى عليه وسلم
 من سلك هذا السبيل
 لم يزل اجزون و قد
 انما هذا السبيل
 على سبيل من اولاد
 رسول الله صلى الله
 تعالى عليه وآله وسلم
 من سلك هذا السبيل
 لم يزل اجزون و قد
 انما هذا السبيل
 على سبيل من اولاد
 رسول الله صلى الله
 تعالى عليه وآله وسلم



مکتوب و شاد و ششم

مؤلف: میرزا محمد علی قزوینی
موضوع: مکتوب و شاد و ششم

مکتوب و شاد و ششم
مؤلف: میرزا محمد علی قزوینی
موضوع: مکتوب و شاد و ششم

مکتوب و شاد و ششم
مؤلف: میرزا محمد علی قزوینی
موضوع: مکتوب و شاد و ششم

مکتوب و شاد و ششم
مؤلف: میرزا محمد علی قزوینی
موضوع: مکتوب و شاد و ششم

اکبر بخت ضلالت است...
و قول و انگار در شرح...
و خلفا و اشدین...
ایضاً میقت با...
و نوع است...
و کد و شش...
بیتن...
و طلس...
کن مقال...
الهدی...
الک...
و شاد...

مکتوب و شاد و ششم
مؤلف: میرزا محمد علی قزوینی
موضوع: مکتوب و شاد و ششم

مکتوب و شاد و ششم
مؤلف: میرزا محمد علی قزوینی
موضوع: مکتوب و شاد و ششم

والعرفت

تمسكوا بها وعضوا عليها بالنواجذ وإياكم ومحدثات الامة فان كل محدثة بدعة وكل
 بدعة ضلالة كذا مر بجملة محدثات بدعت باشد وهر بدعت ضلالت پس من شری بدعت چه بود واینها
 آنچه از احادیث متقوم میگردد آنست که هر بدعت افی سنت است تخصیص بعضی از پس هر بدعت
 سیده بود قال علیه الصلوٰة والسلام ما آخذت قوم بدعة الا رفیع مثلها من السذقة
 فتنسك بسذقة غیر یکن احکام بدعة وعن حسنات قال ما ابتدع قوم بدعة في
 دينهم الا نكر الله من سذقة مثلها شقاء یعنیدها اليهم الى يوم القیامة یا بدو آنست که
 بعضی از بدعتها که علماء و شایخ آزار خسته و نهسته اند چون نیک ملاحظه نموده می آید معلوم میشود که
 رافع سنت اند مثل او یکنفین بیت عامه را بدعت حسنة گفته اند با آنکه همین بدعت رافع سنت است
 چه زیاده ولی بر عدد و سنون که نیکه قویب باشد نسخ است نسخ عین رفع و همچنین مشایخ ارسال فرست
 بجانب سنت چپ سوزن داشته اند و سنت فرست ارسال آن چنین یکنفین است پز ظاهرت که این
 بدعت رافع سنت است و همچنین است آنچه علماء فریبت نماز سوزن داشته اند که با وجود اراده قلبیان
 نیز باید گرفت و حال آنکه از آن سرور علیه و علی الیه الصلوٰة والسلام ثابت نشده است
 خبر و ابیت صحیح و خبر و ابیت ضعیف و نه از اصحاب کرام و تابعین عظام که زبان فریبت کرده باشند
 بلکه چون اناست می گفته اند که غیر فریبت فریبت بر وند پس فریبت زبان بدعت باشد و این بدعت حسنه
 گفته اند و این نصیر سیدان که این بدعت چه جائز نفع سنت که رفع فرض مینماید چه تزویج آن اکثر مردم
 بزبان کتفای مینمایند و از غفلت قلبی پاک ندارند پس برین من وضعی از فرض نفس نماز که فریبت قلبی یا سوزن
 میگردد و بعضا نماز بریساند علی هذا القیاس سائر المبتدعات والمحدثات قالها زیادا علی کل
 السذقة ولو یوجد غیر من اوجز و الما مادة کسخر و الشخر نفع فعل کله یا لایقصار علی متابعة
 سنة رسول الله صل الله تعالی علیه وعلی آله و سلم و لای کفارة علی اقتداء فعله

استقامت بر بدعت است و بدعت بدعت است
 بدعت بدعت است و بدعت بدعت است
 بدعت بدعت است و بدعت بدعت است

بدعت بدعت است و بدعت بدعت است
 بدعت بدعت است و بدعت بدعت است
 بدعت بدعت است و بدعت بدعت است

بدعت بدعت است و بدعت بدعت است
 بدعت بدعت است و بدعت بدعت است
 بدعت بدعت است و بدعت بدعت است

بدعت بدعت است و بدعت بدعت است
 بدعت بدعت است و بدعت بدعت است
 بدعت بدعت است و بدعت بدعت است

والمعنى

٤٣

أَلِكَلِمَةِ قَالَهُمْ كَالْبُحْرِ بِأَيْهِمْ لَقَدْ نَجَّاهُمْ نَجْرًا مَّا الْقِيَّاسُ وَالْإِجْمَاعُ فَذَلِكَ
 مِنَ الْبِدْعَةِ فِي شَيْءٍ فَإِنَّهُ مَطْمَئِنٌّ لِعَنَةِ النَّصُوحِ كَأَمْثَلِ أَمْرِ نَزَلَتْ فَتَشْتَرِي وَأَيُّ أَوْلَى
 الْأَبْصَارِ وَالسَّلَامَةِ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى وَالزُّمَرُ مُتَابِعَةُ الصُّلْطَنَةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالرَّبُّ وَالنَّبِيُّ

لفظه طمئنت به فقلوبهم
 اي طمئنت فبالرغم من حال
 من قال ان كل الصلوات
 والاشغال بالعلم والهدى
 اعني من رددت ربه في الامانة

مکتوبات امام باقر علیه السلام فی احوال ارجح آن کتاب است که حرکه و کوه به بنیاد، او ایضا قابل باشد این مکتوبات برای استسلاست قبول، اخصاص جامع کلمات مثل مثل است.

کتاب (267-268-266) ایله به اساس کتب باقریان صلا که کند است اسلام بکنند به کفر.

ایله درین جمهور عادل مثل محمودی غزوی باشد اگر درین جمهور بالای یک و نیم متر جان خوش شریعت را تطبیق نگیرد چهلر بالای حکمت شریعت را تطبیق نگیرد وزیران، قاضیان، کاتبان، و امینان، مامورین که درین راستراشند می معلوم میشوند و درین حدس اسلام به سلطان درین مکتوبات یک قبضه کتبه و از یک قبضه کم کردن حکم ترشیدن را کنار و کند غیر ترشیدن ریش بود آمدن سین خاستان و خاجران و مشاء، و توفیه کاه و میانه و مشابست به یوده نصادق قانون احمیس عمل کردن است و آن علایم دوستی با احمیس و عمل نمودن خلافت شریعت و دشمنی به شریعت موجب بجان محمد مصطفی (ص) است و اگر شایه شریعت غیر از شریعت فاطمه ترشیدن ریش در شریعت منع است.

ایله 124000 پنجم راهت نایم و برای ترشیدن ریش آسان آرزو نمانیم و روی مبارک محمد رسول الله (ص) به حرکت کران باشد اعلان بیلد ریش ترشیدن منع است و اگر منع نشود آن فاسق، فاجر و خودشان مرود و کتله شدن هم مرود است و نمانیکه از چهار امام مذکور و این با دو سوال شدیک به دیگر نظر بستر و اوند.

به عور مثال از چهار امام مذکور سوال شد ریش بندن فرض است یا واجب امام شافعی جواب داد فرض است چون 124000 یا سب ریش راستراشیده به این اساس فرض است. امام مالک جواب داد واجب است چون یک پنجم از یک قبضه (4) انگشت کم کرد و این دلیل واجب است. امام احمد بن حنبل جواب داد سنت است چون من است محمد مصطفی (ص) استم آن نزد کار ریش بندن من هر یله تراشم و به سین دلیل سنت است. امام اعظم نجف انگشت دست را نشان داد از امام اعظم پرسید و دلیل چیست گفتند اگر کی از این انگشتان کم باشد دست عمل معلوم شود یا سب نبوده کمل باشد به سین دلیل گفتند که اگر ریش راستراشم چه می شود.

چنان یا سب زلفت یا دست معلوم میشود مرد در ریش و حدیث ائمه میگوید که در حرکه که توبل فی داین است آن را فوراً انجام دهید و حرکه که در آن عذاب فی داین است به آن عمل کنید و حدیث باطل خوارج بی منفی و عزت دیگر سلطان درانی نماند اگر به این نسبت عمل نماند دست به دست آید و وقت شان تیر شود.

از طرف حاجی محمد جان قوم احمدزی موافق به زبان و مصرع حاضر

به عاقلان یک دلیل پس است به جا علان اگر قرآن را نعمت کنی بازم کم است

کتابت علم باقی‌جاودانست ثانی ارج آن کتاب است که هر کس در آن بر نیاید، او با یاد قابل باشد این کتابت برای است سلسله متوال، اتماس جامع الکلمات مثل مثل است
فی سبکی غازی مرویدان مولوی و طلیح مطلق علام حضرت علام (00921338718434) که علیه همین در مورد ساخته، به تعداد (944) تقریر بر سوری و اصل 32
جی بی بی سوری میباشد.

پنجم بر علیه سلام میزاید علیه نایب آینه که به نقش اصحاب کرام پیکار دارد. و در ادبی ران پیکار است که (مناظره کفر) ضریح را به حق مترب چون ندین یعنی گوید آخرت توبه اش قبول نشود.
ضرورت دین را قضا نکند شدن کافر است.

ششمین دو ماده است که تعداد زیاد است و جواب میدهد که گفت که گوید که نیکو نیا، است ماد هر کس زود کم است و آیین زیاده است ما ملاکم، و عاذه زیاده است ما ساجد کم، عام سخنان زیاد است اما خاص خاص
انیا کم است، عام مسلمین زیاد است اما خاص اولیا الله کم است.

این دنیا برای آسمان است و جنگ کافران و مظلومان است کافران خوارچ جنین و مظلومان مسلمان یعنی است. و کسانیکه خوارچ را در آفتاب آورده و حیات میکنند 600000 زبان را برود
سازند با معالی هم 600000 یا سر را بی سرو سنان کرده و همین مردان از خیر هم بر ترستند عذاب الهی در چشم آفتاب ساز میکنند.

سودا قوم نه مظهر قوم و نمانن قوم خیانت کار قوم است کسانیکه خوارچ را در آفتاب آورده.

به تعداد بیست و هفت است فی الله است سلیمن مرکان است به کسانیکه و پشت پرده خوارچ کار میکنند.

کتابت علم باقی باقی (127) ارج (103) ارج شرح و توفت طلاب الصوف فن الذکرات بید به حرفه زبان ترجمه شود که سخنان از قده خوارچ در اصل نبات یاند، سودا قوم کمی
است که نه مظهر قوم است.

گوید از یک پنجه را که از نام پنجه بران اکل کرده است و بچ زن مسلمان بالای شان طلاق است، از یک ولی الله اکل کرده ان تمام او با، اکل است و زن مسلمان بالای شان طلاق است جل و
اسلام نیست اگر باشد پیروان شاد، نروود فرعون است.

السا که من اتمن سلطان الاخرسون، سلطان الان اشد من ابلطان ابن و عمل شایسته آقا و آقا المصطفی

اگر شخصی کمی جوید است.

غازی مرویدان مولوی علام حضرت علام در سوری کت (32) جی بی بی کلا تقریر نموده که (72) کرده و فرق بی علیه و باطل را ثابت نموده و بچکن غازی مرویدان مولوی ضیا، الله ارج ۱۹، مورد
الفا که دو ساعت تقریر نموده (72) کرده چندی را ثابت نموده است.

عاجی حب مان الله به السلام از قوم احمدی سید خوب کت اگر به نصیت ما عمل کند.

با آن زمان که وقت از وقت بگذرد با آن وقت انوس ارزش ندارد.

گوید این حرفها را قبول نمی نماید و عالم جا می است سلام بر آناه.

اصح میفرماید تمام ارجاع صفت استاده شده و برای نشان گذاشته است بر کلمه تمام ارجاع گفته قلوبا گفت بیخ قلم آواز داد یک گروه دین و به قلب گفت آن صادق مسلمان است دوم گروه دین و به قلب گفت که نیتی و آن فاعل کافر است سوم گروه دین گفت که نیتی به قلب گفت هستی آن را و حالت حرکت مسلمان میسید چهارم گروه به قلب گفت که نیتی به زبان گفته هستی و در حالت حرکت بی ایلان میسرود هم گروه سکوت اختیار کرده علامه اش از نیت که با مردم گروهی با مسلمان مسلمان و با کافر کافر است از زمان نیتی میگویند. مرناقی در اقرار کافر میکنند و دین شیرین و به قلب تعریف میباشند اصح علم قدیم داشت هر عمل انسان را اصح میدانند که در آن حال و در آن ماه و در آن روز و در آن وقت این عمل را اجرا میکنند و اتمیده آری بنده که شکر کار نیک اجر و کعبه به طراب است آیت شریف و اله عظیم و ما تعلمون و ارجاع سنگین پریشان بود که شکرکن و منافقین و کفایین ارجاع به نفسی از ارجاع به فوصال بود اصح گفت در سوال تمام ارجاع با برام جواب بگویند رب شماستم؟ زیست زیبایی و زیست دنیا برای نشان و او و مسنوت آخرت را هم که گذارم را انتخاب میکنند و آن وقت شیطان نفس عاود شیطان در اشیاء داخل شود و آن حالت از پیش در دنیا داخل شده ظاهر آنکه برای سازود و آن حالت 26 بنده آواز گرفته و زحمه ارجاع به شکر دین شامل شده و ازین آن است که آواز ساز و سرود دین قبول کرد (2) آواز شیطان حسن پرتی قبول کرد 3- آواز دین بر او استی راقبول دار شد (4) از دین شراب نوشی قبول کرد 5- آواز شیطان به عت قبول دار شد (6) آواز دین ترک سلامت راقبول دار باشد 70 آواز دین ترک جامت قبول دار باشد 8- آواز شیطان اسباب سرود قبول دار باشد (9) آواز دین و خلقت قبول دار باشد (10) آواز دین و خود پندار قبول دار باشد (11) آواز شیطان قبول دار باشد (12) آواز دین از حرص دنیا قبول دار باشد (13) احد و یاکاری قبول دار باشد (14) آواز شیطان کبر و نعت قبول دار باشد (15) آواز دین خلق در میان مسلمانا قبول دار باشد (16) آواز دین نیست کردن مسلمان قبول دار باشد (17) آواز شیطان شرک و به عت قبول دار باشد (18) آواز دین کفر صلیه قبول دار باشد (19) آواز دین حق اهل قبول دار باشد (20) آواز شیطان کذب کردن قبول دار باشد (21) آواز دین افعال به گروه قبول دار باشد (22) آواز دین صلیه اهل قبول دار باشد (23) آواز شیطان و به نظری قبول دار باشد (24) آواز شیطان و به دینی قبول دار باشد (25) آواز دین منع شیطان قبول دار باشد (26) آواز دین بر او متبول و دشمن دار باشد این دنیا استخوان است چنگ خاتم و مظلومان است کتاب التوحید، مطلق العارفين و بریلان الوصلین حضرت سلطان با جود رحمة الله علیه منکر کتاب 274.

حرکتی که در نسبت است آن شخص از دست محروم ندهد و آن شخص که از دست هستی نگیرد آن شخص از فرائض محروم نماند و حرکتی که از فرض هستی نماند آن شخص از معرفت محروم نماند حرکت خود را ماقبل میدانند حرکت علم است برکت علم معرفت است و برکت معرفت شناختن راه حق است و حرآء وقت که معرفت ناقص بود و قدر معرفت نیشاند و السلام.

حرکتی که به نسبت من عمل کند و آن شخص استی من نیست و آن شخص که نسبت من را منافع کرده آن شخص شناخت حرام است و نسبت محبت دارد و آء علایم محبت است.

و حر مقلد ضروری است و حر شخص در نفس و شیطان از نظیر و عداوت جان خود را کند و اگر کدام شخص نفس غالب شود آن شخص در قید شمول بندی است و حرکتی که نسبت نیتی شده آن شخص قلب به مثل سنگ میاید و حرکت خود را محسوس به شمول آب خست کردن و آن شخص در حقیقت قلب تفریق نداشت فهم گشت کرده و الله تعالی در قسم مخلوقات پیدا کرده اول پاکیزه

به آن منقل و او را که از شوست پیک اندوم جانور پیدا کرده به آن شوست و او را از منقل خلی مکار کرده و سوم انسان پیدا کرده و به آن انسان منقل و شوست مرود و او را که نام انسان که شوست آن شخص به طب نامیده آن شخص را از جگر به تراست و که نام شخص که منقل آن به شوست نامیده آن شخص از ملائکه بهتر و افضل است.

نام بدی با از خواجه و پیروان قدیمه، جبره علیه خیر 39 فرقه است روافض و پیروان شیخان، جنسی و خیر 33 فرقه است. فرقه ای از کلمه محبوب مصطفی (ص) اول یا حضرت ابو بکر صدیق (رض) بود دوم حضرت عمر فاروق (رض) بود و روافض به آن اندازه گفتن است که بود و تعداد به اندازه گفتن نیستند سوم یا حضرت عثمان غنی (رض) یا پیامد حضرت علی شیر خدا به خلافت تین گردیده بودند اما خواجه به منقل حکومت اسلامی شان به نیت نموده و به آن اندازه غلم کرده که نرود، شاد، فرعون کرده و عوی اسلام و اندامانیت اسلام میکنند و قدم اول فیصله بی رحمتی صادر شده که تارین از بعد ضرورت دین است از ضرورت دین انکار کردن کفر است و فرقه ای گفتن نام نهاد مسلمان و عوی بشریت کردن مجاز است و عوی اسلام در حقیقت اذیت به اسلام است الهی است از طرف بنام بر صحران کلمه به خاطر مسلمان تین شده و از آن منکر و حقیقت از اسلام منکر است علیه خواجه تین شده و معتزله از کلمات اولیا، الله منکر هستند و نام نهاد ملائکه تین شده و زمان حاضر از اولیا، الله منکر هستند بلکه تا روز قیامت اولیا، الله زنده و اذالی روز قیامت وقت اولیا، الله ازین رفت قیامت میشود. و نام جهان قتل و قتال از دست زیندترین و منافقین و مشرکین، مبدین و کائنات مسلمان و دین مقدس اسلام یا علیه باطل مبدین به هر مسند حق دین مقدس اسلام خواست بی امانت است که منافق و یک مرد کتاب از طرف دیگرین هر مسند است یکینیم و باطل پرست باید یک کتاب اهل سنت و اجماعت ثبت کند بخاطر اینکه محمود غزنوی اهل سنت و اجماعت بود.

و باره سلسله شیخ المشایخ اهل سنت و اجماعت چهار نام ما حسب در مقال 72 فرقه کرده خواجه روافض، شیخان و غیره یک منظره رسمی در مسجد حیدرآباد مشرکال به حضور داشت اینست علی، که خیرین کمال و وزارت امور داند و این نام با حقیقت بر ملا دیده است گفته که در بی ایی روان هستند در خیر آن کتاب الفرق بین فرق و کلمه ما حسب اسلام که تالیف ابو منصور بغدادی را مطالعه و از اهل و مذہب است که گفته بود خیر و را و منافقین را را بنامید.

اعلام منافق، منافق را بخاطر منافق میگویند که ظاهرشان مسلمان و باطنشان با کفار میباشد و منافق مثال پرگوشه است که در میان دو گوشه شیردار از آن مرود طرف استاده میکند و عالم منافق کسی است که زبان اش عالم و قلب او مل جلعلان باشد و چندین علایم منافقین به حرم و حوس مشتمل است و حوسم به دین، مال مقدم است و منافق از الله تعالی به غیر تمام مخلوق رجوع میکند و حوسم از الله (ج) به غیره یک شخص ترس ندارد و منافق از الله به غیر از حرکت مترسد و حوسم یکی میکند و الله کریان دارد و منافق لنگه میکند و به آن لنگه خوشحال میشود و حوسم در غفلت یک تن خوش میباشد و منافق مجلس نمود و حوسم تنم کرده و فصل از تنهای مترسد و منافق در فصل در خراب کردن میکوشد حوسم در دین تدریس برادر یکی حکم میکند و از بدی منی میکند و در این اصلاح بخوبی منافق در جای خود باخترت و نماید میکند مخلوق از یکی به طرف دیگری حکم میکند منافق شخص از یک به دیگر فرقی از یکی مخلوق منی میکند و آن را به حکم میکند میگم الله تعالی در نام منافقان و آن کافران را به جهنم راجع کرده و منافق و کافر زیاده است است منافق بخاطر اینکه منافق میگوید که به خاطر مسلمان کبر باطن کفار است و نام نهاد مسلمان خواجه و پیروان قرآن را ترحم میکند و خود قرآن برایشان لغت میکند و اهل یک که کرده و کراهی فرقه یا علیه باطل به ناک بکوه و غلم باو قتال کرده و حق را ناحق گفته مرتد از دین اولیا، باطل ناحق را ناحق گویند و ناحق را ناحق ثابت کنند از بدی است

و آن روش نیست کمتر است و عباد باطل پرست عبد الوهب ثوری و خواجه غیر متقدمین پشت نشان نماند نشود باید اول خود را مسلمان ثابت کند بار دوم پشت نماند ثبت کند از حق ناحق کشته بدین اسلام و ایمان از آن رفعت نام نشان اسلام و ایمان است و خشیت اسلام و ایمان نیست. مثل اطمینان، یهود و نصاری که بدتر است.

تیممات و دیگر برای مسلمان جایز است خواجه و پیروان آن قبول ندارد علامه لکنی، همزای کلاه اول سنت اجماع است حج عرب است پیروان خواجه قبول ندارد امام اعظم (رح) اسراج نه نشسته بود از اسراج جایگزین خواجه و پیروان آن قبول ندارد که است بعد از مرگ ننده حق است خواجه و پیروان قبول ندارد انبیاء علم غیب عطایی بر حق اطلاع داد که نبت و دوزخ قیامت اهل کفر و منافق و او خواجه و پیروان آن قبول ندارد انبیاء خاص انخاص حق است و خواجه پیروان قبول ندارد موس اولیاء الله خاص خاطر حق است خواجه و پیروان قبول ندارد قبرستان انبیاء مع و اولیاء الله در قبر نماند است خواجه و پیروان قبول ندارد دست اولیاء الله، استاد، پدر و مادر، بوسیدن جایز است خواجه و پیروان آن قبول ندارد و نذر دست مرد زیر ناف بسته شود از زمان بالای سینه بخاطر کرمه بنجر حرره انداره کرده مرتضیٰ لعلین مردود زن مردویشان است است مردو جایز است خواجه و پیروان آن قبول ندارد بیهوش کردن از شیخ المشایخ پیر کمال و کل جایز است سب خیر و برکت است خواجه و پیروان قبول ندارد در جمع دعا کردن بعد از سنت مین معاد است خواجه و پیروان قبول ندارد و قبرستان روح در جسم آمدن حق است خواجه پیروان قبول ندارند دست رکعت ترابوح کردن اهل سنت و اجماع حق است خواجه و پیروان قبول ندارد قضای عمری در آخر جمعه در مسلمان پنج وقت نماند جایز حق است خواجه و پیروان قبول ندارد و قور صلبه مرد فروع احترام کردن جایز است خواجه و پیروان قبول ندارد و عابد از نماند یکبار دو بار و بار اول و در اخیر دو خواندن حق است خواجه و پیروان قبول ندارد و قرآن نتم در نماز خود تمام و این آن عمل صالحین است خواجه و پیروان قبول ندارد و عابد از جنازه صالحین - مسلمان عمل است خواجه و پیروان قبول ندارد تمویذ کردن آن جرت گرفتن حق است خواجه و پیروان قبول ندارد تمام به یک شروع نمودن حق است خواجه و پیروان قبول ندارد و عابد است روز همان عزت واجب نیست بلکه خیرات روز اول، دوم و سوم بهترین خواجه و پیروان قبول ندارد و در استلا به مردان جایز و تمسین کردن آن بدعت شلالت و کمرای است خواجه و پیروان قبول ندارد گفتن قرآن در باره صالحین و مسلمین بالای جنازه جای جایز حق است خواجه و پیروان قبول ندارد شفاعت و صلوات حق است و منکر شفاعت حق نیست خواجه و پیروان قبول ندارد از آذان بعد از زنگ شامه یوم التیمم منکر میگویند منافق نیست خواجه و پیروان قبول ندارد طریقه تشبیه دیگر تشبیه بهترین خواجه و پیروان قبول ندارد و طریقه تشبیه دیگر به جبر بهترین خواجه و پیروان قبول ندارد و غیر طریقه - تیممات بهترین خواجه و پیروان قبول ندارد دلایل انحراف و حزب اعظم سب خیر و برکت که آن یک دو گفتن دو یکی نوشته شود و کنگر نوشته شود و در جات بلا اوله میثقه خواجه و پیروان آن قبول ندارد آن دو دو کج و دو دو یکی خواجه و پیروان قبول ندارد و سوره فتح بعد از نماز شام تلاوت کردن برای روشنی است خواجه و پیروان قبول ندارد و سوره حم نماند و سوره حم نماند و سوره الفتح بعد از نماز ظهر تلاوت و ثواب ابر است خواجه و پیروان قبول ندارد و سبب عمل در لعلین محبوب است و در محبوب عمل کردن محبوب است محبوب عمل کردن ضرورت این است ضرورت این را خدا و منکر شدن کافر است غیر حق را به حق مترتب دیدن زندق است آن شخص را میگویند حد توبه توفیق از آن سلب نمودن عام مسلمان و آن ناشعری توبه قبول است تفرقه از دلایل غفلت است و محرک طریقت به غفلت مع شود تفرقه نماند است عذاب برتر از تفرقه نیست اگر به نصیحت اعلیٰ نگیند دست به دست نماید و وقت ضایع خواهد شد.

1- خوارج کیست؟ از قانون شریعت جان کشیدن را میگویند در زمان صحابه و در خلافت حضرت عمر فاروق (رض) خوارج بغاوت نموده و عمر را به شهادت رسانیده و خلافت را به پایان رسانیدند بعداً در خلافت حضرت عثمان غنی بغاوت نموده و عثمان را به شهادت رسانیدند و در زمان خلافت حضرت علی شیر خدا خوارج بغاوت نموده و حضرت علی شیر خدا را به شهادت رسانیدند و خلافت شان را ختم کردند.

2- خوارج به کفریت باطل روان است چون مسلمان واقعی را ناسلمان میگویند و کافر مسلمان میگویند، خوارج پیروان وهابیان و داعشیان بوده که بی جا پشت مسلمان حرف زده، هر کافر در دوزخ به شکل انسان میباشد اما خوارج به شکل سگ میباشد نمونه آن انتحار نمودن در بین مسلمین و علمای جهد کشور در هتل اورانوس.

3- کلمه طیبه بنیاد ایمان و اسلام بوده و آنرا مستحکم مینماید به همین منظور توحید میگویند لذا اشد ضروریست که صحیح معنی و مفهوم باید مسلمان بشناسد عقاید باطل، جبریه، قدره، کفر، شرک بدعت و نجاست های پنهان نمائند کلمه طیبه در مومن و منافق و کافر در مابین امتیاز پیدا میکند.

4- در کلمه طیبه 10 فرض است

- 1- در تمام عمر یک بار اقرار به زبان فرض است.
- 2- حفظ معنای آن به عقاید اهل سنت و الجماعه فرض است نه به عقاید باطل، قدریه و جبریه و متزلیا و مجسمه.
- 3- یقین و باور کردن به معنی آن فرض است.
- 4- به معنی کلمه طیبه تا روز آخرت عملی نمودن فرض است.
- 5- حروف سر و زیر هر دو صحیح باشد خطا نباشد فرض است.
- 6- اگر کدام شخص بگوید کلمه طیبه را بخوانید به مومن لازم است که بی درنگ بخواند فرض است.
- 7- یقین داشتن به وجود الله الی وقت مرگ فرض است.
- 8- پیغمبر را به پیغمبری پذیرفتن فرض است.
- 9- محمد (ص) برای رهنمایی بشر فرستاده شده از طرف خداوند فرض است.
- 10- دانستن نسب حضرت محمد (ص) فرض است که محمد (ص) بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم است.

5- مسئولین امنیت ملی خبر دار باشید! نهاد خوارج در افغانستان به اسم جمعیت اصلاح و نجم جوانان فعالیت مینمایند که استاد مشهور آن عبدالظاهر داعی به ذریعه آن اشخاص و مدرسه های خوارج و پیروان داعشیان تولید میکند از بین برده شود.

6- عقاید حق ناجیه میگویند هر کار الله پیدا میکند و هر کار بنده میکند و اساس عقیده آن آیت مطابقت قرآن شریف میگوید که هر کار خداوند مینماید. (والله خلقکم و ما تعملون) و حضرت محمد (ص) میفرماید (انما الیه و اصحابه) حضرت محمد فرموده به مثل من و اصحاب من حرکت نمایند که حدیث حضرت محمد (ص) به کسانی اشاره نموده که به خط مشی جناب محمد مصطفی (ص) حرکت نموده و قایم و دایم به این فرموده میباشند.

از مکتوبات امام ربانی مجدد الف ثانی (75، 16، 168، 167، 44) بر این مسئله دلالت دارد.

7- عقاید باطل جبریه میگوید هر کار الله میکند و بنده هیچ چیز کرده نمیتواند در قدم اول به الله بهتان کردن هیچ نوع ظلم الله نمیکند به الله بهتان عظیم است در قدم دوم هر نوع نیکی بنده میکند هر نوع اجر یا عذاب الله به دست الله است.

8- دیگر عقاید باطل قدریه میگوید هر کار بنده پیدا میکند و هر کار بنده میکند این هم گفتار کفر است این گفتار کفر است همه کار بدست الله است.

9- حرف نداء یعنی یا محمد یا رسول الله یاسین ، قلب قرآن است اسم رحمه للعالمین است پیروان خارج میگویند حرف ندا اشاره به حاضر است پیغمبر (ع) حاضر نیست یا محمد گفتن جایز نیست (یا ایها المدثر ، یا ایها المزمحل) و از قرآن انکار واضح مینمایند ما در زمان پیغمبر وجود نداشتیم در قرآن فرموده (یا ایها الذین آمنوا) ما در آن زمان حاضر نبودیم اما حالا قرآن را قبول داریم و همچنان در کتاب کشف الاسرار ، وعیده الابرار خواجه عبدالله انصار در تفسیر شریف در 520 هجری قمری ثابت نموده که در قرآن عظیم الشان (1085) حرف نداء آمده است.

10- دیوبندی و بریلی دو گروه که از انگلیس معاش میخوردند مدت 120 سال یکدیگر را کفر و خود را مسلمان ثابت مینمودند اگر اینها دیوبندی هستند یا بریلی باید تابع اهل سنت و الجماعت باشد اگر به اهل سنت و الجماعت تابع نباشد مردود و قابل قبول نیست.

11- آن عالم بی علم نام نهاد طریقت از پیر ناقص گرفته آنرا به مقصد نرسانیده و خود شان از نعمت عظیم محروم شده و مسلمانها را از نعمت عظیم محروم میسازند مکتوبات امام ربانی (23-54-186-53) عمل نماید بغیر آن مثل ابلیس است.

12- خداوند (ج) علم قدیم داشته و خداوند ارواح ها را گروه گروه و صف، صف ایستاده کرد و بر آنها گفت (الست بریکم) یعنی من رب تان هستم یا نه؟ پنجم نوع جواب گفته شد یک گروه به زبان اقرار و به قلب تصدیق نمود که این مسلمان واقعی است و گروه دوم به دهن هم گفت نه و به قلب هم تصدیق کرد که نه کافر مطلق است و گروه سوم به دهن اقرار نمود و به قلب منکر شد همه کار های خوب که در دنیا نموده در خاتمه حیات بی ایمان از دنیا گذشته گروه چهارم به زبان گفته که نیست و به قلب تصدیق کرد که هستی همه گناهان اش بخشیده و از دنیا که رفت با ایمان می رود و گروه پنجم منافق استند که سکونت اختیار کردند یعنی با مسلمان ها رفته با آنها یکجا و با کفار رفته با آنها یکجا میشود. (و من طالب العلم الدنیا و هو کافر و من طلب العلم للحجه و فهو منافق و طلب لعلم للمولا و هو مسلمه).

13- در عقاید احناف هیچ شخص را کافر نمیگویند و آن شخص را که عقاید کفری داشته باشد آن را نشان دهی مینمائیم.

14- مستحق صدقات و خیرات هر وقت جایز بوده و اجر ثواب دارد اگر تعیین وقت شوند که روز ، اول ، دوم ، سوم ، نیست چهارم جایز است در حالیکه این کار بدعت و بدعت گمراهی و ذلالت است.

15- در هر خانه عزت مهمان واجب است اما در خانه مرده الی سه روز توقع عزت شدن را نداشته باشند و بهترین خیرات اول ، دوم و سوم است بدعت و بدعت گمراهی و ذلالت است.

16- اسقاط دادن پشت مرده به هر اندازه جائز است یعنی تعیین کردن 100 افغانی بدعت و بدعت گمراهی و ذلالت است.

17- آذان دادن شفاعت وسیله طلب کردن وظیفه هر مسلمان است به آن اشخاص منکر شفاعت نیست بلکه عذاب است.

18- به گفستن یک بار درود شریف به پیغمبر (ص) ده درجات بلند میشود و ده نیکی نوشته میشود و ده گناه بخشیده میشود آن سبب خیر و برکت است برای مسلمانان.

- 19- حلقه ذاکرین ، طریقه نقشبندیه ، ذکر خفیه در آن حالات جذب ، رقص و رقصی که تعلق به تقوی دارد که آن اشخاص اولیا است عالمان بی عمل ، عمل جذب را شیطانی میگویند اصل حقیقت اسم الله 99 است یک اسم آن اعظم گفته میشود که موجود الله مطلوب الله ، مقصود الله معبود الله ، طلب ذاکرین رضای خداوند است.
- 20- مکتوبات امام ربانی (62-113-285-287) آن علایم متقیان است ، عقاید آن مقبوله و مقبوله اهل سنت و جماعت است.
- 21- بالای آله موسیقی دهل که به پوست و چوب جور شده همه را به رقص میاورد عالمان بی عمل اعتراض نمیکند اما به رقص درویشان به درگاه خداوند تعالی اعتراض میگیرند.
- 22- در طریقه نقشبندیه در ابتدائی ذکر به طور خفیه است قلب ، روح ، سیر ، خفیه ، اخفا و نفس ، قلبی طریقه اشخاص خاص است نه اشخاص عام و اشخاص خاص اولیاء الله است و هر زمانیکه سند خلافت را بدست بیاورد بعداً اجازه ذکر به جهر را دارند.
- 23- در طریقه چشتیه ذکر کاملاً به طور جهر میباشد.
- 24- در طریقه قادریه غوث الاعظم دستگیر ذکر کاملاً به تسبیحات صورت میگیرد.
- 25- در طریقه سروردیه آن هم به تسبیحات تعلق دارد.
- 26- لنگی همراه کلاه تاج عرب است هر کسیکه به سنت پیامبر (ص) اهانت میکند آن امتی پیغمبر (ص) نیست.
- 27- امام اعظم (رح) در تمام عمر سر لچ نه نشسته بود دلیل آن که همیشه خداوند را حاضر و ناظر میدید و هیچگاه سر لچ نمی نشست.
- 28- حضرت محمد (ص) دو قسم نماز را به جا آورده است یکبار دست را به زیر ناف بسته و بار دیگر بالای سینه گذاشته که اشاره بر این است که مردان دست را بر زیر ناف بسته و زنان بالای سینه بسته نمایند اگر کسی جز این میکند از امتی پیغمبر (ص) به حساب نمی آید.
- 29- خوارج عقاید باطل مثل زار هل هل است عقاید مسلمانها مثل شهد غسل است.
- 30- دعا مغز عبادت است یعنی در هر بخش نماز برای یکبار دو بار سه بار هر قدر دعا نمایی بعد از سنت و هر حالت جایز است و منکرین آن امتی پیامبر (ص) نیست.

31- بعد از موت سوال و جواب حق است منکرین آن امتی پیامبر (ص) نیست.

32- انبیاء (ع) علم غیب عطائی داده اطلاع جنت و دوزخ ، روز قیامت را داده منکر این منکر دین است.

33- میلاد محبوب سبحان نبی کریم (ص) ، میلاد اولیاء الله ، بزرگداشت از این روز ها جایز است.

34- انبیاء (ع) ، اولیا الله به قبر ها زنده است در قرآن شریف ثابت است انکار کردن این منکر است.

35- نام نهاد ازلی بد بخت غیر مقلدین خوارج فساد پیشه در جهان ذریعه جاسوس انگلیس مشهور به اسم همپری در داخل عربستان سعود در مابین مسلمین تفرقه بیندازند و عبدالوهاب نجدی بالای مسلمانها فتواد داد که مسلمانها نیست بلکه کفر و شرک و مشرکان است و حمایت کنند وی انگلیس ها بود و به گفتار وی باید مردم را به قتل برساند و مال و جان شان غنیمت است و بعد چور چپاول را شروع کردند اول تمام خانقها و اهل تصوف طریقت ذاکرین ختم و بعد مدرسه امامان چهار مذهب بسته شوند و مکمل حکومت عثمانی آن زمان که اهل سنت و الجماعت بودند از بین بردند و لشکر کشی نمودند میلیون ها مسلمان را به قتل رسانیدند و در وقت حاضر مسلمان به مثل ارد تر کردن نمک است ، نام نهاد ازلی بد بخت فعالیت دوام دارد ، جمیعت اصلاح و نجم الجوانان و مدرسه ها در داخل افغانستان فعالیت نموده در آن خوارج و داعش تربیه و تولید میشود و در آینده افغانستان در افغانستان هم لشکر کشی مینمایند باید نام نهاد مسلمانان گرفتار و به پنجه قانون شرعی جزا داده شوند و مکتوب ربانی و اصل حقیقت اخوان المسلمین برادر مسلمانها است حالا اخوان المسلمین نام نهاد آنهاست و دعوی نا حق اسلامی دارد و در حقیقت اخوان الشیاطین است که در طول 40 سال به میلیون ها اشخاص را به شهادت رسانیدند و ناموس شهدا در کجاست باید حسابه باشیند باید محکمه شوند به عوض عدالت و شر فساد آوردند و به مثل عدالت محمود غزنوی عقاید حنفی داشته باشد و شما عقاید حنفی تان کجاست و گلبدین در پاکستان مودودی شد از طرف کمپ شمشتو در پاکستان ناموس شهدا افغانستان به ذریعه زن های گمراه و به زن بیراه راز میکرد حالت شما

خراب بیا که جای ببرم که حال شما خوب شود و در جای میبرد به نام جج باز او را در بدل پول های گزاف به دیگران میفروختند باید گلبدین از طیاره از گردن اویزان شود هم کم است و سیاف و هابی شد که از طرف این شخص کمپ شمشتو به عربستان هزار ها ناموس مجاهدین بنام غلامی و چوپان فرستاد یک بی بی اصل افغانی به یک افغانستانی در سعودی باید سیاف از طیاره اویزان شود به بی بی گفتی که از آن ظالمان سنگ افغانستان شرف دارد و روی شان سیاه بود و ربانی پنجپیری شد و در وقت حاضر افغانستان فعالیت و خدمت به خوارج دارد.پ

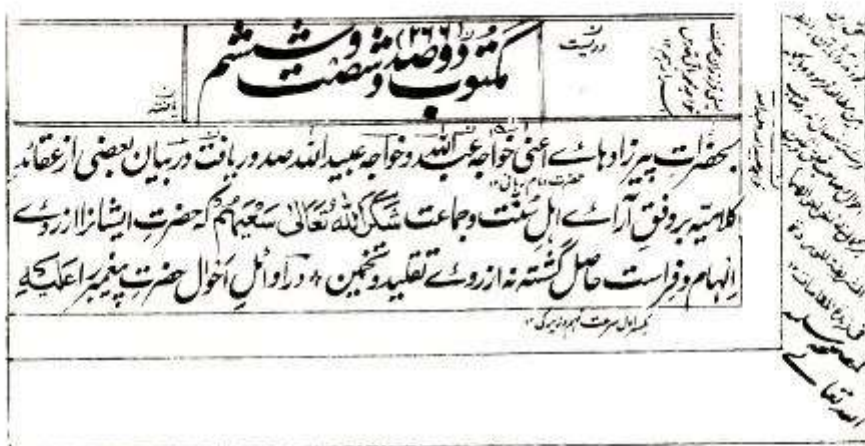
مثال شان جمعیت اصلاح و نجم الجوانان باید امنیت ملی و گارنیزیون و پولیس شما متوجه باشند که پیر اکمالات کنند آن را گفتار کرد دو کشور گرفته شود.

هر نوع تقریر سلطان المناظرین غازی مرد میدان مولوی غلام مشهور به نابغه یک گروه جنتی 729 گروه جهنمی را ثابت کرد شماره فیسبوک 0092338718434 و این گروه ثماً کر است هر قسم گفتار میکنند و گفتار حق نمیشوند بکماً گنگه است و هر قسم گفتار میکنند و گفتار حق نمیگویند همچون کور است هر چیز میبیند جز حق.

حق را ناحق گویند و رد شریعت است و رد شریعت کفر است غیر حق را به حق مقرب دیدن زندیق است و ضرورت دیدن انکار قصداً کفر است هر کس کافر را مسلمان گوید کافر است و هر کس مسلمان را کافر گوید خود شان کافر است.

اگر صلاح خیر لازم است و ان چوکی پرست که چوکی دولت را محکم گرفته و نمیخواهد از دست بدهد و قتل و قاتل هر دو طرف مسلمانها را در نظر ندارد تنها خود و چوکی را مبینند مسئولیت دنیا و آخرت به گردن شان است و از جمله ظالمان است باید مسلمانها به آواز بلند بگویند خارجی ها از خاک پاک ما خارج شوند و مثال دیگر اشخاصیکه مخالف صلح هستند نمیخواهد صلح باید باز بهانه میکنند که آزادی بیان از بین نرود و حقوق زنان از بین نرود چون این آزادی تولید انگلیس است و انگلیس ملحد هر نوع گفتار شان مردود میباشد و آن اشخاص میگوید حقوق زنان از بین نرود و آن زنان غاصبین است که میلوونها زمین حکومتی و شخصی را غصب نموده مثال امان الله خان غازی پادشاه افغانستان از طرف اشخاص بی عمل و چوکی پرست در ما بین ما مسلمانها تفرقه انداختند و هر طر لشکرکشی نمودند و شاه کشور را مجبور به ترک افغانستان نمود تا ایتالیا رفت اگر نمیرفت مثل تنظیم و تنظیم بازی قتل و قاتل که صورت گرفت در طول 40 سال به میلوونها شخص بی گناه را به شهادت رسید دست شاه جوان به این قتل و قاتل آلوده نشود.

حالا غیر حق را به حق مقرب می بینند و چوکی پرستی و دنیا پرستی را در نظر گیرد بخاطر نیم متر چوکی شریعت حضرت محمد مصطفی (ص) را قبول ندارد.



وَكَلَّمَ آلَ الْمَسْكُونَاتِ وَاللَّسَّكَائِمَاتِ بِحُجُوبٍ ویده بودند که میفرمایند تو از جهت دان علم کلامی و این واقعه را
 بحضرت خوانده نمودی که زانیده بود نماز آن روز حضرت ایشان را در هر مسئله از مسائل کلامیه را این روز
 عالجیده است و حکم خدا لیکن در اکثر مسائل موقت بشیخ ماتریدیه دارند و با بیان در فلاسفیه و غیر
 و یکو پیش ایشان در وقت عید و زمانه که مراد صوفیه را ناما فهمیده بصلالت رفته اند و در بیان بعضی
 از احکام فقوئیه که بصلوة متعلق اند و در بیان کلمات طریقه علمیه نقشبندیه و التزم ایشان متابعت
 سنت را و در بیان منع استماع غناء و منع از حضور مجلس رقصان و سایر آنکه در کتابها مذکور است
 سرتبتی و زکات و غیره و بعد از صلوة و تبلیغ الدعوات بحجاب مخدوف و او را
 اگر از معنی آنکه این فقیر از تافه و غرق احسانهاست و الدیر زکوات شام است و درین طریق سبب الف
 بی را از ایشان گرفته است و در حقی حروف این راه را از ایشان امر حقه و دولت اندراج آنها
 فی البدایه ببرکت صحبت ایشان حاصل کرده و سعادت سفر در وطن را بصدقه خدمت ایشان
 یافته توجیه شریف ایشان در دو نیم ماه این نا قابل را نسبت نقشبندیه رسانیده و حضور فاضل این
 اکابر را اعطا فرموده و درین مدت قلیله آنچه از تجلیات و ظهورات و انوار و انوار و سبب بر کیمیا
 و سبب کیمیا که بفضیل ایشان زوداده چه شرح و بدو چه بیان تفصیل آن نماید چنان توجیه شریف شان کم
 دقیقه مانده باشد در معارف توحید و اشکاد و قرب و سعادت و معارف آن که برین فقیر بخشاوند و تحقیق
 آن اطلاع ندانم و شهود و وحدت در کثرت و مشاهد کثرت در وحدت از عقداات و سبب این معارف
 است با جمله آنجا که نسبت نقشبندیه است و حضور فاضل این اکابر بنام این معارف بر زبان آوردن
 و نشان این شهود و مشاهد را بیان نمودن از کونه نظری است کارخانه این اکابر بلند است
 بهر تری است و قیاس نسبت ندارد و هر گاه این طور و سبب رفیع القدر از حضرت ایشان باین فقیر
 رسیده باشد اگر در مدت عمر سر خود را با نهال اقدام خدمت عتبه علمیه شما کرده باشد هیچ نه کرده باشد
 از تصدیقات خود چه عرض نماید و همیشه زندگی باسه خود چه از اظهار نماید اما معارف آگاه خود چه

و این واقعه را بحضرت خوانده نمودی که زانیده بود نماز آن روز حضرت ایشان را در هر مسئله از مسائل کلامیه را این روز عالجیده است و حکم خدا لیکن در اکثر مسائل موقت بشیخ ماتریدیه دارند و با بیان در فلاسفیه و غیره و یکو پیش ایشان در وقت عید و زمانه که مراد صوفیه را ناما فهمیده بصلالت رفته اند و در بیان بعضی از احکام فقوئیه که بصلوة متعلق اند و در بیان کلمات طریقه علمیه نقشبندیه و التزم ایشان متابعت سنت را و در بیان منع استماع غناء و منع از حضور مجلس رقصان و سایر آنکه در کتابها مذکور است سرتبتی و زکات و غیره و بعد از صلوة و تبلیغ الدعوات بحجاب مخدوف و او را اگر از معنی آنکه این فقیر از تافه و غرق احسانهاست و الدیر زکوات شام است و درین طریق سبب الف بی را از ایشان گرفته است و در حقی حروف این راه را از ایشان امر حقه و دولت اندراج آنها فی البدایه ببرکت صحبت ایشان حاصل کرده و سعادت سفر در وطن را بصدقه خدمت ایشان یافته توجیه شریف ایشان در دو نیم ماه این نا قابل را نسبت نقشبندیه رسانیده و حضور فاضل این اکابر را اعطا فرموده و درین مدت قلیله آنچه از تجلیات و ظهورات و انوار و انوار و سبب بر کیمیا و سبب کیمیا که بفضیل ایشان زوداده چه شرح و بدو چه بیان تفصیل آن نماید چنان توجیه شریف شان کم دقیقه مانده باشد در معارف توحید و اشکاد و قرب و سعادت و معارف آن که برین فقیر بخشاوند و تحقیق آن اطلاع ندانم و شهود و وحدت در کثرت و مشاهد کثرت در وحدت از عقداات و سبب این معارف است با جمله آنجا که نسبت نقشبندیه است و حضور فاضل این اکابر بنام این معارف بر زبان آوردن و نشان این شهود و مشاهد را بیان نمودن از کونه نظری است کارخانه این اکابر بلند است بهر تری است و قیاس نسبت ندارد و هر گاه این طور و سبب رفیع القدر از حضرت ایشان باین فقیر رسیده باشد اگر در مدت عمر سر خود را با نهال اقدام خدمت عتبه علمیه شما کرده باشد هیچ نه کرده باشد از تصدیقات خود چه عرض نماید و همیشه زندگی باسه خود چه از اظهار نماید اما معارف آگاه خود چه

و این واقعه را بحضرت خوانده نمودی که زانیده بود نماز آن روز حضرت ایشان را در هر مسئله از مسائل کلامیه را این روز عالجیده است و حکم خدا لیکن در اکثر مسائل موقت بشیخ ماتریدیه دارند و با بیان در فلاسفیه و غیره و یکو پیش ایشان در وقت عید و زمانه که مراد صوفیه را ناما فهمیده بصلالت رفته اند و در بیان بعضی از احکام فقوئیه که بصلوة متعلق اند و در بیان کلمات طریقه علمیه نقشبندیه و التزم ایشان متابعت سنت را و در بیان منع استماع غناء و منع از حضور مجلس رقصان و سایر آنکه در کتابها مذکور است سرتبتی و زکات و غیره و بعد از صلوة و تبلیغ الدعوات بحجاب مخدوف و او را اگر از معنی آنکه این فقیر از تافه و غرق احسانهاست و الدیر زکوات شام است و درین طریق سبب الف بی را از ایشان گرفته است و در حقی حروف این راه را از ایشان امر حقه و دولت اندراج آنها فی البدایه ببرکت صحبت ایشان حاصل کرده و سعادت سفر در وطن را بصدقه خدمت ایشان یافته توجیه شریف ایشان در دو نیم ماه این نا قابل را نسبت نقشبندیه رسانیده و حضور فاضل این اکابر را اعطا فرموده و درین مدت قلیله آنچه از تجلیات و ظهورات و انوار و انوار و سبب بر کیمیا و سبب کیمیا که بفضیل ایشان زوداده چه شرح و بدو چه بیان تفصیل آن نماید چنان توجیه شریف شان کم دقیقه مانده باشد در معارف توحید و اشکاد و قرب و سعادت و معارف آن که برین فقیر بخشاوند و تحقیق آن اطلاع ندانم و شهود و وحدت در کثرت و مشاهد کثرت در وحدت از عقداات و سبب این معارف است با جمله آنجا که نسبت نقشبندیه است و حضور فاضل این اکابر بنام این معارف بر زبان آوردن و نشان این شهود و مشاهد را بیان نمودن از کونه نظری است کارخانه این اکابر بلند است بهر تری است و قیاس نسبت ندارد و هر گاه این طور و سبب رفیع القدر از حضرت ایشان باین فقیر رسیده باشد اگر در مدت عمر سر خود را با نهال اقدام خدمت عتبه علمیه شما کرده باشد هیچ نه کرده باشد از تصدیقات خود چه عرض نماید و همیشه زندگی باسه خود چه از اظهار نماید اما معارف آگاه خود چه

۱۰۶
 سلام الدین احمد را حضرت حق سبحانہ از اجزا ذخیرہ و یادگار گویم تا مقتضای راجح و التواضع منورہ کہ امت
 را در خدمت خدای تعالی بطریقیستہ نماید و ما در واقعات و گمان را فراغ ساخته که برین من زبان خود
 هر محلی ہر یک شکوہ ازین امر توانم کرد ہر سہ مرتبہ فقیر بر دولت غنیہ بوسی حضرت ایشان شرف
 گشت مرتبہ انجیب فقیر را فرمودند کہ ضعف بدن برین غالب آمدہ است امید حیات کم ماندہ از
 آنحال اطلاع فرمایید و در حضور خود شمار اطلبیدہ نمودہ و شہادت خود را در نصیحت بیاورد و بقیاد امر کرد کہ ایشان
 توجیہ کن بامر ایشان و حضور ایشان بشما توجیہ کردہ یک نماہ ایشان توجیہ نیز ظاہر شدہ بعد از آن
 فرمودند کہ حضرت والدات ایشان را نیز غائبانہ توجیہ کن حسب الامر غائبانہ توجیہ فرمودہ آمدہ است
 کہ برکت حضور ایشان آن توجیہ غیر متحمل باشد تصور کنند کہ از امر واجب الامثال وصیبت لازمہ
 ایشان فرمولے واقع شدہ است یا اتفاقی زوہ باشد کلیت بل انتظار اشارت وارد و منتظر اذن
 است احوال چندانکہ بطریق نصیحت زشتیہ سے آید گوش بہوش استماع خواهند فرمودہ است
 و سبحانہ قرص سختین بر عقل تصحیح عقائد است بموجب آراء مساہلہ اہل سنت و جماعت
 شکرت اللہ تعالیٰ سعیدیم کہ فرقی ناجیبہ اند بعضیہ از مسائل اعتقادیکہ در اینجا نوع خطا بودہ بیان آن
 بین ما پیدا ہوا است کہ اللہ تعالیٰ ذات مقدس خود موجود است و اشیا با ایجاد او تعالیٰ موجود
 اند و او تعالیٰ بیکانہ است ہم در ذات ہم در صفات ہم در افعال ہم یکسہ اور جمیع اسرارہ باو
 تعالیٰ فی الحقیقت شرکت نیست چہ وجود و چہ غیر آن شکر است انہی و مناسبت لفظی از وجودش
 خارج است صفات و افعال او تعالیٰ در رنگ ذات او سبحانه کہ بی چون و چگونہ اند بصفتا
 و افعال ممکنات هیچ مناسبت ندارند مثلاً صفتہ العلم او را بوجهی صفتہ است قہ و بسطی است
 حقیقی کہ بہرگز تعدد و تکثر بآن راہ نیافتہ است اگرچہ باعتبار تعدد و تعلقات باشد زیرا کہ آنجا یک
 یکشانے است بسیط کہ معلومات ازل و ابد برہان یکشانیہ منکشف میگردد جمیع اشارات باحوال
 متناسبہ و متضادہ ایشان کلیہ وجودیہ با اوقات مخصوصہ ہر کدام و آن واحد بسیط و استہ است

در معرفت

سلام الدین احمد را حضرت حق سبحانہ از اجزا ذخیرہ و یادگار گویم تا مقتضای راجح و التواضع منورہ کہ امت
 را در خدمت خدای تعالی بطریقیستہ نماید و ما در واقعات و گمان را فراغ ساخته که برین من زبان خود
 هر محلی ہر یک شکوہ ازین امر توانم کرد ہر سہ مرتبہ فقیر بر دولت غنیہ بوسی حضرت ایشان شرف
 گشت مرتبہ انجیب فقیر را فرمودند کہ ضعف بدن برین غالب آمدہ است امید حیات کم ماندہ از
 آنحال اطلاع فرمایید و در حضور خود شمار اطلبیدہ نمودہ و شہادت خود را در نصیحت بیاورد و بقیاد امر کرد کہ ایشان
 توجیہ کن بامر ایشان و حضور ایشان بشما توجیہ کردہ یک نماہ ایشان توجیہ نیز ظاہر شدہ بعد از آن
 فرمودند کہ حضرت والدات ایشان را نیز غائبانہ توجیہ کن حسب الامر غائبانہ توجیہ فرمودہ آمدہ است
 کہ برکت حضور ایشان آن توجیہ غیر متحمل باشد تصور کنند کہ از امر واجب الامثال وصیبت لازمہ
 ایشان فرمولے واقع شدہ است یا اتفاقی زوہ باشد کلیت بل انتظار اشارت وارد و منتظر اذن
 است احوال چندانکہ بطریق نصیحت زشتیہ سے آید گوش بہوش استماع خواهند فرمودہ است
 و سبحانہ قرص سختین بر عقل تصحیح عقائد است بموجب آراء مساہلہ اہل سنت و جماعت
 شکرت اللہ تعالیٰ سعیدیم کہ فرقی ناجیبہ اند بعضیہ از مسائل اعتقادیکہ در اینجا نوع خطا بودہ بیان آن
 بین ما پیدا ہوا است کہ اللہ تعالیٰ ذات مقدس خود موجود است و اشیا با ایجاد او تعالیٰ موجود
 اند و او تعالیٰ بیکانہ است ہم در ذات ہم در صفات ہم در افعال ہم یکسہ اور جمیع اسرارہ باو
 تعالیٰ فی الحقیقت شرکت نیست چہ وجود و چہ غیر آن شکر است انہی و مناسبت لفظی از وجودش
 خارج است صفات و افعال او تعالیٰ در رنگ ذات او سبحانه کہ بی چون و چگونہ اند بصفتا
 و افعال ممکنات هیچ مناسبت ندارند مثلاً صفتہ العلم او را بوجهی صفتہ است قہ و بسطی است
 حقیقی کہ بہرگز تعدد و تکثر بآن راہ نیافتہ است اگرچہ باعتبار تعدد و تعلقات باشد زیرا کہ آنجا یک
 یکشانے است بسیط کہ معلومات ازل و ابد برہان یکشانیہ منکشف میگردد جمیع اشارات باحوال
 متناسبہ و متضادہ ایشان کلیہ وجودیہ با اوقات مخصوصہ ہر کدام و آن واحد بسیط و استہ است

و بی چگونه است و قدیم است و قائم بذات اوست تعالی که آن را گویند و در آیات و کلمات
 گنجایش نیست و در ظاهر ممکنات ظهور کند و در تکلیفات صورت معنی چگونه بخند
 در کتابه که ایان سلطان چه کار دارد و تجلی افعال و صفات نزد حقیر به تجلی ذات تعالی تقدس
 متصور نیست چه افعال و صفات را از حضرت ذات تعالی تقدس انفعال کنیست با تجلی آنها
 به تجلی ذات متصور بود و آنچه از صفات از ذات است تعالی و تقدس افعال افعال لطلال صفا
 اوست صبیحی که پس تجلی آنها تجلی لطلال افعال و صفات بود و تجلی افعال و صفات آنها هم گرس
 باین کمال رسیدند **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَبِهِ يَتَمَسَّكُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ** بر اصل سخن بریم
 او تعالی در هیچ چیز معلوم نمند و هیچ چیز در حال نبوی. **أَنَا وَتَعَالَى مُحِيطٌ بِمَا بَدَأَ بِهِ** ایشان از
 ذات اعظم مرتبتیست که در هر مقام باشد که ایشان بجا قدس از نیست تعالی و آنچه کشف و شهود معلوم کنند
 از آن نیز منزله است چه ممکن را از حقیقت ذات و صفات و افعال او تعالی جز جمله و صفت نصیب
 نیست ایمان بعیب باید آورد و هر چه بکشوف و مشهود گردد و تحت لاف نفی باید ساخت
 عقاشکما کس نشود و ام با همین به کاخجا همیشه باو بدست است و امر را به بیت از شوی حضرت
 ایشان با مناسبتین تمام است هنوز ایوان است تقنا بلند است به مافکر رسیدن است
 پس ایمان آریم که او تعالی محیط اشیا است و قریب است ایشان و با ایشان است اما معنی عالم
 و قریب و معیت او را تعالی ندانیم که صیفت احواله و قریب علمی گفتن از ما و احوالات متشابه است
 قابل تبادل آن مرتبه و او تعالی هیچ چیز متشبه نشود و همچنین هیچ چیز با او متشبه نشود و آنچه از بعضی
 عبارات صوفیه معنی اشیا و مفهومی میشود خلاف مراد ایشان است زیرا که مراد ایشان از این کلام
 که موهوم آنهاست **إِذَا كَفَرُوا فَهُمْ أَعْدَاءُ لِلَّهِ** است که چون کفر تمام شود و بی محض حاصل آید باقی
 نیمانند که الله تعالی ندانم که ان فقیر خداست و خدا کرد و که آن کفر و زندقه است تعالی الله
سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ علما گویند از حضرت خواجده با تقدس بی شک میفرمودند که معنی

و بی چگونه است و قدیم است و قائم بذات اوست تعالی که آن را گویند و در آیات و کلمات گنجایش نیست و در ظاهر ممکنات ظهور کند و در تکلیفات صورت معنی چگونه بخند در کتابه که ایان سلطان چه کار دارد و تجلی افعال و صفات نزد حقیر به تجلی ذات تعالی تقدس متصور نیست چه افعال و صفات را از حضرت ذات تعالی تقدس انفعال کنیست با تجلی آنها به تجلی ذات متصور بود و آنچه از صفات از ذات است تعالی و تقدس افعال افعال لطلال صفا اوست صبیحی که پس تجلی آنها تجلی لطلال افعال و صفات بود و تجلی افعال و صفات آنها هم گرس باین کمال رسیدند

و بی چگونه است و قدیم است و قائم بذات اوست تعالی که آن را گویند و در آیات و کلمات گنجایش نیست و در ظاهر ممکنات ظهور کند و در تکلیفات صورت معنی چگونه بخند در کتابه که ایان سلطان چه کار دارد و تجلی افعال و صفات نزد حقیر به تجلی ذات تعالی تقدس متصور نیست چه افعال و صفات را از حضرت ذات تعالی تقدس انفعال کنیست با تجلی آنها به تجلی ذات متصور بود و آنچه از صفات از ذات است تعالی و تقدس افعال افعال لطلال صفا اوست صبیحی که پس تجلی آنها تجلی لطلال افعال و صفات بود و تجلی افعال و صفات آنها هم گرس باین کمال رسیدند

والمعنى

انا الحق

۱۱۰

عبارت این سخن نه آنست که حق بگوید آنست که من حق هستم و موجود حق است باینکه آن را تغییر و تبدیل را
 اذات وصفات و افعال او تعالی را نه آنست باینکه آن را از آنکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه
 بخدایت آنرا که آنرا آنچه صوفیه وجودیه نیز از آنست باینکه آنرا از آنکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه
 در مرتبه و در وجه که آن کفر و ضلالت است بلکه این نیز از آنست باینکه آنرا از آنکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه
 اعتبار کرده اند باینکه آنرا تغییر و تبدیل و در ذات و صفات و افعال او تعالی را نه باید و او تعالی
 یعنی مطلق است هم در ذات و هم در صفات و هم در افعال و در هیچ امری هیچ چیز محتاج بود تا چیزی
 در وجود محتاج نیست و ظهور نیز محتاج نه و آنچه از عبارات بعضی صوفیه مفهم میشود که او تعالی در ظهور
 کمالات انسانی و صفاتی با محتاج است این سخن برین تغییر بسیار گران است میداند که مقصود از
 آفرینش ایشان حصول کمالات مرایشان را نه کمالاتی که عالم بجناب قدس او باشد تعالی
 و تقدس که اینها باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه
 پس مقصود از خلقت جن و انس حصول معرفت ایشان بود که کمال ایشان است نه امری که عالم
 بجناب حق بود باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه
 نیز معرفت ایشان است نه آنکه من معروف بشوم و بیواسطه معرفت ایشان کمالی حاصل نیامد
 تعالی الله یعنی ذی کمال عالم که او تعالی از جمیع صفات ناقص سمات خود را در وجود
 است جسم جسمانی نیست و مکانی در زمانی نه و صفات کمال او را ثابت است از جمله معرفت
 کمال در موجود اند بوجوه و از اند بر وجود ذات تکلیف و تقدس و آن صفات حیات و علم و قدرت
 و اراده و سمع و بصر و کلام و تکوین است این صفات در خارج موجود اند نه آنکه در علم موجود بود
 از وجود ذات و در خارج نفسی است تعالی و تقدس چنانچه بعضی از صوفیه جویدمان برده اند گفته اند
 از روی عقل نمیشود رسید به صفات با ذات توازن و کمال حقست همه سخن حکمان حقست
 نفسی صفات است چه ثبات صفات مستزله و فلا سفیه نیز تغییر علمی و اتحاد و جبر گفته اند و این تغییر

در این سخن که حق بگوید آنست که من حق هستم و موجود حق است باینکه آن را تغییر و تبدیل را
 اذات وصفات و افعال او تعالی را نه آنست باینکه آن را از آنکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه
 بخدایت آنرا که آنرا آنچه صوفیه وجودیه نیز از آنست باینکه آنرا از آنکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه
 در مرتبه و در وجه که آن کفر و ضلالت است بلکه این نیز از آنست باینکه آنرا از آنکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه
 اعتبار کرده اند باینکه آنرا تغییر و تبدیل و در ذات و صفات و افعال او تعالی را نه باید و او تعالی
 یعنی مطلق است هم در ذات و هم در صفات و هم در افعال و در هیچ امری هیچ چیز محتاج بود تا چیزی
 در وجود محتاج نیست و ظهور نیز محتاج نه و آنچه از عبارات بعضی صوفیه مفهم میشود که او تعالی در ظهور
 کمالات انسانی و صفاتی با محتاج است این سخن برین تغییر بسیار گران است میداند که مقصود از
 آفرینش ایشان حصول کمالات مرایشان را نه کمالاتی که عالم بجناب قدس او باشد تعالی
 و تقدس که اینها باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه
 پس مقصود از خلقت جن و انس حصول معرفت ایشان بود که کمال ایشان است نه امری که عالم
 بجناب حق بود باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه
 نیز معرفت ایشان است نه آنکه من معروف بشوم و بیواسطه معرفت ایشان کمالی حاصل نیامد
 تعالی الله یعنی ذی کمال عالم که او تعالی از جمیع صفات ناقص سمات خود را در وجود
 است جسم جسمانی نیست و مکانی در زمانی نه و صفات کمال او را ثابت است از جمله معرفت
 کمال در موجود اند بوجوه و از اند بر وجود ذات تکلیف و تقدس و آن صفات حیات و علم و قدرت
 و اراده و سمع و بصر و کلام و تکوین است این صفات در خارج موجود اند نه آنکه در علم موجود بود
 از وجود ذات و در خارج نفسی است تعالی و تقدس چنانچه بعضی از صوفیه جویدمان برده اند گفته اند
 از روی عقل نمیشود رسید به صفات با ذات توازن و کمال حقست همه سخن حکمان حقست
 نفسی صفات است چه ثبات صفات مستزله و فلا سفیه نیز تغییر علمی و اتحاد و جبر گفته اند و این تغییر

این قول حقست نفس صفات است معتدل و مایل استغایر

علمی الحاکم موجوده اند و گفته اند که مفهوم علم عقین مفهوم ذات است تعالی و تقدس یا عقین مفهوم قدرت
 و ارادت است عینیت باعتبار وجود خارجی گفته اند پس این تغییر وجود خارجی اعتبار کنند از لغات
 صفات خارج نشوند و تغییر اعتباری که اینجاست بهمین لغت حکما گفته اند و او تعالی قدیم و اولی است
 و غیر او را قدیم و اولیت ثابت نبود مگر این برین حکم اجمال فرموده اند و هر سیکه قدیم و اولیت غیر
 حق بکل وجه قابل گشته است تکفیر و نموده اند آنم عزالی ازین راه تکفیر این تیناوت را فی
 و غیر ایشان نموده است که قابل بقدم عقول و نفوس اند و بقدم میوه و صورت گمان برده اند
 و سموات را با آنچه در ایشان است قدیم دانسته اند و حضرت خواجده باقی است که میفرمودند که شیخ
 محی الدین بن العربی بقدم ازین گنجل قابل است این سخن از ظاهر حضرت فایده باید داشت و محمول بر
 تاویل باید ساخت تا با جمیع اهل علم مخالف نشود و او تعالی قادر بر خیر است از شائبه ایجاب و مطلقه
 اضطرار منتزعه و غیر است فلا سفسه می خورد کمال را در ایجاب دانسته نفی اختیار از واجب تعالی
 نموده و ثبات ایجاب نموده اند این بخیر دان واجب را تعالی و تقدس و معطل و بکار داشته اند
 و چون یک مشتق است که آن هم با ایجاب است از فاعلی صورت و ارض صادرند است وجود جوادش نسبت
 به عقل تعالی داده که وجود آن جز در توهم ایشان ثابت نشده است بر عزم فاسد ایشان ایشان را
 یعنی سبحانه و تعالی هیچ کار نیست تا چاره باید که در وقت اضطراب و اضطرار التماس عقل تعالی
 آرد و حضرت حق سبحانه آنچه هیچ رجوع کنند که او را تعالی در وجود جوادش بر غلبه نه داده اند گویند که
 عقل تعالی است که به سجده جوادش تعلق دارد بلکه به عقل تعالی هم رجوع ندارد که او را در دفع بیات ایشان
 نیز اختیار نیست این بید و نمان و محقق و بلاهت پیش قدم فرقی ضلاله اند کافران را تجب
 بصحرت حق سبحانه که تعالی سے آید و وقع علیه از او تعالی می طلبند بخلات این سفیهان و چون درین
 بید و نمان از جمیع فرق ضلالت و بلاهت بیشتر است سیکه کفر و انکار است با حکما و منسب
 و عباد و عداوت است با اخبار رسوله و تمیز ترتیب مقدمات فاسده است و تلبیس لاهل و مشوا و باطل

در معرفت
 علم عقین مفهوم ذات است
 علم عقین مفهوم قدرت است
 علم عقین مفهوم ارادت است
 علم عقین مفهوم عینیت است
 علم عقین مفهوم اعتباری است
 علم عقین مفهوم تغییر است
 علم عقین مفهوم اولیت است
 علم عقین مفهوم اولیت غیر است
 علم عقین مفهوم ثابت است
 علم عقین مفهوم غیر حق است
 علم عقین مفهوم قابل گشته است
 علم عقین مفهوم تکفیر است
 علم عقین مفهوم نموده است
 علم عقین مفهوم قابل بقدم عقول است
 علم عقین مفهوم نفوس است
 علم عقین مفهوم بقدم میوه است
 علم عقین مفهوم صورت گمان است
 علم عقین مفهوم سموات است
 علم عقین مفهوم در ایشان است
 علم عقین مفهوم محی الدین بن العربی است
 علم عقین مفهوم بقدم ازین گنجل قابل است
 علم عقین مفهوم این سخن از ظاهر حضرت است
 علم عقین مفهوم فایده باید داشت است
 علم عقین مفهوم محمول بر تاویل است
 علم عقین مفهوم ساخت تا با جمیع اهل علم مخالف نشود است
 علم عقین مفهوم او تعالی قادر بر خیر است
 علم عقین مفهوم از شائبه ایجاب و مطلقه اضطرار منتزعه و غیر است
 علم عقین مفهوم فلا سفسه می خورد کمال را در ایجاب دانسته نفی اختیار از واجب تعالی
 علم عقین مفهوم نموده و ثبات ایجاب نموده اند این بخیر دان واجب را تعالی و تقدس و معطل و بکار داشته اند
 علم عقین مفهوم و چون یک مشتق است که آن هم با ایجاب است از فاعلی صورت و ارض صادرند است وجود جوادش نسبت
 علم عقین مفهوم به عقل تعالی داده که وجود آن جز در توهم ایشان ثابت نشده است بر عزم فاسد ایشان ایشان را
 علم عقین مفهوم یعنی سبحانه و تعالی هیچ کار نیست تا چاره باید که در وقت اضطراب و اضطرار التماس عقل تعالی
 علم عقین مفهوم آرد و حضرت حق سبحانه آنچه هیچ رجوع کنند که او را تعالی در وجود جوادش بر غلبه نه داده اند گویند که
 علم عقین مفهوم عقل تعالی است که به سجده جوادش تعلق دارد بلکه به عقل تعالی هم رجوع ندارد که او را در دفع بیات ایشان
 علم عقین مفهوم نیز اختیار نیست این بید و نمان و محقق و بلاهت پیش قدم فرقی ضلاله اند کافران را تجب
 علم عقین مفهوم بصحرت حق سبحانه که تعالی سے آید و وقع علیه از او تعالی می طلبند بخلات این سفیهان و چون درین
 علم عقین مفهوم بید و نمان از جمیع فرق ضلالت و بلاهت بیشتر است سیکه کفر و انکار است با حکما و منسب
 علم عقین مفهوم و عباد و عداوت است با اخبار رسوله و تمیز ترتیب مقدمات فاسده است و تلبیس لاهل و مشوا و باطل

درین ایام فرزندی محمد معصوم جو اہم شرح موقوف را تمام کرد و در اثنا بسبق او قباحتها این بخیروان بفتح
 آمد و قائمہ ما بران مترتب شد الحمد لله الذی ہدانا لهذا وانا كنا للاحتمالی لولا ان ہذا اننا
 اللہ لقلنا جہنمات منسل کتبتا بالحق وعبادت شیخ محی الدین بن العربی نیز ناظر با یجاب است
 بود معنی قدرت مرافقت بفلسفہ دارد کہ صحت ترک از قیاد و تجویز نمے نماید جانب فعل الاضرب
 عجایب کار و بار است شیخ محی الدین از مقبولان و نظر مے در آید و اکثر علوم او کہ مخالف آراء ال
 حق اند خطا و تا صواب ظاهر میشوند ما که بخطائے کشفی معذوری داشته اند و در تک خطائے اجتهادی
 از ماست مرفوع ساخته این اعتقاد خاص است این فقیر را و ما و شیخ محی الدین کہ او را از مقبولان میدانند
 و علوم مخالفه او را خطا و مضرت میدانند جمع هستند ازین طائفه کہ ہم شیخ را طعن ملامت میکنند و ہم
 علوم او را خطئه بنمایند و جمع دیگر ازین طائفه تقلید شیخ را اختیار کرده جمیع علوم او را صواب
 و بدلائل و شواہد حقیقت آن علوم را اثبات بنمایند و شک نیست کہ این هر دو فریق راہ افراط
 و تقریظ اختیار کرده اند و از تو شیط حال دور نامند شیخ را کہ از اولیا و مقبولان است بواسطه خطب
 کشفی چگونہ تذکرہ و شعور و علوم او را کہ از صواب و دور اند و مخالف آراء ال حق اند چگونہ تقلید
 توان کرد و قال الحق هو الله المتعظ الذي وفقني الله سبحانه انما عنيهم و كسر همه آراء و رسائل و حدیث
 و وجود هم غیر ازین طائفه باشد شریک اند چون شیخ درین مسئلہ نیز طریقی خاص دارد و اما در اصل سخن
 شریک است فار مذ این مسئلہ نیز چند لفظ مخالفت بمعقدهات ال حق دارد و ناقابل توجہ است شایان
 جمع این فقیر بجنابہ الله سبحانه و شرح شرح رباعیات حضرت ایشان باین مسئلہ را بمعقدهات
 ال حق جمع ساخته است و تراغ و بصرین البعض عامد شده و شکوک شجاعت ظفرین را حل ساخته
 بر هیچیک محل ترتیب و اشتباه نامند بحال لا یخفى على الشاظرین ہم باید و نیست کہ ممکنات با سربا
 چه جوهر و چه اغراض و چه اجسام و چه عقول و چه نفوس و چه افلاک و چه عناصر همه متساوی با سربا و قیاد و مختار
 اند کہ اگر کتم عدم اینهارا بوجود آورده است و چنانچه اینهارا بوجود باو تعالی محتاج اند در بقا نیز باو سبحانه

لعل من انظر الى هذا
 عن النفس الامارة بالسوء
 عن النفس النورية
 عن النفس المحمودة
 عن النفس المذمومة
 عن النفس الباطنة
 عن النفس الظاهرة
 عن النفس العلوية
 عن النفس السفلية
 عن النفس المتوسطة
 عن النفس العلية
 عن النفس الدلية
 عن النفس القلبية
 عن النفس الكبدية
 عن النفس المرئية
 عن النفس السامية
 عن النفس الارضية
 عن النفس المائية
 عن النفس الهوائية
 عن النفس النارية
 عن النفس الخفية
 عن النفس العلنية
 عن النفس الباطنة
 عن النفس الظاهرة
 عن النفس العلوية
 عن النفس السفلية
 عن النفس المتوسطة
 عن النفس العلية
 عن النفس الدلية
 عن النفس القلبية
 عن النفس الكبدية
 عن النفس المرئية
 عن النفس السامية
 عن النفس الارضية
 عن النفس المائية
 عن النفس الهوائية
 عن النفس النارية
 عن النفس الخفية
 عن النفس العلنية

۱۱۴
مذہب السبب لیکن لا بد من سبب
یہاں سبب کی وضاحت کی جا رہی ہے کہ اس کا کیا معنی ہے اور اس کے قواعد کیا ہیں۔

محتاج اندوہ جو اسباب و وسائط را رویش فعل خود ساخته است حکمت او قیاب قدرت گردانیدہ لابلکہ
اسباب و واسطہ ثبوت فعل خود کردہ حکمت را وسیلہ وجود قدرت فرمودہ زیرا کہ اگر اسباب فطانت کہ بصیرت
ایشان محل متابعت انبیاء علیہم الصلوٰات و السلام نہ تکتفل شدہ است میدانند کہ اسباب
و وسایل کہ در وجود و بقا با وسبتانہ محتاج بند و ثبوت و قیام از و وارند و بوسلے وارند تعالیٰ و تقدیر
و فی الحقیقت جماعتند جو بیرونہ و روگیرے کہ مثل آنهاست تا تاثیر کنند و احوادث و اختراع آن نمایند
قادرے است و را آنها کہ ایجاد آن میسر ماید و کمالات الیقہ اور اعطای مینما بد کہ چنانکہ عقلانہ بعدیکہ
از جا و محض نیست ہوا اینجا پیے بر بندہ بر فاعل و مرکب او چه میدانند کہ این فعل فر احوال نیست علیہ
است ماوراء او کہ ایجاد آن فعل میسر ماید پس فعل جماعتند عقلار و پوشش فعل حاصل حقیقی نہ شدہ
بلکہ آن فعل نظر جماعتیہ او دلیل شد بر فاعل حقیقی کلمۃ اھذا آرسے در فہم سلطیہ فعل جماعت و پوشش
فعل فاعل حقیقی است کہ از کمال حسب او تہ جماعتیہ او واسطہ آن فعل صاحب قدرت دانستہ است و از
فعل حقیقی کا و کشتہ بعین الیہ کثیراً و بہ تدبیر بہ کثرت این معرفت مقبلس اور شکات نبوت
فہم کرس اینجا نہ جماعت کمال اور رفع اسباب میدانند و ابتداء اشیاء لیسے تو شرط اسباب بھنرت
حق سبحانہ و تعالیٰ منتقب مسازند میدانند کہ در رفع اسباب بھ حکمت است کہ در بین این چندین
مصلح ملحوظ است دنیا ما خلقت لهذا باطلکہ انبیاء علیہم الصلوٰات و السلام مراعات اسباب
میںمایند و فعلیض انرا این مراعات بھنرت حق سبحانہ و تعالیٰ میفرمایند چنانچہ حضرت یعقوب علیہ
السلام و علیہ الصلوٰات و السلام لہم ملاحظہ چشم نموده پس ان خود را وصیت فرمودہ یا بچوں کن قول
حق بآب و ایل و زائسوا من آب مبتغی فرمایند جو این مراعات تفویض امر حق فرمودہ محل لقا

یہاں اسباب کی وضاحت کی جا رہی ہے کہ اس کا کیا معنی ہے اور اس کے قواعد کیا ہیں۔
یہاں اسباب کی وضاحت کی جا رہی ہے کہ اس کا کیا معنی ہے اور اس کے قواعد کیا ہیں۔
یہاں اسباب کی وضاحت کی جا رہی ہے کہ اس کا کیا معنی ہے اور اس کے قواعد کیا ہیں۔

یہاں اسباب کی وضاحت کی جا رہی ہے کہ اس کا کیا معنی ہے اور اس کے قواعد کیا ہیں۔
یہاں اسباب کی وضاحت کی جا رہی ہے کہ اس کا کیا معنی ہے اور اس کے قواعد کیا ہیں۔
یہاں اسباب کی وضاحت کی جا رہی ہے کہ اس کا کیا معنی ہے اور اس کے قواعد کیا ہیں۔

كَفْتُ وَمَا أُغْنِي عَنْكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنَّ أَنْظَرَهُ إِلَّا اللَّهُ عَلَيَّ بِرَبِّكَ كَلْتُ وَوَجَّهْتُ
 فَلَيْتَ تَوَكَّلْتُ الْأُمَّةَ كَلْتُ وَوَجَّهْتُ تَوَكَّلْتُ مِنْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ وَرَبُّكُمْ تَعْلَمُونَ وَرَبُّكُمْ تَعْلَمُونَ
 نسبت داده که بعد از آن فرموده وَاِنَّهُ لَذُوْ عَلْوٍ عَلَيْنَا وَاَنْه لَكُنَّا اَلْاَشْرَارُ الْاَشْرَارُ الْاَشْرَارُ الْاَشْرَارُ
 و حضرت حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید حضرت پیغمبر را نیز توسط اسباب اشارت می فرماید یا
 اَيُّهَا النَّبِيُّ سُبْحَانَكَ اللَّهُ وَرَبُّكَ الْعَظِيمُ مِنَ الْمَوْتِ مَعِي بِاِيْمَانٍ مَا يَمُنُّ بِاَيْمَانِ رَسُولِهِ مِنْكُمْ اَنَّكُمْ تَعْلَمُونَ
 سبحانه و تعالی و بعض اوقات در اسباب تاثیر نیز خلق فرماید تا موثر آفتد و در بعض اوقات تاثیر در آفرینش
 خلق حکمت پس بناچار هیچ اثری بر آنها مترتب نشود چنانچه شاهدیم این معنی را در اسباب که وجود
 مسببات گاهی بر آن اسباب مترتب میشود و گاهی هیچ اثری از آن بظهور نمی آید آنرا را مطلق
 تاثیر اسباب مکاره است تا شریک گفت و آن تاثیر را در رنگ وجود آن نسبت به اسباب است حضرت حق
 سبحانه و تعالی بآید است را نشد تغییر درین مسئله نیست که الله سبحانه الله المذموم آتین بیان این
 گشت که توسط اسباب منافی توکل نیست چنانچه ناقصان عمل می نمایند بلکه در توسط اسباب کمال توکل
 است حضرت یعقوب علیه نبیت او علیه الصلوة والسلام مرعات سبب را با تقوی و ایمان توکل بر خدا
 توکل می نمود و علیه توکل کانت و علیه قلبی توکل المذموم کون و او تعالی مرید و مشر است غایب
 این مرد و اما اخیر معنی است و از مشر معنی نه این فرقیست دقیق در میان راه و رضا که حضرت حق
 سبحانه و تعالی اهل سنت را با آن فرق می سازد ساخته است ساز فرقی بواسطه عدم اقیامت با این فرقی
 و ضلالت مانده اند معتزله از اینجا بگوید را خالق افعال خود گفته اند و اینجا کفر و معاصی را با او منسوب ساخته
 از کلام شیخ محمد الیقین استماعان او فهمید میشود که چنانچه ایمان و احتمال صلح مرضی اسم الهادی است کفر
 و معاصی نیز مرضی اسم منفصل است این سخن نیز مخالف اهل حق است و وسیله اینجاب وارد که منشأ رضا
 گشته است چنانکه گویند که اشراق و انضا، تو مرضی آفتاب است و حضرت حق سبحانه و تعالی عمل را
 قدرت و اراده داده است که با اختیار خود سبب افعال مبنای خلق افعال حضرت حق سبحان است

کلمات علی بن ابی طالب علیه السلام
 تامل کن که هر چه از ستمت
 از زبان من بر آید از کفایت
 کلمات علی بن ابی طالب علیه السلام
 تامل کن که هر چه از ستمت
 از زبان من بر آید از کفایت

والمعرفت

۱۱۶

نفس است و کسب ایشان عادت الله سبحانه برین جاری شده است که بعد از قصد عبت
فعل خود را خلق حق سبحانه و تعالی بان فعل متعلق میشود و چون فعل عبت بقصد و اختیار اوصاف
سے یا بدین نام چار متعلق بیخ و توتم و ثواب و عقاب بود و آنکه گفته اند که اختیار عبت ضعیف است
اگر ضعیف باعتبار قوت اختیار حق سبحانه آنگه گفته اند سلم است و اگر ضعیف با این معنی گفته اند
که در او فعل ماضی کافیه نیست پس غیر صحیح است فان الله سبحانه لا یكلف بما لیس فی قدره
بل یرید الیسر و لا یزید العسر الا ما فی الیب جزا محمد فعل موقوت را مقصود بقدر حق
است کفر موقوت را عذاب محمد جزا سے وفاق فرمود و قله ذات و ای را منوط با بیان بوقت خود
ذلک تقدیر العسر لیسر علی ان قد یتوفیق الله سبحانه ما هم می دانیم که کفر و زینت
بحضرت حق سبحانه و تعالی که منوی نعم ظاہر و باطنه است و موجود مسموات و ارض است و هر
بزرگی و کمائی که هست مر جناب قدس او را ثابت است جزا آن کفر با که آراشد مقبول بود
غلو و است و در عذاب و چنین ایمان آوردن بغیب این چنین منعی بزرگی را راست گوشتن
اورا با وجود مزامت نفس و شیطان با بد که جزا او بهترین جزا نا بود و آن غلو است و ترغبات ملذذات
بعضی از شایع فرموده اند که دخول بهشت فی کفایت مربوط فیض حق است سبحانه و منوط
ساعتن آن ایمان بنا بر آنست که هر چه جزا اعمال بود الذ باشد و نیز و غیره و چون بهشت فی
مربط با بیان است لیکن ایمان فیض او است سبحانه و عطیة او تعالی و دخول نار مربوط کفرا
و کفر ناشی است از بولک نفس اماره ما اصابتک من حسنة فحین الله و ما اصابتک من
سنة فحین نقیبت باید آنست که مربوط ساعتن دخول بهشت را ایمان فی کفایت عظیم
ایمان است بلکه تعظیم مؤمن به است که این چنین اعظیم القدر بر آن مترتب شده است و چنین
منوط ساعتن دخول نار را کفر حقیر است و جمیل آنکه نسبت با و این کفر بوقوع آمده است این
طوریست بر دوام بر آن مترتب گشته است بخلاف آنچه بعضی از شایع گفته اند که ازین وقیفة

نفس است و کسب ایشان عادت الله سبحانه برین جاری شده است که بعد از قصد عبت
فعل خود را خلق حق سبحانه و تعالی بان فعل متعلق میشود و چون فعل عبت بقصد و اختیار اوصاف
سے یا بدین نام چار متعلق بیخ و توتم و ثواب و عقاب بود و آنکه گفته اند که اختیار عبت ضعیف است
اگر ضعیف باعتبار قوت اختیار حق سبحانه آنگه گفته اند سلم است و اگر ضعیف با این معنی گفته اند
که در او فعل ماضی کافیه نیست پس غیر صحیح است فان الله سبحانه لا یكلف بما لیس فی قدره
بل یرید الیسر و لا یزید العسر الا ما فی الیب جزا محمد فعل موقوت را مقصود بقدر حق
است کفر موقوت را عذاب محمد جزا سے وفاق فرمود و قله ذات و ای را منوط با بیان بوقت خود
ذلک تقدیر العسر لیسر علی ان قد یتوفیق الله سبحانه ما هم می دانیم که کفر و زینت
بحضرت حق سبحانه و تعالی که منوی نعم ظاہر و باطنه است و موجود مسموات و ارض است و هر
بزرگی و کمائی که هست مر جناب قدس او را ثابت است جزا آن کفر با که آراشد مقبول بود
غلو و است و در عذاب و چنین ایمان آوردن بغیب این چنین منعی بزرگی را راست گوشتن
اورا با وجود مزامت نفس و شیطان با بد که جزا او بهترین جزا نا بود و آن غلو است و ترغبات ملذذات
بعضی از شایع فرموده اند که دخول بهشت فی کفایت مربوط فیض حق است سبحانه و منوط
ساعتن آن ایمان بنا بر آنست که هر چه جزا اعمال بود الذ باشد و نیز و غیره و چون بهشت فی
مربط با بیان است لیکن ایمان فیض او است سبحانه و عطیة او تعالی و دخول نار مربوط کفرا
و کفر ناشی است از بولک نفس اماره ما اصابتک من حسنة فحین الله و ما اصابتک من
سنة فحین نقیبت باید آنست که مربوط ساعتن دخول بهشت را ایمان فی کفایت عظیم
ایمان است بلکه تعظیم مؤمن به است که این چنین اعظیم القدر بر آن مترتب شده است و چنین
منوط ساعتن دخول نار را کفر حقیر است و جمیل آنکه نسبت با و این کفر بوقوع آمده است این
طوریست بر دوام بر آن مترتب گشته است بخلاف آنچه بعضی از شایع گفته اند که ازین وقیفة

و آنچه آن تان آمد شد از حق تعالی و رسول و علی صوره کسب و غیره

نفس است و کسب ایشان عادت الله سبحانه برین جاری شده است که بعد از قصد عبت
فعل خود را خلق حق سبحانه و تعالی بان فعل متعلق میشود و چون فعل عبت بقصد و اختیار اوصاف
سے یا بدین نام چار متعلق بیخ و توتم و ثواب و عقاب بود و آنکه گفته اند که اختیار عبت ضعیف است
اگر ضعیف باعتبار قوت اختیار حق سبحانه آنگه گفته اند سلم است و اگر ضعیف با این معنی گفته اند
که در او فعل ماضی کافیه نیست پس غیر صحیح است فان الله سبحانه لا یكلف بما لیس فی قدره
بل یرید الیسر و لا یزید العسر الا ما فی الیب جزا محمد فعل موقوت را مقصود بقدر حق
است کفر موقوت را عذاب محمد جزا سے وفاق فرمود و قله ذات و ای را منوط با بیان بوقت خود
ذلک تقدیر العسر لیسر علی ان قد یتوفیق الله سبحانه ما هم می دانیم که کفر و زینت
بحضرت حق سبحانه و تعالی که منوی نعم ظاہر و باطنه است و موجود مسموات و ارض است و هر
بزرگی و کمائی که هست مر جناب قدس او را ثابت است جزا آن کفر با که آراشد مقبول بود
غلو و است و در عذاب و چنین ایمان آوردن بغیب این چنین منعی بزرگی را راست گوشتن
اورا با وجود مزامت نفس و شیطان با بد که جزا او بهترین جزا نا بود و آن غلو است و ترغبات ملذذات
بعضی از شایع فرموده اند که دخول بهشت فی کفایت مربوط فیض حق است سبحانه و منوط
ساعتن آن ایمان بنا بر آنست که هر چه جزا اعمال بود الذ باشد و نیز و غیره و چون بهشت فی
مربط با بیان است لیکن ایمان فیض او است سبحانه و عطیة او تعالی و دخول نار مربوط کفرا
و کفر ناشی است از بولک نفس اماره ما اصابتک من حسنة فحین الله و ما اصابتک من
سنة فحین نقیبت باید آنست که مربوط ساعتن دخول بهشت را ایمان فی کفایت عظیم
ایمان است بلکه تعظیم مؤمن به است که این چنین اعظیم القدر بر آن مترتب شده است و چنین
منوط ساعتن دخول نار را کفر حقیر است و جمیل آنکه نسبت با و این کفر بوقوع آمده است این
طوریست بر دوام بر آن مترتب گشته است بخلاف آنچه بعضی از شایع گفته اند که ازین وقیفة

نفس است و کسب ایشان عادت الله سبحانه برین جاری شده است که بعد از قصد عبت
فعل خود را خلق حق سبحانه و تعالی بان فعل متعلق میشود و چون فعل عبت بقصد و اختیار اوصاف
سے یا بدین نام چار متعلق بیخ و توتم و ثواب و عقاب بود و آنکه گفته اند که اختیار عبت ضعیف است
اگر ضعیف باعتبار قوت اختیار حق سبحانه آنگه گفته اند سلم است و اگر ضعیف با این معنی گفته اند
که در او فعل ماضی کافیه نیست پس غیر صحیح است فان الله سبحانه لا یكلف بما لیس فی قدره
بل یرید الیسر و لا یزید العسر الا ما فی الیب جزا محمد فعل موقوت را مقصود بقدر حق
است کفر موقوت را عذاب محمد جزا سے وفاق فرمود و قله ذات و ای را منوط با بیان بوقت خود
ذلک تقدیر العسر لیسر علی ان قد یتوفیق الله سبحانه ما هم می دانیم که کفر و زینت
بحضرت حق سبحانه و تعالی که منوی نعم ظاہر و باطنه است و موجود مسموات و ارض است و هر
بزرگی و کمائی که هست مر جناب قدس او را ثابت است جزا آن کفر با که آراشد مقبول بود
غلو و است و در عذاب و چنین ایمان آوردن بغیب این چنین منعی بزرگی را راست گوشتن
اورا با وجود مزامت نفس و شیطان با بد که جزا او بهترین جزا نا بود و آن غلو است و ترغبات ملذذات
بعضی از شایع فرموده اند که دخول بهشت فی کفایت مربوط فیض حق است سبحانه و منوط
ساعتن آن ایمان بنا بر آنست که هر چه جزا اعمال بود الذ باشد و نیز و غیره و چون بهشت فی
مربط با بیان است لیکن ایمان فیض او است سبحانه و عطیة او تعالی و دخول نار مربوط کفرا
و کفر ناشی است از بولک نفس اماره ما اصابتک من حسنة فحین الله و ما اصابتک من
سنة فحین نقیبت باید آنست که مربوط ساعتن دخول بهشت را ایمان فی کفایت عظیم
ایمان است بلکه تعظیم مؤمن به است که این چنین اعظیم القدر بر آن مترتب شده است و چنین
منوط ساعتن دخول نار را کفر حقیر است و جمیل آنکه نسبت با و این کفر بوقوع آمده است این
طوریست بر دوام بر آن مترتب گشته است بخلاف آنچه بعضی از شایع گفته اند که ازین وقیفة

خالی است و ایضا در دخول ناز که عدیل اوست مثل این و غیره شکی نیست چه دخول نافی تحقیقت
 مربوط بکفر است و الله سبحانه و تعالی که اهل ایمان را مومنان و کفر را کفار
 و برهمن است و خواست در دید بجهت و بکیف و بجهت و بمثال این مسئله است که جمیع فرق
 اهل ملت غیر اهل ملت غیر اهل ملت همه منکر آئند و رویت بجهت و بکیف را تجویز نمی نمایند چنانچه
 که شیخ محی الدین بن العربی نیز رویت آخرت را بجلی صوری فرود می آورد و بجز این تجویز نمی نماید
 روزی حضرت ایشان ما از شیخ نقل میکردند که اگر معتزله رویت را بمرتبه تنزیه مقتدی نسجند و در تنزیه
 نیز قائل میباشند و رویت را باین تجلی نیز میدانند هرگز از رویت انکار نمیکردند و محال نمیدانستند یعنی
 انکار ایشان از بیستی و بکیفی است که مخصوص بمرتبه تنزیه است بخلاف این تجلی که جهت بکیف
 در آن ملحوظ است و نموده نمازند که رویت آخرت را بجلی صوری فرود آوردن فی تحقیقت انکار کردن
 است هر رویت را چه آن تجلی صوری اگر چه احتمالات صورتی و نیاجدا بود رویت حق نیست و تعالی
 یزاد المومنون بغير کیف و زاد کراک و صبر بین مقال و بعثت انبیاء علیهم الصلوات
 و اللطائفات رحمت عالمیان است اگر توسط وجود این بزرگواران نمی بود ما کما انما بمرزبانان
 و صفات واجب الوجود تعالی و تقدیس که ولایت میفرمود و صفیات مولای ما را جلشانه از عدم صفیات
 او سبحانه که نمایی نموده و محمول قصه ما باین تنزیه نور دعوت ایشان ازین معنی معزول است آنچه
 تمام ما باین تقلید این بزرگواران درین معامله منقول است عقل هر چند محبت است اما در محبت تمام
 است و مرتبه بلوغ نرسیده تجر بالغم بعثت انبیاء علیهم الصلوات و اللطائفات که عذاب
 و ثواب اخروی دائمی منوط بانست **سوال** چون عذاب اخروی دائمی منوط ببعثت است
 پس بعثت را رحمت عالمیان گفتن چه معنی بود **جواب** بعثت عین رحمت است که بی بعثت
 ذات و صفات واجب الوجود است تعالی و تقدیس که تضرع دعاوات و نبویه و اخرویة است و بدو
 بعثت معلوم و غیره گفته است آنچه مناسب جواب مدعی او تعالی است از آنچه نامناسب جواب
 ایشان و در صورتی که

در بیان این مسئله که در روایت آمده است که اگر معتزله رویت را بمرتبه تنزیه مقتدی نسجند و در تنزیه نیز قائل میباشند و رویت را باین تجلی نیز میدانند هرگز از رویت انکار نمیکردند و محال نمیدانستند یعنی انکار ایشان از بیستی و بکیفی است که مخصوص بمرتبه تنزیه است بخلاف این تجلی که جهت بکیف در آن ملحوظ است و نموده نمازند که رویت آخرت را بجلی صوری فرود آوردن فی تحقیقت انکار کردن است هر رویت را چه آن تجلی صوری اگر چه احتمالات صورتی و نیاجدا بود رویت حق نیست و تعالی یزاد المومنون بغير کیف و زاد کراک و صبر بین مقال و بعثت انبیاء علیهم الصلوات و اللطائفات رحمت عالمیان است اگر توسط وجود این بزرگواران نمی بود ما کما انما بمرزبانان و صفات واجب الوجود تعالی و تقدیس که ولایت میفرمود و صفیات مولای ما را جلشانه از عدم صفیات او سبحانه که نمایی نموده و محمول قصه ما باین تنزیه نور دعوت ایشان ازین معنی معزول است آنچه تمام ما باین تقلید این بزرگواران درین معامله منقول است عقل هر چند محبت است اما در محبت تمام است و مرتبه بلوغ نرسیده تجر بالغم بعثت انبیاء علیهم الصلوات و اللطائفات که عذاب و ثواب اخروی دائمی منوط بانست سوال چون عذاب اخروی دائمی منوط ببعثت است پس بعثت را رحمت عالمیان گفتن چه معنی بود جواب بعثت عین رحمت است که بی بعثت ذات و صفات واجب الوجود است تعالی و تقدیس که تضرع دعاوات و نبویه و اخرویة است و بدو بعثت معلوم و غیره گفته است آنچه مناسب جواب مدعی او تعالی است از آنچه نامناسب جواب ایشان و در صورتی که

در بیان این مسئله که در روایت آمده است که اگر معتزله رویت را بمرتبه تنزیه مقتدی نسجند و در تنزیه نیز قائل میباشند و رویت را باین تجلی نیز میدانند هرگز از رویت انکار نمیکردند و محال نمیدانستند یعنی انکار ایشان از بیستی و بکیفی است که مخصوص بمرتبه تنزیه است بخلاف این تجلی که جهت بکیف در آن ملحوظ است و نموده نمازند که رویت آخرت را بجلی صوری فرود آوردن فی تحقیقت انکار کردن است هر رویت را چه آن تجلی صوری اگر چه احتمالات صورتی و نیاجدا بود رویت حق نیست و تعالی یزاد المومنون بغير کیف و زاد کراک و صبر بین مقال و بعثت انبیاء علیهم الصلوات و اللطائفات رحمت عالمیان است اگر توسط وجود این بزرگواران نمی بود ما کما انما بمرزبانان و صفات واجب الوجود تعالی و تقدیس که ولایت میفرمود و صفیات مولای ما را جلشانه از عدم صفیات او سبحانه که نمایی نموده و محمول قصه ما باین تنزیه نور دعوت ایشان ازین معنی معزول است آنچه تمام ما باین تقلید این بزرگواران درین معامله منقول است عقل هر چند محبت است اما در محبت تمام است و مرتبه بلوغ نرسیده تجر بالغم بعثت انبیاء علیهم الصلوات و اللطائفات که عذاب و ثواب اخروی دائمی منوط بانست سوال چون عذاب اخروی دائمی منوط ببعثت است پس بعثت را رحمت عالمیان گفتن چه معنی بود جواب بعثت عین رحمت است که بی بعثت ذات و صفات واجب الوجود است تعالی و تقدیس که تضرع دعاوات و نبویه و اخرویة است و بدو بعثت معلوم و غیره گفته است آنچه مناسب جواب مدعی او تعالی است از آنچه نامناسب جواب ایشان و در صورتی که

انسان است تکامل نفس

قدس است بستانده زیرا که عقل لنگ و کور با که بدایع امکان و حدوث قسم است چه اند که بنا بر حسب
و جوب که قدم از لوازم است از اشیا و صفات و افعال که ام است و نامناسب که تمام اطلاق آن
نموده آید و اجتناب ازین کرده شود بلکه بسیار است که از نقص خود کمال انقصان و اندر نقص را کمال
انکار و این نیز نزد فقیر فوق جمیع نعم ظاهره و باطنه است جید است ترا آنگاه موزنا سیر را بجانب سر
تعالی نسبت دهد و اشیا و نشانیها را بحضرت او سبحانه که متناسب بود و بعثت است که باطل را از حق
جدا ساخته است و نامستی عبادت را از مستحق عبادت نیز داده و بعثت است که برهه حق سبک و حاکم
بموسطه آن دعوت می فرماید و بندگی با السعادت و قرب و وصل موعی لاجل سلطانان می رسانند و بوسله
بعثت اطلاق بر صفات موعی لاجل شانه میسر شود و حکما و تجاوت تصرف و رنگ و انواع اعجاز
جو از آن متمیز می گردد و امثال این فوائد بعثت بسیار است پس مقرر شد که بعثت اینها رحمت
و انکساف و هوائ نفس آماره گشته بکلمه شیطان بعین انکا بعثت نماید و مقتضای بعثت عمل
کنند گناه بعثت چیست و بعثت چرا رحمت نبود **سوال** عقل فی حد ذاته هر چند در احکام
الهی حکایت ناقص تمام است اما چرا نتواند که بعد از حصول تصفیه و تزلیه عقل را مناسب است و اتصال
توفیق تکلیف بر تبه خوب تعانت و تقدست پیدا شود که بسبب آن مناسبت و اتصال احکام را اینجا
آخذ نماید و حاجت بر بعثت که بموسطه ماست نشود و جواب عقل چندان مناسبت اتصال
پیدا کند اما تعلقی که باین بگوید یوانی داشت با کل نامل نگر دو و مختصر تمام پیدا کند پس و اینهمه همیشه
و انگیزه او بود و متخیله هرگز خیال او را نگذارد و قوت محضه و شهوتیه همواره مصاحب او بودند و در
حیرت و شگفتی همه وقت تدبیر او باشد نه سهو و نسیان که از لوازم نوع انسان است از و تفکک نبود
و خطا و غلط که از خواص این شاه انداز و حد اینها نیست عقل شایان اعتماد بود و احکام ما خود او
از سلطان و هم و تصرف خیال مضمون نبودند و از شایان انسان و خطه خطا محفوظ نباشند بخلاف
انگ که ازین اوصاف پاک است و ازین رذائل مبرا پس ناچار شایان اعتماد بود و احکام ما خود او

سوال سلطان
 بعثت اطلاق بر صفات موعی لاجل شانه میسر شود و حکما و تجاوت تصرف و رنگ و انواع اعجاز
 جو از آن متمیز می گردد و امثال این فوائد بعثت بسیار است پس مقرر شد که بعثت اینها رحمت
 و انکساف و هوائ نفس آماره گشته بکلمه شیطان بعین انکا بعثت نماید و مقتضای بعثت عمل
 کنند گناه بعثت چیست و بعثت چرا رحمت نبود **سوال** عقل فی حد ذاته هر چند در احکام
 الهی حکایت ناقص تمام است اما چرا نتواند که بعد از حصول تصفیه و تزلیه عقل را مناسب است و اتصال
 توفیق تکلیف بر تبه خوب تعانت و تقدست پیدا شود که بسبب آن مناسبت و اتصال احکام را اینجا
 آخذ نماید و حاجت بر بعثت که بموسطه ماست نشود و جواب عقل چندان مناسبت اتصال
 پیدا کند اما تعلقی که باین بگوید یوانی داشت با کل نامل نگر دو و مختصر تمام پیدا کند پس و اینهمه همیشه
 و انگیزه او بود و متخیله هرگز خیال او را نگذارد و قوت محضه و شهوتیه همواره مصاحب او بودند و در
 حیرت و شگفتی همه وقت تدبیر او باشد نه سهو و نسیان که از لوازم نوع انسان است از و تفکک نبود
 و خطا و غلط که از خواص این شاه انداز و حد اینها نیست عقل شایان اعتماد بود و احکام ما خود او
 از سلطان و هم و تصرف خیال مضمون نبودند و از شایان انسان و خطه خطا محفوظ نباشند بخلاف
 انگ که ازین اوصاف پاک است و ازین رذائل مبرا پس ناچار شایان اعتماد بود و احکام ما خود او

نکته و تفرقه و شگفتی پاک دیگری ۱۱۷

اور اس لئے کہ وہ خیال و نظیرت بیان میں خطا مضمون باشند و بعض اوقات محسوس کرو کہ علم و حکمت بطریقے روحانی خود نمونہ
 در اثبات سے بطریق آن نبوت و وحی بعض اوقات صراحتاً صراحتاً کہ از راه وحی و جلال و جلال حاصل شدہ اند و اعتبار
 بان علوم منضبطه شود و بحقیقتیکہ دوران وقت اصلاً تمیز نتواند کرد و در زمانی احوال گاہ بود کہ علم آن تمیز نہ
 و گاہ نہ و مندرجس لاجرم آن علوم بواسطہ خلط آن مقامات ہمیت کذب پیدا سے کند و از اعتماد
 سے بر آید یا آنکہ گوئیم کہ حصول تصفیہ و تزکیہ منوط است با بیان اعمال صالحہ کہ غیر فضیلت موملے باشند
 جسٹہ آند و این معنی خوف بر بہشت است چنانکہ کہشت پس بفریبشت حصول حقیقت تصفیہ تریز
 میر تر شد و صفائے کہ کفار و اهل فسق را حاصل میشود آن صفائے نفس است و صفائے قلب
 و صفائے نفس غیر اضلال است معنی افزاید و بجز از خسارت و ولالت نمی نماید و کشف بعضی از امور
 عیبی کہ در وقت صفائے نفس کفار و اهل فسق را دست میدہد از تدریج است کہ مقصود از آن خرابی
 و خسارت آن جامع است بخانا اللہ سبحانہ کہ سخن ہذا فی البدیۃ صحیحتر نہ پیدا انہم علیہم
 و علیہم الصلوٰت والسلام و علی البدال ہی آری تحقیق واضح گشت کہ تکلیف شرعی کہ از راه
 ثابت شدہ است نیز حجت است نہ آن چنانکہ تدریجاً تکلیف شرعی از ملاحدہ و زمانہ گمان بر وہ اند
 و تکلیف را از کلفت تصور نمودہ غیر معقول است نہ اند و گویند کہ کدام مہربانی است کہ عباد را با مورشاقہ
 تکلیف کنند و گویند کہ اگر مقصود سے آن تکلیف عمل گشت نہ بہر بہشت تو آمدن رفت و اگر خلاف آنرا
 ترک گشت نہ بدین فرخ تو آمدن رفت چرا تکلیف نکنند و گذارند کہ بخوردند و بخسیند و بطور خود باشند این بدو
 چیز و آن مگر نمیدانند کہ شکر نعم واجب است مطلقاً و این تکلیفات شرعیہ بیان اثبات آن حکمرا
 پس تکلیف بقتل واجب باشد و ایضا نظام عالم منوط باین تکلیف است اگر ہر یکے را بطور خود میگیدہ
 تجرید شرارت و فساد و بطور نمی آمد و ہر بوالہوسے و نفس مال و دیگر سے دست و رازی میکرد و بچویش

در بعضی اوقات محسوس کرو کہ علم و حکمت بطریقے روحانی خود نمونہ
 در اثبات سے بطریق آن نبوت و وحی بعض اوقات صراحتاً صراحتاً کہ از راه وحی و جلال و جلال حاصل شدہ اند و اعتبار
 بان علوم منضبطه شود و بحقیقتیکہ دوران وقت اصلاً تمیز نتواند کرد و در زمانی احوال گاہ بود کہ علم آن تمیز نہ
 و گاہ نہ و مندرجس لاجرم آن علوم بواسطہ خلط آن مقامات ہمیت کذب پیدا سے کند و از اعتماد
 سے بر آید یا آنکہ گوئیم کہ حصول تصفیہ و تزکیہ منوط است با بیان اعمال صالحہ کہ غیر فضیلت موملے باشند
 جسٹہ آند و این معنی خوف بر بہشت است چنانکہ کہشت پس بفریبشت حصول حقیقت تصفیہ تریز
 میر تر شد و صفائے کہ کفار و اهل فسق را حاصل میشود آن صفائے نفس است و صفائے قلب
 و صفائے نفس غیر اضلال است معنی افزاید و بجز از خسارت و ولالت نمی نماید و کشف بعضی از امور
 عیبی کہ در وقت صفائے نفس کفار و اهل فسق را دست میدہد از تدریج است کہ مقصود از آن خرابی
 و خسارت آن جامع است بخانا اللہ سبحانہ کہ سخن ہذا فی البدیۃ صحیحتر نہ پیدا انہم علیہم
 و علیہم الصلوٰت والسلام و علی البدال ہی آری تحقیق واضح گشت کہ تکلیف شرعی کہ از راه
 ثابت شدہ است نیز حجت است نہ آن چنانکہ تدریجاً تکلیف شرعی از ملاحدہ و زمانہ گمان بر وہ اند
 و تکلیف را از کلفت تصور نمودہ غیر معقول است نہ اند و گویند کہ کدام مہربانی است کہ عباد را با مورشاقہ
 تکلیف کنند و گویند کہ اگر مقصود سے آن تکلیف عمل گشت نہ بہر بہشت تو آمدن رفت و اگر خلاف آنرا
 ترک گشت نہ بدین فرخ تو آمدن رفت چرا تکلیف نکنند و گذارند کہ بخوردند و بخسیند و بطور خود باشند این بدو
 چیز و آن مگر نمیدانند کہ شکر نعم واجب است مطلقاً و این تکلیفات شرعیہ بیان اثبات آن حکمرا
 پس تکلیف بقتل واجب باشد و ایضا نظام عالم منوط باین تکلیف است اگر ہر یکے را بطور خود میگیدہ
 تجرید شرارت و فساد و بطور نمی آمد و ہر بوالہوسے و نفس مال و دیگر سے دست و رازی میکرد و بچویش

اللہ تعالیٰ شکر

و مهندساى كه دوران موطن مقرر ساخته اند كفارت كند تا پاك و پاكيزه بجهت معرفت كرد و دو هم كرا
چنين كستند و ملوخته او را با بخت اندازند عين عدلست اما واسه برگنا هر كاران و مشر مساران
ليكن اگر ازال اسلام است آل او جنت است و از عذاب ابدى محفوظ اين نيز نعمت است عظيم
و بياستعجم لنا و جزنا و اغفر لنا انك على كل شئ قدير محمد سید المرسلین علیه السلام
و علیهم الصلوات و التسلیات روز قیامت حق است دوران روز سموات و كوكب و ارض
و جبال و بحار و حیوان و نبات و معاوان ^و و م و ما چیز خواهد گشت آسمانها منشق گردد
و ستارها افتار سپید كند و در بریزند و زمین و كوهها پاره بشود و زمینها را جدا و افتاد و بچرخه آوگه
تعلق دارد و بچرخه ثانی از قبرها برانگیزند و مجشتر روند و قیامت اعلام سموات و كوكب را سنجیزند
كندند و فنا و فساد بر آنها جانزند در آنها را ازلی و ابدی كویند معدنك متاخران ایشان
از خیر و حق خود را و روز مره اهل اسلام میگیرند و ایتیان بعضی از احكام اسلام میدانند بحسب آنكه بعضی
از اهل اسلام این معنی را از ایشان باور میدارند و بعضی تخاشی ایشان را مسلمان میدانند بحسب آنكه
بعضی از مسلمانان اسلام بعضی را که ازین جامع اند كمال میدانند و طعن و تشنیع اینها را انگیزند
و حال آنكه آنهاست انصافى اند و انكار جماع انبیاء میدانند علیه الصلوات و التسلیات قال الله
تعالى اذا الشمس كورت و اذا النجوم انكدرت و قال الله تعالى اذا السماء انشقت و اذا
الارض انشقت و قال الله تعالى و ففتحت السماء فكانت ابوابا ای شفت و امثال ذلك فى القرآن
كثیرا و نمیدانند كه مجرب و تقوه بكمه شهادت و اسلام كافی نیست تصدیق جمیع ما علم بحیث ما من الذين
بالضمر و مرقه باید و تبری از كفر و كفری نيز در كار است تا اسلام صورت بن و وید و بد و سخره القتل
و حساب و میزان و صراط حق است كه مصادق علیه و على الله الصلوات و التسلیات كه از ان خبر داده است
استماع و بعضی از جاهلان طوز نبوت از وجود این امور از تحیر اعتبار ساقط است چه طوز نبوت و چه
طوز عقل است اخبار صادق و قیاس و انظار عقل موافق ساقط منى الحقیقت الكا طوز نبوت است بجا

مفسر
بعضی از مسلمانان اسلام بعضی را که ازین جامع اند كمال میدانند و طعن و تشنیع اینها را انگیزند
و حال آنكه آنهاست انصافى اند و انكار جماع انبیاء میدانند علیه الصلوات و التسلیات قال الله
تعالى اذا الشمس كورت و اذا النجوم انكدرت و قال الله تعالى اذا السماء انشقت و اذا
الارض انشقت و قال الله تعالى و ففتحت السماء فكانت ابوابا ای شفت و امثال ذلك فى القرآن
كثیرا و نمیدانند كه مجرب و تقوه بكمه شهادت و اسلام كافی نیست تصدیق جمیع ما علم بحیث ما من الذين
بالضمر و مرقه باید و تبری از كفر و كفری نيز در كار است تا اسلام صورت بن و وید و بد و سخره القتل
و حساب و میزان و صراط حق است كه مصادق علیه و على الله الصلوات و التسلیات كه از ان خبر داده است
استماع و بعضی از جاهلان طوز نبوت از وجود این امور از تحیر اعتبار ساقط است چه طوز نبوت و چه
طوز عقل است اخبار صادق و قیاس و انظار عقل موافق ساقط منى الحقیقت الكا طوز نبوت است بجا

۱۳۳

معاذک ربی سیدت ندانند که طویر نبوت مخالف طویر عقل است بلکه طویر عقل منی تاشید قلبی را نبیا
 علیه الصلوات والتسلیمات بان طلب عالی نتواند مهتد شد مخالف لغت و کجاست و نارسیدن کج
 چه مخالفت بعد از رسیدن متصور بود و جہشت و دوزخ موجود بعد از محاسبه روز قیامت اگر حقے
 پیرشت خوبست در فرشتا و دیگر و سب و کجی را بدوزخ و قواب و عقاب ایستها ابدی است که انقطاع ندارد
 که مادکت علیک اللہ من فی القطیة التوفیة لصاحب فیه من یکمال محمد حجت است
 و حجتی وسعت کل شیء کفار را عذاب دوزخ تمامه حقیقت ثابت کن بعد از ان گوید که نار و دوزخ
 ایشان بزور و سلام گرد و چنانچه حضرت ابراهیم علیہ السلام علیه السلام و انشاکر شده بود
 و خلف و در و عید حق جانزدار و گوید که یکس از اهل ان مخلوق عذاب کفار زفته است و برین مسلم نیز
 از صواب و و راقماده است ندانسته است که رحمت رحمت و حق مومنان و کافران مخصوص
 بدنیاست و در آخرت بوسے از رحمت بکافر رسد کما قال اللہ تعالی انہ لکیس من
 ترشح اللہ الالاکفر کافر و قال تعالی بعد قوله سبحانہ و سبحتی وسعت کل
 شیء کما لکنها للذین یستقون ویؤتون الذکوة والذین هم بالیتا یؤمنون شیخ کول
 آیت خواننده و آخر کار فرموده و قال اللہ تعالی ان رحمت اللہ قریب من المحسنین
 و کرمه لا یحسبن اللہ محلف و عدیه رسله ولالت نذار و خصومت خلف بوعده تواند بود
 که اقتضای عدو خلف بوعده اینجا بواسطه آن بود که مراد از وعده اینجا نصرت رسول است و عقاب نیزها
 بر کفار و آن متضمن وعده و وعید است بوعده است مرسل او و وعید است بر کفار پس گویند
 که یکم خلف وعده منقضی شد و هم خلف و عیب فالایه مستند مدک علیک لاله و ایضا خلف وعید
 در رنگ خلف و وعده مسلم کذب است و ناشایان آنحضرت جل شانها نیز که در کتب
 دانسته بود که کفار را عذاب مخلص خواهد کرد و معدن کبر است مخالف علم خود گفته که عذاب
 مخلص خواهد کرد این سخن را تجویز نمودن شاعت تمام دار و سبحان ربک رب العزائم علی صفت

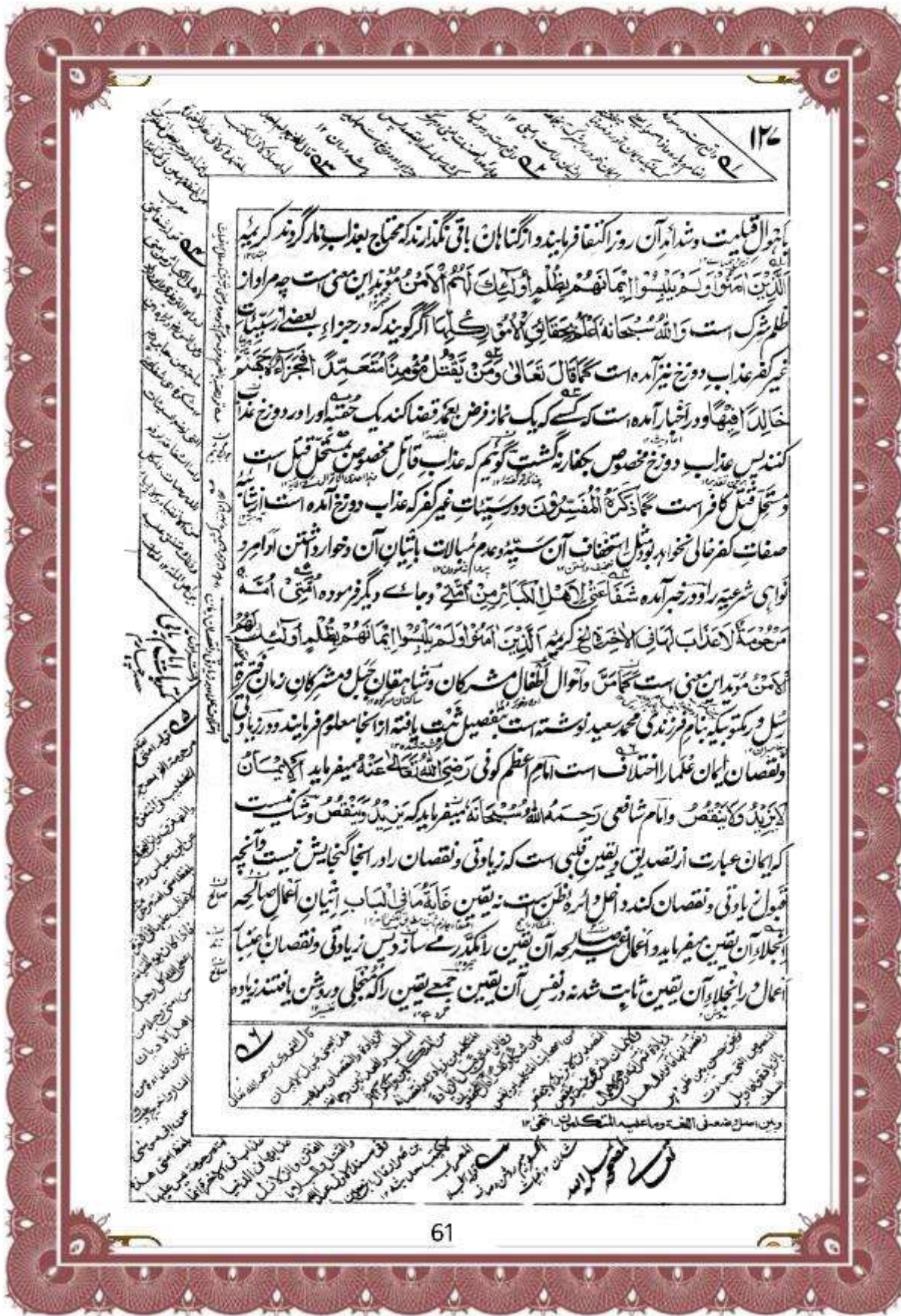
عقوبت علی بن ابی طالب
 علیه السلام
 و کرمه لا یحسبن اللہ محلف
 و عدیه رسله ولالت نذار
 و خصومت خلف بوعده
 تواند بود
 که اقتضای عدو خلف
 بوعده اینجا بواسطه
 آن بود که مراد از وعده
 اینجا نصرت رسول است
 و عقاب نیزها
 بر کفار و آن متضمن
 وعده و وعید است
 بوعده است مرسل او
 و وعید است بر کفار
 پس گویند که یکم
 خلف وعده منقضی
 شد و هم خلف و عیب
 فالایه مستند مدک
 علیک لاله و ایضا
 خلف وعید در رنگ
 خلف و وعده مسلم
 کذب است و ناشایان
 آنحضرت جل شانها
 نیز که در کتب
 دانسته بود که کفار
 را عذاب مخلص
 خواهد کرد و معدن
 کبر است مخالف علم
 خود گفته که عذاب
 مخلص خواهد کرد
 این سخن را تجویز
 نمودن شاعت تمام
 دار و سبحان ربک
 رب العزائم علی صفت

۵۶

و اولاً انزال آرزو بشود چه چنانکه گشت مسلمانان همه بین بلا مبتلا اند پس بفتوح علیا باید که آن شخص
 در آخرت بعد از آبدی گرفتار گردد و حال آنکه در اخبار صحیح آمده است که کسیکه در اول او متذکر ذرّه
 انبیا ان بود و ذوق او را برون نخواست آرد و در عذاب مخلد نخواهد شد که شست تحقیق این مسئله
 نزدیک توحید است گوئیم که اگر کافر محض است عذاب مخلد نصیب اوست عیاذاً بالله سبحانه آنحضرت
 و اگر با وجود ایشان هم کفر ذرّه ایسان نیز در او بعد از وفات مبتلا خواهد شد اگر بکرت آن ذرّه ایمان میسر
 است که از خلوص عذاب خلاص شود و اگر گرفتاری نمی نجات یابد بقدر کجا کس بعبادت ششینه تیره بود
 که عالم او قریب یا حقیقتاً رسیده بود چون توجیه حال او شد و یک قلب او غلطات بسیار وارد هر چند
 متوجبه وضع آن غلطات شد فائده نکر و بعد از توجیه بسیار معلوم شد که آن غلطات اشی از صفات کفر است
 که در او سرگشته است و منش آن که در اوقات اول است با کفر و اول کفر توجیحات و فعّال غلطات
 تا نسبت ترقیّه او از آن غلطات مربوط بعد از آن است که جدا کفر است و نیز معلوم شد که ذره از
 ایمان وارد که بکرت آن آخر او را از ذوق نخواست بر آورد و چون این حال او در وقت مشاهده
 نمود و جفا گذشت که آیا چیست از او نماز با دیگر و یا بعد از توجیه ظاهر شد که نماز با دیگر در پس مسلمانانست که
 با وجود ایمان رسوم اول کفر نیستند و تعظیم ایام ایشان می کنند چنانکه اینها نماز با دیگر در و چهار سخن
 نباید ساخت حکم العمل الیوم و امیدوار باید بود که آخر بکرت ایمان از عذاب آبدی نجات یابند
 پس معلوم شد که ال کفر را عفو و مغفرت نیست یعنی الله لا یغفر له ان یتبع الیوم اگر کافر سراف است
 عذاب آبدی جدا کفر است و اگر ذرّه ایمان نیز در او رسد اول عذاب موقت است از بار و در
 سزا که بسایران شاء الله تعالی عطف ان شاء عذبت نزد فقیر عذاب و ذوق موقت باشد یا مخلد
 مخصوص بکفر است و بعد غایت کفر حاکم است یعنی محبت و اول کما که گمانان ایشان بضر است نه در امانند
 بتوبه یا شفاعت یا بجز عفو و احسان و نیز آن که با تیرا آلام محسن و توبوی باشد اماند و سکرات موت
 کفر نسبت است که در عذاب آنها محبت را بعد از کفر غایت کنند و جمیع دیگر که با وجود محنتهاست
 عذاب

لایق است که در اینجا از بعضی از اینها توضیح داده شود
 شهادت متین میسر
 بگشت موقوف
 چون کافر محض است
 در اول او متذکر ذرّه
 انبیا ان بود و ذوق او را برون نخواست
 آرد و در عذاب مخلد نخواهد شد
 که شست تحقیق این مسئله
 نزدیک توحید است گوئیم که اگر کافر
 محض است عذاب مخلد نصیب اوست
 عیاذاً بالله سبحانه آنحضرت
 و اگر با وجود ایشان هم کفر ذرّه ایسان
 نیز در او بعد از وفات مبتلا خواهد شد
 اگر بکرت آن ذرّه ایمان میسر است که از
 خلوص عذاب خلاص شود و اگر گرفتاری
 نمی نجات یابد بقدر کجا کس بعبادت
 ششینه تیره بود که عالم او قریب یا
 حقیقتاً رسیده بود چون توجیه حال او
 شد و یک قلب او غلطات بسیار وارد هر
 چند متوجبه وضع آن غلطات شد فائده
 نکر و بعد از توجیه بسیار معلوم شد که
 آن غلطات اشی از صفات کفر است که در
 او سرگشته است و منش آن که در اوقات
 اول است با کفر و اول کفر توجیحات و
 فعّال غلطات تا نسبت ترقیّه او از آن
 غلطات مربوط بعد از آن است که جدا
 کفر است و نیز معلوم شد که ذره از
 ایمان وارد که بکرت آن آخر او را از
 ذوق نخواست بر آورد و چون این حال او
 در وقت مشاهده نمود و جفا گذشت که
 آیا چیست از او نماز با دیگر و یا بعد از
 توجیه ظاهر شد که نماز با دیگر در پس
 مسلمانانست که با وجود ایمان رسوم
 اول کفر نیستند و تعظیم ایام ایشان می
 کنند چنانکه اینها نماز با دیگر در و
 چهار سخن نباید ساخت حکم العمل
 الیوم و امیدوار باید بود که آخر بکرت
 ایمان از عذاب آبدی نجات یابند پس
 معلوم شد که ال کفر را عفو و مغفرت
 نیست یعنی الله لا یغفر له ان یتبع
 الیوم اگر کافر سراف است عذاب آبدی
 جدا کفر است و اگر ذرّه ایمان نیز در
 او رسد اول عذاب موقت است از بار و در
 سزا که بسایران شاء الله تعالی عطف
 ان شاء عذبت نزد فقیر عذاب و ذوق
 موقت باشد یا مخلد مخصوص بکفر است
 و بعد غایت کفر حاکم است یعنی
 محبت و اول کما که گمانان ایشان بضر
 است نه در امانند بتوبه یا شفاعت یا
 بجز عفو و احسان و نیز آن که با تیرا
 آلام محسن و توبوی باشد اماند و سکرات
 موت کفر نسبت است که در عذاب آنها
 محبت را بعد از کفر غایت کنند و جمیع
 دیگر که با وجود محنتهاست عذاب

علی بن ابی طالب که در روز قتل آن حضرت در راه بود و گفته شد که سرش را بر زمین نهادند و فرمودند که ای سرور عالم
 در عذاب ما را عذاب کن و او فرمود که من را عذاب نکن و من را عذاب کند آنکه من را عذاب نکند و من را عذاب نکند آنکه
 من را عذاب نکند و من را عذاب کند آنکه من را عذاب نکند و من را عذاب نکند آنکه من را عذاب نکند و من را عذاب کند



عنوان فصل در بیان آنکه هر کس که در روز کفر با یمنه و اگر گناهان باقی نماندند که محتاج بعذاب نماندند که میباید
عنوان فصل در بیان آنکه هر کس که در روز کفر با یمنه و اگر گناهان باقی نماندند که محتاج بعذاب نماندند که میباید
عنوان فصل در بیان آنکه هر کس که در روز کفر با یمنه و اگر گناهان باقی نماندند که محتاج بعذاب نماندند که میباید

باجزای اقسام است و شد آن روز کفر با یمنه و اگر گناهان باقی نماندند که محتاج بعذاب نماندند که میباید
اللذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلمة او کفر لکم الا من یؤمن بقرآن من بعد ما یرسلنا به
ظلمة شرک است و الله سبحانه کلمة حقائقی الا من یؤمن بقرآن من بعد ما یرسلنا به
غیر کفر عذاب و دوزخ نیز آمده است کما قال تعالی و من یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه کفر
خالد ایضا و در اخبار آمده است که کسی که یک نماز فرض بجز قضا کند یک عذاب او را در دوزخ عذاب
کنند عذاب و دوزخ مخصوص بخوارگی گشت گویم که عذاب قائل مخصوص شغل قبل است
و شغل قبل کافر است کما ذکره الفسوف و در حدیث است غیر کفر که عذاب و دوزخ آمده است از اشیاء
صفات کفر خالی نخواهد بود بل استخفاف آن سینه و عدم مسألت بآیات آن و خوار داشتن او امر و
نواهی شرعی را دور خبر آمده شفا علی کمال الکبار من اکتفی و جاس و دیگر فرموده اشرفی امه
مرحوم که لا عذاب لهما فی الاخرة بل کریمه الذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلمة او کفر لکم
الذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلمة او کفر لکم الا من یؤمن بقرآن من بعد ما یرسلنا به
سئل و رکتو بکتابم فرزند می محمد سعید نوشته است بخصیصت یافتن او انجا معلوم فرماید و در زیاده
و نقصان ایمان علماء را اختلاف است امام اعظم کوفی رضی الله عنه میفرماید که ایمان آن
لا یرید و ینقص و امام شافعی رحمه الله سبحانه میفرماید که ینبذ و ینقص و شک نیست
که ایمان عبارت از تصدیق یقین قلبی است که زیادتی و نقصان را در انجا گنجایش نیست و آنچه
معمول زیادتی و نقصان کند و اصل امر یقین است یقین خالیة ما فی کتاب آیمان اعمال صالحه
انجلا و ان یقین میفرماید و اعمال یقین را که در سه سازد پس زیادتی و نقصان با یقین
اعمال را انجلا و ان یقین ثابت شده نفس آن یقین جمیع یقین را که تجلی و روشن یافته زیاده

عنوان فصل در بیان آنکه هر کس که در روز کفر با یمنه و اگر گناهان باقی نماندند که محتاج بعذاب نماندند که میباید
عنوان فصل در بیان آنکه هر کس که در روز کفر با یمنه و اگر گناهان باقی نماندند که محتاج بعذاب نماندند که میباید
عنوان فصل در بیان آنکه هر کس که در روز کفر با یمنه و اگر گناهان باقی نماندند که محتاج بعذاب نماندند که میباید

عنوان فصل در بیان آنکه هر کس که در روز کفر با یمنه و اگر گناهان باقی نماندند که محتاج بعذاب نماندند که میباید
عنوان فصل در بیان آنکه هر کس که در روز کفر با یمنه و اگر گناهان باقی نماندند که محتاج بعذاب نماندند که میباید
عنوان فصل در بیان آنکه هر کس که در روز کفر با یمنه و اگر گناهان باقی نماندند که محتاج بعذاب نماندند که میباید

عنوان فصل در بیان آنکه هر کس که در روز کفر با یمنه و اگر گناهان باقی نماندند که محتاج بعذاب نماندند که میباید
عنوان فصل در بیان آنکه هر کس که در روز کفر با یمنه و اگر گناهان باقی نماندند که محتاج بعذاب نماندند که میباید
عنوان فصل در بیان آنکه هر کس که در روز کفر با یمنه و اگر گناهان باقی نماندند که محتاج بعذاب نماندند که میباید

عنوان فصل در بیان آنکه هر کس که در روز کفر با یمنه و اگر گناهان باقی نماندند که محتاج بعذاب نماندند که میباید
عنوان فصل در بیان آنکه هر کس که در روز کفر با یمنه و اگر گناهان باقی نماندند که محتاج بعذاب نماندند که میباید
عنوان فصل در بیان آنکه هر کس که در روز کفر با یمنه و اگر گناهان باقی نماندند که محتاج بعذاب نماندند که میباید

گفتند از آن یقین که آن انجلا و روشنی ندارد و گویا بعضی غیر منجلی یقین را یقین نیستند جان بعض
 منجلی یقین نیستند ناقص گفته و جمع دیگر که صده نظر داشته و بدانند که این زیادتی و نقصان راجح
 بصفت یقین است نه بغير یقین لا جرم یقین اغیر از آمدن و ناقص گفتند مثل آنکه دو آئینه برابر که در
 انجلا و نورانیت تفاوت دارند شخصی بیند آئینه را که انجلا و زیاده دارد و نمایندگی در ویش تر است
 گوید که این آئینه زیاده است از آئینه دیگر که آن انجلا و نمایندگی ندارد و شخصی دیگر گوید که هر دو آئینه
 برابرند زیادتی و نقصان ندارند تفاوت در انجلا و نمایندگی است که از صفات آن دو آئینه است
 پس نظر شخص ثانی صائب است و بحقیقت شے نامند و نظر شخص اول معصوم بر ظاهر است و از
 بذات زوفته *ویرفع الله الذین آمنوا منکم و الذین آمنوا العیلة و سجات ازین تحقیق که این فقیر*
 با آنها آن مخفی شده است اعتراضات مخالفان که بر عدم زیادتی و نقصان ایمان نموده اند زائل
 گشت و ایمان علمه مؤمنان در جمیع وجوه مثل ایمان انبیاء علیهم السلام است و سجات ازین تحقیق که این فقیر
 ایمان انبیاء علیهم السلام است و سجات ازین تحقیق که این فقیر ایمان انبیاء علیهم السلام است و سجات ازین تحقیق که این فقیر
 دارد و از ایمان عاقله مؤمنان که ظلمات و کدورت دارد و علی تفاوت در یکا فیفسد و همچنین ایمان
 ابلی بکر *ویرفع الله تعالی عنة* که در وزن زیاده از ایمان این آمنت است باعتبار انجلا و نورانیت
 باید آشت و زیادتی راجح بصفت کامل باید ساخت نمی مبی که انبیاء علیهم السلام است و سجات ازین تحقیق که این فقیر
 با علمه و نفس انسانیت برابرند و در حقیقت ذات همه متحد تفاسیل باعتبار صفات کامله آمده است و لکن
 صفات کامله ندارد گویا از آن خارج است و از خواص و فضائل آن نوع موم با وجود این تفاوت
 و نفس انسانیت زیادتی و نقصان راه نمی یابد و نمیتوان گفت که انسانیت قابل زیادتی و نقصان
 است *و الله سبحانه الملکم للصواب و ایضا گویند که مراد از تصدیق ایمانی نزد بعضی تصدیق*
 منطقی است که شامل طین و یقین است برین تقدیر زیادتی و نقصان را و نفس ایمان گنجایش گشت
 لیکن صحیح آن است که مراد از تصدیق اینجا یقین و اذعان قلبی است نه معنی عام که شامل طین بود

در حدیث آمده است که هر که ایمان را با کمالی باور کند و آن را در دل خود بپذیرد و بر آن عمل کند...

ابن بکر وعمر لا جلدته جلد المفتری واما قال ذلك منه وزعمه من انهما يتفقان
 بحديث لا مجال فيها الا كما راى حدیثی قال عبد البر بن اكاير الشیبیة افضل الشیخین
 بتفضیل علی انهما على نفسه ولا لما فضلتهما لکن فی ویرد ان اجتهت ثم اخالفه کل ذلك
 من تقادیر الصواعق واما تفضیل عثمان بر علی رضی الله تعالی عنهما پس اکثر علماء اهل سنت برتبه
 که فضل بعد از عثمان است پس علی وند هب امیر ابو عبید بن جریج بنی امیه است و نوشته که در
 فضیلت حضرت عثمان از امام مالک نقل کرده اند قاضی عیاض گفته که او جمع کرده است از نوشته
 بسوی تفضیل عثمان و قرطبی گفته است هو لا یخاف الله انشاء الله تعالی و همچنین نوشته که از عنایت
 امام عظیم رحمه الله فهمیده اند که مرتبه احکامات الشیخه و الجماعه تفضیل الشیخین و صحیح البخاری
 نیز این تفسیر اختیار این عبارات را عمل دیگر است که چون ظهور فتن و تمثال و امور مردم و زمان
 خلافت حضرت عثمان بسیار شده بود و بدلهای مردم ازین راه که در راه یافته امام این
 را لحاظ فرموده و رحمت ایشان لفظ محبت اختیار نموده است و دوستی ایشان را از علامات سعادت
 ساخته بے اندک شایسته توقف ملاحظه بود و کتب تحقیقیه مشهوره یان افضلیتهم کل شریکه
 خلافتهم باجماله فضیلت شریفی است و فضیلت حضرت عثمان و ذون او است اما احوط است
 که بر فضیلت حضرت عثمان را بکلیه تفضیلت شریف را نیز علم کفر کنیم و بشیخ و بنیال انیم
 چه علماء را در تفسیر او اختلاف است و قطعیت این اجماع قبل قال و این سکه قرص نیز برید
 است که بواسطه احتیاط و تقوی او توقف کرده اند اندر اینکه حضرت پیغمبر از راه اندر خلعت را شریف
 او بر سر و تنگ انداخته است که از راه اندر که اما بن باور سیده علیه و علیها الصلوٰه والسلام
 قال علی الله الصلوٰه والسلام الله الله فی اصحابی لکن خیر ذمهم عرضت انما منکم اجمعهم
 لکم انهم من اجمعهم فیه غرضی ابعضهم و من اذا هم فقد اذی و من اذا فی فقد اذی الله
 کن اذی الله فبوشیک ان یحد و قال عمر بن عبد الجلال ان الذین یؤذون الله و رسوله

ابن بکر و عمر لا جلدته جلد المفتری واما قال ذلك منه وزعمه من انهما يتفقان بحديث لا مجال فيها الا كما راى حدیثی قال عبد البر بن اكاير الشیبیة افضل الشیخین بتفضیل علی انهما على نفسه ولا لما فضلتهما لکن فی ویرد ان اجتهت ثم اخالفه کل ذلك من تقادیر الصواعق واما تفضیل عثمان بر علی رضی الله تعالی عنهما پس اکثر علماء اهل سنت برتبه که فضل بعد از عثمان است پس علی وند هب امیر ابو عبید بن جریج بنی امیه است و نوشته که در فضیلت حضرت عثمان از امام مالک نقل کرده اند قاضی عیاض گفته که او جمع کرده است از نوشته بسوی تفضیل عثمان و قرطبی گفته است هو لا یخاف الله انشاء الله تعالی و همچنین نوشته که از عنایت امام عظیم رحمه الله فهمیده اند که مرتبه احکامات الشیخه و الجماعه تفضیل الشیخین و صحیح البخاری نیز این تفسیر اختیار این عبارات را عمل دیگر است که چون ظهور فتن و تمثال و امور مردم و زمان خلافت حضرت عثمان بسیار شده بود و بدلهای مردم ازین راه که در راه یافته امام این را لحاظ فرموده و رحمت ایشان لفظ محبت اختیار نموده است و دوستی ایشان را از علامات سعادت ساخته بے اندک شایسته توقف ملاحظه بود و کتب تحقیقیه مشهوره یان افضلیتهم کل شریکه خلافتهم باجماله فضیلت شریفی است و فضیلت حضرت عثمان و ذون او است اما احوط است که بر فضیلت حضرت عثمان را بکلیه تفضیلت شریف را نیز علم کفر کنیم و بشیخ و بنیال انیم چه علماء را در تفسیر او اختلاف است و قطعیت این اجماع قبل قال و این سکه قرص نیز برید است که بواسطه احتیاط و تقوی او توقف کرده اند اندر اینکه حضرت پیغمبر از راه اندر خلعت را شریف او بر سر و تنگ انداخته است که از راه اندر که اما بن باور سیده علیه و علیها الصلوٰه والسلام قال علی الله الصلوٰه والسلام الله الله فی اصحابی لکن خیر ذمهم عرضت انما منکم اجمعهم لکم انهم من اجمعهم فیه غرضی ابعضهم و من اذا هم فقد اذی و من اذا فی فقد اذی الله کن اذی الله فبوشیک ان یحد و قال عمر بن عبد الجلال ان الذین یؤذون الله و رسوله

ابن بکر و عمر لا جلدته جلد المفتری واما قال ذلك منه وزعمه من انهما يتفقان بحديث لا مجال فيها الا كما راى حدیثی قال عبد البر بن اكاير الشیبیة افضل الشیخین بتفضیل علی انهما على نفسه ولا لما فضلتهما لکن فی ویرد ان اجتهت ثم اخالفه کل ذلك من تقادیر الصواعق واما تفضیل عثمان بر علی رضی الله تعالی عنهما پس اکثر علماء اهل سنت برتبه که فضل بعد از عثمان است پس علی وند هب امیر ابو عبید بن جریج بنی امیه است و نوشته که در فضیلت حضرت عثمان از امام مالک نقل کرده اند قاضی عیاض گفته که او جمع کرده است از نوشته بسوی تفضیل عثمان و قرطبی گفته است هو لا یخاف الله انشاء الله تعالی و همچنین نوشته که از عنایت امام عظیم رحمه الله فهمیده اند که مرتبه احکامات الشیخه و الجماعه تفضیل الشیخین و صحیح البخاری نیز این تفسیر اختیار این عبارات را عمل دیگر است که چون ظهور فتن و تمثال و امور مردم و زمان خلافت حضرت عثمان بسیار شده بود و بدلهای مردم ازین راه که در راه یافته امام این را لحاظ فرموده و رحمت ایشان لفظ محبت اختیار نموده است و دوستی ایشان را از علامات سعادت ساخته بے اندک شایسته توقف ملاحظه بود و کتب تحقیقیه مشهوره یان افضلیتهم کل شریکه خلافتهم باجماله فضیلت شریفی است و فضیلت حضرت عثمان و ذون او است اما احوط است که بر فضیلت حضرت عثمان را بکلیه تفضیلت شریف را نیز علم کفر کنیم و بشیخ و بنیال انیم چه علماء را در تفسیر او اختلاف است و قطعیت این اجماع قبل قال و این سکه قرص نیز برید است که بواسطه احتیاط و تقوی او توقف کرده اند اندر اینکه حضرت پیغمبر از راه اندر خلعت را شریف او بر سر و تنگ انداخته است که از راه اندر که اما بن باور سیده علیه و علیها الصلوٰه والسلام قال علی الله الصلوٰه والسلام الله الله فی اصحابی لکن خیر ذمهم عرضت انما منکم اجمعهم لکم انهم من اجمعهم فیه غرضی ابعضهم و من اذا هم فقد اذی و من اذا فی فقد اذی الله کن اذی الله فبوشیک ان یحد و قال عمر بن عبد الجلال ان الذین یؤذون الله و رسوله

را اندک ندانند سبب دوست داشته شده حق است جل جلاله و مری او تقالی اگر تمام دنیا
 یک فصل مری محبوب حق جل جلاله معلوم شود و علم مقتضای آن بیشتر گردد و معتقد است
 حکم آن وارد که کسی بجز آن ریزه بائس چند چو نهر نریس را بخورد و بجا دلاطل روح را بدست آورد
 بعد از ظهور کمال و سبب باغ و صفت نماز که مریح من است باید فرمود و اسهام باید نمود که نماز فرض
 بے جماعت او ایجاب کند سبب اولی با امام ترک نشود و نماز در وقت سبب او ایجاب دور قرآن و معا
 قدر مسنون باید کرد و در رکوع و سجود و طهارت جاریه نبود که فرض است یا واجب بقول مختار و در وقت
 راست باید ایستاد بر سبب که آنجا نماند و بر سجود نماید و بعد از راست ایستادن طهارت و رکوع
 نیز باید کرد که فرض است یا واجب یا مستحب علی اختلاف احوال و همچنین در مجلسه که میان دو سجده
 بعد از نشستن درست الطمینان نیز رکوع است چنانچه در وقت و اقل تسبیح رکوع وجود سه بار است و
 اکثرش تا هفت بار یا یازده بار علی اختلاف احوال و تسبیح امام با ندازه حال مقتدیان است
 می آید که کسی در حال انفراد در وقت قوت و استطاعت اقتصار بر اقل تسبیحات نماید اگر نتواند پنج
 بار یا هفت بار بگوید در وقت سجده رفتن آنجا بر زمین نزدیک تر است اول بر زمین نباید اول
 هر دو زانو بر زمین نهاد بعد از آن هر دو دست بعد از آن بینی را بعد از آن پیشین را و در وقت وضع
 زانو و دست ابتدا از زمین بایستد و در وقت رفع راس آنچه آسمان نزدیک است اول باید بر دست
 پس ابتدا رفع از پیشین بایستد و در وقت قیام نظر بر موضع سجود باید و وقت رکوع بر
 پائینها بے خود نظر باید کرد و در سجود بر نوک بینی خود و در جلوس بر دست خود یا بر کنار خود ملاحظه
 باین شود چون نظر از پرگندگی و خسته شود و بر موضع مذکور گماشته کرد و نماز جمعیت میسر شود و صلوة
 به شوع حاصل آید كما هو المنقول عن الرسول علیه السلام و السلام و همچنین تفریح اصابع
 و دست در وقت رکوع و ضم ساعتن آن اصلاح در وقت سجود است آن را نیز مراعات
 فرمایند آشت کشادن یا ضم ساعتن بے تقریب نیست فوائده زمین آن ملاحظه نموده صاحب رخ

له ضم اربع و شذیه سبب می جوینت غرض آن من جزیره ماچیر ۱۰۴

در وقت رکوع و سجود و طهارت جاریه نبود که فرض است یا واجب بقول مختار و در وقت
 راست باید ایستاد بر سبب که آنجا نماند و بر سجود نماید و بعد از راست ایستادن طهارت و رکوع
 نیز باید کرد که فرض است یا واجب یا مستحب علی اختلاف احوال و همچنین در مجلسه که میان دو سجده
 بعد از نشستن درست الطمینان نیز رکوع است چنانچه در وقت و اقل تسبیح رکوع وجود سه بار است و
 اکثرش تا هفت بار یا یازده بار علی اختلاف احوال و تسبیح امام با ندازه حال مقتدیان است
 می آید که کسی در حال انفراد در وقت قوت و استطاعت اقتصار بر اقل تسبیحات نماید اگر نتواند پنج
 بار یا هفت بار بگوید در وقت سجده رفتن آنجا بر زمین نزدیک تر است اول بر زمین نباید اول
 هر دو زانو بر زمین نهاد بعد از آن هر دو دست بعد از آن بینی را بعد از آن پیشین را و در وقت وضع
 زانو و دست ابتدا از زمین بایستد و در وقت رفع راس آنچه آسمان نزدیک است اول باید بر دست
 پس ابتدا رفع از پیشین بایستد و در وقت قیام نظر بر موضع سجود باید و وقت رکوع بر
 پائینها بے خود نظر باید کرد و در سجود بر نوک بینی خود و در جلوس بر دست خود یا بر کنار خود ملاحظه
 باین شود چون نظر از پرگندگی و خسته شود و بر موضع مذکور گماشته کرد و نماز جمعیت میسر شود و صلوة
 به شوع حاصل آید كما هو المنقول عن الرسول علیه السلام و السلام و همچنین تفریح اصابع
 و دست در وقت رکوع و ضم ساعتن آن اصلاح در وقت سجود است آن را نیز مراعات
 فرمایند آشت کشادن یا ضم ساعتن بے تقریب نیست فوائده زمین آن ملاحظه نموده صاحب رخ

در وقت رکوع و سجود و طهارت جاریه نبود که فرض است یا واجب بقول مختار و در وقت
 راست باید ایستاد بر سبب که آنجا نماند و بر سجود نماید و بعد از راست ایستادن طهارت و رکوع
 نیز باید کرد که فرض است یا واجب یا مستحب علی اختلاف احوال و همچنین در مجلسه که میان دو سجده
 بعد از نشستن درست الطمینان نیز رکوع است چنانچه در وقت و اقل تسبیح رکوع وجود سه بار است و
 اکثرش تا هفت بار یا یازده بار علی اختلاف احوال و تسبیح امام با ندازه حال مقتدیان است
 می آید که کسی در حال انفراد در وقت قوت و استطاعت اقتصار بر اقل تسبیحات نماید اگر نتواند پنج
 بار یا هفت بار بگوید در وقت سجده رفتن آنجا بر زمین نزدیک تر است اول بر زمین نباید اول
 هر دو زانو بر زمین نهاد بعد از آن هر دو دست بعد از آن بینی را بعد از آن پیشین را و در وقت وضع
 زانو و دست ابتدا از زمین بایستد و در وقت رفع راس آنچه آسمان نزدیک است اول باید بر دست
 پس ابتدا رفع از پیشین بایستد و در وقت قیام نظر بر موضع سجود باید و وقت رکوع بر
 پائینها بے خود نظر باید کرد و در سجود بر نوک بینی خود و در جلوس بر دست خود یا بر کنار خود ملاحظه
 باین شود چون نظر از پرگندگی و خسته شود و بر موضع مذکور گماشته کرد و نماز جمعیت میسر شود و صلوة
 به شوع حاصل آید كما هو المنقول عن الرسول علیه السلام و السلام و همچنین تفریح اصابع
 و دست در وقت رکوع و ضم ساعتن آن اصلاح در وقت سجود است آن را نیز مراعات
 فرمایند آشت کشادن یا ضم ساعتن بے تقریب نیست فوائده زمین آن ملاحظه نموده صاحب رخ

بعضی تصوف را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند

بعضی را آورده است ما را بیچ فائده برابر متابعت صاحب شریعت نیست علی بن علی الصانع
 ولسکله این همه حکام در کتب تصوف مذکورند تفصیل و ابصار و مقصود از اینها اینست که بفریب
 است بمقتضای علم فقه و وقت آنکه سجده و ایام که در کتب احوال الصالحین آمده است
 الشریعیه بعد از آن وقت آنکه سجده و ایام که در کتب احوال الصالحین آمده است
 علیه و علیهم و علی کل من الصلوات افضلها و من التکلیفات اجمعها اگر چه بعضی
 صلوة و نیتن کلمات مخصوصه آن در جویدانند پس در کتب که متصل و قریب یکدیگرند از هر
 قریب اول مکتوب بنام فرزند می محمد صادق نوشته شده است و مکتوب دوم بنام محمد حسن
 و مکتوب سوم بنام شمس تاب میان شیخ تاج بعد از تحصیل و در جمیع اعتقادی و عملی اگر توفیق آید
 بکس سلطان که از موفی فرمایند سلوک طریقه عملیه صوفیه است نه از راه آن عرض که شمس زاهد
 از آن اعتقاد و عمل حاصل کنند و امر خود بدست آرند بلکه مقصود آنست که نسبت به عقاید و عقاید
 حاصل کنند که هرگز تشکیک مشکک زائل نگردد و با این روشها باطل نشود چه پائے استدلال و چه نیت
 و استدلال بزمین که از آثاره ناشی میشود زائل گردانند و اینصفا مقصود از سلوک طریقه صوفیه است
 کنند و سخن سیرشی که از آثاره ناشی میشود زائل گردانند و اینصفا مقصود از سلوک طریقه صوفیه است
 که صورت و اشکالی بی پایه نمایند و انوار و انوار را معاینه کنند این خود اول راه و کعبت تصور اول
 حتی چه نقصان دارد که کسی اینها را که هشتمه بیاضات و مجاہلات تمنائی تصور و انوائی نماید چه
 این تصور و آن تصور و این انوار و آن انوار همه مخلوق حق اند چنانکه عکس و آیات و آله بوجود او تعالی
 و در بیان طرق صوفیه اعتبار کردن طریقه عملیه نقشبندیه اولی و انسب است چنان بزرگواران است علم
 متابعت سنت نموده اند و اجتناب از بدعت فرموده اند اگر دولت متابعت دارند و از احوال
 هیچ ندارند خرسندند و اگر بوجود احوال و متابعت نمودند آن احوال انمی هستند از حیثات که اطلاع
 و نقصان بخوبی کرده اند و احوالیکه بران منزهت شود اعتبار نموده بلکه ذکر هر بدعت و نیت منع آن

بعضی تصوف را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند

لله بنام حضرت زین العابدین علیه السلام

فرموده اند و شکر اتیکه بر آن مترتب شود ریفاتح بان نموده روز سه مجلس طعام در نماز است حضرت ایشان
 حاضر بودیم شیخ کمال که یکی از مخلصان حضرت خواجہ ما بوده در وقت افتتاح طعام در حضور ایشان
 اسلمه را بلند گفت ایشان را ناخوش آمد بجهتیکه رجب بلوغ فرمودند و فرمودند که او را منع کنند که در مجلس
 طعام ما حاضر نشود و آن حضرت ایشان شنیده ام که حضرت خواجہ تقی بنده علماء و ساجد را راجع کرده بجانفای
 حضرت امیر کلال برده بودند ایشان را از ذکر رجب منع فرمایند علماء بحضرت امیر گفتند که ذکر رجب بفرمان
 نمکنند ایشان در جواب فرمودند که کنیم اگر این طریق هر گاه در منع ذکر رجب این همه لفظ نماند از
 سماع و قوس و وجد و تواجده گوید احوال و تواجید که بر اسباب باشد و مرتب شوند نزد فقیر از قبیل
 استراحت است چه اهل استراحت را نیز احوال و اذواق دست میدهند و کشف توحید و کاشف
 و معاینه در محراب حضور عالم ظهوری آید حکما و نوان و جوگیه و بر همه بند درین معنی شریک اند علامت
 صدق احوال انفتاح علم شرعی است با اجتناب از ارتکاب امور محرمة و مشتبہه آنکه سماع و
 قوس فی حقیقت داخل بود و لعب است کریمه و من الناس من یشتد فی تهاوی الحدیث
 ایشان منع سر و نازل شده است چنانچه مجاهد که شاگرد ابن عباس است و ارتکاب تابعین گوید که
 مرواوا نحو الحدیث سر و دست و فی المذکر انما الحدیث السمر و الفناء و کلان است
 عباس و ابن مسعود رضی اللہ تعالی عنہم یختلفان انا الفناء و قال مجاهد و قوله تعالی و انما
 لا یشهدون الذراری کا یحضرون الفناء و حکم عن تمام الهدی لیسے منصوصا انما تریده من
 قال یفقی زمانا الحسنات عند قرائته یکفر و بانث منه امراته و کجبط الله تعالی کل حسنة

و در وقت افتتاح طعام در حضور ایشان اسلمه را بلند گفت ایشان را ناخوش آمد بجهتیکه رجب بلوغ فرمودند و فرمودند که او را منع کنند که در مجلس طعام ما حاضر نشود و آن حضرت ایشان شنیده ام که حضرت خواجہ تقی بنده علماء و ساجد را راجع کرده بجانفای حضرت امیر کلال برده بودند ایشان را از ذکر رجب منع فرمایند علماء بحضرت امیر گفتند که ذکر رجب بفرمان نمکنند ایشان در جواب فرمودند که کنیم اگر این طریق هر گاه در منع ذکر رجب این همه لفظ نماند از سماع و قوس و وجد و تواجده گوید احوال و تواجید که بر اسباب باشد و مرتب شوند نزد فقیر از قبیل استراحت است چه اهل استراحت را نیز احوال و اذواق دست میدهند و کشف توحید و کاشف و معاینه در محراب حضور عالم ظهوری آید حکما و نوان و جوگیه و بر همه بند درین معنی شریک اند علامت صدق احوال انفتاح علم شرعی است با اجتناب از ارتکاب امور محرمة و مشتبہه آنکه سماع و قوس فی حقیقت داخل بود و لعب است کریمه و من الناس من یشتد فی تهاوی الحدیث ایشان منع سر و نازل شده است چنانچه مجاهد که شاگرد ابن عباس است و ارتکاب تابعین گوید که مرواوا نحو الحدیث سر و دست و فی المذکر انما الحدیث السمر و الفناء و کلان است عباس و ابن مسعود رضی اللہ تعالی عنہم یختلفان انا الفناء و قال مجاهد و قوله تعالی و انما لا یشهدون الذراری کا یحضرون الفناء و حکم عن تمام الهدی لیسے منصوصا انما تریده من قال یفقی زمانا الحسنات عند قرائته یکفر و بانث منه امراته و کجبط الله تعالی کل حسنة

و در وقت افتتاح طعام در حضور ایشان اسلمه را بلند گفت ایشان را ناخوش آمد بجهتیکه رجب بلوغ فرمودند و فرمودند که او را منع کنند که در مجلس طعام ما حاضر نشود و آن حضرت ایشان شنیده ام که حضرت خواجہ تقی بنده علماء و ساجد را راجع کرده بجانفای حضرت امیر کلال برده بودند ایشان را از ذکر رجب منع فرمایند علماء بحضرت امیر گفتند که ذکر رجب بفرمان نمکنند ایشان در جواب فرمودند که کنیم اگر این طریق هر گاه در منع ذکر رجب این همه لفظ نماند از سماع و قوس و وجد و تواجده گوید احوال و تواجید که بر اسباب باشد و مرتب شوند نزد فقیر از قبیل استراحت است چه اهل استراحت را نیز احوال و اذواق دست میدهند و کشف توحید و کاشف و معاینه در محراب حضور عالم ظهوری آید حکما و نوان و جوگیه و بر همه بند درین معنی شریک اند علامت صدق احوال انفتاح علم شرعی است با اجتناب از ارتکاب امور محرمة و مشتبہه آنکه سماع و قوس فی حقیقت داخل بود و لعب است کریمه و من الناس من یشتد فی تهاوی الحدیث ایشان منع سر و نازل شده است چنانچه مجاهد که شاگرد ابن عباس است و ارتکاب تابعین گوید که مرواوا نحو الحدیث سر و دست و فی المذکر انما الحدیث السمر و الفناء و کلان است عباس و ابن مسعود رضی اللہ تعالی عنہم یختلفان انا الفناء و قال مجاهد و قوله تعالی و انما لا یشهدون الذراری کا یحضرون الفناء و حکم عن تمام الهدی لیسے منصوصا انما تریده من قال یفقی زمانا الحسنات عند قرائته یکفر و بانث منه امراته و کجبط الله تعالی کل حسنة

سئل عن رجل قال لا یحضر الفناء و قال المجاهد و قال المجاهد و قوله تعالی و انما لا یشهدون الذراری کا یحضرون الفناء و حکم عن تمام الهدی لیسے منصوصا انما تریده من قال یفقی زمانا الحسنات عند قرائته یکفر و بانث منه امراته و کجبط الله تعالی کل حسنة

مولانا مکید الدوسی نسبتاً الی درسیۃ قرۃ بمرقدہ فرنگینہ

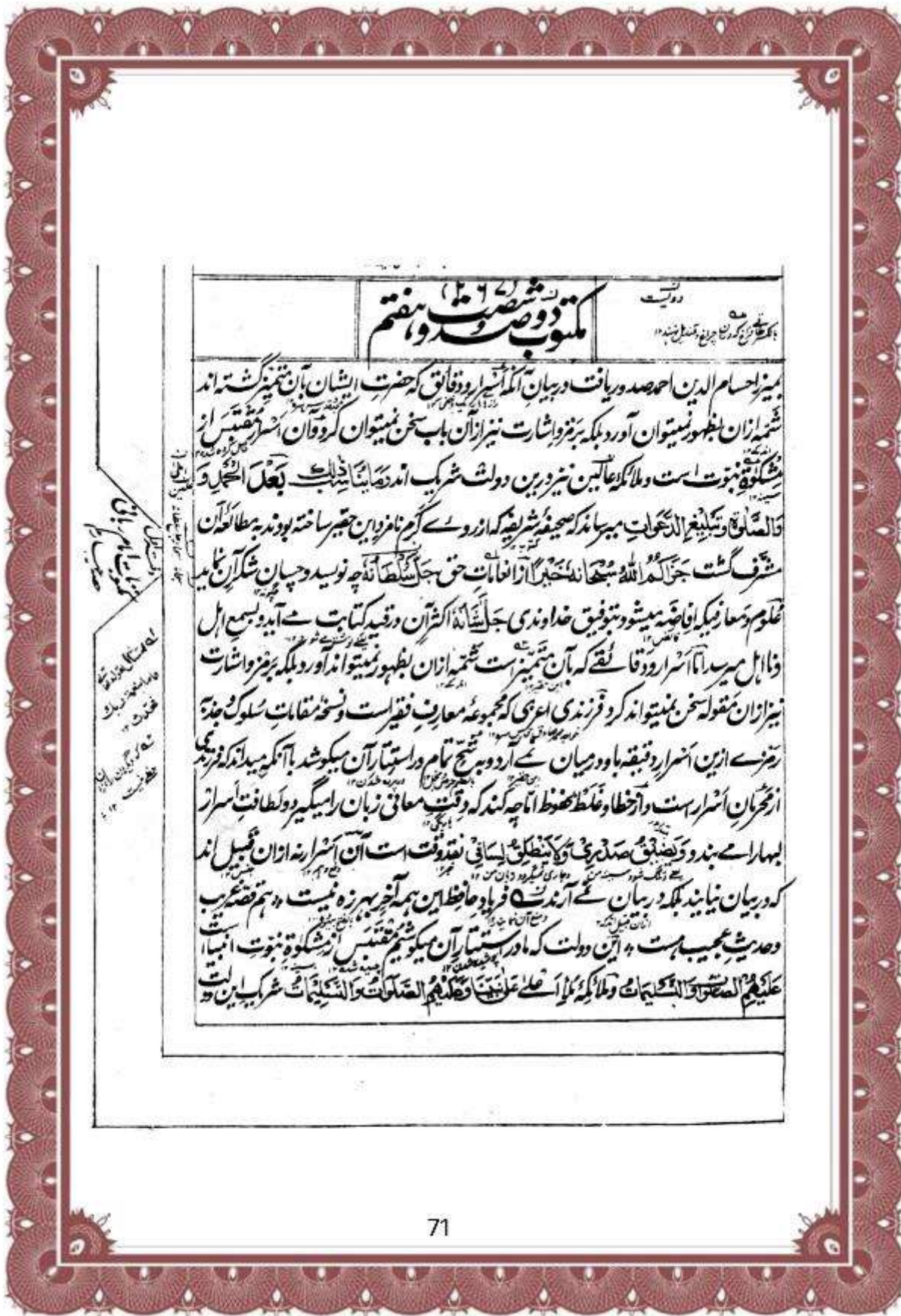
وَحَسْبِي عَن ابْنِ نَصْرِ الدُّوسِيِّ عَنِ الْقَاضِي نَهْدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْخَوَازِمِيِّ مَنْ سَمِعَ الْفَخْرَ بْنَ الْعَبَّاسِ
 وَتَابِعَهُ أَوْ تَابِعَهُ فِي بَعْضِ الْأَشْيَاءِ فَاعْتَقَادَ أَنَّ بَعْضَ مَا يَصِيرُ مُرْتَكَبًا فِي الْحَالِ بِنَاءً
 عَلَى أَنَّهُ أَبْطَلَ حُكْمَ الْعَرَبِيَّةِ وَمَنْ أَبْطَلَ حُكْمَ الْعَرَبِيَّةِ فَلَا يَكُونُ مُؤْمِنًا عِنْدَ كَثَرِ الْمُجْتَهِدِينَ
 وَلَا يَقْبَلُ اللَّهُ تَعَالَى طَاعَتَهُ وَكَحَطَّ اللَّهُ تَعَالَى كُلَّ حَسَنَاتِهِ . أَحَادُثًا كَاللَّهِ سُبْحَانَهُ مِنْ ذَلِكَ
 آيَاتٍ وَأَحَادِيثٍ وَرَوَايَاتٍ فِقْهِيَّةٍ وَحُرْمَتٍ غَيْرًا بَسِيرًا سَبَّحْتُمْ بِحَدِيثِكُمْ لِحُضْرَتِكُمْ أَن تَعْتَدِرُوا
 بِهَذَا إِنْ كُنْتُمْ تَحْتَمِلُونَ حَدِيثَ مَنْ مَرَّ بِرَأْسِ شَاوِهٍ رَأَى رَأْسَهُ سَرَّوَسِيًّا وَاعْتَبَارَ بِنَيْدِ كَرْدِزِيٍّ كَرْدِزِيٍّ فِقْهِيَّةٍ
 وَبِرَجْعِ وَقْتِ وَزَمَانِ فِتْوَى بَابِ حُرْمَةِ سَرَّوَسِيَّةٍ وَرَفْعِ رَأْسِ كَرْدِزِيٍّ رَأْسَهُ سَبَّحْتُمْ بِحَدِيثِكُمْ وَر
 لَمَقَطَرِ سَالِكِ إِمَامِ هَامِضِيَا الدِّينِ شَامِيٍّ مَذْكَورِ اسْتِثْنَاءِ عَمَلِ صَرَفِيَّةٍ وَحُرْمَتِ سُنَنِتِ بَحْرَيْنِ
 بِسَبَبِ نَيْتِ كَرْمَالِيَّانِ رَسْمِ وَرَوَايِمِ وَمَلَامَتِ نَيْمِ وَأَمْرِ إِشْرَافِ رَأْسِ سَجَانِ وَتَعَالَى مَقْصُودِ
 دَارِيمِ إِيجَابِ قَوْلِ إِمَامِ ابْنِ حَنِيفَةَ وَإِمَامِ ابْنِ يَوْسُفَ وَإِمَامِ مُحَمَّدِ عَشِيرَتِ نَزْعِ أَبِي بَكْرٍ شَيْخِي وَابْنِ حَسَنِ نُورِيٍّ
 صَدُوقِيْنَ نَامِ ابْنِ قُتَيْبِ عَمَلِ بِيْرَانَ خُودِ رَاهِبَانَهُ سَاخِطَهُ سَرَّوَسِيٍّ وَوَقْصِ رَادِيْنَ وَطَلَبِ خُودِ كَرْدِزِيَّةِ
 وَطَاعَتِ وَعِبَادَتِ سَاخِطَهُ أَوْ كَرْمَالِيٍّ الَّذِيْنَ كَفَرُوا وَابْتَهَمُوا لِقَوْلِهِمْ وَأَوْرَاقِ رَوَايَتِ سَابِقِ مَعْلُومِ
 شَدِيدِ اسْتِثْنَاءِ كَيْفِ نَصْلِ حَرَامِ بَحْرَيْنِ أَمَّا زَمْرَةُ اِبْنِ إِسْلَامِ مَعِي بَرَابِدِ وَصَرَفِيَّةِ مَسْجِدِ دَرْسِ خِيَالِ بَابِ كَرْدِزِيٍّ
 كَرْمَالِيَّةِ مَجْلِسِ سَمَاعِ وَوَقْصِ نَمُودَنِ بَلْكَانِ طَاعَتِ وَعِبَادَتِ وَاسْتِثْنَاءِ حُرْمَتِ عَمَلِ دَارِ اَللَّهِ سُبْحَانَهُ
 وَكَذَلِكَ كَرْمَالِيَّانِ مَابَيْنِ أَمْرِ مَسْتَلِذِنِ مَاتَابِعَانِ رَأْسِ تَقْلِيْدِ اِبْنِ اَمْرِ وَارِ بَانِيْدِ تَشْتِيْدِ مَعِي شُودِ
 كَرْمَالِيَّةِ وَرَأْسِ اِبْنِ اَمْرِ وَوَقْصِ رَادِيْنَ وَوَقْصِ رَادِيْنَ وَوَقْصِ رَادِيْنَ وَوَقْصِ رَادِيْنَ وَوَقْصِ رَادِيْنَ
 دَرِيْنَ اَمْرِ مَوَاقِفِ مِيْمَانِيْدِ عَجَبِ نَبْرَ عَجَبِ مَرِيْدَانِ سَلَالِ وَكَيْفِ عَمَلِ بِيْرَانَ خُودِ رَاهِبَانَهُ سَاخِطَهُ اَللَّهِ
 اِبْنِ اَمْرِ مِيْمَانِيْدِ حُرْمَتِ شَرْعِيٍّ رَاهِبِ اِبْنِ خُودِ وَفِعْ مَعِي كُنْدِ اَكْرَبِي فِي اَحْتِيْقَاتِ دَرِيْنَ اَمْرِ حُرْمَتِ
 مَارَانَ دَرِيْنَ اَرْتِكَابِ چِه مَعِيْدَرِشِ خَوَابِشِ فَرَسُوْدِ حُرْمَتِ شَرْعِيٍّ كَيْلِافِ وَخَالَفَتِ طَرِيقَتِ پِيْرَانَ
 خُودِ كَرْمَالِيَّةِ اِبْنِ شَرِيعَتِ اِبْنِ فِعْ اَمْرِي اَمْرِ وَوَقْصِ اِبْنِ طَرِيقَتِ اَكْرَبِي شَرْعِيٍّ نَبُوْدِ مَعِي

والسنة

سنة من سنة رسول الله صلى الله عليه وسلم
 سنة من سنة رسول الله صلى الله عليه وسلم
 سنة من سنة رسول الله صلى الله عليه وسلم

سنة من سنة رسول الله صلى الله عليه وسلم
 سنة من سنة رسول الله صلى الله عليه وسلم
 سنة من سنة رسول الله صلى الله عليه وسلم

سنة من سنة رسول الله صلى الله عليه وسلم
 سنة من سنة رسول الله صلى الله عليه وسلم
 سنة من سنة رسول الله صلى الله عليه وسلم



دوست
بکشتن در روز جمعه و شنبه

کتاب مشتمل بر دو مقدم

بمیز احسام الدین احمد صدوری یافت و در بیان آنکه آنسر اردو فائق که حضرت ایشان بان تمیز گشت ته اند
 ششمه از ان بظهور نمیتوان آورد بلکه بر فز و اشارت نیز از ان باب سخن نمیتوان کرد و ان آنسر مقتبس از
 مشکوٰۃ نبوت است و ملاکه علی بن نیر درین دولت شریک اند و اینها ایشلیک بعد الخجل و
 القاصد و تبلیغ الدعوات میرساند که صحیفه شریفه که از روی کرم نامزدین تعمیر ساخته بودند بر طالع آن
 شرف گشت جزا که الله سبحانند خیر از انعامات حق بگشاید آنکه چه نویسد و چنان شکل آن نماید
 علوم و معارفیکه ایاضه میشود و بتوفیق خداوندی جل جلاله اکثر آن در قید کتابت سے آید و بسبع اهل
 و اهل میرسانا آنسر اردو فائق که بان تمیز گشت ششمه از ان بظهور نمیتواند آورد بلکه بر فز و اشارت
 نیز از ان مقوله سخن نمیتواند کرد و فرزند امیری که مجموعه معارف فقیر است و نسخه مقامات سلوک جذبه
 رخصه ازین آنسر در قیقه با و در میان سے اردو و بیخ تمام در استوار آن میکوشد با آنکه میداند که فرزند
 از مخمران آنسر است و از خطا و غلط محفوظ آما چه کند که وقت معانی زبان را میگید و وطنانت آنسر از
 بهار سے بند و تصدیق صدق و کتظرف لسانی نقد وقت است آن آنسر از ان قبیل اند
 که در بیان نیاید بلکه در بیان سے آید نه فریاد و ملاحظین همه آن هر بهر به نیست و هم تصدیق
 و حدیث عجیب است و این دولت که مادر استوار آن میکوشد مقتبس از مشکوٰۃ نبوت است
 علیهم السلام و البکیات و ملاکه ملا علی علی بن نیر درین دولت شریک اند و اینها ایشلیک بعد الخجل و

بکشتن در روز جمعه و شنبه
 کتب مشتمل بر دو مقدم
 لغت کلمه
 معانی کلمه
 غرض
 شرح کلمات
 عظمت

اندو از نسا ایمان انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بر کرایین دولت مشرف سازند ابوهریر
گوید رضوانه تعالی عنده که من از رسول خدا صلی الله تعالی علیه وسلم دو نوع علم اخذ نمودم یکی
از ان دو علم است که در میان شما منتشر است ختم و علم دیگر را اگر منتشر سازم صلواتم بر من بریزد و ان علم دیگر
علم سر است که فهم هر کس بان نرسد فی الفضل الله یبینه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم
تا نیا فرج آمد که کتابت حضرت خواجہ زاواعت است بنظر شریف خواهد که شت مخدوم که ترا
اخذاشے که در طریقت پیدا کنند نرو فقیر کم از بر عتق نیست که در دین اعدا کنند برکات طریقت
آزمانے فالض است که اخداشے در طریقت پیدا نشده است و چون امر محدث و طریقت پیدا شد
راویون برکات آن طریق سد و گشت پس خافت طریقت از آنهم تمام آمد و اجتناب از مخالفت
طریقت از رویات گشت پس هر جا از مکه مخالفت طریقت خود سینه بر جزو مبالغه من آن فرمایند
و ترویج و تقویت آن طریقت کنند و الله اعلم بالصواب

کتب و ولایت و شرف و شتم

بنا نمان صدور یافت و بیان آمد علم وراثت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات چهیت و معاد اولی که در حدیث
تکلفاتی کاتبی است و اولی که اقصی شده اند کلام اند و در بیان آمد علم شرف که از وراثت انبیا باقی مانده
علیهم الصلوات والتسلیمات غیر آن شرف است که اولیا است بان تکلم کرده اند از علم تجوید و جودی و بیان علم
و سران و قرب و عنیت و ما یشاء کل ذلک، انکم لله رسلا کل عباد الله الذین یحفظوا احوال و
اوضاع فقرا و این حد و مستوجب همه است اللؤلؤ من الله سبحان ذی الجلال و العزیم و فیما بینکم و فیما بینکم
چون بحث علم وراثت در میان بوده چند کلمه از ان منقوله بقصفا وقت نوشته آمد و در اخبار آمده العکبر
و زکاة الایمان علیکم و انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات باقی مانده است و دو نوع است علم احکام و علم سراسر
علم وراثت گسی است که او را از هر دو نوع علم سهم بوده که او را از یک نوع نصیب بوده از نوع دیگر که

در حدیث آمده است که من از رسول خدا صلی الله تعالی علیه وسلم دو نوع علم اخذ نمودم یکی از ان دو علم است که در میان شما منتشر است و علم دیگر را اگر منتشر سازم صلواتم بر من بریزد و ان علم دیگر علم سر است که فهم هر کس بان نرسد فی الفضل الله یبینه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم تا نیا فرج آمد که کتابت حضرت خواجہ زاواعت است بنظر شریف خواهد که شت مخدوم که ترا اخداشے که در طریقت پیدا کنند نرو فقیر کم از بر عتق نیست که در دین اعدا کنند برکات طریقت آزمانے فالض است که اخداشے در طریقت پیدا نشده است و چون امر محدث و طریقت پیدا شد راویون برکات آن طریق سد و گشت پس خافت طریقت از آنهم تمام آمد و اجتناب از مخالفت طریقت از رویات گشت پس هر جا از مکه مخالفت طریقت خود سینه بر جزو مبالغه من آن فرمایند و ترویج و تقویت آن طریقت کنند و الله اعلم بالصواب

لا تروا حرم ولا حرمه
لا تروا حرم ولا حرمه
لا تروا حرم ولا حرمه
لا تروا حرم ولا حرمه

که آن متناهی وراثت است چه وراثت را از جمیع انواع منزه کرده است این است از بعضی فرقان بعضی دیگر او را از
 بعضی معین نصیب و اهل علم است که نصیب بعضی حق اولیای گرفته است و همچنین فرموده حکیم
 و علی الله الصالحون والسلام و علیهم اجمعین کما یحبون الله ورسوله وعلما وایرانشانند علم که نصیب
 از بعضی منزه گرفته اند چه وراثت را بواسطه قرب جنسیت میجویند بر شهوات میبندند گفت بخلاف غیرم که ازین
 علاقه محال است پس هر که وراثت نبود عالمش کما یرید علم او را مقتدیا بیکی نوع سازیم و گوئیم که عالم علم حکام
 است شلما و عالم مطلق آن بود که وراثت باشد و از هر دو نوع علم او را نصیب یافتند اکثر مردم محال دارند
 که علم انبیا عبارت از علم وجودی و وجودی است و شهوات و وحدت و کثرت و مشابده کثرت و وحدت کلمات
 است از معارف احاطه و سربان و قرب معیت اولیای برنجیکه کشف و شهوات و آداب آنحال است
 حاشا و کلا کشفه حاشا و کلا که این علوم و معارف از علم است را بر بود و شایان تدریج نبوت باشند زیرا که
 بدینسان این معارف شکر و تقست غلبه حال که متناهی صحیح است تعلم انبیاء علیهم السلام و الصلوات و الصلوات
 چه علم حکام و چه علم انبیا صحیح است که شکر آن متوجه است بلکه این معارف مندرجه است
 ولایت اند که قدم را رخ و در سواد و در این علوم از انبیا و ولایت بودند از انبیا نبوت انبیا که اولیا
 و الصلوات جز به ولایت نیز ثابت است اما حکام آن مخلوقند و در جنب احکام نبوت منضبط است
 بی هر چاشم و در شکر از انبیا شکر از انبیا نبوت بودن چه یارای فقیر در کتب سائل خود نوشته است
 و تحقیق نموده که کمالات نبوت حکم دریاک تجیط دارد و کمالات ولایت در جنب آن قطره است معجز آن چه توان
 کرد جمعی از انبیا کمالات نبوت گفته اند که لایزال افضال است و جبهه دیگر و روجیه آن گفته اند که ولایت
 نبی فضل است از نبوت او این هر دو فرق حقیقت نبوت را نمانده حکم غایب کرده اند نزدیک باین حکم
 است حکم تبریح شکر بر حق اگر حقیقت شکر را میداند که هرگز شکر را به نحو نسبت نمیدانند شیخ طریقت خاک
 با عالم پاک در دنیا که صحیح است اهل عالم درجه شکر را بهر آن ترجیح داده اند کاشکی که در خواص نیز مایل است
 علوم دانسته جزایات باین حکم نمی نمودند چه قدر عقلا است که صحیح است شکر است اگر صحیح و شکر مجازی است

و کما یحبون الله ورسوله وعلما وایرانشانند علم که نصیب
 از بعضی منزه گرفته اند چه وراثت را بواسطه قرب جنسیت میجویند بر شهوات میبندند
 گفت بخلاف غیرم که ازین علاقه محال است پس هر که وراثت نبود عالمش کما یرید علم او را
 مقتدیا بیکی نوع سازیم و گوئیم که عالم علم حکام است شلما و عالم مطلق آن بود که
 وراثت باشد و از هر دو نوع علم او را نصیب یافتند اکثر مردم محال دارند که علم انبیا
 عبارت از علم وجودی و وجودی است و شهوات و وحدت و کثرت و مشابده کثرت و وحدت
 کلمات است از معارف احاطه و سربان و قرب معیت اولیای برنجیکه کشف و شهوات و آداب آنحال
 است حاشا و کلا کشفه حاشا و کلا که این علوم و معارف از علم است را بر بود و شایان
 تدریج نبوت باشند زیرا که بدینسان این معارف شکر و تقست غلبه حال که متناهی صحیح
 است تعلم انبیاء علیهم السلام و الصلوات و الصلوات چه علم حکام و چه علم انبیا
 صحیح است که شکر آن متوجه است بلکه این معارف مندرجه است ولایت اند که قدم را
 رخ و در سواد و در این علوم از انبیا و ولایت بودند از انبیا نبوت انبیا که اولیا و
 الصلوات جز به ولایت نیز ثابت است اما حکام آن مخلوقند و در جنب احکام نبوت منضبط
 است بی هر چاشم و در شکر از انبیا شکر از انبیا نبوت بودن چه یارای فقیر در کتب سائل
 خود نوشته است و تحقیق نموده که کمالات نبوت حکم دریاک تجیط دارد و کمالات
 ولایت در جنب آن قطره است معجز آن چه توان کرد جمعی از انبیا کمالات نبوت گفته
 اند که لایزال افضال است و جبهه دیگر و روجیه آن گفته اند که ولایت نبی فضل است
 از نبوت او این هر دو فرق حقیقت نبوت را نمانده حکم غایب کرده اند نزدیک باین حکم
 است حکم تبریح شکر بر حق اگر حقیقت شکر را میداند که هرگز شکر را به نحو نسبت
 نمیدانند شیخ طریقت خاک با عالم پاک در دنیا که صحیح است اهل عالم درجه شکر را
 بهر آن ترجیح داده اند کاشکی که در خواص نیز مایل است علوم دانسته جزایات باین حکم
 نمی نمودند چه قدر عقلا است که صحیح است شکر است اگر صحیح و شکر مجازی است

نقد و جزم این حکم که جرمه نبوت بر کفر و ایمان است در اولیای نبوت است

وہ شخص در طریقت تصوف شامل نیست کما حقہ صحت نیست بنظر ایکہ پینمبر (ص) ہم نبی بودیم

ولی بود نبوت بہ شریعت تعلق دارد ولی بہ ولایت طریقت تعلق دارد۔ کہ مکتب اشارہ بہین دلیل دارد

۹۲
بہ ملا حاجی محمد لاہوری صدر یافت در میان مذمت علماء سید کہ بہ محبت دنیا گرفتار اند
و علم را وسیلہ حصول دنیا ساختہ و در درج علماء زنا کہ از دنیا بے رغبت گشتہ اند علماء را
محبت دنیا و رغبت دران کلفت چہرہ جمال شانت تخلایق را اگرچہ از ایشان حصول
فوائد است اما علم شان در حق ذہابہ است ایشان نافع نیامدہ چہ تا نبی نبوت و تقویت
ملت بر ایشان مترتب است آنگاہ است کہ این تائید و تقویت از اہل مجبور و بارہا بہ فتور
ہم می آید چنانکہ سید انبیا علیہ و علیہم و علی آلہ الصلوٰت و التسلیمات انما سیدان
فاجر خجروادہ اند و فرمودہ ان اللہ لیتوبد ہذا الذین بالرجل الفاجر در رنگ سنگ
پارس اند کہ از مس و آہن ہرچہ باور سد زگر دوواونی حد ذاتہ بر حجرتہ خود است و چہنیں آتش
کہ در سنگ و سہ مویع است عالم را از ان آتش حصول منافع است اما آن سنگ
کے از ان آتش درونی بے نصیب اند بلکہ گوئیم کہ این علم در حق ذہابہ ایشان مضر آمد
کہ محبت را بر ایشان تمام ساختہ ان امتد الناس عدل با یوم القیمۃ عالم لکم یففعہ اللہ
یعنی چہ نہ مضر نباشد علیکہ نزد خدا سہ عزوجل عزیز است و اشرف موجودات را کہ
دنیائے دنیہ از مال و جاہ و ریاست ساختہ اند و حال آئمہ دین از حق تعالی ذلیل و خوار است

مکتوب سی و سیوم

بہ ملا حاجی محمد لاہوری صدر یافت در میان مذمت علماء سید کہ بہ محبت دنیا گرفتار اند
و علم را وسیلہ حصول دنیا ساختہ و در درج علماء زنا کہ از دنیا بے رغبت گشتہ اند علماء را
محبت دنیا و رغبت دران کلفت چہرہ جمال شانت تخلایق را اگرچہ از ایشان حصول
فوائد است اما علم شان در حق ذہابہ است ایشان نافع نیامدہ چہ تا نبی نبوت و تقویت
ملت بر ایشان مترتب است آنگاہ است کہ این تائید و تقویت از اہل مجبور و بارہا بہ فتور
ہم می آید چنانکہ سید انبیا علیہ و علیہم و علی آلہ الصلوٰت و التسلیمات انما سیدان
فاجر خجروادہ اند و فرمودہ ان اللہ لیتوبد ہذا الذین بالرجل الفاجر در رنگ سنگ
پارس اند کہ از مس و آہن ہرچہ باور سد زگر دوواونی حد ذاتہ بر حجرتہ خود است و چہنیں آتش
کہ در سنگ و سہ مویع است عالم را از ان آتش حصول منافع است اما آن سنگ
کے از ان آتش درونی بے نصیب اند بلکہ گوئیم کہ این علم در حق ذہابہ ایشان مضر آمد
کہ محبت را بر ایشان تمام ساختہ ان امتد الناس عدل با یوم القیمۃ عالم لکم یففعہ اللہ
یعنی چہ نہ مضر نباشد علیکہ نزد خدا سہ عزوجل عزیز است و اشرف موجودات را کہ
دنیائے دنیہ از مال و جاہ و ریاست ساختہ اند و حال آئمہ دین از حق تعالی ذلیل و خوار است

بہ ملا حاجی محمد لاہوری صدر یافت در میان مذمت علماء سید کہ بہ محبت دنیا گرفتار اند
و علم را وسیلہ حصول دنیا ساختہ و در درج علماء زنا کہ از دنیا بے رغبت گشتہ اند علماء را
محبت دنیا و رغبت دران کلفت چہرہ جمال شانت تخلایق را اگرچہ از ایشان حصول
فوائد است اما علم شان در حق ذہابہ است ایشان نافع نیامدہ چہ تا نبی نبوت و تقویت
ملت بر ایشان مترتب است آنگاہ است کہ این تائید و تقویت از اہل مجبور و بارہا بہ فتور
ہم می آید چنانکہ سید انبیا علیہ و علیہم و علی آلہ الصلوٰت و التسلیمات انما سیدان
فاجر خجروادہ اند و فرمودہ ان اللہ لیتوبد ہذا الذین بالرجل الفاجر در رنگ سنگ
پارس اند کہ از مس و آہن ہرچہ باور سد زگر دوواونی حد ذاتہ بر حجرتہ خود است و چہنیں آتش
کہ در سنگ و سہ مویع است عالم را از ان آتش حصول منافع است اما آن سنگ
کے از ان آتش درونی بے نصیب اند بلکہ گوئیم کہ این علم در حق ذہابہ ایشان مضر آمد
کہ محبت را بر ایشان تمام ساختہ ان امتد الناس عدل با یوم القیمۃ عالم لکم یففعہ اللہ
یعنی چہ نہ مضر نباشد علیکہ نزد خدا سہ عزوجل عزیز است و اشرف موجودات را کہ
دنیائے دنیہ از مال و جاہ و ریاست ساختہ اند و حال آئمہ دین از حق تعالی ذلیل و خوار است

۱- عالم است که در حق است
 ۲- عالم است که در حق است
 ۳- عالم است که در حق است
 ۴- عالم است که در حق است
 ۵- عالم است که در حق است
 ۶- عالم است که در حق است
 ۷- عالم است که در حق است
 ۸- عالم است که در حق است
 ۹- عالم است که در حق است
 ۱۰- عالم است که در حق است

و بدترین مخلوقات پس عزیز خدا را عزوجل خوار ساختن و ذلیل او را بسمانه عزت و اودان
 بغایت مستح است و فی الحقیقت معارضه است بحق سبحانه و تعالی و تدبیر و اقتادتی نافع
 آید که خالصاً لوجه الله سبحانه باشد و از شائبه حجب جاه و ریاست و حصول مال و رفعت عالی
 باشد و علامت این خلعت زبرد در دنیا است و بے رغبت بودن است از دنیا و مافیها علمای نیک
 باین بلا مبتلا اند و به تجرت این دنیا گرفتار از علماء دنیا اند ایشانند علماء سواد و شرار مردم و تصور
 دین و حال آنکه ایشان خود را مقتدای دین میدانند و بهترین خلایق می انگارند و میگویند
 اللَّهُمَّ عَلَىٰ شَيْءٍ إِلَّا اللَّهُمَّهُمُ الْكَافِرُونَ وَ اسْتَعُوذُ بِكُمْ الشَّيْطَانُ فَأَسْأَلُكُمْ
 ذَكَرَ اللَّهُ أَوْلَ الْكُفْرِ حِزْبَ الشَّيْطَانِ الْأِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَائِرُونَ عزیز
 شیطان کجین را و بد که فارغ نشسته است و از تضلیل و اغوا خاطر صیغ ساخته آن عزیز تر
 آنرا پس سید بعین گفت که علماء سواد این وقت درین کار با من خود مدعویم گردند و مرا
 ازین مهم فارغ ساختند و الحق درین زمان هر هسته و دستانه که در امور شرعیه واقع شده
 و هر فتورے که در ترویج کلمت و دین ظاهر شده است همه از شوخی علماء سواد است و سواد
 شیات ایشان آرسه علماء که از دنیا بے رغبت اند و از حجب جاه و ریاست و مال بی رغبت
 آزاد و علماء آخرت اند و ورثه انبیا اند علیکم الصلوٰت و التسلیٰمات و بهترین خلایق
 ایشانند که فزائے قیامت سیاهی ایشانرا بخون شهادتے فی سبیل الله وزن خواهند کرد
 و پله این سیاهی جفا بد چربید و نوم العلماء عباداً و در شان ایشان متحقق است ایشانند که
 جمال آخرت در نظر شان سخن آمده و قباحت دنیا و شایعیت آن مشاهد شده آنرا بنظر بقا
 دیدند و این را بدایغ زوال میسر یافتند لاجرم خود را باقی سپردند و از فانی باز داشتند و شهود
 عظمت آخرت ثمره شهود عظمت جلال الایزال است و ذلیل داشتن دنیا و مافیها از لوازم
 هر صورت اولیای حق است و در هر

۱- عالم است که در حق است
 ۲- عالم است که در حق است
 ۳- عالم است که در حق است
 ۴- عالم است که در حق است
 ۵- عالم است که در حق است
 ۶- عالم است که در حق است
 ۷- عالم است که در حق است
 ۸- عالم است که در حق است
 ۹- عالم است که در حق است
 ۱۰- عالم است که در حق است

عنه که در تالیف بحیث از او از باب جاود است و قرع بر آذان مغربی

سُبْحَانَ مَنْ ذَلِكَ وَمِنْ فَضْلِ الْعُلَمَاءِ الشُّعْرَى الرَّبِّكَ عَالِمِ الْعَالَمِينَ
 كُنْتُمْ بَيْنَ يَدَيْهِ أَعْبَادًا لِيُخْرِجَكُمْ مِنْهَا لِيَسْأَلَكُمْ هُنَا عَنْ أَعْمَالِكُمْ فِيهَا
 بَعْدَ ذَلِكَ مَجْزَأُكُمْ إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَنْتُمْ فِيهَا كَالْفِئَةِ
 بجز آنکه خلاصی خلایق وابسته بوجوه علما است شمران عالم نیز ایشان مربوط است بهترین
 علما بهترین عالم است و بهترین ایشان بهترین خلایق هدایت و اضلال ایشان مربوط است
 اندر عزیزی ابلیس لعین را دیده که فارغ و بیگانه است بر آرزای رسیدن به آن علما و این وقت کار می کنند
 و در اغوا و اضلال کافی اندیشه عالم که امرانی در پی روی کنند او خوشتر گم است که راهبری کند
 غرض که درین باب فکر صحیح و مایل صادق مرعی داشته اند امر خوانند نمود چون کار از دست برود
 علاجی نمی پذیرد و هر چند شرمی آید کسی امثال این سخنان با باب فطانت صحیح اظهار سازد
 آما این معنی را وسیله سعادت خود دانسته متصدع می گردد

کتاب پنجاه و چهارم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 نَبِيًّا وَمِنْ فَضْلِ الْعُلَمَاءِ الشُّعْرَى الرَّبِّكَ عَالِمِ الْعَالَمِينَ
 كُنْتُمْ بَيْنَ يَدَيْهِ أَعْبَادًا لِيُخْرِجَكُمْ مِنْهَا لِيَسْأَلَكُمْ هُنَا عَنْ أَعْمَالِكُمْ فِيهَا
 بَعْدَ ذَلِكَ مَجْزَأُكُمْ إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَنْتُمْ فِيهَا كَالْفِئَةِ
 بجز آنکه خلاصی خلایق وابسته بوجوه علما است شمران عالم نیز ایشان مربوط است بهترین
 علما بهترین عالم است و بهترین ایشان بهترین خلایق هدایت و اضلال ایشان مربوط است
 اندر عزیزی ابلیس لعین را دیده که فارغ و بیگانه است بر آرزای رسیدن به آن علما و این وقت کار می کنند
 و در اغوا و اضلال کافی اندیشه عالم که امرانی در پی روی کنند او خوشتر گم است که راهبری کند
 غرض که درین باب فکر صحیح و مایل صادق مرعی داشته اند امر خوانند نمود چون کار از دست برود
 علاجی نمی پذیرد و هر چند شرمی آید کسی امثال این سخنان با باب فطانت صحیح اظهار سازد
 آما این معنی را وسیله سعادت خود دانسته متصدع می گردد

کتاب پنجاه و چهارم
 در بیان فضیلت علمای شریعت
 و در بیان آنکه علمای شریعت
 از علمای دنیا جداست
 و در بیان آنکه علمای شریعت
 از علمای دنیا جداست
 و در بیان آنکه علمای شریعت
 از علمای دنیا جداست

و لیت مصطفی علیهِ و علی اهلِهِ الصلوات و التسلیمات ایشان بر پاست فرمای
قیامت از شریعت خواهند پدید از تصوف نخواهند پدید و خول جنت و حجب از ما
و بسته با میان شریعت است انبیاء صلوات الله تعالی و تسلیماً علیه و هم که بهترین
کائنات اند بشرالع دعوت کرده اند و در آنجا ت بر آن مانده و مقصود از بعثت این اکابر
تبلیغ شرالع است پس بزرگترین خیرات سعی در رواج شریعت و آجای علمی از احکام آن
علی الخصوص در زمانیکه شعاع اسلام منهدم شده باشند که در راه خدای عزوجل عمل
خرج کردن برابر آن نیست که مسئله از مسائل شریعت را رواج دادن چه درین فعل اقتدا
بانیست که بزرگترین مخلوقات اند علیهم الصلوات و التسلیمات و شراکت است
بان اکابر و مقدر است که کاملترین سنات ایشان سلم فرموده اند و خرج کردن که در بیان
اکابر ازین بیشتر است و انبیا و ائمه شریعت مخالفت تمام است با نفس که شریعت مجلای
نفس وارد شده است و در انفاق اموال گاه است که نفس موافقت کند با انفاق اول
را که برای تأیید شریعت باشد و در رواج ملت و در رعایا است و انفاق چنانچه این نیست
چخرج کردن برابر چخرج لکھا است در غیر این نیست اینجا کسی سوال نکند که طالب علم گرفتار از
صوفی و ارسته چون مقدم باشد جواب گوئیم که او هنوز حقیقت سخن را در نیافته است طالب علم
با وجود گرفتاری بسبب نجات خلافت است چه تبلیغ احکام شرعی از وی میسر است اگر چه
خودمان منتفع نشود و صوفی با وجود وارستگی نفس خود را خلاص ساخته است بخلاق کار
تدارد شخصی که کثرت نجات با او بسته باشد مقدر است که بهتر باشد از ان شخصی که به نجات خود
در مانده باشد آرسه صوفی را که بعد از فنا و بقا و سیر غن اند و با نفع عالم گردانیده باشند
و دعوت خلق فرود آورده از مقام نبوت نصیبی دار و دخیل ملنگان شریعت است حکم علماء

تبلیغ شریعت
با بیان است
در رواج شریعت
در بیان است
تبلیغ شریعت
در بیان است
تبلیغ شریعت
در بیان است
تبلیغ شریعت
در بیان است

در بیان است
تبلیغ شریعت
در بیان است
تبلیغ شریعت
در بیان است
تبلیغ شریعت
در بیان است
تبلیغ شریعت
در بیان است

سه در چشت را قبول خوا ۱۳
سه این زمین صفت ۱۲

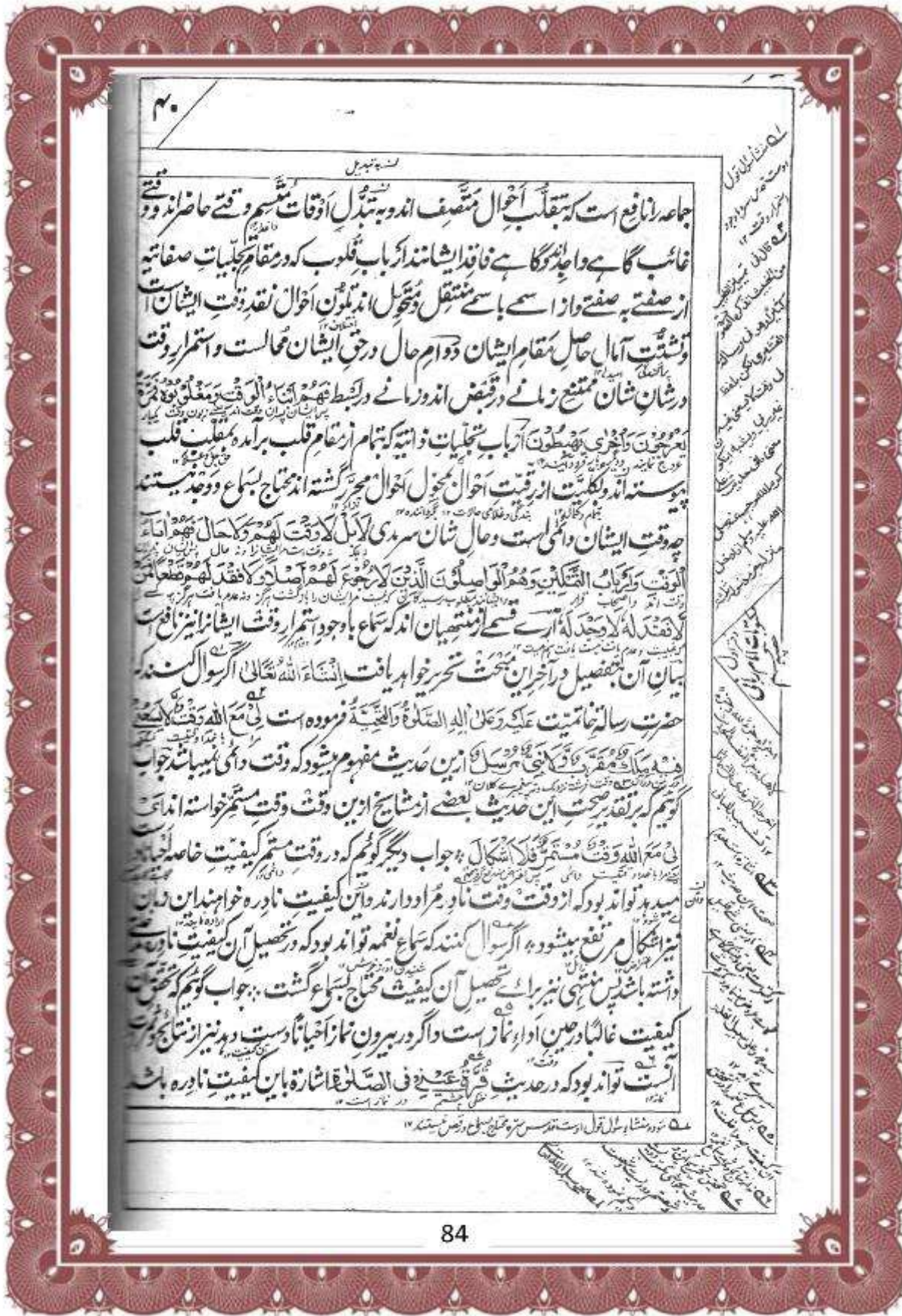
عه کتاب فی التوفیق له فی حقه عهده تا اوله اعظم الصواب ۱۲

عقاید مسلمین آن عالمان بی عمل در شریعت حصه دارود و طریقت حصه ندارد. حقیقت منکر طریقت
است. مکتوب اشاره بر همین دلیل دارود

مکتوب و همیشه تا و پانچم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 بِرَبِّكَ تَعَلَّقْ وَارْتَدِّ لِسْحَرَ اللَّهِ الشَّهْمِينَ الْحَمِيدِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ
 بِرَأْسِكَ أَكْرَمُكَ اللَّهُ تَعَالَىٰ طَرِيقَ السَّادَةِ وَالْهَمَّكَ صِرَاطَ الشَّرَاطِ كَرِيمِ وَوَجِدْ

بسم الله الرحمن الرحيم
 در این مکتوب
 به بیان احوال
 طریقت و شریعت
 و تفاوت آن دو
 پرداخته شده است
 و در این مکتوب
 به بیان احوال
 طریقت و شریعت
 و تفاوت آن دو
 پرداخته شده است

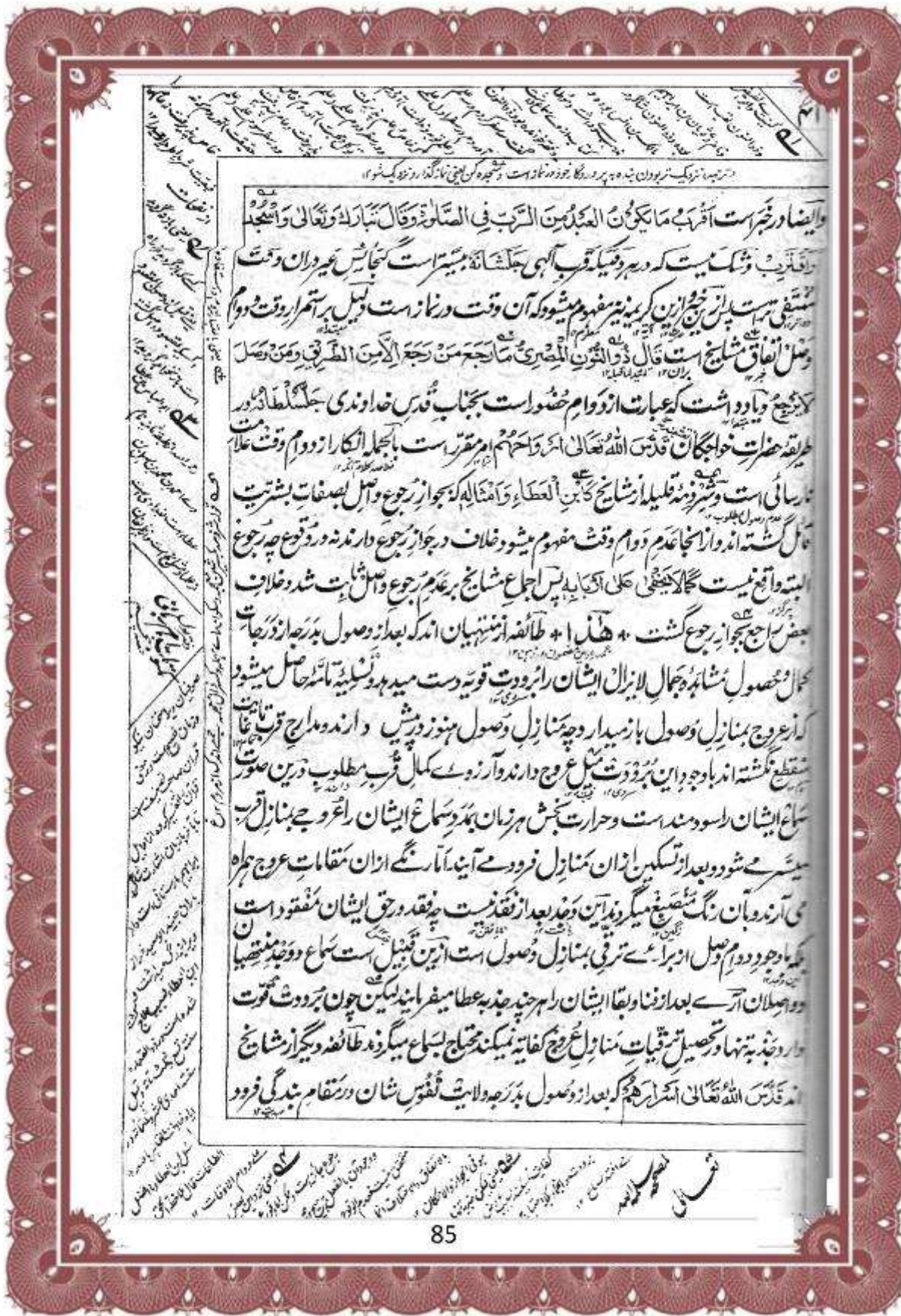


سید نبیل

جماعه زانفع است که بتقلب احوال متصرف اند و بابتدیل اوقات مشتمل وقتی حاضرند و وقتی غائب گاه و واجد هر گاه ہے فاقد ایشانند از باب قلب که در مقام تجلیات صفاتیہ از صفتیہ صفتیہ و از اسمیہ اسمیہ منتقل و متحول اند مگر احوال نقد وقت ایشان است و شدت آمال حاصل مقام ایشان دوام حال و در حق ایشان محالست و استمرار وقت در شان شان متمتع زمانه و قبض اند زمانه و لایسب فہم انشاء الوقت و معلق بودہ ہست یعنی چون و اگر ہی فہم انشاء وقت از مقام قلب بر آمدہ مقلب قلب پیوستہ اند و لکنیت از وقت احوال محول احوال محول گشته اند محتاج بسباع و وجودیت نہ ہست چہ وقت ایشان دائمی است و حال شان سرمدی لادل لاکت لہم و کمال فہم انشاء الوقت و کربان المتکین و ہم الواصلات الذین لا رجوع لہم اصلاد لافقد لہم صغرات لاقتدالہ لا یجدلہ ارسے قسمی لانتحصیان اند کہ سماع با وجود استمرار وقت ایشان از نفع است بیان آن بتفصیل در آخرین بحث تحریر خواہ یافت انشاء اللہ تعالیٰ الرسول کسند کہ حضرت رسالہ خاتمیت علیک و علیٰ آلہ الصلوٰۃ و علیٰ سلمۃ فرمودہ است فی مع اللہ وقت لا یعد فیہ سلاک بقدر کاف کفی ہر سئل ازین حدیث مفہوم میشود کہ وقت دائمی ہمیشہ باشد جواب گویم کہ بر تقدیر صحت این حدیث بعضی از شایخ ازین وقت و وقت مستمر خواستہ اند اما فی مع اللہ وقت مستمر فلا اشکال بہ جواب دیگر گویم کہ در وقت مستمر کیفیت خاصہ لایسب سید بہ تواند بود کہ از وقت نامور را و دارند و این کیفیت نامورہ خواہندان زبان نیز اشکال مرتفع میشود و ہر سوال کنند کہ سماع نعمہ تواند بود کہ در تحصیل آن کیفیت نامورہ داشتہ باشند نتیجی نیز برائے تحصیل آن کیفیت محتاج بسباع گشت بہ جواب گویم کہ محقق کیفیت غالباً در صحن ادرا نماز است و اگر در بیرون نماز انجیانا دست و ہر نیز از متابع وقت است تواند بود کہ در حدیث فی وقت فی الصلوٰۃ اشارہ باین کیفیت نامورہ باش

مع نود و شتا و سول قول است ہر سس ترہ محتاج بسباع و لخص شدہ ۱۳

سید نبیل
 وقت مستمر است
 من لایسب فہم انشاء الوقت
 لافقد لہم صغرات لاقتدالہ
 لا یجدلہ ارسے قسمی لانتحصیان
 بیان آن بتفصیل در آخرین بحث
 تحریر خواہ یافت انشاء اللہ
 تعالیٰ الرسول کسند کہ
 حضرت رسالہ خاتمیت علیک
 و علیٰ آلہ الصلوٰۃ و علیٰ سلمۃ
 فرمودہ است فی مع اللہ وقت
 لا یعد فیہ سلاک بقدر کاف
 کفی ہر سئل ازین حدیث
 مفہوم میشود کہ وقت
 دائمی ہمیشہ باشد
 جواب گویم کہ بر تقدیر
 صحت این حدیث بعضی
 از شایخ ازین وقت و
 وقت مستمر خواستہ
 اند اما فی مع اللہ وقت
 مستمر فلا اشکال بہ
 جواب دیگر گویم کہ
 در وقت مستمر
 کیفیت خاصہ
 لایسب سید بہ
 تواند بود کہ
 از وقت نامورہ
 را و دارند و
 این کیفیت
 نامورہ
 خواہندان
 زبان
 نیز اشکال
 مرتفع
 میشود و ہر
 سوال کنند
 کہ سماع
 نعمہ
 تواند
 بود کہ
 در
 تحصیل
 آن
 کیفیت
 نامورہ
 داشتہ
 باشند
 نتیجی
 نیز
 برائے
 تحصیل
 آن
 کیفیت
 محتاج
 بسباع
 گشت
 بہ
 جواب
 گویم
 کہ
 محقق
 کیفیت
 غالباً
 در
 صحن
 ادرا
 نماز
 است
 و اگر
 در
 بیرون
 نماز
 انجیانا
 دست
 و ہر
 نیز
 از
 متابع
 وقت
 است
 تواند
 بود
 کہ
 در
 حدیث
 فی
 وقت
 فی
 الصلوٰۃ
 اشارہ
 باین
 کیفیت
 نامورہ
 باش



در تفسیر آنکه سرور آن است ۲۰۰ روز در روز نماز است و آنچه که کنایه از آن است که سرور آن است

و ایضا در خبر است آنچه که ما میگویند العبد من الرب فی الصلوة و قال تبارک و تعالی و استجد
 و اذنیب و شکست که در هر وقتیکه قرب الهی جلش آنگاه بیشتر است نجاشین غیر در آن وقت
 مستقیماً نیست پس ازین که برینیه مفهوم میشود که آن وقت در نماز است و قبل بر آن نماز وقت دوم
 و مثل اتفاق مشایخ است قال ذوالفقار المصیری ما جع من رجعة الا من الطریق و من وصل
 لا یجوع و یادداشت که عبارات از دوام حضور است بجناب قدس خداوندی جلش لطافت دور
 طریقه حضرت خواجگان قدس الله تعالی است و از آنکه امر مقرر است باجمل انکار از دوام وقت علامت
 نارسائی است و بیشتر زنده فلیدا مشایخ کاتبین العطاء و اما مثالی که مجاز رجوع و اهل بصفاست بشریت
 تامل گشت اند و از آنجا عدم دوام وقت مفهوم میشود و خلاف در مجاز رجوع دارند و در وقوع چه رجوع
 البته واقع نیست گلا کفیفی کل انکبایه پس اجماع مشایخ بر عدم رجوع و اهل ثابت شد و خلاف
 بعضی راجع مجاز رجوع گشت ۱۰ ههنا ۱۰ طائفه از منتهیان اند که بعد از وصول بدرضا در زیارت
 کمال حصول مشاهده و جمال لایزال ایشان را برودت قوی دست میدهند و تسلیه نامه حاصل میشود
 که از خروج بمنزله وصول باز میدار و چه بنازله وصول هنوز در پیش دارند و در ارج قربت غایت
 شیطانی نشسته اند با وجود این برودت میل عروج دارند و آرزوی کمال قرب مطلوب درین صورت
 سماع ایشان را سودمند است و حرارت بخش هر زمان بعد و سماع ایشان را عروج بمنزله قرب
 میسر می شود و بعد از تسکین از آن بمنزله فرود می آیند اما رنگی از آن مقامات عروج همراه
 می آید و بان رنگ شصت میگردد و این بعد از تقدیرت چه نقد و در حق ایشان منفقود است
 یکبار و دو روز وصل از برای ترقی بمنزله وصول است ازین قبیل است سماع و در چند تنصیب
 و در احوال آن بعد از فنا و بقا ایشان را هر چند جذب عطا میفرماید لیکن چون برودت قوت
 دارد و جذبیه تنها در تحصیل ترقیات منازله عروج نمیکند محتاج بسماع میگردد و طائفه دیگر از مشایخ
 اند قدس الله تعالی است که بعد از وصول بدرضا و لایبت نفوس شان در مقام بندگی فرود

و ایضا در خبر است آنچه که ما میگویند العبد من الرب فی الصلوة و قال تبارک و تعالی و استجد
 و اذنیب و شکست که در هر وقتیکه قرب الهی جلش آنگاه بیشتر است نجاشین غیر در آن وقت
 مستقیماً نیست پس ازین که برینیه مفهوم میشود که آن وقت در نماز است و قبل بر آن نماز وقت دوم
 و مثل اتفاق مشایخ است قال ذوالفقار المصیری ما جع من رجعة الا من الطریق و من وصل
 لا یجوع و یادداشت که عبارات از دوام حضور است بجناب قدس خداوندی جلش لطافت دور
 طریقه حضرت خواجگان قدس الله تعالی است و از آنکه امر مقرر است باجمل انکار از دوام وقت علامت
 نارسائی است و بیشتر زنده فلیدا مشایخ کاتبین العطاء و اما مثالی که مجاز رجوع و اهل بصفاست بشریت
 تامل گشت اند و از آنجا عدم دوام وقت مفهوم میشود و خلاف در مجاز رجوع دارند و در وقوع چه رجوع
 البته واقع نیست گلا کفیفی کل انکبایه پس اجماع مشایخ بر عدم رجوع و اهل ثابت شد و خلاف
 بعضی راجع مجاز رجوع گشت ۱۰ ههنا ۱۰ طائفه از منتهیان اند که بعد از وصول بدرضا در زیارت
 کمال حصول مشاهده و جمال لایزال ایشان را برودت قوی دست میدهند و تسلیه نامه حاصل میشود
 که از خروج بمنزله وصول باز میدار و چه بنازله وصول هنوز در پیش دارند و در ارج قربت غایت
 شیطانی نشسته اند با وجود این برودت میل عروج دارند و آرزوی کمال قرب مطلوب درین صورت
 سماع ایشان را سودمند است و حرارت بخش هر زمان بعد و سماع ایشان را عروج بمنزله قرب
 میسر می شود و بعد از تسکین از آن بمنزله فرود می آیند اما رنگی از آن مقامات عروج همراه
 می آید و بان رنگ شصت میگردد و این بعد از تقدیرت چه نقد و در حق ایشان منفقود است
 یکبار و دو روز وصل از برای ترقی بمنزله وصول است ازین قبیل است سماع و در چند تنصیب
 و در احوال آن بعد از فنا و بقا ایشان را هر چند جذب عطا میفرماید لیکن چون برودت قوت
 دارد و جذبیه تنها در تحصیل ترقیات منازله عروج نمیکند محتاج بسماع میگردد و طائفه دیگر از مشایخ
 اند قدس الله تعالی است که بعد از وصول بدرضا و لایبت نفوس شان در مقام بندگی فرود

فصل فی شرح کلمات
 در تفسیر آنکه سرور آن است ۲۰۰ روز در روز نماز است و آنچه که کنایه از آن است که سرور آن است
 در تفسیر آنکه سرور آن است ۲۰۰ روز در روز نماز است و آنچه که کنایه از آن است که سرور آن است
 در تفسیر آنکه سرور آن است ۲۰۰ روز در روز نماز است و آنچه که کنایه از آن است که سرور آن است

خلق و معارف مدارج اصلی او را میسر است بلکه آنجا که اوست ز نظر است و نه وصل از نظر وصل
 او را گذرانیده اند این نوع کامل ممکن بسیار عزیز الوجود است اگر بعد از قرون متطاوله و آرزومند
 متباعد از نظر مبر آید هم منعم است عالمی از و سطور گردد نظر او شافی آفرین قلب است
 و توجیه او در واقع اخلاق روزی نام ضمیمه اوست که مدارج عروج را تمام کرده در مقام بندگی فرو داده است
 و آرام و انس بجای او گرفته بنام سبب دیکه که فرق آن مقام نیست در مقامات ولایت ازین
 طائفه بعضی را انتخاب نموده مشرف بسازند و قابلیت منصب محبوبیت نیز ایشان را مسلم است
 جامع جمیع کمالات مرتبه ولایت است و حاوی تمام مقامات درجه و عوالت از ولایت خاتمه نبوت
 بهره مند است با جمله در شان او این مصراع صادق است آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری
 به همدان به بتدی را سماع و وجدت هست و شافی خروج هر چه بشرط الطواعین شود شکر از نظر
 سماع در آخر این مکتوب تحریر خواهد یافت انشاء الله تعالی و جدا معلول است حال او و بابل
 گریست بوی است شکرک او شوب هوای نفسانی و عین با ملت تدریج من که بگویند من ادب
 القلوب و انکباب القلوب متوسطون بین المبتدین و المنتهین و المنتهی هو الکی فی قوله
 و الکی فی بالله و هو الواسل الکی الکی و الکی الکی در جنات بغمه فوق بعضی و لوصول الکی
 لکی لکی قطعاً آید الکی الکی با جمله سماع متوسطان را نافع است و قسم از منتصیان را نیز چنانکه
 بالا گذشت لیکن باید دانست که از باب قلوب را نیز سماع مطلقاً محتاج الکی نیست بلکه جامعه است
 که بدولت جذب مشرف نشده اند و بریاضات و مجاهدات شاقه میجویند که قطع ساقست نمایند
 و وجد وین صورت این جامعه را محمد و معاوی است و اگر از باب قلوب از محمد و بان باشند
 قطع سماع سبب ایشانرا بد و جذب است محتاج بسماع نیستند و نیز باید دانست که سماع از باب
 قلوب غیر مجرب را نیز مطلقاً نافع است بلکه انتفاع از آن مشروط بشرائط است و بدینها
 بحرط القلتا و در حله آن شرائط عدم اعتقاد است بحال خویش و اگر تمامی خود معتقد است

کتاب توحید و معارف
 جامع جمیع کمالات
 مرتبه ولایت است
 جامع جمیع کمالات
 مرتبه ولایت است
 جامع جمیع کمالات
 مرتبه ولایت است

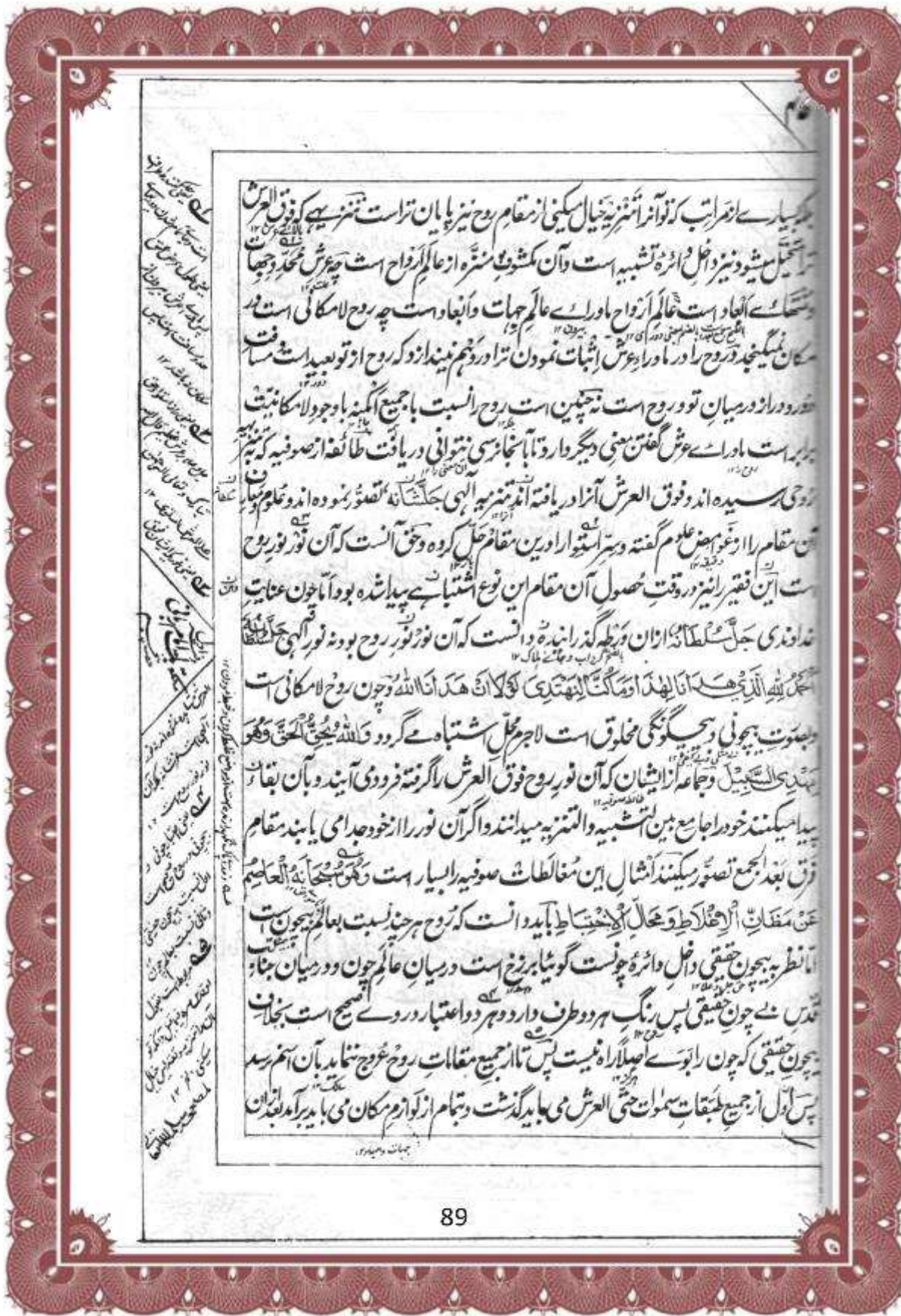
عنه و ازین جهت هر کس که است که از باب قلوب باشد از سماع متوسطان معنی نبوده و چون در کتب کبری است که ایشان
 در مقام رسالت گردیده و وقت قبول علی و دانشماد و جات است که بعضی از کیفیت است سلسله پیوسته و گرد و معلول است
 که قطع آید از این است حال آنکه ایشان است در بعضی

۲۳

محبوس است آری سماع اور انہیں نحوے از خروج می بخشد اما بعد از سکین اذان متعاقب فرود می آید
و شراط دیگر آن است که در کتب اکابر تصدیق الاحوال متعارف المتعارف یعنی متعاقب مبعین شده اند کہ اکثر
انہا را بنا بر اینے ان وقت مفقود است بلکہ این قسم سماع و قصص کہ درین وقت شائع شده است
و این نوع اجماع کہ درین احوال متعارف گشته است شک نیست کہ منحصراً مختص است و زمانی مش
عروج در اینجا معنی ندارد و مفقود در آن صورت تصور نیست اندا و اعانت از سماع درین محل
مفقود است حضرت و منافات موجوده تنبیه به سماع و قصص هر چند نسبت به بعضی متحصیان
نیز و کار است لیکن ایشان چون هنوز مراتب عروج و پریش دارند اذنا و ساطند و اما مراتب عروج
مکمل الحصول تمام می گنند حقیقت انتھا ازینها مفقود است نہایت گفتن باعتبار نہایت سیر
الی المد است و نہایت این سیر تا می است کہ سالک متظہر است بعد از ان سیر در ان
و ما يتعلق به است و چون از اسم جمیع ما يتعلق به جدا کنند کشف علی آدیا بد گشته باشد
برسد دورا بجا نماند بقائے پیدا کند منتہی حقیقی است و فی الحقیقت نہایت سیر الی المد درین صورت
است نہایت اول را کہ نہایت تا اسم است نیز نہایت سیر الی المد اعتبار کرده اند و باعتبار
و بقائے کہ در آن مرتبه حاصل میشود و اطلاق اسم ولایت نموده اند و آنکه گفته اند کہ سیر فی المد نہایت
نیست این سیر در وقت بقا است و بعد از سطح منازل عروج معنی نه نهایی آن سیر است
الکریه در آن اسم واقع شود و تقصیل شیونات مند در آن محقق گردد و برگز نہایت آن نرسد چه اسم
مشتمل بر شیونات مند در حد نهایت است اما در وقت عروج اگر خاجند کہ اول از ان اسم گذرانند
تواند بود کہ بیک قدم آن اسم را طے نماید و بجایہ النہایت برسد و اگر بجایہ استہلاک گشت نہ
شرافت و اگر برائے تربیت خلق بارش آوردند زہد ہے فضیلت گمان نمکنی کہ وصول بان اسم
امر آسان است جانے می باید کند تا باین دولت مشرف سازند و تا اگر ازین میان باین نعمت
تقصیرت سرفراز گردانند و آنکہ توان را تمنزیہ و تقدیرت خیال میکنی بسا است کہ عین تشبیه و تقصیرت

سیر الی المد درین وقت مفقود است بلکہ این قسم سماع و قصص کہ درین وقت شائع شده است و این نوع اجماع کہ درین احوال متعارف گشته است شک نیست کہ منحصراً مختص است و زمانی مش
عروج در اینجا معنی ندارد و مفقود در آن صورت تصور نیست اندا و اعانت از سماع درین محل مفقود است حضرت و منافات موجوده تنبیه به سماع و قصص هر چند نسبت به بعضی متحصیان
نیز و کار است لیکن ایشان چون هنوز مراتب عروج و پریش دارند اذنا و ساطند و اما مراتب عروج مکمل الحصول تمام می گنند حقیقت انتھا ازینها مفقود است نہایت گفتن باعتبار نہایت سیر
الی المد است و نہایت این سیر تا می است کہ سالک متظہر است بعد از ان سیر در ان و ما يتعلق به است و چون از اسم جمیع ما يتعلق به جدا کنند کشف علی آدیا بد گشته باشد
برسد دورا بجا نماند بقائے پیدا کند منتہی حقیقی است و فی الحقیقت نہایت سیر الی المد درین صورت است نہایت اول را کہ نہایت تا اسم است نیز نہایت سیر الی المد اعتبار کرده اند و باعتبار
و بقائے کہ در آن مرتبه حاصل میشود و اطلاق اسم ولایت نموده اند و آنکه گفته اند کہ سیر فی المد نہایت نیست این سیر در وقت بقا است و بعد از سطح منازل عروج معنی نه نهایی آن سیر است الکریه در آن اسم واقع شود و تقصیل شیونات مند در آن محقق گردد و برگز نہایت آن نرسد چه اسم
مشتمل بر شیونات مند در حد نهایت است اما در وقت عروج اگر خاجند کہ اول از ان اسم گذرانند تواند بود کہ بیک قدم آن اسم را طے نماید و بجایہ النہایت برسد و اگر بجایہ استہلاک گشت نہ
شرافت و اگر برائے تربیت خلق بارش آوردند زہد ہے فضیلت گمان نمکنی کہ وصول بان اسم امر آسان است جانے می باید کند تا باین دولت مشرف سازند و تا اگر ازین میان باین نعمت
تقصیرت سرفراز گردانند و آنکہ توان را تمنزیہ و تقدیرت خیال میکنی بسا است کہ عین تشبیه و تقصیرت

عند خروج وقت عروج که در آن وقت امدانیه است و اگر حاصل آن اسم در وقت عروج



بسیار است از مراتب که توان آنرا آفرینند خیالی است از مقام روح نیز پایان تراست متناسبی که نور حق
 را تحمیل می شود و نیز فعل اثره تشبیه است و آن کثرت مشرقه از عالم ارواح است چو عرش محمد و جنت
 و ستارک العباد است عالم ارواح را در عالم حیات و انبعاث است چه روح لامکانی است در
 مکان نمیگذرد و روح را در ارواح عرش اثبات نمودن ترا در فهم نیندازد که روح از تو بعید است مسافت
 ندارد و در او در میان تو و روح است نه چنین است روح را نسبت با جمیع المکنه با وجود لامکانیت
 برابر است با درش عرش گفتن معنی دیگر دارد و آبا بخانه می توانی دریافت طائفه از صوفیه که میگوید
 روحی رسیده اند فوق العرش آنرا در یافته اند تمیز می آید جلالت آن تصور نموده اند و معلوم بسیار
 این مقام را از عموم علم گفته و بر استوار او این مقام حل کرده و حق است که آن نور نور روح
 است این تغییر را نیز در وقت حصول آن مقام این نوع اشتباه می پیدا شده بود اما چون عنایت
 نماندند و جل سگ طائفه ازان و رطله گذراننده و است که آن نور نور روح بودند نور الهی جل جلاله
 سجد لله الذریعه اما الهدى او ما كالتلهتدى كولا ان هدا ان الله و چون روح لامکانی است
 و بصورت بیچونی و سبک گوئی مخلوق است لاجرم محل اشتباه می گردد و الله یخفی المعق و هو
 سید عالم السبیل و جماعه از ایشان که آن نور روح فوق العرش را گرفته فرو می آیند و بان بقا
 پیدا میکنند خود را جامع بین تشبیه و التمزیه میدانند و اگر آن نور را از خود جدا می یابند مقام
 فرق بعد اجمع تصور میکنند اجمال این مغالطات صوفیه را بسیار است و هم صحت آیه العالمیم
 عن سقات الارواح و حال اخصب ایدو است که روح هر چند نسبت بعالم بیچون است
 اما نظریه بیچون حقیقی فعل و اثره چو نیست گویند بر ریح است در میان عالم چون و در میان بنا و
 تدس می چون حقیقی پس رنگ هر دو طرف دارد و هر دو اعتبار در و سه است بجان
 بیچون حقیقی که چون را بوسه اصلا راه نیست پس تا در جمیع مقامات روح عروج نماید بان اسم رسد
 پس اول از جمیع طبقات سموات حتی العرش می باید گذشت و تمام از کوازم مکان می باید برآمد و بعد از آن

این مقام را از عموم علم گفته و بر استوار او این مقام حل کرده و حق است که آن نور نور روح
 است این تغییر را نیز در وقت حصول آن مقام این نوع اشتباه می پیدا شده بود اما چون عنایت
 نماندند و جل سگ طائفه ازان و رطله گذراننده و است که آن نور نور روح بودند نور الهی جل جلاله
 سجد لله الذریعه اما الهدى او ما كالتلهتدى كولا ان هدا ان الله و چون روح لامکانی است
 و بصورت بیچونی و سبک گوئی مخلوق است لاجرم محل اشتباه می گردد و الله یخفی المعق و هو
 سید عالم السبیل و جماعه از ایشان که آن نور روح فوق العرش را گرفته فرو می آیند و بان بقا
 پیدا میکنند خود را جامع بین تشبیه و التمزیه میدانند و اگر آن نور را از خود جدا می یابند مقام
 فرق بعد اجمع تصور میکنند اجمال این مغالطات صوفیه را بسیار است و هم صحت آیه العالمیم
 عن سقات الارواح و حال اخصب ایدو است که روح هر چند نسبت بعالم بیچون است
 اما نظریه بیچون حقیقی فعل و اثره چو نیست گویند بر ریح است در میان عالم چون و در میان بنا و
 تدس می چون حقیقی پس رنگ هر دو طرف دارد و هر دو اعتبار در و سه است بجان
 بیچون حقیقی که چون را بوسه اصلا راه نیست پس تا در جمیع مقامات روح عروج نماید بان اسم رسد
 پس اول از جمیع طبقات سموات حتی العرش می باید گذشت و تمام از کوازم مکان می باید برآمد و بعد از آن

فصل فی معرفت عالم ازواج را نیز طے باید نمود آن زمان تا بان اسم رسدست خواهد پندار که مرد
صالح است هر حال خواهد بجز بند نیست و همین سبب است که در آن کتاب و در این عالم خلق عالم
انفراست و در آن عالم انفراتب آنها و شئی نیات است نطلاً و اصلاً و تفصیلاً و در او را در این
مراتب ظلی و صلی و کونی و اوی و اجالی و تفصیلی مطلوب حقیقی را می باید جست تا اگر این ثبت خوب بود
و که ام صاحب دولت را بان سعادت مشرف سازند ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و الله
ذو الفضل العظیم است بلند باید داشت و بهر چه در راه برست افتد قناعت نباید کرد و در او را
و را می باید جست که کیف الوصول الی سعاده و ذوقها قلل الجبال و دود و ظهن حیوان
تعبیه آخره دوام صل و استمرار وقت کے اسم است که بعد از تحقق فنا مطلق بقائے باشد
مشرف شده باشد و علم حصولی او علم حضوری تبدیل یافته است این بحث به بیان واضح لا محاله
بر آنکه هر علمیکه عالم را از او را ذات خود حاصل میگردد و طریق حصول آن حصول صورت معلوم
است و در ذریع علم حصولی است و هر علمیکه محتاج بحصول صورت نباشد و آن علم ذات خود است
علم حضوریست چه ذات بنفسه حاضر عالم است و در علم حصولی تا صورت معلوم حاصل است و در وقت
مشرف معلوم است و چون آن صورت از ذریع زایل گشت آن توجه ذریع نیز زایل گشت
پس دوام توجه در علم حصولی محال عاری است بخلاف و در علم حضوری که غفلت از معلوم در اینجا
غیر تصور است چه مشرفاً تحقق آن علم حضور ذات عالم است و چون این حضور دائمی است علم نیز
دائم باشد پس زوال توجه از ذات خود ممکن نباشد و در بقا و بالمد علیست حضوری که زوال آن مشهور است
گمان نمی که بقا و بالمد عبارتست از آنکه نور ائین حق یابی چنانکه بعضی ازین طائفه حق یقین را
این عبارت تعبیر نموده اند چنین است بقا و بالمد که بعد از فنا مطلق میسر شود این قسم معلوم نیست
نار و این حق یقین که بعضی گفته اند مناسبت بقائے است که در جذب دست میدهد بقائے که
مقصود است و دیگر است مع ذوق این سه نشانی بخدا نشانی به پس استمرار توجه دوام حضور

مراتب لامکانیت عالم ازواج را نیز طے باید نمود آن زمان تا بان اسم رسدست خواهد پندار که مرد
صالح است هر حال خواهد بجز بند نیست و همین سبب است که در آن کتاب و در این عالم خلق عالم
انفراست و در آن عالم انفراتب آنها و شئی نیات است نطلاً و اصلاً و تفصیلاً و در او را در این
مراتب ظلی و صلی و کونی و اوی و اجالی و تفصیلی مطلوب حقیقی را می باید جست تا اگر این ثبت خوب بود
و که ام صاحب دولت را بان سعادت مشرف سازند ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و الله
ذو الفضل العظیم است بلند باید داشت و بهر چه در راه برست افتد قناعت نباید کرد و در او را
و را می باید جست که کیف الوصول الی سعاده و ذوقها قلل الجبال و دود و ظهن حیوان
تعبیه آخره دوام صل و استمرار وقت کے اسم است که بعد از تحقق فنا مطلق بقائے باشد
مشرف شده باشد و علم حصولی او علم حضوری تبدیل یافته است این بحث به بیان واضح لا محاله
بر آنکه هر علمیکه عالم را از او را ذات خود حاصل میگردد و طریق حصول آن حصول صورت معلوم
است و در ذریع علم حصولی است و هر علمیکه محتاج بحصول صورت نباشد و آن علم ذات خود است
علم حضوریست چه ذات بنفسه حاضر عالم است و در علم حصولی تا صورت معلوم حاصل است و در وقت
مشرف معلوم است و چون آن صورت از ذریع زایل گشت آن توجه ذریع نیز زایل گشت
پس دوام توجه در علم حصولی محال عاری است بخلاف و در علم حضوری که غفلت از معلوم در اینجا
غیر تصور است چه مشرفاً تحقق آن علم حضور ذات عالم است و چون این حضور دائمی است علم نیز
دائم باشد پس زوال توجه از ذات خود ممکن نباشد و در بقا و بالمد علیست حضوری که زوال آن مشهور است
گمان نمی که بقا و بالمد عبارتست از آنکه نور ائین حق یابی چنانکه بعضی ازین طائفه حق یقین را
این عبارت تعبیر نموده اند چنین است بقا و بالمد که بعد از فنا مطلق میسر شود این قسم معلوم نیست
نار و این حق یقین که بعضی گفته اند مناسبت بقائے است که در جذب دست میدهد بقائے که
مقصود است و دیگر است مع ذوق این سه نشانی بخدا نشانی به پس استمرار توجه دوام حضور

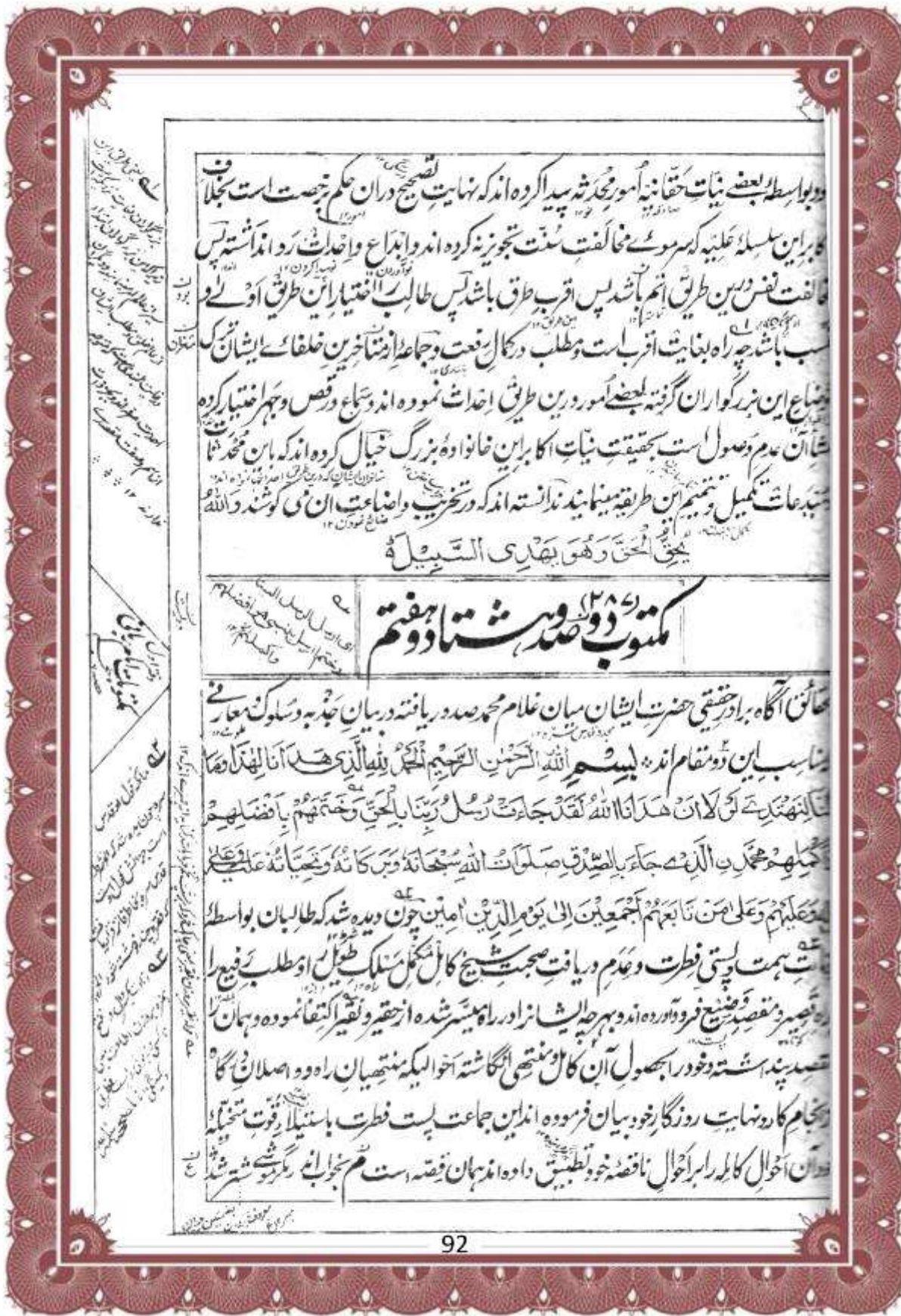
التوسل - فلهذا لا تدرك الله بغير الوسيلة - ولا تدركه بغير الوسيلة

فصل فی معرفت عالم ازواج را نیز طے باید نمود آن زمان تا بان اسم رسدست خواهد پندار که مرد
صالح است هر حال خواهد بجز بند نیست و همین سبب است که در آن کتاب و در این عالم خلق عالم
انفراست و در آن عالم انفراتب آنها و شئی نیات است نطلاً و اصلاً و تفصیلاً و در او را در این
مراتب ظلی و صلی و کونی و اوی و اجالی و تفصیلی مطلوب حقیقی را می باید جست تا اگر این ثبت خوب بود
و که ام صاحب دولت را بان سعادت مشرف سازند ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و الله
ذو الفضل العظیم است بلند باید داشت و بهر چه در راه برست افتد قناعت نباید کرد و در او را
و را می باید جست که کیف الوصول الی سعاده و ذوقها قلل الجبال و دود و ظهن حیوان
تعبیه آخره دوام صل و استمرار وقت کے اسم است که بعد از تحقق فنا مطلق بقائے باشد
مشرف شده باشد و علم حصولی او علم حضوری تبدیل یافته است این بحث به بیان واضح لا محاله
بر آنکه هر علمیکه عالم را از او را ذات خود حاصل میگردد و طریق حصول آن حصول صورت معلوم
است و در ذریع علم حصولی است و هر علمیکه محتاج بحصول صورت نباشد و آن علم ذات خود است
علم حضوریست چه ذات بنفسه حاضر عالم است و در علم حصولی تا صورت معلوم حاصل است و در وقت
مشرف معلوم است و چون آن صورت از ذریع زایل گشت آن توجه ذریع نیز زایل گشت
پس دوام توجه در علم حصولی محال عاری است بخلاف و در علم حضوری که غفلت از معلوم در اینجا
غیر تصور است چه مشرفاً تحقق آن علم حضور ذات عالم است و چون این حضور دائمی است علم نیز
دائم باشد پس زوال توجه از ذات خود ممکن نباشد و در بقا و بالمد علیست حضوری که زوال آن مشهور است
گمان نمی که بقا و بالمد عبارتست از آنکه نور ائین حق یابی چنانکه بعضی ازین طائفه حق یقین را
این عبارت تعبیر نموده اند چنین است بقا و بالمد که بعد از فنا مطلق میسر شود این قسم معلوم نیست
نار و این حق یقین که بعضی گفته اند مناسبت بقائے است که در جذب دست میدهد بقائے که
مقصود است و دیگر است مع ذوق این سه نشانی بخدا نشانی به پس استمرار توجه دوام حضور



در صورت بقا با شدت شایسته تحقق بقاء باسد و نوم ممکن نیست اگر چه بسیار را پیش از
 رسیدن این مقام این معنی متوجه می شود علی الخصوص در طریقه علییه نقشبندیه قدس الله تعالی امرهم
 و الحقیق ما حقیقت الصواب ما الهیمت والله تعالی اعلم بالصواب و لیکه تعالی امرهم و المدا
 محمد لله رب العالمین اولاد و اخرا و الصلوة والسلام علی رسوله دائماً و متراً

بسم الله الرحمن الرحیم
 الحمد لله رب العالمین
 ربنا انزلنا هذا القرآن
 علی قلوبنا و انزلنا
 الیکه تعالی امرهم
 و المدا



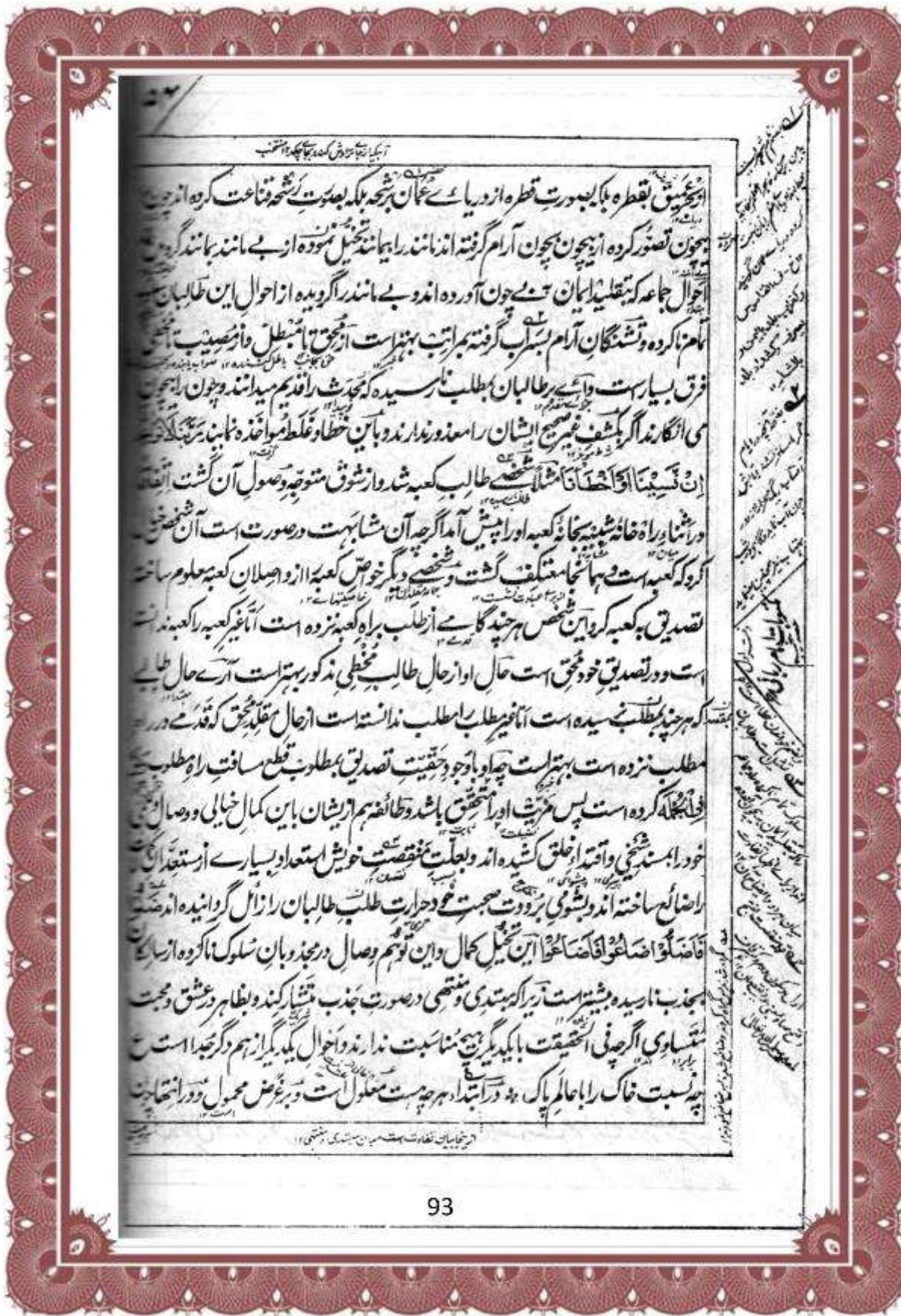
و در بواسطه بعضی نیات حقیقتیه امور مجذبه پیدا کرده اند که نهایت تصحیح در آن علم تخصص است بجملاً
 بر این سلسله علویه که سر موعده مخالفت شدت تجویز کرده اند و ابتداء و احداث کرده اند آنگاه پس
 گفتند نفس درین طریق اتم باشد پس اقباب طرق باشد پس طالب اختیار این طریق اولی و
 سب باشد چاره بغایت اقباب است و مطلب و کمال نعمت و جماعت از متاخرین خلفای ایشان که
 در این امر بزرگواران گرفته بعضی امور درین طریق احداث نموده اند و سماع و قیاس و بهر اختیار کرده
 نشان عدم وصول است بحقیقت نیات اکابر این خانواده بزرگ خیال کرده اند که بان مخرج تمام
 مقدمات تکمیل و تمهید این طریق مینمایند ندانسته اند که در تخریب و اضماع این شیوه کوشند و الله
 یخفی الخفی و هو البهیدی السبیلی

در این سلسله علویه که سر موعده مخالفت شدت تجویز کرده اند و ابتداء و احداث کرده اند آنگاه پس گفتند نفس درین طریق اتم باشد پس اقباب طرق باشد پس طالب اختیار این طریق اولی و سب باشد چاره بغایت اقباب است و مطلب و کمال نعمت و جماعت از متاخرین خلفای ایشان که در این امر بزرگواران گرفته بعضی امور درین طریق احداث نموده اند و سماع و قیاس و بهر اختیار کرده نشان عدم وصول است بحقیقت نیات اکابر این خانواده بزرگ خیال کرده اند که بان مخرج تمام مقدمات تکمیل و تمهید این طریق مینمایند ندانسته اند که در تخریب و اضماع این شیوه کوشند و الله یخفی الخفی و هو البهیدی السبیلی

کتاب و وصیه شما دو هفتم

مخالفان آگاه برادر حقیقی حضرت ایشان میان غلام محمد صدور یافته در بیان جدیه و سلوک معارف
 بسیار این دو مقام اندیشه **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَا لَمْ يَخْلُقْ إِلَّا الْهَادِيَ
 لَنَا الْهَادِيَ لِي لَأَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ مِنَّا بِالْحَقِّ وَحَقَّهُمْ بِأَفْضَالِهِمْ
 كَمَا هُوَ مُحَمَّدٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ جَاءَ بِالصِّدْقِ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ وَوَعِيَانَهُ عَلَيْهِ
 وَعَلَى مَنْ تَابَعَهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ آمِينَ چون دیده شد که طالبان بواسطه
 تفت بهمت پوستی فطرت و عدم دریافت صحبت شیخ کمال ممکن ننگ طویل او مطلب رفیع را
 در تصویر و تقصیر فرو آورده اند و بهر چه ایشان را راه همیشه شده از حقیر و تقیر انقضا نموده و همان
 تصدیق داشته و خود را بوصول آن کمال منتحی انگاشته آخوا یکدیگر منتحیان راه و وصلان آگاه
 و انجام کار و نهایت روزگار خود بیان فرموده اند این جماعت پست فطرت باستیلا قوت متخلفه
 در آن احوال کامل را بر احوال ناقصه خود تطبیق داده اند همان قصه است هم بخوابند و مگر شسته شده

در این سلسله علویه که سر موعده مخالفت شدت تجویز کرده اند و ابتداء و احداث کرده اند آنگاه پس گفتند نفس درین طریق اتم باشد پس اقباب طرق باشد پس طالب اختیار این طریق اولی و سب باشد چاره بغایت اقباب است و مطلب و کمال نعمت و جماعت از متاخرین خلفای ایشان که در این امر بزرگواران گرفته بعضی امور درین طریق احداث نموده اند و سماع و قیاس و بهر اختیار کرده نشان عدم وصول است بحقیقت نیات اکابر این خانواده بزرگ خیال کرده اند که بان مخرج تمام مقدمات تکمیل و تمهید این طریق مینمایند ندانسته اند که در تخریب و اضماع این شیوه کوشند و الله یخفی الخفی و هو البهیدی السبیلی



۵۴
 این تحقیق نقطه‌ها بکلی بصورت قطره از دریای محال بر سر بلبل بصورت کثرت قناعت کرده اند چون
 بچون تصور کرده از چوچون بچون آرام گرفته اند مانند رایبانان درخیل نرسیده از به مانند مانند کرده
 احوال جامعه که تقلید ایمان شده چون آورده اند و بے مانند را گردیده از احوال این طالبان
 نام نکرده و تشنگان آرام بسلب گرفته بمراتب بهتر است از محقق یا منطلق و از مصدق است
 فرق بسیار است و ای سر طالبان بطلب نرسیده که حدیث را قدیم میدانند و چون را بچون
 می انگارند اگر کشف غیر صبح ایشان را معذرت ندارند و باین خطا و غلط موافقه نمایند برنگارنده
 ان کسیتا او کحفا نامثال شخص طالب کعبه شاد و از شوق متوجه وصول آن گشت آنقدر
 در دنیا و راه خانه شنیده جان کعبه او را پیش آمد اگر چه آن مشابهت در صورت است آن شخص
 کرد که کعبه است بهما شما متکلف گشت و شخص دیگر خصوص کعبه از او احسان کعبه معلوم ساخته
 تصدیق بکعبه کرد این شخص هر چند گامی از طلب بر راه کعبه نرسد است اما غیر کعبه را کعبه ندانست
 است و در تصدیق خود محقق است حال او از حال طالب محضی مذکور بهتر است ارسه حال طالبی
 که هر چند بطلب رسیده است اما غیر طلب را طلب ندانسته است از حال مقلد محقق که قدم در
 طلب نرسد است بهتر است چه با وجود حقیقت تصدیق بطلوب قطع مسافت راه طلب
 اول جمله کرده است پس تحریف او را محقق باشد و طائف هم از ایشان باین کمال خیالی و وصول
 خود راسخی و اقامه خلق کشیده اند و بعلمت منقصت خویش استعداد بسیار از استعداد
 را ضالع ساخته اند و بشوئی برودت صحبت و حرارت طلب طالبان را زایل گردانیده اند و
 قاضا و اضا لشو قاضا احوال این تحصیل کمال و این توهم وصال در محذوبان سلوک ناکرده از راه
 سنجید نرسیده و بیشتر است زیرا که مبتدی و منتهی در صورت جذب متشابه کنند و بطاهر و عشق و محبت
 متساوی اگر چنی الحقیقت با یکدیگر هیچ مناسبت ندارند و احوال یکدیگر از هم در گریخته است
 چه نسبت خاک را با عالم پاک چه در ابتدا هر چه هست معلول است و بر عرض معمول دور از سخنان

این تحقیق نقطه‌ها بکلی بصورت قطره از دریای محال بر سر بلبل بصورت کثرت قناعت کرده اند چون بچون تصور کرده از چوچون بچون آرام گرفته اند مانند رایبانان درخیل نرسیده از به مانند مانند کرده احوال جامعه که تقلید ایمان شده چون آورده اند و بے مانند را گردیده از احوال این طالبان نام نکرده و تشنگان آرام بسلب گرفته بمراتب بهتر است از محقق یا منطلق و از مصدق است فرق بسیار است و ای سر طالبان بطلب نرسیده که حدیث را قدیم میدانند و چون را بچون می انگارند اگر کشف غیر صبح ایشان را معذرت ندارند و باین خطا و غلط موافقه نمایند برنگارنده ان کسیتا او کحفا نامثال شخص طالب کعبه شاد و از شوق متوجه وصول آن گشت آنقدر در دنیا و راه خانه شنیده جان کعبه او را پیش آمد اگر چه آن مشابهت در صورت است آن شخص کرد که کعبه است بهما شما متکلف گشت و شخص دیگر خصوص کعبه از او احسان کعبه معلوم ساخته تصدیق بکعبه کرد این شخص هر چند گامی از طلب بر راه کعبه نرسد است اما غیر کعبه را کعبه ندانست است و در تصدیق خود محقق است حال او از حال طالب محضی مذکور بهتر است ارسه حال طالبی که هر چند بطلب رسیده است اما غیر طلب را طلب ندانسته است از حال مقلد محقق که قدم در طلب نرسد است بهتر است چه با وجود حقیقت تصدیق بطلوب قطع مسافت راه طلب اول جمله کرده است پس تحریف او را محقق باشد و طائف هم از ایشان باین کمال خیالی و وصول خود راسخی و اقامه خلق کشیده اند و بعلمت منقصت خویش استعداد بسیار از استعداد را ضالع ساخته اند و بشوئی برودت صحبت و حرارت طلب طالبان را زایل گردانیده اند و قاضا و اضا لشو قاضا احوال این تحصیل کمال و این توهم وصال در محذوبان سلوک ناکرده از راه سنجید نرسیده و بیشتر است زیرا که مبتدی و منتهی در صورت جذب متشابه کنند و بطاهر و عشق و محبت متساوی اگر چنی الحقیقت با یکدیگر هیچ مناسبت ندارند و احوال یکدیگر از هم در گریخته است چه نسبت خاک را با عالم پاک چه در ابتدا هر چه هست معلول است و بر عرض معمول دور از سخنان

سبح است بر آن حق است تفصیل این سخن عنقریب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی این مشتاق
 سعوری و این مناسبت ظاهری باعث آن تحمیل می شود و چون در طریقه علویه لقبندیه جذب بر
 سلوک مقدم است مجذوبان این طریق را که بدولت سلوک مشرف نشده اند این هم تحمیل و این
 نوع توهم بسیار است و جمیع راهم از ایشان که احوال منقلبیه در مقام جذب حاصل میشود و از آنجا بحال
 سیر و قطع منازل سلوک و طی مساکب سیر الی امدد الگازند و بان تقلبات خود را مجذوب
 ساکب میدانند بجز طایفه فریادت که فقره چند نوشته شده و در بیان حقیقت جذب و سلوک و ترقی و پیا
 این هر دو مقام با ذکر بعضی از خواص متمیز هر یک از دیگر و ترقی در میان جذب مبتدی جذب
 سستی و حقیقت تعامیل و انشاء و علوم دیگر که مناسب آن مقام باشد یعنی الحق و بیطیل
 کب اطل و کب کبره لطفی موانع + فاش کجست فیله یحسن تکو فیغه سبجانده و هو سبجانده
 کبیل و نعم الملکونی و نعم الکیلی این مکتوب مشتمل است بر دو مقصد و یک خاتمه مقصد اول
 بیان معارفی که بمقام جذب متعلق اند و مقصد ثانی در آنچه تعلق بسلوک ارد و خاتمه بیان
 معنی علوم و معارف متفرقه است که طایران را در استن آنها کاشه المنفعت است مقصد اول
 بیان مجذوبان سلوک تمام با کرده هر چند جذب قوی داشته باشد و از هر راهی که منجذب شوند
 در عمل جز که از باب قلوب اند به سلوک و تکریر نفسان مقام قلب نمیتواند گذشت و بقلب قلب
 سیرت انجذاب ایشان انجذاب قلبی است محبت شان عرضی است نه ذاتی عرضی است اصل
 به نفس با روح درین مقام متفرج است و خلقت بانو درین معامله مختلط با کلبه و صیقلی مقام قلب
 بر آمدن و بقلب قلب پریشان و انجذاب روحی بمطلوب پیدا کردن به تخلص روح از نفس
 بر آید ترقیه بمطلوب و جدا شدن نفس از روح و فرود آمدن او در مقام بندگی منصوریت مادم
 که این هر دو فی حقیقت مجتمع اند حقیقت جامع قلبیه محکم و برپاست انجذاب خالص روحی منصور
 است و تخلص روح از نفس بعد از قطع منازل سلوک و طی مساکب سیر الی امدد و تحقق سیر فی امدد

سبح است بر آن حق است تفصیل این سخن عنقریب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی این مشتاق
 سعوری و این مناسبت ظاهری باعث آن تحمیل می شود و چون در طریقه علویه لقبندیه جذب بر
 سلوک مقدم است مجذوبان این طریق را که بدولت سلوک مشرف نشده اند این هم تحمیل و این
 نوع توهم بسیار است و جمیع راهم از ایشان که احوال منقلبیه در مقام جذب حاصل میشود و از آنجا بحال
 سیر و قطع منازل سلوک و طی مساکب سیر الی امدد الگازند و بان تقلبات خود را مجذوب
 ساکب میدانند بجز طایفه فریادت که فقره چند نوشته شده و در بیان حقیقت جذب و سلوک و ترقی و پیا
 این هر دو مقام با ذکر بعضی از خواص متمیز هر یک از دیگر و ترقی در میان جذب مبتدی جذب
 سستی و حقیقت تعامیل و انشاء و علوم دیگر که مناسب آن مقام باشد یعنی الحق و بیطیل
 کب اطل و کب کبره لطفی موانع + فاش کجست فیله یحسن تکو فیغه سبجانده و هو سبجانده
 کبیل و نعم الملکونی و نعم الکیلی این مکتوب مشتمل است بر دو مقصد و یک خاتمه مقصد اول
 بیان معارفی که بمقام جذب متعلق اند و مقصد ثانی در آنچه تعلق بسلوک ارد و خاتمه بیان
 معنی علوم و معارف متفرقه است که طایران را در استن آنها کاشه المنفعت است مقصد اول
 بیان مجذوبان سلوک تمام با کرده هر چند جذب قوی داشته باشد و از هر راهی که منجذب شوند
 در عمل جز که از باب قلوب اند به سلوک و تکریر نفسان مقام قلب نمیتواند گذشت و بقلب قلب
 سیرت انجذاب ایشان انجذاب قلبی است محبت شان عرضی است نه ذاتی عرضی است اصل
 به نفس با روح درین مقام متفرج است و خلقت بانو درین معامله مختلط با کلبه و صیقلی مقام قلب
 بر آمدن و بقلب قلب پریشان و انجذاب روحی بمطلوب پیدا کردن به تخلص روح از نفس
 بر آید ترقیه بمطلوب و جدا شدن نفس از روح و فرود آمدن او در مقام بندگی منصوریت مادم
 که این هر دو فی حقیقت مجتمع اند حقیقت جامع قلبیه محکم و برپاست انجذاب خالص روحی منصور
 است و تخلص روح از نفس بعد از قطع منازل سلوک و طی مساکب سیر الی امدد و تحقق سیر فی امدد

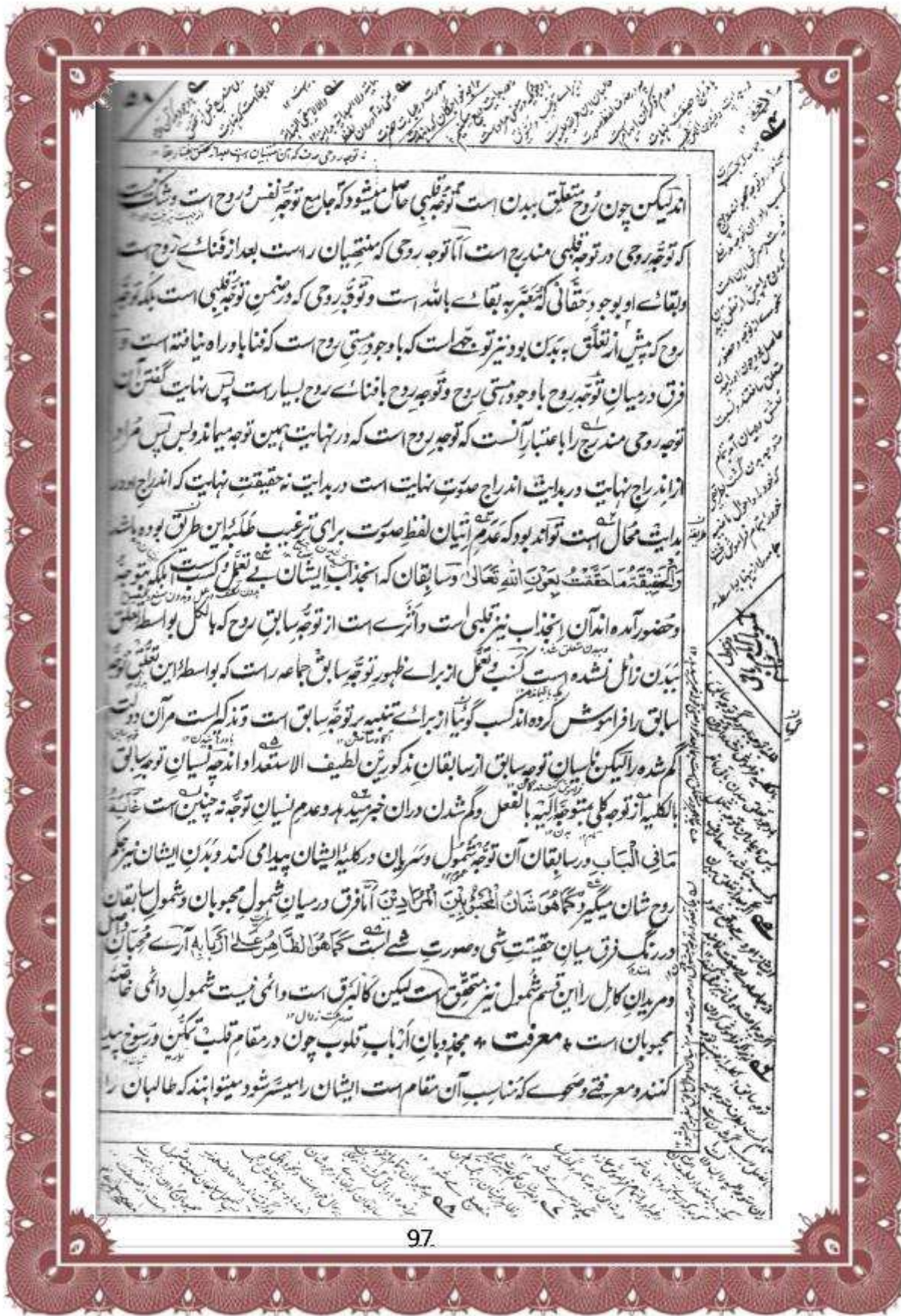
بر آنکه سنی فرق و جمع همانیکه در سید و شمس است چنانچه از سائر مشرکین نقل نموده اند و از جمله علمای زمانه

بلکه بعد از حصول مقام الفرق بعد از جمع که بسیر عن الله بالعلم و دار و صورت بندوست هر گدای
 مرد میدان که شود به پشته آخر سلیمان که شود به قطعه الفرق بین جذب المذنب و جذب
 المذنب تدبیر شهود این مجذوبان از باب قلوب در پرده کثرت است این معنی را معلوم کنند یا نه
 شان درین کثرت نیست الا عالم ارواح که بطیافت و احاطه و سر بیان بتوجه خود بصورت شبیه است
 ان الله خالق ادمه علی صفة تبه و با این مناسبت شهود روح را شهود حق میداند تعالی و تقدس
 و احاطه و سر بیان و قرب و معیت هم برین قیاس است زیرا که نظر سالک بتوجه نمیکند مگر تا بمقام فوق
 بمقام فوق فوق و فوق مقام ایشان مقام روح است پس نظرشان از مقام روح بالا نرود و شهود
 جز روح امر دیگر نباشد نظر بقوق روح موقوف است بر سیدن بمقام روح و محبت و جذب هم
 در رنگ شهود است شهود حق سبحانه که بکلمه محبت و انجذاب بجناب تقدس او وابسته بمحصلات
 بنهایت سیر الاله غیر است به بیچکسرا تا نگردد او فنا در نیست راه در بارگاه کسب را
 اطلاق شهود درین مقام از تنگی میدان عبارت است و الا کارخانه این بزرگواران با و راه و راه
 شهود و شعارفت همچنانکه مقصد ایشان همچون و بیچگونه است اتصال ایشان با سچانه نیز همچون
 و بیچگونه است چون راه به چون راه نیست لا یجیل عطاء الا عطاء الهی اتصال
 شریف بقیاس به هست رب الناس را با جان ناس به احاطه و سر بیان و قرب و معیت
 حق متعالی و محققین از باب سلوک که بنهایت کار رسیده اند علمی است موافق علماء اهل حق شکر
 الله تعالی سعید هم حکم کردن بقرب ذاتی و انشال آن نزد ایشان از بیاصلی و دوریت نزدیک
 حکم بقرب که کنند بزرگ میفرماید هر که گوید نزدیکم دور است و هر که دور است نزدیک است
 تصحیف اینست علی که متعلق بتوجیه وجود است منشأ آن انجذاب و محبت قلبی است از باب
 قلوب که جذب پیدا کرده اند و بر او سلوک قطع متنازل بنیایند این علم با ایشان مناسبت ندارد و همچنین
 مجذوبان که کسل از قلب بجلیت مستوجه بقلب قلب اندازین علوم تشریحی می نمایند و مستنفر

سید و شمس
 قطعه الفرق
 المذنب
 جذب
 المذنب
 شهود
 روح
 محبت
 انجذاب
 بجناب
 تقدس
 او
 وابسته
 بمحصلات
 بنهایت
 سیر
 الاله
 غیر
 است
 به
 بیچکسرا
 تا
 نگردد
 او
 فنا
 در
 نیست
 راه
 در
 بارگاه
 کسب
 را
 اطلاق
 شهود
 در
 این
 مقام
 از
 تنگی
 میدان
 عبارت
 است
 و
 الا
 کارخانه
 این
 بزرگواران
 با
 و
 راه
 و
 راه
 شهود
 و
 شعارفت
 همچنانکه
 مقصد
 ایشان
 همچون
 و
 بیچگونه
 است
 اتصال
 ایشان
 با
 سچانه
 نیز
 همچون
 و
 بیچگونه
 است
 چون
 راه
 به
 چون
 راه
 نیست
 لا
 یجیل
 عطاء
 الا
 عطاء
 الهی
 اتصال
 شریف
 بقیاس
 به
 هست
 رب
 الناس
 را
 با
 جان
 ناس
 به
 احاطه
 و
 سر
 بیان
 و
 قرب
 و
 معیت
 حق
 متعالی
 و
 محققین
 از
 باب
 سلوک
 که
 بنهایت
 کار
 رسیده
 اند
 علمی
 است
 موافق
 علماء
 اهل
 حق
 شکر
 الله
 تعالی
 سعید
 هم
 حکم
 کردن
 بقرب
 ذاتی
 و
 انشال
 آن
 نزد
 ایشان
 از
 بیاصلی
 و
 دوریت
 نزدیک
 حکم
 بقرب
 که
 کنند
 بزرگ
 میفرماید
 هر
 که
 گوید
 نزدیکم
 دور
 است
 و
 هر
 که
 دور
 است
 نزدیک
 است
 تصحیف
 اینست
 علی
 که
 متعلق
 بتوجیه
 وجود
 است
 منشأ
 آن
 انجذاب
 و
 محبت
 قلبی
 است
 از
 باب
 قلوب
 که
 جذب
 پیدا
 کرده
 اند
 و
 بر
 او
 سلوک
 قطع
 متنازل
 بنیایند
 این
 علم
 با
 ایشان
 مناسبت
 ندارد
 و
 همچنین
 مجذوبان
 که
 کسل
 از
 قلب
 بجلیت
 مستوجه
 بقلب
 قلب
 اندازین
 علوم
 تشریحی
 می
 نمایند
 و
 مستنفر

بقوله عرونی بکسر یا بعد فخره

مستنفر بزرگی ۲۰



اندکی پس چون روح متعلق بدن است موجه قلبی محال میشود که جامع توجه نفس روح است و شکست
 که توجه روحی در توجه قلبی مندرج است آن توجه روحی که منتحبیان راست بعد از فناست روح است
 و بقائش او بوجو و حقیقی که معتبره بقائش باشد است و توجه روحی که در ضمن توجه قلبی است بلکه توجه
 روح که پیش از تعلق به بدن بود نیز توجه است که با وجود مستی روح است که فنا با و راه نیافته است
 فرق در میان توجه روح با وجود مستی روح و توجه روح با فناست روح بسیار است پس نهایت گفتن آن
 توجه روحی مندرج را باعتبار آنست که توجه روح است که در نهایت همین توجه میماند پس پس مراد
 از اندراج نهایت در بدایت اندراج صدوت نهایت است در بدایت نه حقیقت نهایت که اندراج بود
 بدایت محال است تواند بود که حدیث ایشان لفظ صدوت برای ترغیب طلبه این طریق بوده باشد
 و الحقیقة ما حقیقت یعون الله تعالی و سابقان که اسجد آب ایشان بنه تغل کسبت ملک متوجه
 و حضور آمده اند آن اجذاب نیز قلبی است و اثرش است از توجه سابق روح که با کل بواسطه تعلق
 سابق زائل شده است نسبت تعلق از برای ظهور توجه سابق جماعه راست که بواسطه این تعلق
 سابق را فراموش کرده اند کسب گویند از برای تنبیه بر توجه سابق است و ذکر است مرآن دوست
 گم شده را لیکن نسیان توجه سابق از سابقان مذکورین لطیف الاستعداد و اندچه نسیان توجه سابق
 بالکلیه از توجه کلی متوجه کتبه بالفعل و گم شدن در آن خیر میسر مد و عدم نسیان توجه نه چنین است غایب
 مافی الباب و سابقان آن توجه شمول و سرمان در کلیه ایشان پیدای کند و بدن ایشان نیز عجز
 روح شان میگیرد و کما هو شأن العجبی بدن المثل من آن فرق در میان شمول محبوبان و شمول سابقان
 در رنگ فرق میان حقیقت شی و صورت شی است کما هو الظاهر علی آنگاه آرسه محبان
 و مردان کامل را این هم شمول نیز متحقق است لیکن کالذوق است و انمی نیست شمول دائمی حقیقت
 محبوبان است به معرفت به مجذوبان از باب تلوب چون در مقام قلب تکلیف و رسیدن پدید
 کنند و معرفتی و صحیح که ناسب آن مقام است ایشان را میسر شود و میگویند که طالبان را

تا در رسانند و در صحبت ایشان انجذاب و محبت قلبی جامع طلاکب حاصل شود هر چند از ایشان بکمال
 نرسند چنانچه ایشان خود بجهت کمال نرسیده اند و دیگر بر او واسطه حصول کمال نمیتوانند شد مشهور است
 که از ناقص کمال نیامد افادۀ ایشان هر قدر که باشد بیش از افادۀ آریاب سلوک است هر چند پنهانیت
 سلوک رسد و جذب مستحقین پیدا کند آنگاه مقام طلکشان را بطریق غیر عن الله بالذکر فرو نیاوردند با
 چه مستحق غیر جمیع عالم تر بکمال افادۀ ندرود او را بکمال نسبتی و توجه نماندۀ افادۀ تواند نمود و شیخ معتاد
 که در برزخ می گویند باعتبار آنست که او در مقام برزخیت که مقام قلب است فرو آمده است و از هر دو
 جهت روح و نفس حفظی و آفریننده است از جهت روح از فزونی استفاده میکند و از جهت نفس با وجود
 توفیق افادۀ می نماید زیرا که او را توجه حق سبحانه و تعالی با توجه خلق جمع شده است که روح کدام حجاب و دیگر نیست
 پس افادۀ و استفاده معاً او را حاصل است بعضی از شیخ ازین برزخیت برزخیت بین الخلق و اسحق میخوانند
 و شیخ برزخ را جامع بین تشبیه التفرید میگویند پوشیده نماند که این هم برزخیت که بنا بر آن بر سر است
 لایق مقام شمی که بنیان آن بر صحت نیست زیرا که نفسشان درین مقام در غلبات انوار روح
 مشرب است و همان اندراج منشأ شکر شده است و در مقام برزخیت قلب نفس روح از یکدیگر
 جدا است پس آنچه شکر را در آن گنجایش نباشد بلکه آنچه همه صحت است که در سبب مقام عترت است و هذلول
 شیخ کمال را چون در مقام قلب فردی آرد بواسطه برزخیت مناسبت بعالم پیدا می کند و واسطه
 حصول کمالات مستعدان کمالات می شود و مجزوب شکر نیز چون در مقام قلب است بعالم مناسبت
 دارد و توجه را از ایشان درین نمیدارد و از انجذاب و محبت اگر چه سلبی باشد نیز نصیبی برست و رده
 است لاجرم راه افادۀ بروی کشاوه است بلکه گوئیم که گیت افادۀ مجزوب شکر بیش از گیت افادۀ
 مستحق جمیع است و کیفیت افادۀ مستحق زیاد از کیفیت افادۀ مجزوب است زیرا که مستحق جمیع را هر چند
 بعالم مناسبت پیدا شده است آنرا در صورت است فی الحقیقت مجزوب است منصف بزرگ اصل است
 بر بخت یاد و این مجزوب مناسبت بعالم فی الحقیقت است و از جمله آفرین عالم است و باقی است

اینکه در مقام برزخیت
 روح و نفس هر دو در
 یک مقامند و در مقام
 قلب روح و نفس در
 دو مقامند و در مقام
 عترت روح و نفس در
 یک مقامند و در مقام
 کمال روح و نفس در
 دو مقامند

برقائے کمال بان بقا باقی است پس ناچار طالبان بواسطہ سنا سبت تحقیقی از مجذوب بیشتر فائدہ گیرند
 منتہی مرجع کتر لیکین افادہ مراتب کمالات ولایت مخصوص منتهی است پس لا جرم در کیفیت افادہ منتہی
 راجع باشد و ایضا منتہی رافی الحقیقت ہمت و توجہ نیست و مجذوب صاحب ہمت و توجہ است بہمت
 کمال طالب ہمیشہ سے بروہ چہ سچو کمال سادہ و ایضا نہایت توجہیکہ طالبان را از مجذوبان حاصل سے شود
 ہمان توجہ سابق روح است کہ فراموش کردہ بودند و صحبت شان سیا و ایشان آید بطریق انداز و توجہ
 قلبی حاصل گشتہ بخلاف توجہیکہ در صحبت منتہیان پیدا میشود و توجہ جاہل است کہ پیشتر اصلا مسجود و
 و موقوف بود بر بقائے روح بلکہ بر بقائے او بوجہ و حنائی پس لابد توجہ اول سہل الحصول باشد و توجہ
 ثانی معتد و ہر چہ سہل است بیشتر است ہر چہ معتد است کمتر ازینجا است کہ گفتہ اند کہ در تحصیل ہمت
 جدی شیخ معتد و اسطہ نیست چنان نسبت اورا اول حاصل شدہ بود کہ بواسطہ نسیان بتنبیہ و توجہ
 محتاج گشتہ لہذا این شیخ را شیخ تعلیم میگیند شیخ تربیت و در جہت سلوک اورا کے قطع منازل سلوک
 شیخ معتد و کار است و تربیت آن ضروری شیخ معتد را نشانید کہ این ہم مجذوب نکلن را با فادہ عام
 نیست بدہر دور مقام تکمیل شیخی نشانید چہ بعضی از طالبان باشند کہ استعداد ایشان بلند نامادہ باشد
 و قابلیت کمال تکمیل برود چہ تمام داشته باشند و صحبت این مجذوب اگر اکتفا بکمال کہ آن استعداد حاصل شود
 و ان قابلیت بر طرف گردد مثلاً زمینے کہ قابلیت تمام از براسے زراعت گندم داشته باشد اگر تخم
 گندم در ان زمین اندازند بار بار اندازہ استعداد نیکی آرد و اگر در ان زمین تخم رومی گندم یا تخم نخود اندازند
 چہ حاصلے بار کہ شذوب القابلیت گردد و اگر بالفرض شیخ معتد اصاحت و رخصت او بیند یعنی افادہ
 دروسے باید کہ افادہ اورا معتد سازد و بعضے قیود مثل ظہور سنا سبت طالب بطریق افادہ او
 و عدم اصاعت استعداد ان و صحبت او و عدم طغیان نفس او درین ریاست و اعتد چہ ہواے
 نفسانی ازوسے نائل شدہ است بواسطہ عدم تزکیہ نفس و چون معلوم کند کہ طالب ازوسے نہایت
 افادہ اورا ستیدہ و در استعداد طالب ہنوز قابلیت ترقی است باید کہ بوشے این معنی را ظاہر سازد و

طریق تکمیل
 سہل است
 توجہ اول
 سہل الحصول
 توجہ ثانی
 معتد و ہر چہ
 سہل است
 بیشتر است
 ہر چہ معتد
 است کمتر
 ازینجا است
 کہ گفتہ اند
 کہ در تحصیل
 ہمت جدی
 شیخ معتد
 و اسطہ
 نیست چنان
 نسبت اورا
 اول حاصل
 شدہ بود کہ
 بواسطہ
 نسیان بتنبیہ
 و توجہ
 محتاج گشتہ
 لہذا این
 شیخ را شیخ
 تعلیم
 میگیند
 شیخ تربیت
 و در جہت
 سلوک اورا
 کے قطع
 منازل
 سلوک
 شیخ معتد
 و کار است
 و تربیت
 آن ضروری
 شیخ معتد
 را نشانید
 کہ این ہم
 مجذوب
 نکلن را
 با فادہ
 عام
 نیست
 بدہر دور
 مقام
 تکمیل
 شیخی
 نشانید
 چہ بعضی
 از طالبان
 باشند کہ
 استعداد
 ایشان
 بلند
 نامادہ
 باشد
 و
 قابلیت
 کمال
 تکمیل
 برود
 چہ
 تمام
 داشته
 باشند
 و
 صحبت
 این
 مجذوب
 اگر
 اکتفا
 بکمال
 کہ
 آن
 استعداد
 حاصل
 شود
 و
 ان
 قابلیت
 بر
 طرف
 گردد
 مثلاً
 زمینے
 کہ
 قابلیت
 تمام
 از
 براسے
 زراعت
 گندم
 داشته
 باشد
 اگر
 تخم
 گندم
 در
 ان
 زمین
 اندازند
 بار
 بار
 اندازہ
 استعداد
 نیکی
 آرد
 و
 اگر
 در
 ان
 زمین
 تخم
 رومی
 گندم
 یا
 تخم
 نخود
 اندازند
 چہ
 حاصلے
 بار
 کہ
 شذوب
 القابلیت
 گردد
 و
 اگر
 بالفرض
 شیخ
 معتد
 اصاحت
 و
 رخصت
 او
 بیند
 یعنی
 افادہ
 دروسے
 باید
 کہ
 افادہ
 اورا
 معتد
 سازد
 و
 بعضے
 قیود
 مثل
 ظہور
 سنا
 سبت
 طالب
 بطریق
 افادہ
 او
 و
 عدم
 اصاعت
 استعداد
 ان
 و
 صحبت
 او
 و
 عدم
 طغیان
 نفس
 او
 درین
 ریاست
 و
 اعتد
 چہ
 ہواے
 نفسانی
 ازوسے
 نائل
 شدہ
 است
 بواسطہ
 عدم
 تزکیہ
 نفس
 و
 چون
 معلوم
 کند
 کہ
 طالب
 ازوسے
 نہایت
 افادہ
 اورا
 ستیدہ
 و
 در
 استعداد
 طالب
 ہنوز
 قابلیت
 ترقی
 است
 باید
 کہ
 بوشے
 این
 معنی
 را
 ظاہر
 سازد
 و

مسئلہ ہنوز تکمیل نفس ہنوز قابلیت ترقی است ہنوز قابلیت ترقی است ہنوز قابلیت ترقی است

سے آئندہ و توشہ بقوق نمی کنند و علم جامع حیوة است و اراده
 تابع علم است و قدرت نیز ثابت شد چه ارادت تخصیص احد المتقدّین
 است این اعتبارات در ذوات آب بمنزله شیوانات است
 اگر با وجود این اعتبارات صفات زائده و ذوات آب اثبات کرده شود بمنزله صفات
 است بوجود زائده آب باعتبار اولیٰ حقّی و عالم فاعل و مرید نمیتوان گفت از برای این اسمی
 ثبوت صفات زائده و رکار است پس آنچه در عبارت بعضی شایخ در اثبات اسمی مذکور از برای
 آب واقع شده است بشک آن عدم فرق است میان شیون و صفات و همچنین حکم نفی بوجود
 نیز محمول است بر عدم آن فرق و فرق دیگر در میان شیون و صفات آنست که مقام شیون عمومی
 قوی ایشان است و مقام صفات پنجمین است محمد رسول الله صلی الله تعالی علیہ و آله و سلم و اولیا
 که برت مومنانند و صفات اولیٰ اجمعین و وصول فیض ثانی ایشان را بتوسط شیوانات
 و سایر اشیاء و جماعه که برآید امر ایشانند صلوات الله تعالی و برکات الله علی سیدنا و علیکم و علی کل شیء
 آنکه عوالم وصول این فیض بلکه فیض اول هم ایشان را بتوسط صفات است پس گوئیم که اسکندری
 آن سرور است علی الصلوة و السلام و واسطه وصول فیض و ویم است نخل شان العلم است و این
 شان جامع جمیع شیون اجمالی و تفصیلی است و آن نخل معبر بقابلت است و آنست که آن و تقدس شان
 علم را بلکه جمیع شیون اجمالی و تفصیلی را لیکن باعتبار شمول شان علم اینها را باید دانست که این قابلت
 اگرچه برنخ است میان ذات عزت الله و میان شان لعلم آنها چون یک جهت او برنگ است
 و آن جهت ذات است تعالی شان در برنخ نیز رنگ آن پیدا نمیشود پس آن برنخ برنگ است
 دیگر که شان لعلم است منصف است پس ناچار آن را نخل آن شان گفته شد و ایضا نخل شے عبارت
 از ظهور شے است اگرچه بیشتر و بیشتر باشد و مرتبه دویم و چون حصول برنخ بعد حصول طریقین است
 لاجرم این برنخ در وقت تکشف در تحت آن شان منکشف میشود پس باعتبار این ظهور تا باطل

علم جامع صفات
 زائده و توشه بقوق
 علم است و قدرت نیز
 ثابت شد چه ارادت
 تخصیص احد المتقدّین
 است این اعتبارات در
 ذوات آب بمنزله
 شیوانات است
 اگر با وجود این
 اعتبارات صفات
 زائده و ذوات آب
 اثبات کرده شود
 بمنزله صفات
 است بوجود زائده
 آب باعتبار اولیٰ
 حقّی و عالم فاعل
 و مرید نمیتوان
 گفت از برای این
 اسمی ثبوت صفات
 زائده و رکار است
 پس آنچه در عبارت
 بعضی شایخ در
 اثبات اسمی مذکور
 از برای آب واقع
 شده است بشک آن
 عدم فرق است
 میان شیون و
 صفات و همچنین
 حکم نفی بوجود
 نیز محمول است
 بر عدم آن فرق
 و فرق دیگر در
 میان شیون و
 صفات آنست که
 مقام شیون
 عمومی قوی
 ایشان است و
 مقام صفات
 پنجمین است
 محمد رسول
 الله صلی الله
 تعالی علیہ و
 آله و سلم و
 اولیا که برت
 مومنانند و
 صفات اولیٰ
 اجمعین و
 وصول فیض
 ثانی ایشان
 را بتوسط
 شیوانات و
 سایر اشیاء
 و جماعه که
 برآید امر
 ایشانند
 صلوات الله
 تعالی و برکات
 الله علی
 سیدنا و علی
 کل شیء آنکه
 عوالم وصول
 این فیض
 بلکه فیض
 اول هم
 ایشان را
 بتوسط
 صفات است
 پس گوئیم
 که اسکندری
 آن سرور
 است علی
 الصلوة و
 السلام و
 واسطه
 وصول
 فیض و
 ویم است
 نخل شان
 العلم است
 و این شان
 جامع
 جمیع
 شیون
 اجمالی و
 تفصیلی
 است و آن
 نخل
 معبر
 بقابلت
 است و آنست
 که آن و
 تقدس
 شان علم
 را بلکه
 جمیع
 شیون
 اجمالی و
 تفصیلی
 را لیکن
 باعتبار
 شمول
 شان علم
 اینها را
 باید
 دانست
 که این
 قابلت
 اگرچه
 برنخ
 است
 میان
 ذات
 عزت
 الله و
 میان
 شان
 لعلم
 آنها
 چون
 یک
 جهت
 او
 برنگ
 است و
 آن
 جهت
 ذات
 است
 تعالی
 شان
 در
 برنخ
 نیز
 رنگ
 آن
 پیدا
 نمیشود
 پس
 آن
 برنخ
 برنگ
 است
 دیگر
 که
 شان
 لعلم
 است
 منصف
 است
 پس
 ناچار
 آن
 را
 نخل
 آن
 شان
 گفته
 شد و
 ایضا
 نخل
 شے
 عبارت
 از
 ظهور
 شے
 است
 اگرچه
 بیشتر
 و
 بیشتر
 باشد
 و
 مرتبه
 دویم
 و
 چون
 حصول
 برنخ
 بعد
 حصول
 طریقین
 است
 لاجرم
 این
 برنخ
 در
 وقت
 تکشف
 در
 تحت
 آن
 شان
 منکشف
 میشود
 پس
 باعتبار
 این
 ظهور
 تا
 باطل

طیبیت مناسب افتاده و طاعت از اولیا و الله که بر قدم و س از صلی الله تعالی علیه و آله و سلم
 و بارکات انما س که از باب ایشان اند و وصول فیض ثانی طلال آن قابلیت جامع اند و کالتقل
 از مرآن نقل محفل را و از باب سزا بنیا صلوات الله تعالی و تسبیحاً که تبتاً و علیه و آله و سلم و واسطه وصول
 فیض اول و ثانی ایشان را قابلیت اتصاف ذاتست عز سلطانه بصفت موجوده زانده و طاعت
 که بر قدم ایشانند از باب ایشان صفات است در حق وصول فیض اول و ثانی و واسطه وصول
 فیض اول مرآن سرور علیه الصلوة والسلامه و قابلیت اتصاف ذاتست تعالی و تقدست
 مزجج صفات را گوشتا قابلیت که وسائل فیض سائر انبیا اند صلوات الله و برکات الله علیه تبتاً
 و علیه و سلم طلال این قابلیت جامع اند و کالتصلیب اند مرآن جامع محفل او طاعت که بر قدم آن سرور
 علیه و سلم الصلوة و الخیرة و واسطه وصول فیض اول نیز ایشان را واجب است که صفات
 محمیان را و وسائل وصول فیض اول بعد از واسطه وصول فیض ثانی بخلاف دیگران که نیست
 بعضی از مشایخ قدس سره تعالی امین لهم کتباً حضرت علی الصلوة و الخیرة و قابلیت اتصاف
 ساخته اند نشان آن عدم فرق میان شیون و صفات بلکه عدم علم است بمقام شیون و الله یحیی الخلق
 و یموتهم و یرزق من یشاء و الله یغنی عن العالمین پس محض شد که رب آن حضرت علی الصلوة والسلامه و الخیرة و ربنا از باب
 هم در مقام شیون و هم در مقام صفات و واسطه وصول هر دو فیض است و نیز معلوم گشت که وصول
 فیض مراتب کالات ولایت آن حضرت علیه الصلوة والسلامه از ذاتست بتوسط امر زانده و شیون
 تبتاً و اعتبار زیادتی در ایشان از منتهی عات عقل است ابتدا محفل ذاتی مخصوص او گشت و کمال
 تابعان او چون از راه او فیض بگیرند ایشان را نیز ازین مقام شرفی بدست آمد و دیگران را چون واسطه
 صفاتی در میان است و صفات وجود زانده موجودند عاجز حصین در میان افتاد و محفل صفاتی نام
 ایشان گشت باید و است که قابلیت اتصاف هر چند اعتبار است وجود زانده در او چه صفات وجود
 اند قابلیت اینها آنچون قابلیت در رنگ برانند در میان ذات و صفات بلکه میان شیون صفات

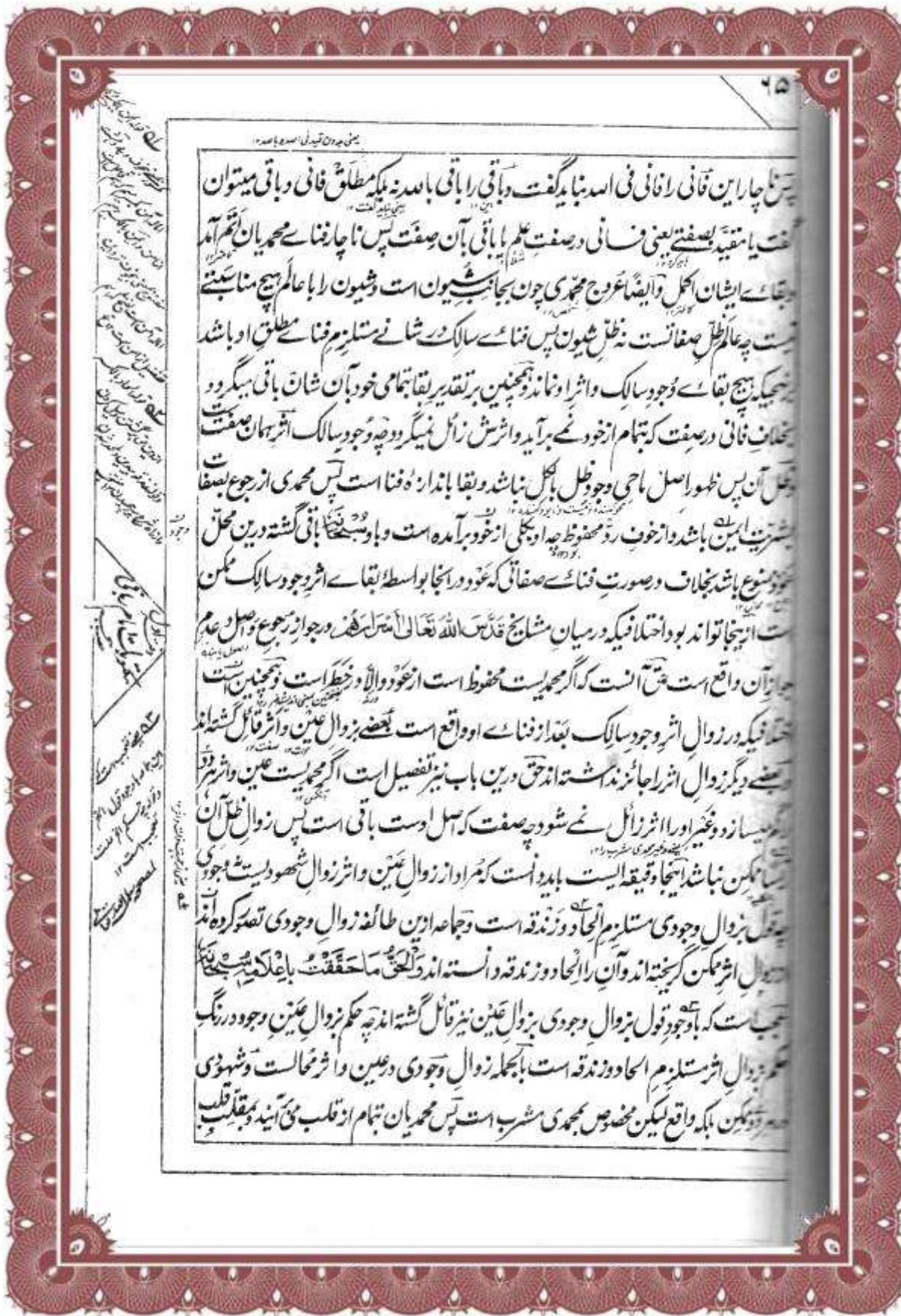
طاعت از اولیا و الله که بر قدم و س از صلی الله تعالی علیه و آله و سلم
 و بارکات انما س که از باب ایشان اند و وصول فیض ثانی طلال آن قابلیت جامع اند و کالتقل
 از مرآن نقل محفل را و از باب سزا بنیا صلوات الله تعالی و تسبیحاً که تبتاً و علیه و آله و سلم و واسطه وصول
 فیض اول و ثانی ایشان را قابلیت اتصاف ذاتست عز سلطانه بصفت موجوده زانده و طاعت
 که بر قدم ایشانند از باب ایشان صفات است در حق وصول فیض اول و ثانی و واسطه وصول
 فیض اول مرآن سرور علیه الصلوة والسلامه و قابلیت اتصاف ذاتست تعالی و تقدست
 مزجج صفات را گوشتا قابلیت که وسائل فیض سائر انبیا اند صلوات الله و برکات الله علیه تبتاً
 و علیه و سلم طلال این قابلیت جامع اند و کالتصلیب اند مرآن جامع محفل او طاعت که بر قدم آن سرور
 علیه و سلم الصلوة و الخیرة و واسطه وصول فیض اول نیز ایشان را واجب است که صفات
 محمیان را و وسائل وصول فیض اول بعد از واسطه وصول فیض ثانی بخلاف دیگران که نیست
 بعضی از مشایخ قدس سره تعالی امین لهم کتباً حضرت علی الصلوة و الخیرة و قابلیت اتصاف
 ساخته اند نشان آن عدم فرق میان شیون و صفات بلکه عدم علم است بمقام شیون و الله یحیی الخلق
 و یموتهم و یرزق من یشاء و الله یغنی عن العالمین پس محض شد که رب آن حضرت علی الصلوة والسلامه و الخیرة و ربنا از باب
 هم در مقام شیون و هم در مقام صفات و واسطه وصول هر دو فیض است و نیز معلوم گشت که وصول
 فیض مراتب کالات ولایت آن حضرت علیه الصلوة والسلامه از ذاتست بتوسط امر زانده و شیون
 تبتاً و اعتبار زیادتی در ایشان از منتهی عات عقل است ابتدا محفل ذاتی مخصوص او گشت و کمال
 تابعان او چون از راه او فیض بگیرند ایشان را نیز ازین مقام شرفی بدست آمد و دیگران را چون واسطه
 صفاتی در میان است و صفات وجود زانده موجودند عاجز حصین در میان افتاد و محفل صفاتی نام
 ایشان گشت باید و است که قابلیت اتصاف هر چند اعتبار است وجود زانده در او چه صفات وجود
 اند قابلیت اینها آنچون قابلیت در رنگ برانند در میان ذات و صفات بلکه میان شیون صفات

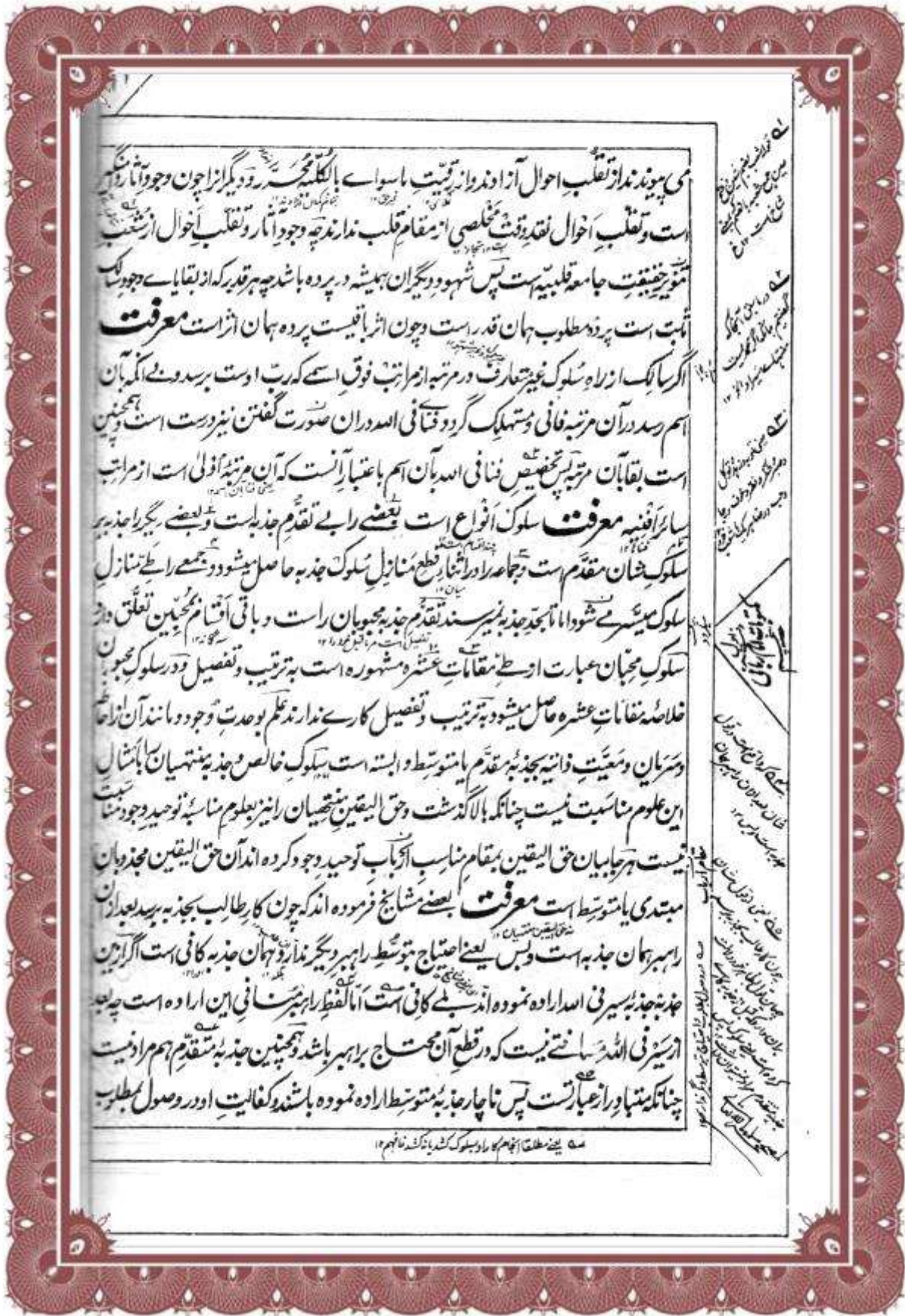
یعنی چون قبولی اصد با صد

پس ناچار این فانی را فانی فی اصد بناید گفت و باقی را باقی با اصد بناید بلکه مطلق فانی و باقی میتوان
گفت یا تمقیه بصفتی یعنی فانی و صفت علم با باقی آن صفت پس ناچار فنا سے محمدیان آنهم آمد
و بقائے ایشان اکمل و ایضا منوج محمدی چون بجایستی یون است و شیون را با عالم هیچ مناسبتی
نیست چه عالم ظل صفاست نه ظل شیون پس فنا سے سالک شانه مستلزم فنا سے مطلق او باشد
یعنی یکدیگر بقا سے وجود سالک و اثر او ماند و همچنین بر تقدیر بقا تمامی خود بان شان باقی بیگردد
بحد فانی و صفت که تمام از خود نماند و اثرش زایل نمیکردد چه وجود سالک اثر همان صفت
و حاصل آن پس ظهور اصل ماحی و جو ظل باطل نباشد و بقا باندازه فنا است پس محمدی از رجوع بصفا
بشترین این است باشد و از خوف زود محفوظ چه او بجای از خود برآمده است و باو بسبب باقی گشته درین محل
تو بموجب باشد بحدات و صورت فنا سے صفائی که خود در اینجا بواسطه بقا سے اثر وجود سالک ممکن
است از اینجا تواند بود و احتمالی که در میان مشایخ قدس الله تعالی است که در جو از رجوع و اصل عدم
جزای آن واقع است حق است که اگر محمدیست محفوظ است از خود و الی در خط است و همچنین است
که نیک در زوال اثر وجود سالک بعد از فنا سے او واقع است بعضی زوال عین و اثر قائل گشته اند
بعضی دیگر زوال اثر را جز بعد از فنا سے درین باب نیز تفصیل است اگر محمدیست عین و اثر هر دو
در بسیار ذوق غیر او را اثر زوال نماند شود چه صفت که اصل اوست باقی است پس زوال ظل آن
بسیار ممکن نباشد اینجا و دقیقه است باید است که مراد از زوال عین و اثر زوال شهود است محمدی
یعنی زوال وجودی مستلزم الحاد و زندقه است و جراحه ازین طائفه زوال وجودی تصور کرده اند
و اهل اثر ممکن گریخته اند و آن را الحاد و زندقه دانسته اند و الحق ماحقق است با عکس است که
عجب است که با وجود قول بزوال وجودی بزوال عین نیز قائل گشته اند چه حکم بزوال عین وجود در رنگ
عمر بزوال اثر مستلزم الحاد و زندقه است با جمله زوال وجودی در عین و اثر محالست و شهودی
سود و ممکن بلکه واقع لیکن مخصوص محمدی مشرب است پس محمدیان تمام از قلب می آیند و بقا قلب

فانی را فانی فی اصد بناید گفت و باقی را باقی با اصد بناید بلکه مطلق فانی و باقی میتوان گفت یا تمقیه بصفتی یعنی فانی و صفت علم با باقی آن صفت پس ناچار فنا سے محمدیان آنهم آمد و بقائے ایشان اکمل و ایضا منوج محمدی چون بجایستی یون است و شیون را با عالم هیچ مناسبتی نیست چه عالم ظل صفاست نه ظل شیون پس فنا سے سالک شانه مستلزم فنا سے مطلق او باشد یعنی یکدیگر بقا سے وجود سالک و اثر او ماند و همچنین بر تقدیر بقا تمامی خود بان شان باقی بیگردد بخلاف فانی و صفت که تمام از خود نماند و اثرش زایل نمیکردد چه وجود سالک اثر همان صفت و حاصل آن پس ظهور اصل ماحی و جو ظل باطل نباشد و بقا باندازه فنا است پس محمدی از رجوع بصفا بشترین این است باشد و از خوف زود محفوظ چه او بجای از خود برآمده است و باو بسبب باقی گشته درین محل تو بموجب باشد بحدات و صورت فنا سے صفائی که خود در اینجا بواسطه بقا سے اثر وجود سالک ممکن است از اینجا تواند بود و احتمالی که در میان مشایخ قدس الله تعالی است که در جو از رجوع و اصل عدم جزای آن واقع است حق است که اگر محمدیست محفوظ است از خود و الی در خط است و همچنین است که نیک در زوال اثر وجود سالک بعد از فنا سے او واقع است بعضی زوال عین و اثر قائل گشته اند بعضی دیگر زوال اثر را جز بعد از فنا سے درین باب نیز تفصیل است اگر محمدیست عین و اثر هر دو در بسیار ذوق غیر او را اثر زوال نماند شود چه صفت که اصل اوست باقی است پس زوال ظل آن بسیار ممکن نباشد اینجا و دقیقه است باید است که مراد از زوال عین و اثر زوال شهود است محمدی یعنی زوال وجودی مستلزم الحاد و زندقه است و جراحه ازین طائفه زوال وجودی تصور کرده اند و اهل اثر ممکن گریخته اند و آن را الحاد و زندقه دانسته اند و الحق ماحقق است با عکس است که عجب است که با وجود قول بزوال وجودی بزوال عین نیز قائل گشته اند چه حکم بزوال عین وجود در رنگ عمر بزوال اثر مستلزم الحاد و زندقه است با جمله زوال وجودی در عین و اثر محالست و شهودی سود و ممکن بلکه واقع لیکن مخصوص محمدی مشرب است پس محمدیان تمام از قلب می آیند و بقا قلب

یعنی چون قبولی اصد با صد





می پیونددند از تقليب احوال از او ندرت و انحراف است با کمال محبت و دوستی که از انچه وجود و آثار و اثرات است و تقليب احوال از او ندرت و انحراف است با کمال محبت و دوستی که از انچه وجود و آثار و اثرات است

متوجه حقیقت جامعه قلبیه است پس شهود و دیگران همیشه در پرده باشد چه هر قدر که از بقایای وجود پاک ثابت است پرده مطلوب همان قدر است و چون اثر باقیست پرده همان اثر است معرفت

اگر ساکت از راه سلوک غیر معتاد در مرتبه از مرتب فوق است که رب اوست برسد و آنکه بدان اهم رسد در آن مرتبه غفانی و تسلیک گردد و غفانی المدد در آن صورت گفتن نیز درست است همچنین است بقایان مرتبه تحصیل فنا فی الله بدان اهم باعتبار است که آن مرتبه اولی است از مراتب سایر اقلیه معرفت سلوک انواع است بعضی را به تقدم جذب است و بعضی را بجز جذب بر سلوک شان مقدم است و جماعه را در اثنای قطع منازل سلوک جذب حاصل میشود و جماعه را به تنازل سلوک میسر میشود اما تا جذب بر نرسند تقدم جذب همچو میان راست و باقی اقسام همچین تعلق و در سلوک همچنان عبارات اوسط مقامات عشره مشهوره است بر تریب و تفصیل و در سلوک همچون خلاصه مقامات عشره حاصل میشود بر تریب و تفصیل کار سه ندارد علم بوجدت وجود و مانند آن را اما در میان و سعیت و انیه بجز به مقدم یا متوسطه است است سلوک خالص جذب نهنسین با ایشال این علوم مناسب نیست چنانکه بالا گذشت و حق الیقین نتحصیان را نیز معلوم مناسبه توحید وجود نیست هر چنانچه حق الیقین بمقام مناسب آجاب توحید وجود کرده اند آن حق الیقین مجذوبان مبتدی یا متوسطه است معرفت بعضی مشایخ فرموده اند که چون کار طالب بجز به برسد بعد از راه بر همان جذب است و بس یعنی احتیاج متوسطه را بهر دیگر نماند و همان جذب کافی است اگر این جذب جذب سیری امداراده نموده اند بلی کافی است اما لفظ را بهر نسبت فی این اراده است چه بعد از سیری فی الله سافتی نیست که در قطع آن مستجاب بر اهر باشد و همچنین جذب به مقدم هم را نیست چنانکه متبادر از عبارات است پس ناچار جذب متوسطه اراده نموده باشند و کفایت او در وصول مطلوب

بسیار است که در این علم بجز به برسد بعد از راه بر همان جذب است و بس یعنی احتیاج متوسطه را بهر دیگر نماند و همان جذب کافی است اگر این جذب جذب سیری امداراده نموده اند بلی کافی است اما لفظ را بهر نسبت فی این اراده است چه بعد از سیری فی الله سافتی نیست که در قطع آن مستجاب بر اهر باشد و همچنین جذب به مقدم هم را نیست چنانکه متبادر از عبارات است پس ناچار جذب متوسطه اراده نموده باشند و کفایت او در وصول مطلوب

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی من بعدنا

معلوم نمیشود چه بسیار از سوره سلطان در وقت حصول این جذب از خروج بنفوس تعاضد نموده اند و همان
 جذب را جذب نهایت انگاشت اگر کافی سے بود و اثناء راه میگذشت آن س جذب متقدم چون محبوبان
 تعلق دارد اگر کافی باشد گنجایش دارد و محبوبان را بقلاب غایت خواهند کشید و در اثناء طریق نخواهند
 گذاشت آن این کفایت در حق جمع جذبات متقدم هم منوعست جذب که انجام کار او بسبب
 کشد کافی است و اگر بسبب نیاید مجزوب بهتر است از محبوبان نیست خاتمه طائفه از شایع
 کلام الله تعالی آنکه گفتیم گفته اند که تجلی ذاتی مثل شعور است و محط حس بعضی ایشان از
 حال خود چنین گفته اند که در وقت ظهور این تجلی ذاتی تا مدتی قیاس حرکت افتاده بود و دم و دم
 سے انگاشت و بعضی دیگر منع کلام و جودان در تجلی ذات کرده اند حقیقت این سخن آنست که این تجلی
 ذات در پرده اسعی است از آنها و بقاء پرده بواسطه بقایای اثر وجود صاحب تجلی است و آن
 بی شعوری بواسطه آن بقیه است اگر تمام فانی میگشت و ببقا باشد شرف می شد آن تجلی
 هرگز او را بشعور نمیساخت شعور محرقی مالتک اری من بعمش بدها و من هکذا که کیف محرقی
 اول مایس نار است هر آینه بسوزد و متلاشی شود و فانی میگردند نار است که کیف محرقی بلکه گویم آن
 تجلی که در پرده است تجلی ذات نیست داخل تجلی صفات است تجلی ذات که مخصوص آن حضرت است
 علی الصلوة والسلام و الغیبة تجلی بی پرده است و علامت پرده بشعوری است و بشعوری
 از دوریست و دلیل بی پروگی شعور است و شعور در کمال حضور است بزرگی انحال صاحب
 این تجلی که با اصالة والا استقلال است چنین خبر داد و علی الغفران آنجا که گفت سوسه
 بیوش رفت بیک پر تو صفت ۴ نوعین ذات می نگری و می بینی به تو همین تجلی ذاتی که
 بی پرده است محبوبان را دومی است و محبوبان را بزنی در کار که اندان محبوبان رنگ ارواح شان
 گرفته اند آن نسبت در کلیه ایشان سرایت کرده است و در محبوبان این سرایت بسبب قدرت است
 و آنچه در حدیث نبوی علیه السلام است آنها و من الصیبات الملهات واقع شده است

لک تقدیم نمیشود
 و متوجهی نمیشود
 که تجلی ذاتی است
 که در این حالت
 که در این حالت
 که در این حالت
 که در این حالت
 که در این حالت
 که در این حالت
 که در این حالت
 که در این حالت
 که در این حالت



وایشان است که در این کتاب خود را بر دیگران برتر می‌دانند و از ایشان گزند کرده اند

آن قایمیت اصلع ساخته است اولیک کا لاغایر بک هم اصلع و از شاخ هر که از نیت تیر
 خود خیر داده است مرادش لامکانیت قلب بوده باشد چه کافی هر چند وسیع است آنانگ است
 عرش با وجود عظمت و فراخی چون مکانیت هر آینه و جنب لامکانی که رحمت حکم دانه خزل
 بل اقل بلکه گویم این قلب چونکه محل تعلی انوار قدم شده است بلکه بقای بقایم یافته عرش و غیر
 اگر در واقعه خود منملاشی گردند و اثرش از بنجابانی مانند کما قال سيدنا الطائفة في هذا المقام
 ان تعدت اذا اقتربت بالفصل لم يبق له اثر ان لباسه است یکا که خاص بر بقای رون
 و خوشه اند که نیز این خصوصیت ندارد و در اصل دائره مکانند و تصیف بچونند لاجرم انسان غلبه
 حرم آمد جل استکاند بصبورت شے خلیفه شے است تا بر صبرت شے مخلوق نباشد حد
 شے را شاید و مخالفت را شایان نباشد محل بار امانت اصل خود تواند کرد و کمال عطا با انک
 لا کمطانا + قال تبارک و تعالی ان الله صمعت الایمانه علی السموات و الارض و علی الجبار
 قابین ان یحکموا و ارضفون منهما و حملها الاینان انه کان ظاهراً و ما حیا و لا یخفی
 علی نفسه یحیی من یموت و یموت من یموت ان یراهن اولا کما ان کبیر بنیر من شیخ لا یکون
 ادراک یعلق بالمتصوره کالعلمه که نسبت به الی المملوک بل العجز عن الادرک فی ذلک
 المرطین ادراک و الاعتراف بالجهل معرفه انهم معرفه بالله استکرم تخیرافیه متمسب
 اگر در بعض عبارات لفظی که در نظر فیه به نظر و قیبه است در شان او تعالی و تقدس واقع میشود
 محل برنگی میدان عبارت می آید که دو مراد کلام را مطابقت آراش علمارا ابل سنت میباید
 معرفت عالم پیغمبر و کسب بیظاهراتها و صفات الیه است تعالی شأنه و مرایای
 و کمالات ذاتیه او سبحانه و تعالی و او سبحانه و تعالی گنجی بود مکنون و مبرر بود مخزون
 خواست که از ظلمت ملاء عرض دهد و از اجمال تفصیل آرد و عالم را افریند تا دلالت کند بر اصل خویش
 و علامت باشد بر حقیقت خود پس عالم را باصل فاعل چون هیچ نسبت نیست الا انکه عالم مخلوق است

و در حقیقت حق با او است و او را هیچ کس با او نماند
 و او را هیچ کس با او نماند و او را هیچ کس با او نماند

و او را هیچ کس با او نماند و او را هیچ کس با او نماند
 و او را هیچ کس با او نماند و او را هیچ کس با او نماند

و او را هیچ کس با او نماند و او را هیچ کس با او نماند

است بر کلمات مخزونه او تعالی و تفکر کن با و را این هر حکمی که هست از جنس استخوان و
 است و معیت از سکر وقت و غلبه حالت اکابرستقیم الاحوال که از قبح صحیح ایشان را شریفی
 است و شسته اند ازین علوم مستوری و مستغنی اند اگر چه بعضی ایشان را در آشنای راه این علوم
 است و اما الاخره ازینها میگردد زانند و مطابق علوم شریعت علوم لدنی برایشان ایزاد میفرماید
 است از برای تحقیق این بحث بیان کنیم عاقلی خیریه و ذوقی که کلمات مخزونه خود را
 در علم خود آرد و فنون مکتوبه خود را بر کلام جملوه و در اینجا و حروف و اصوات نماید تا در پرده آن حروف
 است آن کلمات را معنی سازد و آن فنون را اظهار نماید پس درین صورت این حروف اصوات
 را با معانی خشنود و بلکه بان عالم موجود بیخ نسبت نیست الا آنکه آن عالم موجود اینهاست
 و اینها دو عالم اند بر کلمات مکتوبه او حروف و اصوات را معنی آن عالم چه بین آن معانی گفتن معنی ندارد و همچنین
 در عالم حروف و اصوات در این عادت غیره واقع است معانی بهمان صورت مخزونه اند آرس چون
 در میان معانی و صاحب معانی و در میان حروف و اصوات مناسبت و الیته و مدلولیت متحقق
 است بعضی معانی زائده غیره واقع در حقیقت آن عالم و معانی مخزونه او از آن
 است زائده منزه و مبراست و این حروف و اصوات در خارج موجودند آنکه آن عالم و معانی
 موجودند و آن حروف و اصوات او هم و خیالات اند پس عالم که عبارت از اسواس است
 معنی موجود است یا لکنی و الطی و الکر و التبعی تا آنکه عالم او هم و خیالات است این
 سبب بعینه مذهب سوفسطائی است که عالم را او هم و خیالات میدانند اثبات حقیقت در عالم
 است عالم را از او هم و خیالات نمی برد و حقیقت موجود شده عالم زیرا که عالم در این حقیقت
 است معنی است تمثیلیه مراد از مظهریت و قرآنیست عالم را اسما و صفات را قرآنیست اوست صورت
 اسما و صفات را با بقیه اسما در رنگ اسمی مخاطب معنی قرآنیست نمیشود و صفت
 صورت معنی معنی مظهریت و در رنگ اسمی صورت معنی چگونه کنجد به در کلمه که لایان سلطان

عالم حروف و اصوات
 عالم معانی
 عالم خیالات
 عالم اسما و صفات
 عالم قرآنیست
 عالم مظهریت
 عالم مکتوبه
 عالم مخزونه
 عالم حروف و اصوات
 عالم معانی
 عالم خیالات
 عالم اسما و صفات
 عالم قرآنیست
 عالم مظهریت
 عالم مکتوبه
 عالم مخزونه

صحت زیرا که بر آتش برایشان حقیقت و عاقلی حقیقت موجودند تا عالم را

چه کار دارد به معرفت کمال تابان آن سرور اعلیٰ العزله و السلامه و الخیرة اگر چه بواسطه
 اتباع آنحضرت علیه السلام و کلامه و الخیرة از تجلی ذات که بالاصالة خاصه آنحضرت است
 علیه السلام و کلامه نصیب و سایر انبیا را عینیت او و کلامه و الخیرات و الخیرات و الخیرات
 تجلیات صفات است و تجلی ذات اشرف است از تجلی صفات لیکن باید دانست که انبیا را اصل
 تبت و علیه السلام و الخیرات و الخیرات و تجلیات صفات مراتب قرب حاصل است که کمال تابان این
 است را نیست با وجود تجلی ذات بطریق تبعیت مثلاً شخصی بجهت جمال آفتاب در خارج عروج
 طے کرده با آفتاب برسد و در میان آفتاب و او غیر از مابقی رقیقه نماند و شخصی دیگر با وجود
 ذات آفتاب در عروج آن مراتب عاجز است هر چند میان او و آفتاب مابقی در میان نیست
 شک نیست که شخص اقل نزدیکتر است با آفتاب و حالت است بکالات و قیقه او پس در هر که
 قرب بیشتر است و معرفت زیاده تر فاضلتر است پس هیچ قلی از اولیای این امت که خیر الامم است
 با وجود افضلیت پیغمبر خویش بر مرتبه هیچ نبی از انبیا نرسد اگر چه او را بواسطه متابعت پیغمبر خویش
 از مقام مابعد افضلیت نصیب حاصل شود فضل کلی انبیا است اولیا کفلی انده و کفلی
 آخر الکلام به کمال الله سبحانه علیه ذلک و علی جمیع نعماته و السلامه و السلامه و السلامه
 افضل انبیا و علی جمیع اولیایه و المرسلین و المرسلین و المرسلین و علی المرسلین و علی المرسلین

عنه و کلامه و الخیرات
 با همسایگان نیست از
 تجلی ذات هر چه است

عنه و کلامه و الخیرات
 کمال تابان از دولت
 با انبیا و اولیای
 و خیرات

کمال تابان
 کمال تابان

عنه و کلامه و الخیرات
 کمال تابان از دولت
 با انبیا و اولیای
 و خیرات

و السلام علیکم
کتاب و وصفت نماز و ششم
 و السلام علیکم

بسیار بسیار بکپوری صدور یافته در منع از ادای صلوة نوافل جماعت مانند نماز عاشورا و شب
 و شبها غیره و اینهاست **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** الحمد لله الذي شرّفنا بمناجاة سيد
 المرسلين و جعلنا من آلِهِ اهل البيت و جعلنا من آلِهِ اهل البيت و جعلنا من آلِهِ اهل البيت
 بنيات الصلاة و رفع اعلام الهداية و كلنا إليه الأبرار و محبة الأختيار بآيد و انت

(۲۳)

مکتوبت سوم

ترجمہ سے از مصحح

مکتوبت سوم بہ عبد الرحیم المشہور بنما سخا نمان صد دریافت بجواب
 مکتوب او در منع نمودن از اخذ طریق از
 پیر ناقص و در بیان مضرت او و زجر کردن
 از اقا بیکہ شعیبہ اند باہل کفر حق بسمائہ
 و قتالی با یاقینان از اقبال خالی از حال
 و علم معر از اعمال نجات بخشند و محبت
 سید البشر کہ مبعوث است با شود و در
 علیہ و علی آلہ من الصلوٰت افضلها
 و من التسلیمات اکملها و رحم
 کنا و حق نقائے بر سیکہ آمین گفت
 برادر با سعادت و صداقت مکتوبت شمار
 و از جناب شہاب بان ترجمان حکایت نمود
 آنچه نمود پس این شعر بخواند
 مر جا گفتم سعدی و قاصدش فرزندہ
 از بے لفت زور غنائے فرستے

أرسل إلى عبد الرحيم المشهور
 بخان خاتان في جواب كتابته
 في المنع عن أخذ الطريق من التأخير
 وبيان مضرتة والمنع عن الألقاب
 الشبيهة بأهل الكفر بخانا الله
 سبحانه وإياكم عن المقال الخالي
 عن الحال والعلم المعر عن الأعمال
 بحممة سيد البشر المبعوث والرسول
 والأخمي عليه وعلى آل من الصلوات
 أفضلها ومن التسليمات أكملها
 ويذكر الله عبدا قال آمينا
 بلغ رسالتكم الأخ الصالح الصادق
 تليغا وحلي عن جنابكم بلسان
 الشيخ جان ما حكت فأنشدت
 أهلا لسعدى والرسول وجدا
 وجدا لرسول رحيب وجه الراسل

ترجمان الفتح و مضمون صحیح و ترجمان و عرض تقریر و کجیک لائندہ و در زبان ہامشہ ...

مکتوبت سوم بان ...
 ارسال شد ...
 و در زبان ہامشہ ...

عَلَّمَهَا الْآخِ الْقَابِلُ لِيُظْهِرَ لَهَا كَلِمَةَ
حَمْدِ اللَّهِ مُسَبَّحًا ذَهَبًا وَقَلْبًا فَعَلَّكَ كُرْ
مِنَ الْعُقُورِ أَنَّ الدُّنْيَا مَرْعَى الْأَجْرِيِّ
تَوَيْلُ لَنْ لَمْ يَزِدْ فِيهَا وَعَطَّلَ رَمَنْ
الْإِسْتِعْدَادُ وَاضَاعَ يَدْرَا لِعَمَالِ
وَمَا يَبْعِي أَنْ يُعْلَمَنَّ إِضَاعَةَ الْأَرْضِ
وَتَعْطِيلُهَا إِنَّمَا يَنْ لَا يَزِدْ فِيهَا
شَيْئًا أَوْ لَعْنَى فِيهَا يَدْرَا جَيْشًا
فَأَسَلًا وَهَذَا الْقِسْمُ مِنَ الْإِضَاعَةِ
أَشَدُّ مَضَرَّةً وَالْتَرَفُّدُ مِنَ الْقِسْمِ
الْأَوَّلِ كَمَا لَيْحُهُ وَنَحَبْتُ الْمَدْرُ وَمَلَأَهُ
بِأَنْ أَخَذَ الْفَرْقِ مِنَ السَّالِ الْبَرِ
الْقَائِصِ وَسَلَّكَ مَسَلَّةً لِأَنَّ الْقَائِصَ
مَرَجِبٌ هُوَ مَتَّبِعٌ وَمَا يَتَّبَعُ
يَا لَهْوِي لَا يُؤْتِرُونَ أَشْرَاعَانَ
عَلَى لَهْوِي فَيَكْصُلُ ظَلْمَةٌ عَظْمَةٌ
وَلَانَ الْقَائِصُ لَا يُمَيِّزُ بَيْنَ الطَّرِيقِ
لِلْمُؤَصِّلِ إِلَى اللَّهِ مُسَبَّحًا نَهْ دَيْنَ الطَّرِيقِ
الْبَتِّي لَا تُؤَصِّلُ إِلَيْهِ مُسَبَّحًا نَهْ أَدْهُوَ

تسے برادر قابل ظهور کمال حق سبحانہ
و قابل فعلیت شمار از قوت بنقصہ ظهور
جلوہ وہ۔ چنان کہ دنیا مزرعت اجرت
است وائے است بران کس کہ درو چیز
نکارید و زمین استعداد خود را ملاحظہ داشت
و پذیر اعمال را ضائع ساخت و باید داشت
کہ اضاعت زمین تو طیل آن بدو طریق است
یکی آنکہ اندر هیچ حکم و دیگر آنکہ تخم ناپاک
و بد بریزد و این قسم از اضاعت بد نسبت اول
مضر است او اشد است و فساد او اکثر چنانکہ مخفی
نیست و جاشیت بدو فساد آن بدین نوع
است کہ طریق را از سائلک ناقص اخذ
نمود و بسککش رفتن گرفت زیرا کہ ناقص را
ہوئے است متبوع و متشوب بہ ہوا را
تا شیک نہ و بر تقدیر تاثیر اعانت است
مرہ را پس ثمرہ آن ظلمت است ظلمت
و نیز ناقص را بدین سبب کہ او اصلا
واصل نیست میان طرق موصلہ حق سبحانہ
و میان طرق غیر موصلہ با و سبحانہ اقیانے

عَلَّمَهَا الْآخِ الْقَابِلُ لِيُظْهِرَ لَهَا كَلِمَةَ
حَمْدِ اللَّهِ مُسَبَّحًا ذَهَبًا وَقَلْبًا فَعَلَّكَ كُرْ
مِنَ الْعُقُورِ أَنَّ الدُّنْيَا مَرْعَى الْأَجْرِيِّ
تَوَيْلُ لَنْ لَمْ يَزِدْ فِيهَا وَعَطَّلَ رَمَنْ
الْإِسْتِعْدَادُ وَاضَاعَ يَدْرَا لِعَمَالِ
وَمَا يَبْعِي أَنْ يُعْلَمَنَّ إِضَاعَةَ الْأَرْضِ
وَتَعْطِيلُهَا إِنَّمَا يَنْ لَا يَزِدْ فِيهَا
شَيْئًا أَوْ لَعْنَى فِيهَا يَدْرَا جَيْشًا
فَأَسَلًا وَهَذَا الْقِسْمُ مِنَ الْإِضَاعَةِ
أَشَدُّ مَضَرَّةً وَالْتَرَفُّدُ مِنَ الْقِسْمِ
الْأَوَّلِ كَمَا لَيْحُهُ وَنَحَبْتُ الْمَدْرُ وَمَلَأَهُ
بِأَنْ أَخَذَ الْفَرْقِ مِنَ السَّالِ الْبَرِ
الْقَائِصِ وَسَلَّكَ مَسَلَّةً لِأَنَّ الْقَائِصَ
مَرَجِبٌ هُوَ مَتَّبِعٌ وَمَا يَتَّبَعُ
يَا لَهْوِي لَا يُؤْتِرُونَ أَشْرَاعَانَ
عَلَى لَهْوِي فَيَكْصُلُ ظَلْمَةٌ عَظْمَةٌ
وَلَانَ الْقَائِصُ لَا يُمَيِّزُ بَيْنَ الطَّرِيقِ
لِلْمُؤَصِّلِ إِلَى اللَّهِ مُسَبَّحًا نَهْ دَيْنَ الطَّرِيقِ
الْبَتِّي لَا تُؤَصِّلُ إِلَيْهِ مُسَبَّحًا نَهْ أَدْهُوَ

عَلَّمَهَا الْآخِ الْقَابِلُ لِيُظْهِرَ لَهَا كَلِمَةَ
حَمْدِ اللَّهِ مُسَبَّحًا ذَهَبًا وَقَلْبًا فَعَلَّكَ كُرْ
مِنَ الْعُقُورِ أَنَّ الدُّنْيَا مَرْعَى الْأَجْرِيِّ
تَوَيْلُ لَنْ لَمْ يَزِدْ فِيهَا وَعَطَّلَ رَمَنْ
الْإِسْتِعْدَادُ وَاضَاعَ يَدْرَا لِعَمَالِ
وَمَا يَبْعِي أَنْ يُعْلَمَنَّ إِضَاعَةَ الْأَرْضِ
وَتَعْطِيلُهَا إِنَّمَا يَنْ لَا يَزِدْ فِيهَا
شَيْئًا أَوْ لَعْنَى فِيهَا يَدْرَا جَيْشًا
فَأَسَلًا وَهَذَا الْقِسْمُ مِنَ الْإِضَاعَةِ
أَشَدُّ مَضَرَّةً وَالْتَرَفُّدُ مِنَ الْقِسْمِ
الْأَوَّلِ كَمَا لَيْحُهُ وَنَحَبْتُ الْمَدْرُ وَمَلَأَهُ
بِأَنْ أَخَذَ الْفَرْقِ مِنَ السَّالِ الْبَرِ
الْقَائِصِ وَسَلَّكَ مَسَلَّةً لِأَنَّ الْقَائِصَ
مَرَجِبٌ هُوَ مَتَّبِعٌ وَمَا يَتَّبَعُ
يَا لَهْوِي لَا يُؤْتِرُونَ أَشْرَاعَانَ
عَلَى لَهْوِي فَيَكْصُلُ ظَلْمَةٌ عَظْمَةٌ
وَلَانَ الْقَائِصُ لَا يُمَيِّزُ بَيْنَ الطَّرِيقِ
لِلْمُؤَصِّلِ إِلَى اللَّهِ مُسَبَّحًا نَهْ دَيْنَ الطَّرِيقِ
الْبَتِّي لَا تُؤَصِّلُ إِلَيْهِ مُسَبَّحًا نَهْ أَدْهُوَ

عَلَّمَهَا الْآخِ الْقَابِلُ لِيُظْهِرَ لَهَا كَلِمَةَ
حَمْدِ اللَّهِ مُسَبَّحًا ذَهَبًا وَقَلْبًا فَعَلَّكَ كُرْ
مِنَ الْعُقُورِ أَنَّ الدُّنْيَا مَرْعَى الْأَجْرِيِّ
تَوَيْلُ لَنْ لَمْ يَزِدْ فِيهَا وَعَطَّلَ رَمَنْ
الْإِسْتِعْدَادُ وَاضَاعَ يَدْرَا لِعَمَالِ
وَمَا يَبْعِي أَنْ يُعْلَمَنَّ إِضَاعَةَ الْأَرْضِ
وَتَعْطِيلُهَا إِنَّمَا يَنْ لَا يَزِدْ فِيهَا
شَيْئًا أَوْ لَعْنَى فِيهَا يَدْرَا جَيْشًا
فَأَسَلًا وَهَذَا الْقِسْمُ مِنَ الْإِضَاعَةِ
أَشَدُّ مَضَرَّةً وَالْتَرَفُّدُ مِنَ الْقِسْمِ
الْأَوَّلِ كَمَا لَيْحُهُ وَنَحَبْتُ الْمَدْرُ وَمَلَأَهُ
بِأَنْ أَخَذَ الْفَرْقِ مِنَ السَّالِ الْبَرِ
الْقَائِصِ وَسَلَّكَ مَسَلَّةً لِأَنَّ الْقَائِصَ
مَرَجِبٌ هُوَ مَتَّبِعٌ وَمَا يَتَّبَعُ
يَا لَهْوِي لَا يُؤْتِرُونَ أَشْرَاعَانَ
عَلَى لَهْوِي فَيَكْصُلُ ظَلْمَةٌ عَظْمَةٌ
وَلَانَ الْقَائِصُ لَا يُمَيِّزُ بَيْنَ الطَّرِيقِ
لِلْمُؤَصِّلِ إِلَى اللَّهِ مُسَبَّحًا نَهْ دَيْنَ الطَّرِيقِ
الْبَتِّي لَا تُؤَصِّلُ إِلَيْهِ مُسَبَّحًا نَهْ أَدْهُوَ

در معرفت

این که در این اسم و مستطابا مبعوثان
لله سبحانه ورسوله علیه الصلاة
والسليمات والمسئلون مأمورون بهذا
اهل الكفر والغلظة عليهم فالتعالي
عن مثل هذا الاسم القبيح واجب
وما وقع في عبارات بعض المشائخ
قد سأل الله تعالى أمرهم فغلبت
السكينة من مدح الكفر والتعقيب
على سبب الزنار و امثال ذلك فمض
عن الظاهر وحمول على التأويل فان
كلام السكاري يجعل ويصرف عن
الظاهر المتبادر فالقسم معدود
بخيبة السكاري في اركان هذه المخطوطة
مع ان كفا الحقيقة نقص بالنسبة
الى اسلام الحقيقة عند اكابر هؤلاء
وعبر السكاري غير معدود في تقليد
لا عند هم ولا عند اهل الشرع لان
لكل شئ موبيا ووقفا خاصا صلح
ذلك الشئ في ذلك اليوم وجمع في آخر

زیرا که این اسم و مستطابا مبعوثان است
نزد حق سبحانه ورسول او علیه الصلوة
والسلام و اهل اسلام مأمور اند بحدوث
اهل کفر و تشنه و نمودن بر ایشان پس ازین
اسم قبیح احتراز واجب است و آنچه در
عبارات بعض مشائخ قد سأل الله تعالی امرهم
در غلبات سکری مدح کفر و تعقیب بر تشنه
زنار و امثال آن واقع شده است پس از
ظاهر خود مصروف است و بزنا و ایله از تامل
محمول زیرا که کلام سکری بر مفهوم محمول
عمل کرده میشود و از ظاهر متبادر خود
مصروف چه ایشان با عیث غلبه سکری
در از کتاب این مخطوبات معذور اند
با وجودیکه کفر حقیقه تنقص است نسبت
اسلام حقیقه نزد این بزرگواران و غیر
سکری در تعلید ایشان معذور نیستند
نزد ایشان و نه نزد اهل شرع چه هر چه را موسی
است خاص و وقت که آن چیز در آن
موزون و زیبا میباشد و بوسه دیگر قبیح

لأن هذا الاسم ومستطابا مبعوثان
لله سبحانه ورسوله علیه الصلاة
والسليمات والمسئلون مأمورون بهذا
اهل الكفر والغلظة عليهم فالتعالي
عن مثل هذا الاسم القبيح واجب
وما وقع في عبارات بعض المشائخ
قد سأل الله تعالى أمرهم فغلبت
السكينة من مدح الكفر والتعقيب
على سبب الزنار و امثال ذلك فمض
عن الظاهر وحمول على التأويل فان
كلام السكاري يجعل ويصرف عن
الظاهر المتبادر فالقسم معدود
بخيبة السكاري في اركان هذه المخطوطة
مع ان كفا الحقيقة نقص بالنسبة
الى اسلام الحقيقة عند اكابر هؤلاء
وعبر السكاري غير معدود في تقليد
لا عند هم ولا عند اهل الشرع لان
لكل شئ موبيا ووقفا خاصا صلح
ذلك الشئ في ذلك اليوم وجمع في آخر

این که در این اسم و مستطابا مبعوثان
لله سبحانه ورسوله علیه الصلاة
والسليمات والمسئلون مأمورون بهذا
اهل الكفر والغلظة عليهم فالتعالي
عن مثل هذا الاسم القبيح واجب
وما وقع في عبارات بعض المشائخ
قد سأل الله تعالى أمرهم فغلبت
السكينة من مدح الكفر والتعقيب
على سبب الزنار و امثال ذلك فمض
عن الظاهر وحمول على التأويل فان
كلام السكاري يجعل ويصرف عن
الظاهر المتبادر فالقسم معدود
بخيبة السكاري في اركان هذه المخطوطة
مع ان كفا الحقيقة نقص بالنسبة
الى اسلام الحقيقة عند اكابر هؤلاء
وعبر السكاري غير معدود في تقليد
لا عند هم ولا عند اهل الشرع لان
لكل شئ موبيا ووقفا خاصا صلح
ذلك الشئ في ذلك اليوم وجمع في آخر

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
اللهم صل على محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين اصطفى لك الموعود
اللهم صل على محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين اصطفى لك الموعود
اللهم صل على محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين اصطفى لك الموعود

عبارت از یادداشت است که نهایت مرتبه کمال است حضرت خواجه معتمد الخالق نجفی از این فرموده اند قدس سره الله تعالی سرکه که در آن یادداشت پذیرا است یعنی مرتبه زیر نیست مقصود از اظهار این قسم احوال ترغیب طالبان این طریق علییه است هر چند که منکران را غیر از انکار نخواهد افزود و یقیناً به گفته آن فقید عارف به گفته آن مکتومی هر آن که بخواهد آفات را واکمه و در پیش نقشه خود مردانه است به آب نیل است و بقبطی چون نمودم قوم موسی را نه خون بود آب بود و کتبت که مری الان کرامت

مشبهت و حکم

نیز بیایم تا بآبی سینه محمود صدور یافته در ترغیب بر صحبت شیخ کامل متکلم اجتناب از صحبت ناقص و مبتدیان است ذلت حق سبحانه و تعالی از دیادی و طلب خود کرد است فرموده از هر چه سنانی وصول بطلب است اجتناب تمام میسر گرداناد و حضرت سیدنا البکر بن عزیق الهمیری علیه السلام و نقلی الیه الصلوات و التحیات کانت التفات نامه گرامی مشرف ساخت چون طلب از طلب و شوق و شمع از زور و تعیش بود در نظر بسیار زیاده و آمده چه طلب متشخص حصول است و زور مقدوره وصول مقصود و عزیز میفرماید اگر نخواستی و اوندادی نخواستی حصول طلب را نعمت عظمی و است از هر چه مخالفت است احترازی باید نمود و مبادا فتوری و روی راه یابد و بروی در آن حرارت تاثیر نماید و معظم ترین اسباب محافظت آن قیام بشکر است بحصول آن دولت کائنات شکر کنیم و لا یدرک کم و و و امام اینجا و تضرع است بجناب تبار خداوندی و سلطانه تا وجه طلب او را از کعبه جهال لایزال خود مصروف نگرداند اگر حقیقت اینجا تضرع میرسد صورت تضرع و نیاز مندی را از دست نمی بایزداد و کائنات گفته تکلیف است کتب کلام این ستم

صحة امر اصل را تا حسن بچوان ۱۱

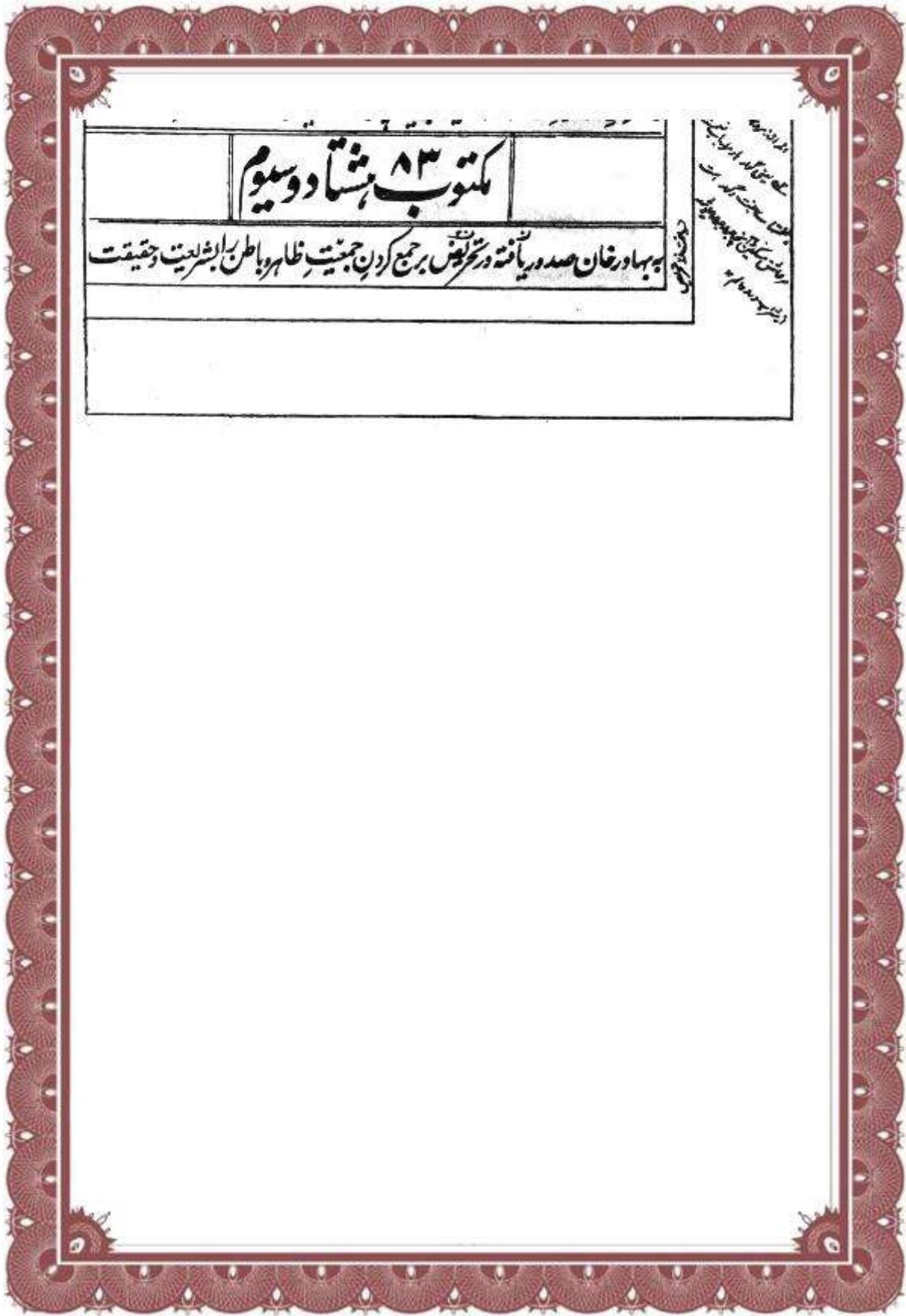
طلب از انکار نخواهد افزود و یقیناً به گفته آن فقید عارف به گفته آن مکتومی هر آن که بخواهد آفات را واکمه و در پیش نقشه خود مردانه است به آب نیل است و بقبطی چون نمودم قوم موسی را نه خون بود آب بود و کتبت که مری الان کرامت

نیز بیایم تا بآبی سینه محمود صدور یافته در ترغیب بر صحبت شیخ کامل متکلم اجتناب از صحبت ناقص و مبتدیان است ذلت حق سبحانه و تعالی از دیادی و طلب خود کرد است فرموده از هر چه سنانی وصول بطلب است اجتناب تمام میسر گرداناد و حضرت سیدنا البکر بن عزیق الهمیری علیه السلام و نقلی الیه الصلوات و التحیات کانت التفات نامه گرامی مشرف ساخت چون طلب از طلب و شوق و شمع از زور و تعیش بود در نظر بسیار زیاده و آمده چه طلب متشخص حصول است و زور مقدوره وصول مقصود و عزیز میفرماید اگر نخواستی و اوندادی نخواستی حصول طلب را نعمت عظمی و است از هر چه مخالفت است احترازی باید نمود و مبادا فتوری و روی راه یابد و بروی در آن حرارت تاثیر نماید و معظم ترین اسباب محافظت آن قیام بشکر است بحصول آن دولت کائنات شکر کنیم و لا یدرک کم و و و امام اینجا و تضرع است بجناب تبار خداوندی و سلطانه تا وجه طلب او را از کعبه جهال لایزال خود مصروف نگرداند اگر حقیقت اینجا تضرع میرسد صورت تضرع و نیاز مندی را از دست نمی بایزداد و کائنات گفته تکلیف است کتب کلام این ستم

صحة امر اصل را تا حسن بچوان ۱۱

این محافظت تا زمان وصول شیخ کامل مکمل است بعد از آن تفویض مرادات خود است بان
 بزرگ و در رنگ سیت شدنت و دوست غشال فتائی اول فتائی فی شیخ است و آن فنا
 ثانیاً وسیله فتائی آمدی گردد و در زمان ردی که چشم تست احوال به معبود تو برت اول
 نیز اگر طریق افاده دستفاده منبئی برنا سبت طرقتین است ابتدا طالب را بواسطه کمال
 و نامت و خاست مناسبتی بجانب اقدس عو سلطانه نیت برزخی ذی جبین در کار است
 و آن شیخ کامل مکمل است قوی ترین اسباب فتور و طلب انابت است شیخ ناقص که بسبب
 و جذب کار را تمام نکرده باشد شیخی خود را کشیده است طالب اصحبت او هم قائل است انابت
 او مرض مملک استعدا و بلند طالب را این چنین صحبت پرستی می آرد و از زوره جسیض می اندازد
 ششامریضیکه از طبیب ناقص دار و خورد دراز و یا مرض خودی گوشه و قابلیت از اهل مرض و ضلال
 می سازد هر چت آن دار و در است و انغوی از تخفیف بخشه انانی الحقیقت لغز ضررت این
 مرضی اگر فضا طبیب حافظ برسد آن طبیب اول فکر از ال تاثیر آن دارومی نماید و سهلات مناسبت
 میفرماید بعد از زوال آن تاثیر فکر از ال مرض میکند به طریق این بزرگواران قدس الله تعالی
 آنکه از هم بر صحبت است و بگفت و شنود کاری نمی کشاید بلکه سستی و طلب پیدای آرد احتمال
 دار و که بعد از چند گاه بجانب دلی و اگر میری واقع شود اگر جزیه خود را رسانند و مشافقت چیزی اخذ
 نموده بیعت باز گردند گنجایش آرد و زیاده برین تصدیع است بقية الاحیوة للسؤل عنهما
 آنکه جناب شیخت پناهی معارف دست آگاهی میان شیخ تاج در آن صوبه مستقیم اند و بزرگ آنا
 استعدا و شمارا بطریق ایشان مناسبت کم است بل رابطه مناسبت حصول مطلوب معسر است
 و اگر کمتر بود که اگر گاه چه بره از احوال خودی نوشته باشد تا بان تقریب ازین جانب چه چیز
 نوشته شود مناسبت چه سبب اخلاص ازین راه همواره در حرکت می باشد و انست لامر

این شیخ کامل مکمل است قوی ترین اسباب فتور و طلب انابت است شیخ ناقص که بسبب جذب کار را تمام نکرده باشد شیخی خود را کشیده است طالب اصحبت او هم قائل است انابت او مرض مملک استعدا و بلند طالب را این چنین صحبت پرستی می آرد و از زوره جسیض می اندازد ششامریضیکه از طبیب ناقص دار و خورد دراز و یا مرض خودی گوشه و قابلیت از اهل مرض و ضلال می سازد هر چت آن دار و در است و انغوی از تخفیف بخشه انانی الحقیقت لغز ضررت این مرضی اگر فضا طبیب حافظ برسد آن طبیب اول فکر از ال تاثیر آن دارومی نماید و سهلات مناسبت میفرماید بعد از زوال آن تاثیر فکر از ال مرض میکند به طریق این بزرگواران قدس الله تعالی آنکه از هم بر صحبت است و بگفت و شنود کاری نمی کشاید بلکه سستی و طلب پیدای آرد احتمال دار و که بعد از چند گاه بجانب دلی و اگر میری واقع شود اگر جزیه خود را رسانند و مشافقت چیزی اخذ نموده بیعت باز گردند گنجایش آرد و زیاده برین تصدیع است بقية الاحیوة للسؤل عنهما آنکه جناب شیخت پناهی معارف دست آگاهی میان شیخ تاج در آن صوبه مستقیم اند و بزرگ آنا استعدا و شمارا بطریق ایشان مناسبت کم است بل رابطه مناسبت حصول مطلوب معسر است و اگر کمتر بود که اگر گاه چه بره از احوال خودی نوشته باشد تا بان تقریب ازین جانب چه چیز نوشته شود مناسبت چه سبب اخلاص ازین راه همواره در حرکت می باشد و انست لامر



مکتوب هشتم و سیوم

به بهار و رخان صد و ریافته در شرح بعضی بر جمع کردن جمعیت ظاهر و باطن بر ایشاعت و حقیقت

در شهر کربلا / در روز شنبه / در ماه ربیع الثانی / در سال ۱۲۸۴ / در شهر کربلا

تعل است احکام و علومیکه بموجب شریعت غرامیین و معلوم شده اند بعد از تحقق حقیقت
حق یقین همین احکام و علوم بصورتها تفصیل منکشف میگردد و از غنیت بشادوت
می آید و چشم گنبد و محفل عمل از میان بر میخیزد و علامات و وصول حقیقت حق یقین
مطابقت علوم و معارف آن معام است بیلوم و معارف شرعیه و آسمونی مخالفت است
و دلیل است بر عدم وصول حقیقت استخالف و هر خلافیکه بشریعت و علم و عقل از هر که واقع شده
است از شاخ طریقت نبوی بر سر وقت است و سر وقت نمی باشد الا در ثانیه راه منتهیان
نهایت نهایت راه صفاست وقت مغرب ایشان است حال مقام تابع کمال شان بیت
صوفی این وقت آمد در حال به لیک صافی فارغ است از وقت و حال به پس مستحق شد که
خلاف شریعت علامت عدم وصول است بحقیقت کار در عبارات بعضی از شاخ و قسمت
که شریعت پوست حقیقت است حقیقت مغرب شریعت این عبارت هر چند از بی استقامتی تکلم
این کلام خبر میدهد بلکه تواند بود که مرادش آن باشد که جعل نسبت بمفصل حکم پوست دارد و نسبت
بمعرف و استدلال در جنب کشف در رنگ قشربت نسبت به لب اما اکابرستقیم الاحوال ایتیان
اشمال این عبارات متوجه را تجویز نمی نمایند و فرق جز به اجمال و تفصیل و استدلال و کشف مذکور
نمی سازند سائلی از حضرت خواجہ نقشبند قدسی رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ که از کس سوال کرده مقصود از
سیر و سلوک چیست فرمودند تا معرفت اجمالی تفصیلی گردد و استدلالی کشفی شود و ترجمت الله
سُبْحَانَهُ الشَّهَاتِ وَالْاِسْتِقَامَةَ عَلَى الْمَشْرِيقَةِ عَلَا و كَلَامَا كَوْنَتْ لِلَّهِ تَعَالَى وَ سَلَامُهُ
عَلَى صَاحِبِهَا بَقِيَّةِ الْقَصْدِ لَعَلَّكَ حَالِ قَيْدِ دُعَايِمَانَ شَيْخِ مُصْطَفَى شَرِيحِي اَوَّلَسُّلِ قَاضِي شَرِيحِ
اند پران ایشان بزرگ بودند وظائف و وجه مدد معاش بسیار داشتند مشار الیه از تقدیر
آسپد معاش مضطرب است آسپد و فرامین همراه گرفته متوجه لشکر شده است التقات نموده
مسنده

له صانع
عليه السلام
تفصيل
عليه السلام
و وقت
مستحق
مستحق
مستحق
مستحق
مستحق

مع تقدیر آسپد معاش گزیدن و گردان

مستحق
مستحق
مستحق
مستحق
مستحق
مستحق
مستحق

بیتعلق العلم بالاجبی سبحانه بدأ به تعالی بطرف المصنوع لا یطویر المصنوع...
 یعصم بینه السال ومصلی الله تعالی علی سیدنا محمد وآله الطاهرین وسلم وبارک والسلاؤه والارض...

مکتوب صدوم (۱۰۱)

نیز بجلا حسن کشمیری صدور یافته در روز جمعه که کابلان را ناقص تصور کرده زبان اعتراض
ورازی نماید الحقن الله سبحانه کما کفر واصله بالکفر مفاوضه شریفه مولانا محمد صدیق
را نسید بختل الله سبحانه که در افتادگان رافرامش ساخته اند مخاطباتی که نفس موجب
تظاهیر او نموده بودند فی الجمله بوضع بیست آرمی هر اعتراضی که نفس ارند در زمان امارگی
مسلم است اما بعد از حصول اطمینان مجال اعتراض نیست چه نفس درین موطن از حق سبحان
را حق وحق سبحان از وی رضی پس از فرضی و مقبول است بر قبول اعتراض میوه و دست او هر چه
حق است بجا نیرا که حصول این دولت ووزمان تخلفی با تکلان الله است ساحت فخر
او ادا اعتراض با پست فخرتان بلند است هر چه میگویم با عائد است بعیت آگه از خویشین
چونیت چنین نه چه خبر دارد از چنان چنین به لباس است که جاپلان از کمال جهل نفس
سلطنته را با تارگی تصور میکنند و احکام امارگی بطلند اجزای نمایند چنانکه کفار انبیاء علیه
الصلوات والتسلیمات و درنگ ساز بشود بسته از کلمات نبوت انکار نموده اند اعادت الله
سبحانه عن اربک ارض کلا لاک کیر و کلا رمتنا بعینهم علیهم الصلوات والتسلیمات

مکتوب صدوم (۱۰۲)

بلا نظر صدوریانت در بیان آنکه محب هم در قرض بسود مجموع مطلق است نه زیادتی فقط

لله ذی الجلال و الاکرام...
 ما در کتاب...
 حق سبحان...
 از این...
 از این...
 از این...

کاملان را ناقص تصور کرده

که اکل آن از صورت گزشتیم به حقیقت پوشیده باشد و از ظاهر بر باطن آریده ظاهر غذا
نمونه ظاهر او باشد و باطن غذا شکل باطن او و لایحه ظاهر او مقصود است و اکل آن درین
تصویرت سعی کن بالقهر رسازی که بعد از آن چند آله میجویی بخور و همین ترکیب غذا
است مصاحب غذا و در بین افطار تا خیر تحریر اسلام

کتاب صد شصت و یکم (۱۶۳۰۰) و شصت و یکم

بسیاوت و تقابیت پناهی شیخ فرید صدر یافته در بیان آله اسلام و کفر ضد یکدیگر اندر جمیع
جمع شدن این دو ضد مخالف است و عزت دادن یکی را ستون خواری دیگر است و این
امری که قال سلّمه الله تعالی فی تذلّیل الکفار و عدم الاختیار لکم مع معینان منّا لهذا
الاختیار و در بیان آله دنیا و آخرت نیز ضد یکدیگر اند و آنچه لایحه الایمان علیکم
و هذا انما لی الاسلام و جعلنا من امة محمد علیکم الصلوة و الحجة و انما کفر و نماز
و این و بسته با تابعین است و پس علیه و علی الیه من الصلوات انقضیها و این
التشکیکات آله که تابعت او علیهم الصلوة و السلام و بیان احکام اسلام است و رفع
از کفر و چه اسلام و کفر ضد یکدیگر اند و بگناید که موجب نفع دیگر است احتمال جمع شدن
این دو ضد مخالف است و عزت دادن یکی را ستون خواری دیگر است حق سبحانه و تعالی
صدیق خور و اعلم لی صبح و اللّٰه اعلم و میفرماید یا ایها المسلمون جهادوا کفار و المنافقین کفلفظ
علیهم پس غیر خود را که مرصوفی بخلیق عظیم است جهاد و کفار و غلظت بر ایشان امر فرمود
معلوم شد که غلظت بر ایشان داخل خلق عظیم است پس عزت اسلام و خواری کفر با کفر
است کسیکه اهل کفر اغزیروشت اهل اسلام را خواری ساخت عزیز و دشمن و عبودیت از آن است

اینست که در این کتاب
در بیان کفر و ایمان
و در بیان احکام اسلام
و در بیان عقوبت کفار
و در بیان عقوبت منافقین
و در بیان عقوبت مشرکین
و در بیان عقوبت کافران
و در بیان عقوبت فاسقان
و در بیان عقوبت فاجرین
و در بیان عقوبت ظالمین
و در بیان عقوبت سفاکین
و در بیان عقوبت فجارین
و در بیان عقوبت مفسدین
و در بیان عقوبت کاسران
و در بیان عقوبت فاسقان
و در بیان عقوبت فاجرین
و در بیان عقوبت ظالمین
و در بیان عقوبت سفاکین
و در بیان عقوبت فجارین
و در بیان عقوبت مفسدین
و در بیان عقوبت کاسران

۲۲
 سلام
 در این کتاب از کتابخانه جامع مسجد جامع اصفهان
 شماره ثبت: ۱۳۰۰/۱۳۰۰/۱۳۰۰
 شماره ثبت: ۱۳۰۰/۱۳۰۰/۱۳۰۰
 شماره ثبت: ۱۳۰۰/۱۳۰۰/۱۳۰۰

و در لغت
 کلمه ایشان را بگویند
 کلمه ایشان را بگویند
 کلمه ایشان را بگویند

که البته ایشان را بگویند و بالا نشانند در مجالس خود جاو ادن و با ایشان مصاحبت نمودن
 و همزبانی کردن با ایشان و نهل اغراض است در رنگ سگان ایشان را دور باید داشت
 و اگر غرضی از اغراض دنیاوی با ایشان مربوط باشد و نه ایشان بیرون نشود و شوی بی اعتبار
 را مرغی داشته بقدر ضرورت با ایشان باید پرداخت و کمال اسلام آنست که ازان عرض
 دنیاوی نیز باید گشت و با ایشان نباید پرداخت حق بجهت آنکه در کلام مجید خود اهل کفر و دشمن
 و دشمن تغییر خود نموده است پس احتیاط و مواظبت با این دشمنان خدا و رسول اواز عظیم
 جنایات باشد اقل ضرر در مصاحبت و مخالفت این دشمنان آنست که قدرت اجبار احکام
 شرعی در حق خود کفری چون بگوید و حیای موانع آن سے آید و این ضرر بسیار عظیم است
 و دوستی و الفت با دشمنان خدا دشمنی خداست که در جمل و دشمنی میمیرد او علی الصلوات و السلام
 میشود و شخصی گمان میکند که او ازال اسلام است و تصدیق و ایمان با الله و رسول او آمانند
 که این قسم اعمال شنیع دولت اسلام او را پاک و صاف می برود و خود با الله من شرف و انفس کنا
 تین استیقات انکالک خوابه پندار که مرد و اصل است به حال غماجه پندار نیست
 کار این نابکاران استخر و خنیت است با سلام و اهل آن و منتظرند اگر قابو بیابند و ازال
 اسلام بر آرد با همه بر اهل برسانند یا کفر باز گردانند پس اهل اسلام راه هم شمس و کفار است که
 تکلیف همی که بچکان و نساب مسلمان ضرر نیست همواره در مقام خواری اینها باید بود چیزی
 ازال کفر که در هند و ستان بر طرف شده است بواسطه شومی مصاحبت اهل کفر است با
 سلاطین این دیار و مقصود اهل از جزیره کفرتن از ایشان خواری ایشان است و این خواری
 بعد است که از ترس جزیره چاهه خوب نمیتواند پوشید و به تحمل نمیتواند بود و همیشه مصاحبت ازلان
 میباشد از اضا سوال با دشمنان را چه میرسد که منع جزیره کفرتن کنند حق سبحانه و تعالی جزیره

کلمه ایشان را بگویند
 کلمه ایشان را بگویند
 کلمه ایشان را بگویند
 کلمه ایشان را بگویند
 کلمه ایشان را بگویند
 کلمه ایشان را بگویند

و در لغت
 کلمه ایشان را بگویند
 کلمه ایشان را بگویند
 کلمه ایشان را بگویند

والمعروف

لعل قال هذا قال الله
لا يظنون بالله ولا باليوم الآخر
وإن لم ينسوا ما أتواكم بالكتاب
فإنهم كفار كافرين

از بر آنست خواری ایشان وضع کرده است مقصود رسولی ایشان است و عزت و غلبه
اهل اسلام نسخ جو و هر که شوکت میجو و اسلام است به علامت حصول دولت اسلام
بفرض است با اهل کفر و عناد است با ایشان حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود ایشان را
بخش فرموده و در جاهست بر سر فرموده پس در نظر اهل اسلام میباید که اهل کفر چنین پلیدی است
و چون چنین میزند و مانند لاجرم او صحبت ایشان پذیر نمایند و در مجالست ایشان مشغول
چیزها از ایشان پرسیدن و بمقتضای علم انجیال کردن از کمال اغراض این دشمنان است
همچنانکه گفته اند ایشان طلب دروغه که بتوسط ایشان خواهد بود و حق سبحانه و تعالی در
کلام مجید خود میفرماید **وَإِن كَانُوا فِي شَكٍّ مِنْهُ لِيَخْتَلِفْ فِيهَا الْهَادُونَ وَخَالِفُوا هَذَا الْقَوْمَ لِيَتَذَكَّرُوا لَهَا لَئِن رَجَعُوا إِلَيْهَا لَعَنُوا أَلْأَعْيُنَ السَّاهِيَةُ لَأَخَذُوا مِنْهُمُ الْمَخْتَلِينَ**
است اجابت را در آنجا چنانچه احتمال انقیدر فساد لازم می آید که اغراض این سگان می افزاید ایشان
اگر عاقلان خواهند که در میان خود را وسیله خواهند آورد و خیال باید کرد که کار با کجا میکشد و از مسلمانی بوسه
نیمانند عزیز فرموده است تا یکی از شما دیوانه نشود مسلمانی نرسد و یوانگی حبارت او تو که دشمن است
از نفع و ضرر خود بوسه اعلائے کلمه اسلام با مسلمانی هر چه شود گو شود و اگر نشود گو نشود و چون
مسلمانی است رضای خدای عزوجل است و رضای پیغمبر حبیب او علیه الصلوة و السلام
وَالْحَقُّهُ وَوَلِّعَ مَعْظَمُ تَرَضَاكُمُ لَانِيَتِ رَضِيْنَا بِاللَّهِ سُبْحَانَهُ ذِكْرًا وَبِالْإِسْلَامِ ذِكْرًا
وَتَحَمَّلْ عَلَيْكَ الصَّلَاةَ وَالسَّلَامَ نَبِيًّا وَرَسُولًا مَصْرَعٌ هَمْزٌ بِرَيْحٍ بِيَا رَيْحٍ بَارِبٌ بِجُحْرٍ سِيدٌ
أَمْزٌ بِرَيْحٍ عَلَيْهِ وَعَلَى الْإِيمَانِ الصَّلَاةُ أَفْضَلُهَا مِنَ النَّسْلِ لِحَاثِ كَمَلَهَا وَالسَّلَامُ
اگر تو فایزین فایزین گشت مفصل تر ازین نوشته ارسال خواهد گشت همچنانکه اسلام ضد کفر است آخرت
نیز ضد دنیا است دنیا و آخرت جمع نشود ترک دنیا برود و نوع است نوعیست که از با حاکمان

و اینست که گفته اند ایشان طلب دروغه که بتوسط ایشان خواهد بود و حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود میفرماید و اینست که گفته اند ایشان طلب دروغه که بتوسط ایشان خواهد بود و حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود میفرماید

تعارف
بسم الله الرحمن الرحيم

۱۶۴

صلوات الله وسلامه عليه
رسول الله صلى الله عليه وسلم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين الذين جعلهم
الله للناس ائمةً صالحين
ونبأهم انبياءهم
مؤمنين حاشا
لأعدائهم

همت ترک کرده شود مگر بقدر ضرورت این هم اعلای ترک و نیاست نوعی دیگر است که از محرمات و شکیه
آن اجتناب کرده شود و با موردیها چنان متغیر نموده آید این هم زیره صمد این ابواب بسیار عزیز الوجود است
آسمان نسبت بعرش آمدن و دره ورنه بس عالیت پیش خاک توو پس ناچار از استعمال قهریب و فضی
و نیس حریر و امثال آن خاک که نیت مصطفویه علی مصلحتها الصلوات و السلام و القیمة آنرا
مخبر ساخته است اجتناب باید نمود و آوازی و قهریب و قهریب را اگر برای تحمل کنند فی الجمله نجاست
دارد اما استعمال آنها حرام است از آب و طعام خوردن درینها و خوشبوئی آمدن قهریب در آن
ساختن و جزآن القصیه حق سبحانه و تعالی و اثره اوس و مجامع بسیار وسیع ساخته است
تذات و شمعات با آنها در عیش و لذت زیاده ازان است که در امور محرمة است در بیامات غیر
حق است سبحانه و در محرمات عدم رضائ او تعالی عقل سلیم هرگز نتواند بیند که کسی
برای لذت که بقائے هم ندارد و عدم رضائ مولائے خود اختیار کند و حال آنکه در عوض آن لذت
محرمة لذت مجامع هم نتواند فرموده است رَدَقْنَا لِلَّهِ سُبْحَانَہُ وَاِیَّاہُ کَمَا اِلَّا سُبْحَانَہُ عَدَدِ
مَنَابِعِ صَلَاحٍ لِلذَّریعَةِ عَلَیہِ وَعَلَى اِلٰہِ الصَّلٰوٰتِ وَالتَّحِبَّةِ ورماعله اجل محرمات همواره بعد از
دین دار جوع باید نمود و ازینها استفسار باید کرد و بتقصائی فتوی ایشان عمل باید نمود که راه نجاست
شریعت است و بعد شریعت هر چه است باطل است پس بقرآن اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُکَ

کتاب ترمذی در فضیلت
صلوات و سلام
عزیز است
والصلاة والسلام
على سيدنا محمد
وآله الطيبين
الطاهرين الذين
جعلهم الله
للناس ائمة
صالحين ونبأهم
انبياءهم
مؤمنين حاشا
لأعدائهم

کتابت و شریعت و جہاد کتابت و شریعت و جہاد

کما قطبهما و الدین سر مندی صد و بیانیته در بیان آنکه فیض حق سبحانه و تعالی علی الدوله و مردم بر خود هم
وارد است تفاوت قبول عدم قبول آن ازین طرف ناشی است چنانچه سبحانه و تعالی
بر جاوه شریعت استقامت بخشید و کسر و فیض حق سبحانه و تعالی علی الدوله و مردم بر خود هم

کتاب ترمذی در فضیلت
صلوات و سلام
عزیز است
والصلاة والسلام
على سيدنا محمد
وآله الطيبين
الطاهرين الذين
جعلهم الله
للناس ائمة
صالحين ونبأهم
انبياءهم
مؤمنين حاشا
لأعدائهم

مکتوب صد و نهم (۱۹۰)

بیت

سیکے از فرزندان سید محمد نعمان نبشی صدر یافته در تخریب بر دوام ذکر الهی جعل سلطانہ و در غیب
 بر خیا نمودن طریقی علیہ تعینیدہ قدس اللہ تعالیٰ آمدہم بایمان طرز ذکر و مابینا سبب ذلک
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰی سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ
 وَآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ اَجْمَعِیْنَ وَاَمَّا اَکْثَرُ مَا بَشَرَ کَمَا سَعَدَتْ تَوْبُکُمْ سَعَادَتِ جَمِیْعِ بْنِ اَدَمَ وَنَسْلِهِ
 وَرِثَتِکُمْ اِیَّاهُ وَاَمَّا اَوْلَادُکُمْ فَاَنْتُمْ اَوْلَادُکُمْ اَوْلَادُکُمْ اَوْلَادُکُمْ اَوْلَادُکُمْ اَوْلَادُکُمْ
 اَهی جل شانہ باید ساخت و یک خط تجویز غفلت نباید کرد و لله سبحانه و تعالیٰ که دو هم ذکر در
 طریقی حضرت خواجگان قدس اللہ تعالیٰ آمدہم و ابتدا میگیرد و بطریق اندراج النہایة فی البدایة
 حاصل میشود پس اختیار این طریقی علیہم طالب اوست و آنسب باشد بلکه واجب و لازم پس بر تو باد
 که قبله توجہ را از همه سوگردانیده بکلیت بحجاب عالی اکار این طریقی عملیة اقبال تامل و ہمہتی از
 باطن شریف ایشان خواصی در ابتدا از ذکر گفتن چاره نبود باید که متوجہ قلب صنوبری گردی که
 آن مضمغہ چرخیت قلب حقیقی را تو هم مبارک امد را بر این قلب بگزینی و درین وقت بقصد هیچ
 عضو و حرکت ندھی و بکلیت متوجہ قلب نشینی و در متخالی صورت قلب جانبداری و بان بقیست
 نباشی چه مقصود تو توجہ قلب است نہ تصویر صورت آن معنی لفظ مبارک امد را بجهتی و چگونگی
 ما اخطائی اذ یسبح صفات را بان منضم سازی و بجائز و ناظر نیز ملحوظ کنی تا از ذر و در حضرت ذات
 تعالیٰ تقدس تخصیص صفات فرو نیائی و از انجا بشود و وحدت در کثرت نیستی و از گرفتاری چون
 بشود و چون آرام نگیری چه هر چه در عزت چون ظاهر شود همچون نبود هر چه در کثرت نمودار گردد
 واحد حقیقی نباشد چون را و اسے و ائز و چون باید است بسیط حقیقی را بر رون محاطه کثرت پیدا
 یکن

لعلہ علیہ السلام
 سبب از آنست که در این
 مکتوب در بیان طریقی
 حضرت خواجگان
 در ابتدا از ذکر
 گفتن چاره نبود
 باید که متوجہ
 قلب صنوبری
 گردی که
 آن مضمغہ
 چرخیت
 قلب
 حقیقی
 را تو هم
 مبارک
 امد را
 بر این
 قلب
 بگزینی
 و درین
 وقت
 بقصد
 هیچ
 عضو
 و حرکت
 ندھی
 و بکلیت
 متوجہ
 قلب
 نشینی
 و در
 متخالی
 صورت
 قلب
 جانبداری
 و بان
 بقیست
 نباشی
 چه
 مقصود
 تو
 توجہ
 قلب
 است
 نہ
 تصویر
 صورت
 آن
 معنی
 لفظ
 مبارک
 امد
 را
 بجهتی
 و
 چگونگی
 ما
 اخطائی
 اذ
 یسبح
 صفات
 را
 بان
 منضم
 سازی
 و
 بجائز
 و
 ناظر
 نیز
 ملحوظ
 کنی
 تا
 از
 ذر
 و
 در
 حضرت
 ذات
 تعالیٰ
 تقدس
 تخصیص
 صفات
 فرو
 نیائی
 و
 از
 انجا
 بشود
 و
 وحدت
 در
 کثرت
 نیستی
 و
 از
 گرفتاری
 چون
 بشود
 و
 چون
 آرام
 نگیری
 چه
 هر
 چه
 در
 عزت
 چون
 ظاهر
 شود
 همچون
 نبود
 هر
 چه
 در
 کثرت
 نمودار
 گردد
 واحد
 حقیقی
 نباشد
 چون
 را
 و
 اسے
 و
 ائز
 و
 چون
 باید
 است
 بسیط
 حقیقی
 را
 بر
 رون
 محاطه
 کثرت
 پیدا
 یکن

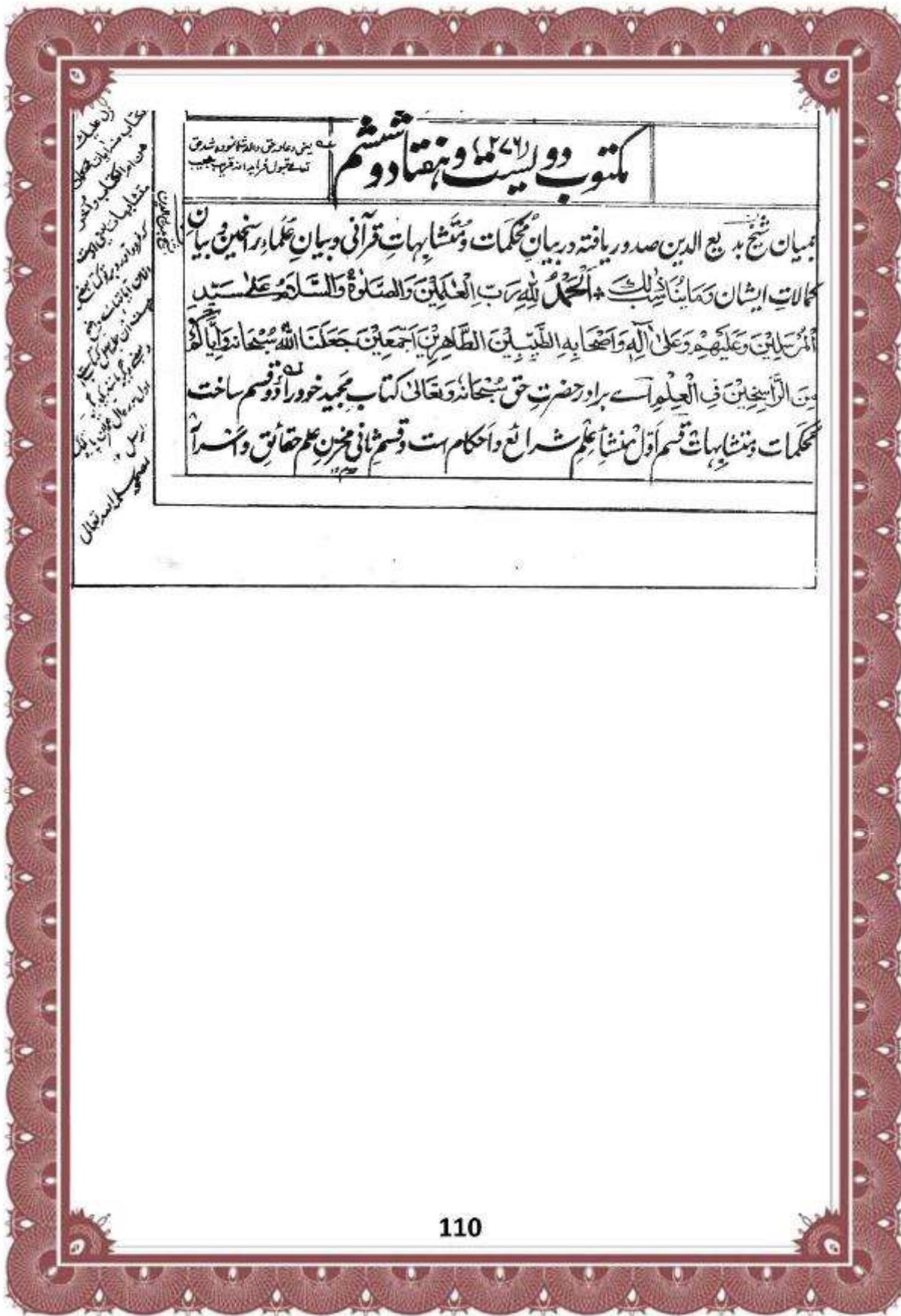
سند

طلبید اگر وقت ذکر گفتن صورت پیر به لکنت ظاهر شود آنرا نیز بقلب باید برد و در قلب
نگاه داشته ذکر باید گفت میدانی که پیر کس است که از طریق حصول بجناب شد
خداوندی جانشانه استغافه نمائی و در او با رعایت باورین طریق یابی مجر و کلاه و و منی و شجره که
عزت شده است از حقیقت پیری و مریدی خارج است و داخل رسوم و عادات مگر آنکه باینجه
اشیخ کمال و مشکل پست آری و به عقاود و اخلاص با زندگی نمائی احوال ثمرات و تلج و در صورت
بیزقوی است و بدانی که شامات و واقعات شبانین اعتما و اعتبار نیست اگر کسی خود را و خواب
یا در واقع باوشاه وید یا قطب وقت یافتنی حقیقت بیچنین است بیرون خواب و واقع اگر
باوشاه شود یا قطب گردوستم است پس از احوال و موایید هر چه در بسیاری واقعات ظاهر شود و گنج
اعتما و در او از اقل و بدانی که نفع ذکر و ترتیب آثار بران مربوط با تبیان شریعت است پس او ا
تراخص و سمن و واجنباب از محرم و مشتمه نیک احتیاط باید کرد و در تسلیم و کثیر بظنارجوع باید نمود
و بمقتضای قوس اینمازندگانی باید نمود و والسلام

کتاب (۱۹۱) مکتوب صد و نود و یکم

بخان خانان صد و ریخته در ترغیب بر متابعت انبیاء علیهم السلام و السلام و در بیان آنکه در
تکلیفات شرعی مراتب کسیر تمام نموده اند و تخفیف تمام فرموده **اللهم انزل الی هدی هدی**
و ما كنت الیه تندی لئلا ان هدانا الله لهدانا فقد جاءنا من رسل ربنا باحی سعادت ابدی
و سعادت سردی مربوط بترابعت انبیاست صلوات الله تعالی و تسلیاته تسبیحاً و تحمیداً
و تحملاً و تکراراً و خصوصاً اگر فرشتان هر سال عبادت کرده شود و با انصاف شاقه و محادرات
شعیه بجای آورده اگر بنو متابعت این بزرگواران متون کرد و در سجده بجزند و خواب نیمه در سه

طریق حصول بجناب شد
خداوندی جانشانه استغافه نمائی
عزت شده است از حقیقت پیری و مریدی
اشیخ کمال و مشکل پست آری
بیزقوی است و بدانی که شامات و واقعات
باوشاه شود یا قطب گردوستم است
اعتما و در او از اقل و بدانی که نفع
تراخص و سمن و واجنباب از محرم و مشتمه
و بمقتضای قوس اینمازندگانی باید نمود
و والسلام



کتاب و ولایت و مقام ششم

بیان شیخ برج الدین صدور یافته در بیان حکمت و منشاها قرآنی و بیان علماء در شرح بیان
 کلمات ایشان و کما ینزل الیک من رب العالمین و السلام علیک و علی
 آلک و سلم و علیهم و علی آله و صحابه الطاهرین اجمعین جعلنا الله سبحانه و تبارک
 و تعالی فی العلم و اسرار حضرت حق سبحانه و تعالی کتاب مجید خوراد و توهم ساخت
 حکمت و منشاها تسم اول منشا علم شرع و احکام است و تسم ثانی منشا علم حقائق و اسرار

این کتاب
 من در اختیار
 کتابخانه
 کتبات
 حضرت
 علی
 علیه السلام
 است
 و تسم
 ثانی
 منشا
 علم
 حقائق
 و اسرار
 است

والمعرفت

نظیر آن است در سوره الفجر و در سوره الشرح و در سوره البقره و در سوره آل عمران و در سوره المائد و در سوره الاحزاب و در سوره الانعام و در سوره الشعراء و در سوره المزمل و در سوره المدثر و در سوره النجم و در سوره القدر و در سوره البقره و در سوره آل عمران و در سوره المائد و در سوره الاحزاب و در سوره الانعام و در سوره الشعراء و در سوره المزمل و در سوره المدثر و در سوره النجم و در سوره القدر

بدو وجه و قدیم و سابق و اصابع و انامل که در قرآن و احادیث آمده است همه از تشابهات است
 و همچنین حروف مقطعات که در اوایل سوره قرآنی وارد شده اند نیز از تشابهات است که بزای اول آنها آلفا
 نداده اند مگر علماء را سخن را تجمال حکمت مذکر تا وایل عبارات از قدرت است که سید تعبیر آن نموده
 و یا ذات است که بوجه آن را مبعثر ساخته بلکه تا وایل آنها از انرا غاصبانه است که باخص خویش آفرین
 نموده اند از حروف مقطعات قرآنی چه نویسد که هر حرف از آن حروف بحرست کمال از انرا حقیقت
 عاشق و معشوق و مریضت غامض از موزون و یقین و محب و محبوب حکمت هر چند از همتا کتاب اند
 آنا نتایج و ثمرات آن تشابهات انداز قاصد کتاب اند از همتا از وسایل پیش نیست از مریضت
 حصول نتایج پس کتاب تشابهات آمده حکمتا کتاب تشابهات است که تشابهات اند که بجز
 و اشاره بیان اصل مینمایند و از حقیقت معلوم آن مرتبه نشان میدهند بحدت حکمتا تشابهات
 حقائق اند و حکمتا نسبت بمتشابهات صور آن حقائق عالم را هر کس بود که سبب بفرستد تواتر جمیع
 ساخت و حقیقت را بصورت تواند فرو آورد و علماء از تشابهات حقیقت بفرستند و بجهت آنکه اکتفا نموده و علماء
 را سخن علم حکمتا را حاصل نموده از اوایل تشابهات حفظ و آفرینند و فرامیگیرند و جمیع صورت و حقیقت که حکم
 و تشابهات است مینمایند اما یکسبب علم حکمتا و عمل مقتضای آن حکمتا تا وایل تشابهات چه
 و صورت را گذاشته بجهت پدید آید که قابل است که از جهت خود بجز است و مصلحت که از تشابهات
 خوب بفرستند که این تشابهات از صورت و حقیقت است تا این تشابهات بجهت حقیقت
 از صورت منفک نیست قال الله تعالى و اعبدوا ربکم که یا ربکم الیقین ای الیقین است
 قال الله عز وجل عبادة و اما زمان موت منتی ساخت که تشابهات این تشابه است که من متی
 فقد قامت قرائنه و در تشابه از خردی که ظهور حقائق است اندکاک صور از حقائق آنجا حاصل است
 ایس حکم هر تشابه علاقه است فلط حکمت یکی را بگیرد که قابل باز بیند که مقصودش ابطال
 شرع است چه هر حکمی که شریعت را بر مبدست همان حکم مبتدی است عاقله مؤمنان و اخص خاص

نظیر آن است در سوره الفجر و در سوره الشرح و در سوره البقره و در سوره آل عمران و در سوره المائد و در سوره الاحزاب و در سوره الانعام و در سوره الشعراء و در سوره المزمل و در سوره المدثر و در سوره النجم و در سوره القدر و در سوره البقره و در سوره آل عمران و در سوره المائد و در سوره الاحزاب و در سوره الانعام و در سوره الشعراء و در سوره المزمل و در سوره المدثر و در سوره النجم و در سوره القدر

نظیر آن است در سوره الفجر و در سوره الشرح و در سوره البقره و در سوره آل عمران و در سوره المائد و در سوره الاحزاب و در سوره الانعام و در سوره الشعراء و در سوره المزمل و در سوره المدثر و در سوره النجم و در سوره القدر و در سوره البقره و در سوره آل عمران و در سوره المائد و در سوره الاحزاب و در سوره الانعام و در سوره الشعراء و در سوره المزمل و در سوره المدثر و در سوره النجم و در سوره القدر

در معرفت

اعارفان درین معنی متساوی الاقدام اند متصوفاً خام و ملحدان به سر انجام در صدد آموختند
 که گردنهای خود را از زلف شرعیت برانند و احکام شرعی را مخصوص بعوام دارند خیال میکنند
 که خوش بکلف معرفت اند و بس چنانکه از جناب امیر و سلاطین را به مجرد عدل و انصاف تکلف میدارند
 و میگوند که مقصود از ایتان شرعیت حصول معرفت است و چون معرفت میسر شد تکلیفات شرعی
 ساقط گشت و این کریمه را واقعاً عبد سربک سخی یکتا ایفای الدقیقین ایمی الله كما قال القرآن لئن لم
 نكششف من آرنديني انتها عبادات تا حصول معرفت حق است تقالی ظاهر که کسی بیان کرده است
 پس این امر صحیح است که او مشرک است و تکلیف عبادت بوده باشد تا زمان حصول معرفت حق و جلا
 فی نفس عبادت که آن قضی با نما و در زنده است و همه بکارند که عبادات عارفان ربانی است برک
 آن میکنند که بنده بیان و پس روان ایشان بآن اکتفا کنند نه آنکه عارفان محتاج به عبادتند و در تائید
 این قول از شاخ نقل میکنند که گفته اند تا پیر منافق و مرانی نباشد مرید از دستش نبرد و صاحب کلام
 الله و صفاً ما اجبه لهم ان قدر احتیاج که عارفان را به عبادات است عارفان مریدان آن زمان
 احتیاج حاصل نیست چه عبادات ایشان مربوط به عبادات است و تزیینات ایشان منوط به انبیا حکما
 و شریفان عبادات که عوام را فرود استوقع است عارفان را آن ثمرات امر و مودت است پس ایشان آن
 عبادت باشند و خروج باین شرعیت بوند باید و است که شرعیت عبارت از مجموع صورت و حقیقت است
 صورت ظاهر شرعیت است و حقیقت باطن شرعیت پس تشو و لب هر دو اجزای شرعیت اند و محکم
 و مشایخ هر دو افرادین علماء ظاهر و باطن آن کفایت نموده اند و علماء و آجمن قشر آن را لقب جمعی شده
 اند و در مجموع صورت و حقیقت خط و افرا گرفته پس شرعیت در رنگ شخصی که مرکب از صورت و حقیقت
 است تصور باید کرد و جمیع بصوت آن گرفتاری پیدا کردند و از حقیقت آن انکار نمودند و پیر منتهی
 خود را غیر از بابیه و زیدی ندانستند این جامعه علماء و قشر اند و جمعی دیگر گرفتار حقیقت آن گشتند و اما
 آن حقیقت را حقیقت شرعیت نامند و استند بیکه شرعیت را مقصود به صورت و استند و قشر انکار کنند

این حکم را در عرفان میگویند که هر که میخواهد معرفت حق را بداند باید که عبادات را در راه معرفت حق بکشد و این عبادات را از شرعیت گرفته اند و آنرا عبادات ربانی میگویند
 و این عبادات را در راه معرفت حق بکشد و این عبادات را از شرعیت گرفته اند و آنرا عبادات ربانی میگویند
 و این عبادات را در راه معرفت حق بکشد و این عبادات را از شرعیت گرفته اند و آنرا عبادات ربانی میگویند
 و این عبادات را در راه معرفت حق بکشد و این عبادات را از شرعیت گرفته اند و آنرا عبادات ربانی میگویند
 و این عبادات را در راه معرفت حق بکشد و این عبادات را از شرعیت گرفته اند و آنرا عبادات ربانی میگویند

ولایت و راسخه آن تصور نمودیم که در آن سمری از ایشان احکام شریعت باز نماند و صورت راز
 دست ندانند و تدک مکن از احکام شریعت را بطلان و ضلال شمرند اینها اولیا و خدا اند و جعل احکام
 بوجوب او تعالی از سوا می آید و بخانه کعبه بریده اند و مجمع دیگر آنند که شریعت را مگر آن صورت و حقیقت
 دانسته اند و مجمع غیر شریعت یقین نمود و حصول صورت شریعت بے تحصیل حقیقت آن نزد ایشان
 از حد اعتبار لایق است و حصول حقیقت آن بے اثبات صورت ناقص و ناقص بلکه حصول صورت
 مگر بے ثبوت حقیقت بود آن را از اسلام نیز میدانند و بخت بخش تصور میکنند که حال آنکه اینها
 اهل کمال و حکما و متفکرانند و حصول حقیقت را بے ثبوت صورت از جمله محالات تصور میکنند و قال
 آن را زیدین و ضلال سے نامند با جمله کلمات صوری و معنوی نزد این بزرگواران منحصر در کلمات
 شرعی است و علوم و معارف الهیه تصور میکنند که بکلمه الهیه است پیوسته است نه بر
 شهود و شهادت را بیک سلسله چونی و بجا می حق جان علا که از مسائل کلامیه است برابر حتمی اندازند
 و احوال و مواجید و تجلیات و ظلمات را که بخلاف مکن از احکام شرعی ظاهر گردند به نیم جو نمیخیزند
 و آن ظهور را از سلطان استبداد می شمرند و اوقات الذین هداهم الله یجهدونهم اقتداً ایتان علم
 را سخنان اند که بجهت معالمان ایشان را اطلاع بخشیده اند و بیکت مراعات آداب شریعت ایشان را
 بجهت شریعت رسانیده بخلاف فرقه ثانیه که هر چند متوجه حقیقت اند و گرفتاری بجهت اند و در
 ایشان احکام شرعیه ممانعین مسموم شده و بجا و فرقه نمانند اما چون آن حقیقت را درک شریعت
 دانسته اند و شریعت را قشر آن حقیقت تصور نموده ناچار بظلمت از ظلال آن حقیقت فرو مانده اند
 و بجهت معالمان آن حقیقت راه وصول نیافته لاجرم ولایت ایشان ظلی آمد و قرب ایشان صفائی
 بخلاف ولایت علماء و سخین که اصل است و راه وصول باصل یافته و از حجب ظلال تبسم
 گذشته لاجرم ولایت ایشان ولایت انبیاست علیهم الصلوٰت و التسلیمات و ولایت
 آن اولیا ظلی ولایت انبیاء علیهم الصلوٰت و التسلیمات و القیامات نامدتها این فقیر باولیا شایسته

لے مہر علی
 شریعتی است
 مضمون آن
 در حد اعتبار
 لایق است
 حصول حقیقت
 آن بے اثبات
 صورت ناقص
 و ناقص بلکه
 حصول صورت
 مگر بے ثبوت
 حقیقت بود
 آن را از اسلام
 نیز میدانند
 و بخت بخش
 تصور میکنند
 کہ حال آنکہ
 اینها اہل
 کمال و حکما
 و متفکرانند
 و حصول
 حقیقت را
 بے ثبوت
 صورت از
 جمله
 محالات
 تصور
 میکنند
 و قال
 آن را
 زیدین
 و ضلال
 سے
 نامند
 با
 جمله
 کلمات
 صوری
 و
 معنوی
 نزد
 این
 بزرگواران
 منحصر
 در
 کلمات
 شرعی
 است
 و
 علوم
 و
 معارف
 الهیہ
 تصور
 میکنند
 کہ
 بکلمہ
 الهیہ
 است
 پیوستہ
 است
 نہ
 بر
 شہود
 و
 شہادت
 را
 بیک
 سلسلہ
 چونی
 و
 بجا
 می
 حق
 جان
 علا
 کہ
 از
 مسائل
 کلامیہ
 است
 برابر
 حتمی
 اندازند
 و
 احوال
 و
 مواجید
 و
 تجلیات
 و
 ظلمات
 را
 کہ
 بخلاف
 مکن
 از
 احکام
 شرعیہ
 ظاهر
 گردند
 بہ
 نیم
 جو
 نمیخیزند
 و
 آن
 ظهور
 را
 از
 سلطان
 استبداد
 می
 شمرند
 و
 اوقات
 الذین
 هداهم
 اللہ
 یجهدونہم
 اقتداً
 ایتان
 علم
 را
 سخنان
 اند
 کہ
 بجهت
 معالمان
 ایشان
 را
 اطلاع
 بخشیدہ
 اند
 و
 بیکت
 مراعات
 آداب
 شریعت
 ایشان
 را
 بجهت
 شریعت
 رسانیدہ
 بخلاف
 فرقہ
 ثانیہ
 کہ
 ہر
 چند
 متوجہ
 حقیقت
 اند
 و
 گرفتاری
 بجهت
 اند
 و
 در
 ایشان
 احکام
 شرعیہ
 ممانعین
 مسموم
 شدہ
 و
 بجا
 و
 فرقہ
 نمانند
 اما
 چون
 آن
 حقیقت
 را
 درک
 شریعت
 دانستہ
 اند
 و
 شریعت
 را
 قشر
 آن
 حقیقت
 تصور
 نمودہ
 ناچار
 بظلمت
 از
 ظلال
 آن
 حقیقت
 فرو
 ماندہ
 اند
 و
 بجهت
 معالمان
 آن
 حقیقت
 راہ
 وصول
 نیافتہ
 لاجرم
 ولایت
 ایشان
 ظلی
 آمد
 و
 قرب
 ایشان
 صفائی
 بخلاف
 ولایت
 علماء
 و
 سخین
 کہ
 اصل
 است
 و
 راہ
 وصول
 باصل
 یافتہ
 و
 از
 حجب
 ظلال
 تبسم
 گذشتہ
 لاجرم
 ولایت
 ایشان
 ولایت
 انبیاست
 علیہم
 الصلوٰت
 و
 التسلیمات
 و
 ولایت
 آن
 اولیا
 ظلی
 ولایت
 انبیاء
 علیہم
 الصلوٰت
 و
 التسلیمات
 و
 القیامات
 نامدتها
 این
 فقیر
 باولیا
 شایستہ

والمعرفت

کتاب فیض الحیاتی
تالیف مولانا محمد تقی
مکتبہ اسلامیہ
لاہور

امقروض بعلم حضرت حق سبحانه و تعالیٰ یسائنث و مکمل و اسخنان را غیر از ایمان بمتشابهات نصیب
یافت و تاویلای که که علماء صوفیہ بیان کرده اند اخبار الاثری شان آن متشابهات نیا است و از
آنر لعلکے قابل استیسا باشد آن تاویلات را تصویبیکر و چنانچہ عین القضاة و تاویل بعضی از متشابهات
گفته مثلاً از الف لام میم الخ خواسته که یعنی در و است که لازم عشق و محبت است و امثال آن
آخر کار چون حضرت حق سبحانه و تعالیٰ بمحض فضل خود همه از تاویلات متشابهات را برین تقریظ
ساخت و حد و کس از ان در یاشے محیط زمین است و این کلمین کشاده گردانید و است که علماء و اسخنان را
تیز از تاویلات متشابهات نصیب و از سر آنگل الله الذی هدانا لهذا انه کاننا لکفرا
کن لان هک ان الله لقد جاءک من رسلنا بالحق بعبیرت و قلع مسطوره را که طلب نموده بودند
حوال حضور و داشته از ان مقوله بیخ نمونشت چکنه ظلم معارف دیگر جاری گشت و معامله کیش
بمعذ و رجواست و است و السالمة علیکم و علی سائرین اتبع الهدی و ال تزومت ابعه
تلمصطف علیک و علی الذین اتبعوا الصلوات التالیات الغلا

این تاویلات متشابهات را که علماء صوفیہ بیان کرده اند اخبار الاثری شان آن متشابهات نیا است و از آنر لعلکے قابل استیسا باشد آن تاویلات را تصویبیکر و چنانچہ عین القضاة و تاویل بعضی از متشابهات گفته مثلاً از الف لام میم الخ خواسته که یعنی در و است که لازم عشق و محبت است و امثال آن آخر کار چون حضرت حق سبحانه و تعالیٰ بمحض فضل خود همه از تاویلات متشابهات را برین تقریظ ساخت و حد و کس از ان در یاشے محیط زمین است و این کلمین کشاده گردانید و است که علماء و اسخنان را تیز از تاویلات متشابهات نصیب و از سر آنگل الله الذی هدانا لهذا انه کاننا لکفرا کن لان هک ان الله لقد جاءک من رسلنا بالحق بعبیرت و قلع مسطوره را که طلب نموده بودند حوال حضور و داشته از ان مقوله بیخ نمونشت چکنه ظلم معارف دیگر جاری گشت و معامله کیش بمعذ و رجواست و است و السالمة علیکم و علی سائرین اتبع الهدی و ال تزومت ابعه تلمصطف علیک و علی الذین اتبعوا الصلوات التالیات الغلا

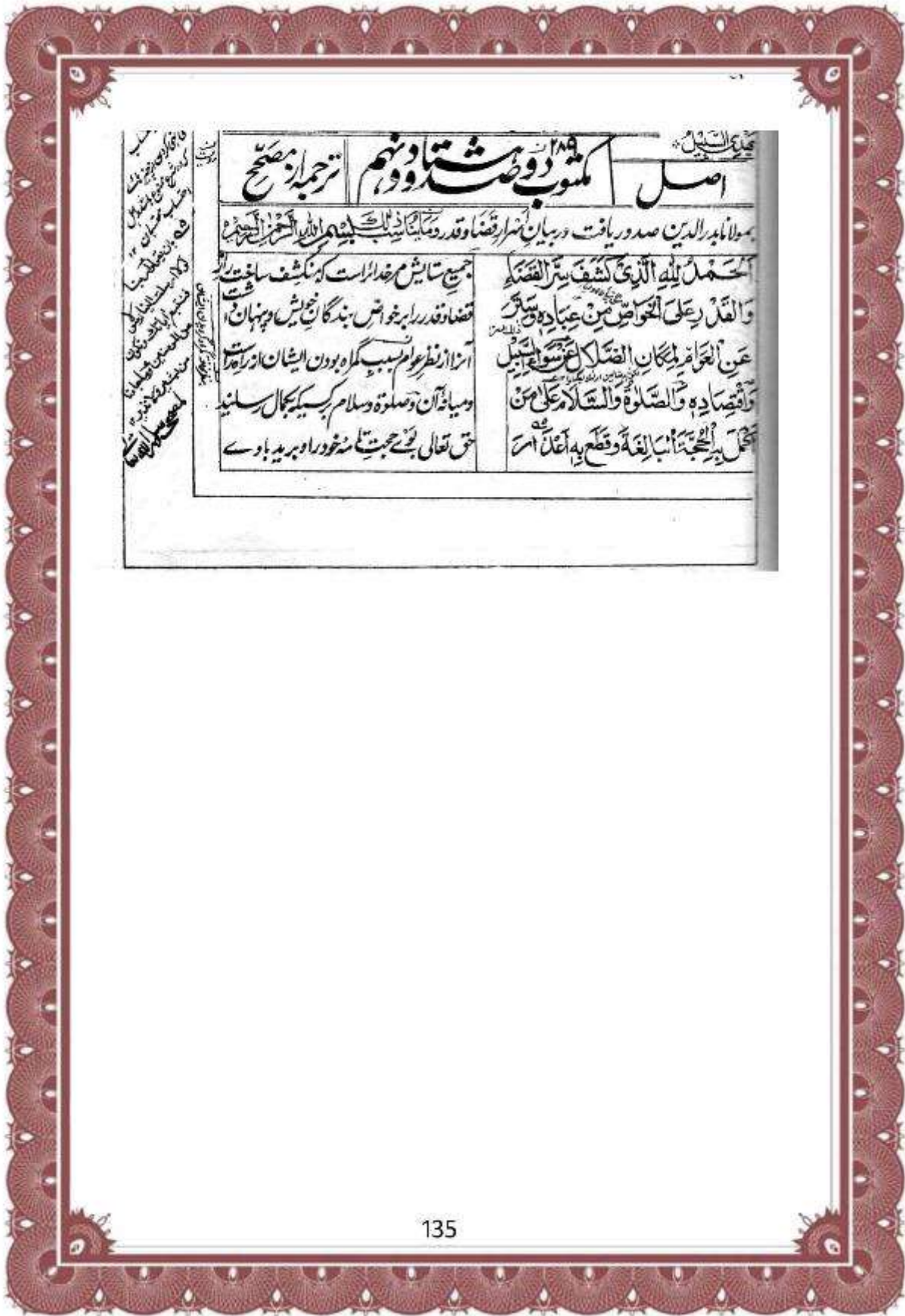
مکتوب دوست و همکار و همقدم (۲۴۴)

مکتوب دوست و همکار و همقدم
تالیف مولانا محمد تقی
مکتبہ اسلامیہ
لاہور

بمعاد الحق صدور یافت و در بیان علم یقین و عین یقین و حق یقین این علوم از علوم سابقه
است که در توسط حال تحریر یافته بود و درین معرفت نهایت شهنورد شهنورد نفسی است و معارف کلاخیر
نوشته اند شهنورد نفسی را در رنگ شهنورد افغانی بے حاصل است و راه نفس و آفاق شهنورد اثبات نموده
بلکه نفس شهنورد را در واژه و حصول دانسته از ما و را این آن علوم و معارف نوشته اند چنانکه این
سنی از کتب و رسائل ایشان لایح است به جلان آتش که الله تعالیٰ که علم یقین در ذات حق
سبحانه و تعالیٰ عبارت از شهنورد آتیه است که وال اندر قدرت او تعالیٰ و تقدس و شهنورد آن است
و شهنورد آتیه است که شهنورد محققه رفائی جزو شهنورد نفسی متصور نیست و آن جزو نفس است که شهنورد
شهنورد نفسی است که شهنورد محققه رفائی جزو شهنورد نفسی متصور نیست و آن جزو نفس است که شهنورد

این تاویلات متشابهات را که علماء صوفیہ بیان کرده اند اخبار الاثری شان آن متشابهات نیا است و از آنر لعلکے قابل استیسا باشد آن تاویلات را تصویبیکر و چنانچہ عین القضاة و تاویل بعضی از متشابهات گفته مثلاً از الف لام میم الخ خواسته که یعنی در و است که لازم عشق و محبت است و امثال آن آخر کار چون حضرت حق سبحانه و تعالیٰ بمحض فضل خود همه از تاویلات متشابهات را برین تقریظ ساخت و حد و کس از ان در یاشے محیط زمین است و این کلمین کشاده گردانید و است که علماء و اسخنان را تیز از تاویلات متشابهات نصیب و از سر آنگل الله الذی هدانا لهذا انه کاننا لکفرا کن لان هک ان الله لقد جاءک من رسلنا بالحق بعبیرت و قلع مسطوره را که طلب نموده بودند حوال حضور و داشته از ان مقوله بیخ نمونشت چکنه ظلم معارف دیگر جاری گشت و معامله کیش بمعذ و رجواست و است و السالمة علیکم و علی سائرین اتبع الهدی و ال تزومت ابعه تلمصطف علیک و علی الذین اتبعوا الصلوات التالیات الغلا

مکتوب دوست و همکار و همقدم (۲۴۴)



حمد السبل

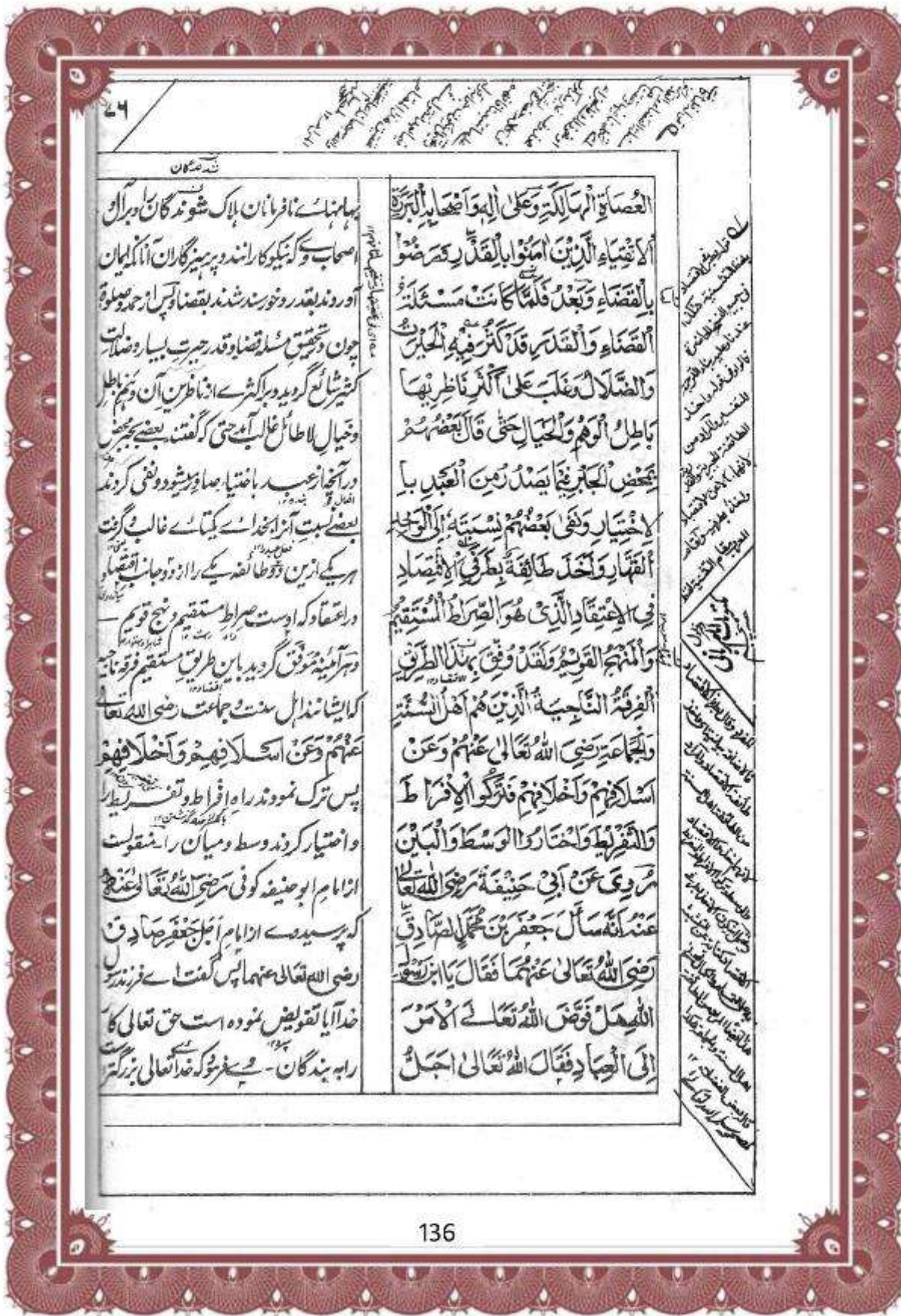
اصل الكسوف و الشمس و القمر ترجمه از مصحح

مولانا ميرالدین صدور یافت در بیان احوال و قدر و مقام کسوف و خسوف علیہ السلام و غیره

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَشَفَ سِتْرَ الْفَضْلِ وَالْقَدْرِ عَلَى الْخَوَاصِّ مِنْ عِبَادِهِ وَتَرَفَّعَ عَنِ الْعَرَاقِ لِكَانَ الْفَضْلُ كَالسُّبُلِ وَاقْتَصَادِهِ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامَةُ عَلَى مَنْ أَتَى بِهِ الْحَبَّةُ ابْنُ الْعَنَاءِ وَقَطَعَهُ بِهَذَا الْمَرْبُوعِ

جميع ستارین مضاء راست که نکشف ساختند
قضا و قدر را بر خواص بندگان عیش و پرهیزان
آزاد نظر علوم سبب گماره بودن ایشان از راه است
و میانه آن وصله و سلام کسی که کمال رسانید
حق تعالی بوجه محبت آنه خود را برید با دسه

بنا بر اینکه کسوف و خسوف از علامات است که خداوند در روز قیامت عباد خود را از یکدیگر جدا کند و بندگان را در درجات مختلف قرار دهد و این امر در حدیث آمده است که هر که در کسوف یا خسوف دعا کند یا صدقه بدهد یا چیزی بخرد یا چیزی بفروشد یا چیزی بخورد یا چیزی بخشد یا چیزی بخواند یا چیزی بنویسد یا چیزی بخرد یا چیزی بفروشد یا چیزی بخورد یا چیزی بخشد یا چیزی بخواند یا چیزی بنویسد...



تذکرہ مکران

Handwritten marginal notes at the top of the page.

العصاة الربا لكتير وعلى البواضعاير البركة
 الا ثقباء الذين امنوا بالقدر كمن ضوا
 يا اقتضاه وبعد فلما كانت مسئلة
 اقتضاه والقدر قد كثر فيه الجاهل
 والظلال وعلب على اكثر فاطر بها
 باطل الوهم والخيال حتى قال بعضهم
 يعض الجاهل في يصد من العبد با
 الاختيار وكفى بعضهم شتيبة في الوحد
 القهار واخذ طائفة بطرفي الاضداد
 في الاعتقاد الذي هو الصراط المستقيم
 والمهجم القريب والقدر في هذا الطريق
 الفرية الناجية الذين هم اهل السنة
 والجماعة رضي الله تعالى عنهم وعن
 اسلافهم واخلادهم فانكروا الاضراط
 والتفرط واختاروا الوسط والبين
 من روى عن ابى حنيفة رضي الله تعالى
 عنه انه سأل جعفر بن محمد الصادق
 رضي الله تعالى عنهم فقال يا ابن رسول
 الله هل فوض الله تعالى في الامر
 الى الصبار فقال الله تعالى اجعل

بہا نہیں ہے، نافرمانی، بلاک، شونہ گان اور بلاک
 اصحاب و گرنیکو کا راندہ پر بیہ گاران انا کی بیان
 اور دنہ بقدر و نور شدہ بقضائے کس از صوم و صوم
 چون و تحقیق مسئلہ قضایہ قدر حیرت بسیار و ضلالت
 کثیر شائع گریوید و اگر کثرت از ظن آن و ہم باطل
 و خیال لاطائل غالب آیت حتی کہ گفت بعضی بعضی
 در احتجاج عیب با اختیار صبر و شرف و نفسی کردن
 بعضی نسبت از اخبار کی کتابے غالب کرت
 هر یک ازین دو خطا لفظیکه را از دو جانب اقتضای
 در اعتقاد که اوست صراط مستقیم و صحیح توهم
 و هر آمینة موفق گریوید با این طریق مستقیم و قوی
 که ایشانند اهل سنت جماعت رضی اللہ تعالیٰ
 عنهم و حسن اسلافهم و اخلادهم
 پس ترک نمودند راه افراط و تفريط را
 و اختیار کردند وسط و میان را مشقوت
 از امام ابو حنیفہ کوفی رضی اللہ تعالیٰ عنہ
 کہ پرسیدہ سے از امام اجعل جعفر صادق
 رضی اللہ تعالیٰ عنہما پس گفت سے فرزند رسول
 خدا آیا تفویض نموده است حق تعالیٰ کا
 راہ بندگان - ہے فرمود کہ خدا تعالیٰ بزرگتر است

Handwritten marginal notes on the right side of the page.

له من اختیار و اختیار

مِنْ أَنْ يُقَوِّصَ الشَّرَّ بِوَيْكِيَةٍ إِلَى الْعِبَادِ
 فَقَالَ لَهُ مَنْ يُجْبِرُهُمْ عَلَى ذَلِكَ فَقَالَ
 اللَّهُ تَعَالَى أَقْدَلُ مِنْ أَنْ يُجْبِرَهُمْ عَلَى
 ذَلِكَ ثُمَّ جَعَلَهُمْ فِيهِمْ فَقَالَ وَكَيْفَ ذَلِكَ
 فَقَالَ الْبَيْنُ الْبَيْنُ لَا جَبْرَ وَلَا تَقْضِيَةَ
 وَلَا كَرَاهَةَ وَلَا تَسْلِيْطَ لِهَذَا أَقَالَ الْأَهْلُ
 السُّنَّةِ إِنَّ الْأَفْعَالَ لِاخْتِيَارِيَّةٍ
 لِلْعِبَادِ وَقَدْ مَرَّرَهُ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ حَيْثُ
 الْخَلْقِ وَالرَّجَائِزِ وَقَدْ مَرَّرَهُ الْعِبَادُ
 عَلَى وَجْهِ الشَّرِّ مِنَ التَّعَالَى يَعْتَكِرُ عَشْرَةً
 بِالْأَكْتِسَابِ خَيْرٌ كَلِمَةُ الْعَبْدِ بِأَعْتَابِ
 لِسْمِيَّتِهِ إِلَى قَدْرِهِ تَعَالَى يَسْتَعِيْزُ خَلْقًا
 وَبِاخْتِيَارِ نِسْمَتِهِ إِلَى قَدْرَةِ الْعَبْدِ كَسْبًا
 كَلِمَةَ خَيْرٍ أَنْ الرَّسُولِ مِنْهُمْ ذَهَبَ إِلَى
 أَنْ كَلَّمَ نَحْلَ لِاخْتِيَارِ الْعِبَادِ فِي أَعْمَالِهِمْ
 أَصْلًا إِلَّا أَنَّهُ سُبْحَانَهُ أَوْجَدَ الْأَفْعَالَ
 تَعْقِيْبَ اخْتِيَارِهِمْ بِطَرِيقِ جَهْرِي الْعَادَةِ
 إِذْ لَا تَأْتِيْهِ الْقُدْرَةُ لِلْعَادَةِ عِنْدَهُ -
 وَهَذَا الْمَذْهَبُ مَائِلٌ إِلَى الْجَبْرِ وَلِهَذَا
 يَسْتَعِيْزُ بِالْجَبْرِ التَّوَلِّيُّ وَالْأَفْعَالَ كَلِمَةً

از اینکه تقویض نماید ربوبیت خود را بر بدن
 خویش پس گفت ابو صفیر از آن مجبور ساخته است
 ایشان را بر آن فرمود خداست تعالی عا و لعنت
 از آنکه مجبور سازد ایشان را اولاً و پس بعد از آن
 ایشان را ثانیاً پس گفت ابو صفیر از آنکه مجبور سازد
 حقیقت اینست که خداوند متعالی فرمود که ربوبان تقویض و
 جبر است نه بالکلیه جبر است و نه تقویض و نه کراهه
 و تسلط تا که از خالق است اندازد این است که تحقیق
 افعال اختیاریه بر بدن انسان اولاً و تحت قدر مختص
 باعتبار خلق و اسما و تحت قدرت عبودیت و بر وجه
 و تعلق که مقبول است بکنش و کتابت بر حرکت عبودیت
 باعتبار سبب قدرت حق تعالی خلق و افعال
 و باعتبار ارتباط و قدرت عبودیت کتابت
 میگوشد و مکن که هم از این سخن جری از ایشان است
 است بین طرف که اختیار عبودیت و افعال ایشان
 اصلاً بر خلقت است و مکن تحقیق حق سبحانه و وجود
 می آید افعال را عقبت اختیار ایشان بطریق جبری
 زیرا که قدرت حق عا و شر را از روی جبر تاثیر است
 و این مذہب مائل است بجهر و از اینجاست که کثیر
 متوسط نامیده میشود و قائل شده است استاف

در اختیار و اختیار
 از آنکه مجبور سازد ایشان را
 اولاً و پس بعد از آن
 ایشان را ثانیاً
 پس گفت ابو صفیر
 از آنکه مجبور سازد ایشان را
 حقیقت اینست که خداوند متعالی
 فرمود که ربوبان تقویض و
 جبر است نه بالکلیه جبر است
 و نه تقویض و نه کراهه
 و تسلط تا که از خالق است
 اندازد این است که تحقیق
 افعال اختیاریه بر بدن انسان
 اولاً و تحت قدر مختص
 باعتبار خلق و اسما و تحت
 قدرت عبودیت و بر وجه
 و تعلق که مقبول است بکنش
 و کتابت بر حرکت عبودیت
 باعتبار سبب قدرت حق تعالی
 خلق و افعال و باعتبار
 ارتباط و قدرت عبودیت
 کتابت میگوشد و مکن که هم
 از این سخن جری از ایشان است
 است بین طرف که اختیار
 عبودیت و افعال ایشان
 اصلاً بر خلقت است و مکن
 تحقیق حق سبحانه و وجود
 می آید افعال را عقبت
 اختیار ایشان بطریق جبری
 زیرا که قدرت حق عا و شر
 را از روی جبر تاثیر است
 و این مذہب مائل است بجهر
 و از اینجاست که کثیر
 متوسط نامیده میشود و قائل
 شده است استاف

أَبُو سَمِيحٍ الْأَشْعَرِيُّ بِتَأْثِيرِ الْقُدْرَةِ
 الْعَادَةِ فِي أَصْلِ الْفِعْلِ وَحُضُورِ الْفِعْلِ
 بِمَجْمُوعِ الْقُدْرَتَيْنِ وَقَدْ جُوزَ إِجْمَاعُ
 الْأَمْرَيْنِ عَلَى أَنَّ قَوْلَهُمَا بِهَيْئَتَيْنِ
 مُتَخَلِّفَتَيْنِ وَقَالَ الْقَاضِي أَبُو بَكْرِ الْفِيلَا
 بِتَأْثِيرِ الْقُدْرَةِ الْعَادَةِ فِي وَصْفِ
 الْفِعْلِ بِأَنْ يَجْعَلَ الْفِعْلَ مَوْصُوفًا
 بِمِثْلِ كَوْنِهِ طَاعَةً وَمَعْصِيَةً وَالْمُتَعَدِّ
 عِنْدَ الْعَبْدِ الضَّعِيفِ تَأْثِيرُ الْقُدْرَةِ
 الْعَادَةِ فِي أَصْلِ الْفِعْلِ وَفِي وَصْفِ
 مَعَادِ الْأَمْعَنَةِ لِتَأْثِيرِ فِي الْوَصْفِ
 بِدُونِ التَّأْثِيرِ فِي الْأَصْلِ إِذِ الْوَصْفُ
 أَشْرَقَ الْمُنْفَرَعُ عَلَيْهِ لِكُنْهُ مَحْتَجِبًا إِلَى
 تَأْثِيرِهِ بِأَنْ يَدَّ عَلَى تَأْثِيرِ أَصْلِ الْفِعْلِ
 إِذْ وَجُودُ الْوَصْفِ زَائِدٌ عَلَى وَجُودِ
 الْأَصْلِ وَلَا يَحْتَدُّ وَرْفِي الْقَوْلُ
 بِالتَّأْثِيرِ أَنْ كَبُرَ ذَلِكَ عَلَى
 الْأَشْعَرِيِّ إِذِ التَّأْثِيرُ فِي الْقُدْرَةِ
 أَيْضًا بِالْإِجَادَةِ لِتَعْجَانَةِ كَمَا أَنَّ
 نَفْسَ الْقُدْرَةِ بِالْإِجَادَةِ تَعَالَى أَيْضًا

ابو سحاق اشعرائی بتاثير قدرت عاوده در
 نفس فعل و حصول فعل مجموع قدرتين متخلفتين
 است اجتماع دو معشور اثر واحد اما از دو جهت
 مختلف و قابل گشته است قاضی ابوبکر اقلانی
 بتاثير قدرت عاوده در وصف فعل بدین پنج
 که شریف گردانیده شود فعل مثلاً بوصف طاعت
 یا معصیت و تحت از نزد این بند و ضعیف تاثير
 قدرت عاوده است در هر یک از نفس فعل و وصف
 فعل چه تاثير قدرت عاوده در وصف بدون
 تاثير و در اصل پنج معنی ندارد زیرا که وصف
 اثر همان اصل است و متفرع است بر آن اما
 محتاج است بتاثير زائد بتاثير اصل فعل
 بدین سبب که وجود وصف زائد است بر
 وجود اصل و پنج اشکال نیست در قول
 بتاثير قدرت عابد هر چند این قول بر
 اشعری گران خواهد آمد زیرا که وصف
 تاثير در قدرت عابد نیز بايجاد حق است
 سبحانه چنانکه نفس قدرت نیز بايجاد
 اوست تقالی

تفسیر
 فی
 التاثير
 فی
 الفعل

وَالْقَوْلُ بِتَأْيِيرِ الْقَدَرِ هُوَ الْأَقْرَبُ إِلَى
 الصَّوَابِ وَمَذْهَبُ الْأَشْعَرِيِّ فِي الْأَخْبِلِ
 فِي كَاتِرَةِ الْبَابِ فِي الْحَقِيقَةِ إِذْ لَا اخْتِيَارَ
 عِنْدَهُ حَقِيقَةً وَلَا تَأْيِيرَ لِقَدَرٍ سَرَفًا
 كَمَا دُرِّبَ أَصْلًا عِنْدَهُ لِأَنَّ الْفِعْلَ
 الْأَخْتِيَارِيَّ عِنْدَ الْبَابِ يَلْبَسُ
 إِلَى الْفَاعِلِ حَقِيقَةً بَلْ حِجَازًا وَعِنْدَ
 الْأَشْعَرِيِّ يَلْبَسُ إِلَى الْفَاعِلِ حَقِيقَةً
 وَإِنْ لَمْ يَكُنِ الْأَخْتِيَارُ تَأْيِيرًا لَمْ يَلْبَسْ
 لِأَنَّ الْفِعْلَ يَلْبَسُ إِلَى قَدَرِ الْعَبْدِ
 حَقِيقَةً سَوَاءً كَانَتْ الْقَدَرُ مَوْجُودًا
 وَكَوْنِي الْجُمْلَةِ كَمَا هُوَ مَذْهَبُ غَيْرِ
 الْأَشْعَرِيِّ مِنْ أَهْلِ السُّنَّةِ أَوْ مَذْهَبًا
 مَعْضَا كَمَا هُوَ مَذْهَبُ وَبِهَذَا الْفَرْقِ
 يَمَيِّزُ مَذْهَبَ أَهْلِ الْحَقِّ عَنِ مَذْهَبِ
 أَهْلِ الْبَاطِلِ وَتَمَيُّزُ الْفِعْلِ عَنِ الْفَاعِلِ
 حَقِيقَةً وَإِتْبَانُهُ لَهُ حِجَازًا كَمَا هُوَ
 مَذْهَبُ الْجَبَرِيَّةِ كَمَا مَحْضُ وَبِكَارِ
 عَنِ الصُّرُوفِ قَالَ صَلَاحُ بْنُ الْمُهَيْبِ
 وَمِنْ الْجَبَرِيَّةِ مَنْ قَالَ بَانَ الْفِعْلُ

وَقَوْلُ بِنَاءِ تَأْيِيرِ قَدَرٍ مَا دُرِّبَ هَذَا هَذَا
 كَمَا نَزِدُ كَمَا هُوَ مَذْهَبُ وَأَمَّا مَذْهَبُ
 الْأَشْعَرِيِّ فِي الْحَقِيقَةِ وَفِي دَائِرَةِ
 جَبَرِيَّةٍ هُوَ نَزِدُ الْأَشْعَرِيِّ عِنْدَ الْحَقِيقَةِ
 حِجَازًا اخْتِيَارِيَّ نَسَبِ وَقَدَرٍ مَا دُرِّبَ هَذَا
 حِجَازًا تَأْيِيرِيَّ نَسَبِ نَزِدُ كَمَا هُوَ مَذْهَبُ
 الْفَاعِلِ حَقِيقَةً نَسَبِ كَرَاهِيَّةً وَبِكَارِ
 وَنَزِدُ الْأَشْعَرِيِّ الْفَاعِلِ حَقِيقَةً نَسَبِ كَرَاهِيَّةً
 هَذَا مَرَادُ الْحَقِيقَةِ اخْتِيَارِيَّ مَعْنَى نَسَبِ
 نَزِدُ كَمَا هُوَ مَذْهَبُ نَسَبِ قَدَرٍ عِنْدَ الْحَقِيقَةِ
 نَسَبِ هَذَا هَذَا نَسَبِ قَدَرٍ فِي الْجُمْلَةِ مَوْجُودًا
 چنانکه مذهب غیر اشعری است از اهل سنت
 یا مدار صرف چنانکه مذهب ویست و به
 همین فرق ممتاز گردند مذهب اهل حق
 از مذهب اهل باطل - و اما این که فعل
 را از فاعل باعث با تحقیق نفعی کردن
 و باعتبار مجاز اثبات نمودن چنانکه قول
 جبریه است پس کفر است صریح و انکار
 است از بداینه صاحب تصحیف فرموده که
 بعضی از جبریه قائل اند باینکه صدر فعل از

لکه مذهب
 اشعری است
 و این مذهب
 است

و این مذهب
 است

لکه مذهب
 اشعری است
 و این مذهب
 است

لکه مذهب
 اشعری است
 و این مذهب
 است

عبد صرف باعتبار ظاهر و مجاز است اما فی الحقیقه
 او را هیچ استیلاعت حاصل نیست و عبد در
 شجر است که چون متحرک گرداند او را با متحرک گویند
 پس چون محبوس و محض است کاشی و این قول
 کفر است و هر که چنین اعتقاد کرد و کافر و بدعت
 فرموده که در مذهب جبریه است قول ایشان
 نیست مریدگان را افعال علی الحقیقه ندو
 خیر و شر و هر چه میکنند پس فاعل آن
 همان حق است بجان و این قول نیز کفر است
 اگر گوی هر گاه قدرت عبد را در افعال
 تا تاثیر نیست و در امور احقیقه اختیار پس نزد
 اشعری افعال را بعد حقیقه نسبت کردن چنانچه
 وارد گویم هر چه قدرت را در افعال تا تاثیر
 مستحق نیست مگر این قدر است که حق سبح
 آن را از برای حصول افعال مبرا ساخته است
 بدین سبب که می آفرید حق تعالی افعال عباد
 را بعد از صرف کردن ایشان قدرت و امتیاز
 خود را در افعال بطریق جبری عادت -
 و نیز قدرت عبد علت عادی گشته است از
 برای حصول افعال پس ثابت شد

من العبد ظاهر و مجاز اما فی الحقیقه
 لا استطاعة لنا والعبد كاشجر اذا
 حركتها الريح تحركت فكذلك
 العبد مجبور كاشجر وهذا كفر
 من اعتقد هذا يصير كافرا وقال
 ايضا في مذهب الجبرية قولهم
 ان ليس للعباد افعال على الحقيقة
 الا في الخبر لا في الشر وما فعل العبد
 قال فاعل هو الله سبحانه وهذا كفر
 فان قلت اذ لم يكن لقدرة العبد
 تاثير في افعال ولم يكن اختيارا
 له حقيقة كما منتهى نسبة افعال الى
 العبد حقيقة عند اشعري قلت ان
 القدرة وان لم يكن لها تاثير في
 الافعال الا انه سبحانه جعلها
 مدارا الوجود الالهي بان يخلق
 الله تعالى الالفعال عقيب صرف
 قدرتهم واختيارهم الى الالفعال
 بطريق جبري العادة وكانت القدرة
 لعل عادته لوجود الالفعال فيكون

کفر است

فعال علی الحقیقه
 در خیر و شر و هر چه
 میکنند پس فاعل
 همان حق است
 قول نیز کفر است

کفر است

چه ای بجعل الفعل واجباً ومتعاً ووجوب الفعل امتناعاً عنها في اختيار ارتكابه أو الامتناع عن الجواب بالاختيار المحض لا مشاءاً وإنما هو امتناع عن افعال الغير

مَا فِي الْبَابِ أَنَّهُ يُوجِبُ الْاِخْتِيَارَ
 وَهُوَ مُحْتَقِقٌ لِاِخْتِيَارِ مَنْفَعَةٍ لَهُ وَالصَّاحِبُ
 مُتَقَوِّضٌ بِأَفْعَالِ الْبَارِئِ تَعَالَى لِأَنَّ فِعْلَهُ
 مُسْتَعَانَةٌ بِالنَّظَرِ إِلَى الْعُقَاةِ أَمَا وَاجِبٌ
 أَوْ مُتَمَعٌّ إِذْ لَوْ تَعَلَّقَ الْقَضَاءُ بِأَنْ جُرِدَ
 أَوْ بِالْعَدَمِ فَيَمْتَنِعُ فَلَوْ كَانَ وَجُوبُ
 الْفِعْلِ بِالِاخْتِيَارِ مَنْفَعِيًّا لَهُ لَمْ يَكُنْ
 الْبَارِئُ تَعَالَى مُخْتَارًا أَوْ هَذَا الْفِعْلُ
 وَلَا يَحْتَقِقُ عَلَى أَحَدٍ أَنَّ الْقَوْلَ شَبَّهَ الْقَوْلَ
 قَدْ تَرَى الْعَبْدَ فِي إِجَادِ أَفْعَالِهِ مَعَ كَمَالِ
 ضَعْفِهِ فَوَعْنَايَةِ السَّخَاةِ وَمَنْشَأُ
 نَهْيَاةِ السَّفَاهَةِ وَيَهْدِي أ بِالْعَمَلِ
 مَا وَرَاءَ النَّهْيِ شَكَرَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُمْ فِي
 تَسْلِيْلِهِمْ فِهَذَا بِوَالْمَسْئَلَةِ حَتَّى قَالَ
 إِنَّ الْعَبْرَةَ لَعَدَلٌ حَاكِمَةٌ لَهُمْ حَيْثُ لَمْ
 يَسْتَبْرَأُوا لِأَنْبِيَاءِ وَأَحَدٌ وَامْتَعَنُوا
 أَنْبِيَاءُ شَرِكَاءَ لَا تَحْضُرُ وَتَعَمَّتِ الْبُرْهَانُ
 أَنَّهُ لَا فِعْلَ لِلْعَبْدِ اصْطِلَاحًا وَانْ حَرَكَاتِهِ
 بِمَنْزِلَةِ حَرَكَاتِ الْجَادَاتِ لَا فَرْقَ لَهُمْ
 اصْطِلَاحًا وَكَانَ قَصْدُ الْاِخْتِيَارِ وَرَعْمُوا

که عیب با اختیار خود کار خواهد کرد یا نخواهد کرد و قاضی
 مافی البایان چنین قضا اختیار عید را واجب
 و لازم میگردد و این مثبت است قضا است مافی
 آن و غیر متقوض است بافعال بارئ تعالی زیرا که
 فعل او بجهاد بنظر قضا واجب است یا متمنع
 چه قضا اگر بوجود متعلق است واجب است یا بعد
 پس متمنع پس اگر وجوب فعل اختیاری مافی اختیار
 بود بائ تعالی در افعال خود مختار نبود که
 و این کفر است و برعکس مخفی نیست که تحقیق
 قول با استقلال قدرت عید در ایجاد افعال
 خویش با وجود کمال ضعف و درغایه سبکی است
 و نشانه نهایت بیخودی و ازینجا است که مشایخ
 ماوراء النهر شکر الله تعالی سبعمهم مبالغه نموده
 اند و تضلیل ایشان اندرین مسئله سجدیکه گفته اند
 که حال مجوس نیکوتر است از حال ایشان چه مجوس
 غیر از یک شرک است اثبات نکرده اند و معتزله
 شرک را بے نهایت اثبات نموده اند و جبریه
 زعم نموده که فاعل است هرگز مر عید را و نه قدرت
 و نه اراده و نه اختیار و حرکاتش در رنگ جمادات
 و گفته که عید نه فعل خیر ثواب داده شود و نه

له من غیر
 متعلق است
 علیه من غیر
 است
 متعلق
 با افعال
 الباری

کمال
 است
 است

این کلام
 در حق
 است

این کلام
 در حق
 است

الصباكه تبارون بالغابر ولا يعاقبون بالشكر ص ۱۲

ان العبد لا يثاب بل يخير كما يعاقب
بالشكر والكفار والعصاة معذرون
غير مستولين لان الافعال كلها
من الله تعالى والعبد مجبور في ذلك
وهذا كفر وهو لا يخرج عنه المذنبون
الذين يقولون بان المعصية لا يضر
والعاصي لا يعاقب روى عن النبي صلى
الله تعالى عليه وسلم انه قال لعنت
الرجفة على لسان سبعين يمينا
ومذاهبهم باطل بالصرف والفرق
الفاصول حركاته البطنش وحر كثر
الاربعاش ونعله قطعان الاول
باختياره دون الثاني والنصوص
القطعية سوى هذا المذهب ايضا
كقوله تعالى جزاء مما كانوا يعملون
وقوله سبحانه فمن شاء فليؤمن
ومن شاء فليكفر الى غير ذلك واعلم
ان اكثر الناس لضعفهم و
خصور نياتهم يظنون الاعتذار و
دفع الشرائع انفسهم فميتون الى

نه فعل شر عقاب کرده شود وکفار و عصاة
معذورانند غمیب بول زیرا که افعال تمامها
از حق است بجان و عبد مجبور محض است و این
و این قول کفار است و این طائفه مجرب ملعونه
ایشانند که قائمند با اینکه معصیه مرض نیست
و عاصی معاقب نه مروی است از غیر خدا
صلی الله تعالی علیه و آله و سلم که فرمود
مجرم ملعون است بر زبان هفتاد و شصت
و مذمب ایشان باطل است بالبداهة
از جهت تحقیق فرق ظاهر میان حرکت بطش
و میان حرکت از تعاش و قطعاً میدانیم
که اول با اختیار اوست نه ثانی و نصوص
قطعیه نیزین مذمب را نفی می سازد
همچون قول حق تعالی جزاء بهما
کاتوا يعملون و قول اوجسانه
فمن شاء فلیؤمن و من شاء
فلیکفر و غیر ذلک و بد آنکه اکثر
مردم بعلت ضعف هم خود و قصورت
خویشتن بهانه و عذر می جویند و میخواهند
که رفع مسألت از خود نمایند پس مایل میشوند

لعل الامان لا یجوز
بما یلزم من انفسهم
والظاهر انهم لا یجوزون
بالمهم
لعل الامان لا یجوز
بما یلزم من انفسهم
والظاهر انهم لا یجوزون
بالمهم

لعل الامان لا یجوز
بما یلزم من انفسهم
والظاهر انهم لا یجوزون
بالمهم
لعل الامان لا یجوز
بما یلزم من انفسهم
والظاهر انهم لا یجوزون
بالمهم

مذهب الاشعري بل الى مذهب
 الجبري فتارة يقولون بان الاختيار
 للعبد حقيقة ونسب الفعل لمبدئ
 مجاز وتارة يقولون بصحة الاختيار
 المستلزم للجبار ومع ذلك كسبحوا
 اكله بعض الصوفية في هذا المقام
 من ان العاقل واحد ليس الا هو
 وان لا تأثير لقدرة العبد في الافعال
 اصلا وان حرکاته بمنزلة حرکات
 الجادات بل وجود العبد ذاتا و
 صفة كسراب يقبع بحسبه الظاهر
 ماله احسن اذ لعله كما لم يجد شيئا
 ووجد الله عندنا وامثال هذا الكلام
 ازكادهم جزا عنك المداهنات والافلاک
 في الاقوال والافعال فنقول في تحقیق
 هذا المقام والله سبحانه اعلم بحقیقة
 الامر ان الاختيار لو لم يكن ثابتا
 للعبد حقيقة كما هو مذهب الاشعري
 لما نسب الله تعالى الظلم الى العبد
 اذ لا اختيار له ولا تأثير لقدرة

بنده اشعري بل مذهب جبري پس
 ومیزند با یکی عبد را حقیقتا اختیار
 حاصل نیست و نسبت فعل بوجاز است
 و گاهی بعضی اختیار عیب قائل میشوند
 که مستلزم جبر است و معتدل است کلامی
 از صوفیاندین مقام استماع بینامیت
 و اعلیٰ افعال یکی است پس و هرگز تاثیر
 نیست مرقدت عبد را در افعال حرکات
 بمنزله حرکات جادات است بلکه وجود
 عبد از روی ذات و صفت مثل سراسر است
 بزین هموار که پندار آن را نشنیده اند و
 بیاید نزدیک آن نیاید آن را چنین
 و یافت خدا را نزدیک آن - و این چنین
 کلامها دلیر ساخته است مرآت ان را بر این
 و مسألات و اقوال و افعال پس گوئیم در تحقیق
 این مقام و الله سبحانه اعلم بحقیقه الامر
 بدینکه اگر اختیار ثابت نبوده مر عبد را
 حقیقتا چنانکه مذهب اشعری است البته نسبت
 نه نمودن حق تعالی ظلم را بعباد چه را
 نه اختیاری حاصل است نه قدرت ایشان

به اشاره لا در اول
 مثل الفی کلمه العالم
 کسب فیضه بخوار
 به چنین که در اول
 جو الفاعل قدس
 و صیغه الاستسناد
 المستلزمه
 کلمات امر ربانی
 از قول

وَأَمَّا هِيَ مَدَّ الرَّحْمَضُ عِنْدَهُ وَقَدْ نَسَبَ
 سُبْحَانَهُ الظُّلْمَ الْبِهْمُ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ مِنْ
 كِتَابِهِ الْمَجِيدِ وَفَعَّلَ الْمُدَّارِيَّةَ بِدُونِ
 الشَّائِرِ وَكَوْنِي الْجَمَلَةَ لَا يُجِيبُ الظُّلْمَ مِنْهُمْ
 لَعَنَهُمُ إِنَّ الْأُولِيَاءَ وَالْمُعْتَذِرِينَ الْعَمَّا
 مِنْهُ تَعَالَى مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ الرَّحْمَنُ
 قَاتِلًا لَهُمْ لَيْسَ بِظُلْمٍ أَصْلًا إِذْ هُوَ مُجْتَهِدٌ
 مَا لَكَ عَلْمًا لِطَلَا فِي تَبَعَهُ وَفِي طَلْمِ
 الْمَطْلِقِ كَيْفَ يَشَاءُ أَمَا نَسَبَةُ الظُّلْمِ
 إِلَيْهِمْ فَمُسْتَنْزِمٌ لِشُبُوهٍ الْأَخْتِيَارِ لَهُمْ
 وَأَخْتِيَارٌ الْجَارِ فِي هَذَا هَذَا لَيْسَ يَخْلُقُ
 الْمَسَابِرَ فَقَلْبُ كِتَابٍ مِنْ غَيْرِ ضَرْفٍ وَقَدْ
 وَأَمَّا الْقَوْلُ بِضَعْفِ الْأَخْتِيَارِ فَلَا يَخْلُقُ
 إِمَّا أَنْ يُرَادَ بِهِ الضَّعْفُ بِالنِّسْبَةِ إِلَى
 لِحْتِيَارِهِ تَعَالَى فَمُسَلَّمٌ وَلَا فَرْعٌ فِيهِ
 لِأَحَدٍ وَكَذَا الضَّعْفُ بِمَعْنَى عَدَمِ الْأَيْتِقَادِ
 فِي صُدُوقِ الْأَعْمَالِ الْبِنَاءِ مُسَلَّمٌ وَأَمَّا
 الضَّعْفُ بِمَعْنَى عَدَمِ الْمُدْخَلِيَّةِ لِلْحَقِيْقِيَّةِ
 فِي الْأَفْعَالِ فَمُسْتَوْعٍ وَهُوَ أَوْلَى الْمُسْتَكْتَلِ
 وَسُنْدُ الْمَنْعِ قَدْ مَرَّ مُفَصَّلًا يَبْدُو أَنْ

تاثير سے قدرت ايشان مرا محض است
 نزو اشعری بس وحال آگہ نسبت نمودہ است
 حق سبحانه و تعالی ظلم را با ايشان در موضع متعدده
 از کتاب مجيد خود و مدار تيز صرف بدون تاثير
 و لوقی الجملة تصحيح نمی نماید صدور ظلم را از ايشان
 آرے الامام و تعذیب حق صل علام عباد را
 بدون آگہ ايشان را اختيار سے حاصل بود صلا
 ظلم نیست چه او سبحانه مایکست علی الاطلاق
 تصرف نماید در ملک مطلق خود و بهر نهجیکه خواهد اما
 نسبت ظلم با ايشان پس تکریم شہوت اختيار را
 مرا ايشان را و احتمال تجب از اندرین مسئلہ
 خلاف متبادر است بدون ضرورت از کتاب
 آن کرده نشود و اما قول بضعفا اختيار پس
 خالی نیست کہ مراد بان اگر ضعفا نسبت باختیار
 حق است تعالی پس مسلم است و کسے دوران
 نزاع نیست و همچنین ضعفا بمعنی عدم ایتقاد
 در صدور افعال نیز مسلم است و اما ضعفا بمعنی
 عدم دخلیت اختيار و افعال پس مسلم نیست
 و ان اول مسئلہ است و سند منع مفسلا
 پیش ازین گذشتہ

منه تالیله ان کل
 انهم علیما ذیل
 فی کل من کلین حادیر
 انهم علیما ذیل
 انهم علیما ذیل
 انهم علیما ذیل

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمین
 والصلوة والسلام
 علی سیدنا محمد
 وعلیٰ آلہ الطیبین
 الطاهرین

يَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى كَلَّفَ عِبَادَهُ
 بِقَدْرِ طَاقَتِهِمْ وَاسْتَطَاعَتِهِمْ وَخَفَّفَ
 فِي التَّكْلِيفِ لضعف خلقهم قال
 اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَرِيدُ اللَّهُ أَنْ يَخَفِّفَ
 عَنْكُمْ وَخَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا كَيْفَ
 وَهُوَ سَجَّادٌ حَكِيمٌ رُفُوفٌ رَحِيمٌ
 لَا يَلِيقُ بِالْحِكْمَةِ وَالرَّأْفَةِ وَالرَّحْمَةِ
 التَّكْلِيفُ مَا لَا يَسْتَطِيعُ لَهُ الْعَبْدُ فَلَمْ
 يَكْلِفْ رَفْعَ الصَّخْرَةِ الْعَظِيمَةِ الَّتِي كَانَتْ
 عَلَى رِجْلِ الْعَبْدِ بَلْ كَلَّفَهَا هُوَ الْيَسِيرَ
 عَلَى الْعَبْدِ مِنَ الصَّلَاةِ الْمَشْتَمَلَةِ عَلَى
 الْقِيَامِ وَالسُّجُودِ وَالْقِرَاءَةِ الْيَسِيرِ
 وَكُلِّ ذَلِكَ يَسِيرٌ غَايَةُ الْيُسْرِ وَكَذَا
 الصَّوْمُ مَثَلًا فِي هَيَاةِ الشَّهِوَةِ وَالْقِيَامُ
 أَيْضًا كَذَلِكَ إِذْ قَدَّرَ مِنْ نَجْرِ الْعَشْرِ
 وَلَمْ يَقْدِرْ رِبَا الْكُلِّ وَالِتَّصْفِ مَثَلًا
 يَسْرًا يَتَقَلُّ عَلَى الْعِبَادِ وَمِنْ كَمَالِ
 الرَّأْفَةِ حَبْلُ اللَّيْسَانِ حَلْفًا أَنْ تَعْمُرَ
 الْأَصْلَ فَجَعَلَ الْوَصْوَاءَ حَلْفًا هُوَ اللَّيْسَانُ
 وَكَذَا أَحْكَمَ بَأَنَّ مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى

و استنیت که بختش حق تعالی تکلیف او
 مرندگان خود را با اندازه طاقت و استطاعت
 شان و اندرین تکلیف تخفیف را رعایت فرموده
 است بضعیف فلقت ایشان چنانکه فرموده
 است حق تبارک و تعالی میخواهد خدا که بسبب
 کندار شما و انسان ضعیف آفریده شده است
 چگونه و حال آنکه او بجا با حکمت است و بار آفت
 و رحمت نسوزد و حکمت است و رحمت او که تکلیف
 را بر او بسیار آسان کند که او نتواند تحمل کند که کرده است
 بنده را بر او شستن سنگ عظیم که آن را نتواند بردارد
 بلکه تکلیف داده است با آنچه آسان تر است
 بر عباد از نماز سه سجده که مشغول اند بر قیام کعبه
 و سجود و قرائت میسر و این همه که آسان اند و نعمت
 آسانی و همچنین روزه مثلاً در نهایت سهولت
 و زکوة نیز این چنین است زیرا که واجب گردانیده
 شده است به علم حسد و واجب گردانیده شده است
 تمام روز نصف مثلاً تا که دشوار نبود بر بندهگان
 و از کمال رحمت است که مقرر فرموده است
 مرا سوره را بدان عوض بر تقدیر بعد از اصل خواندن
 عوض ضعیف را مشعر ساخته و همچنین حکم فرموده که

در این است که در این است که در این است

در این است که در این است که در این است

در این است که در این است که در این است

تَعْبَادِ صَلَاتِكَ قَاعِدًا وَمَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى الْقَعْدِ
 عَلَى مَضْطَجِعًا وَكَذَا مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى
 السُّجُودِ وَالسُّجُودِ صَلَاتِكَ مُؤَمِّبًا إِلَى غَيْرِكَ
 سَمَا لَا يَخْفَى عَلَى النَّاطِقِ فِي الْأَحْكَامِ
 الشَّرْعِيَّةِ بِنَظَرٍ لِإِعْتِبَارِ رُؤْيَا الْأَنْصَافِ فَيَعِدُّ
 سَامًا التَّكْلِيفَاتِ الشَّرْعِيَّةِ فِي عَنَائَةِ
 تَبْسُرِ وَنَهَائَةِ الشُّهُولَةِ وَيَطَالِعُ كَمَالَ
 تَرْفَعَةِ مَنَّةِ سُبْحَانَهُ عَلَى الْعِبَادِ فِي
 حَفَّاتِ تِلْكَ التَّكْلِيفَاتِ وَمُضَلَّاتِ
 حَفِيفِ التَّكْلِيفَاتِ مَتْنِي الْعَوَامِّ فِي بَاقِي
 التَّكْلِيفَاتِ مِنْ أَمُورَاتٍ فَإِنَّ لِبَعْضِهِمْ تَبْسُرًا
 زِيَادَةً فِي الصَّوْمِ الْمَفْرُوضِ وَبَعْضُهُمْ
 فِي الصَّلَاةِ الْمَفْرُوضَاتِ وَعَلَى
 هَذَا الْقِيَاسِ وَمَا هَذَا الْقَمْنُ إِلَّا
 كَمَالَ التَّخْفِيفِ وَعَدَمُ وَجَدَانِ
 تَبْسُرِي أَدَاءِ الْأَحْكَامِ لِلبَعْضِ مَتْنِي
 عَلَى رُجْحٍ وَظُلْمَاتِ نَفْسَانِيَّةٍ وَكَذَلِكَ
 حَاطَبِيَّةٍ نَاشِئَةٍ عَنِ هَوَى النَّفْسِ
 الْكَامِنَةِ الْمُتَّصِبَةِ بِمُعَادَاتِ اللَّهِ
 سُبْحَانَهُ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ كَبُرَ عَلَى

هر که بر قیام قدرت ندارد و نشسته نماز گذارد هر که
 بر قعود قادر نبود و بر سپلو خفته نماز ادا نماید همچنین
 کسیکه بر رکوع و سجود قدرت نیابد یا شاره نماز
 ادا کند و سوائے اینها از آنچه مضمی نیست بر
 کسی که ناظر است در احکام شرعی بی نظر اعتبار
 و انصاف پس بیاید تمام احکام شرعی را در
 غایت یسر و نهایت سهولت و مطلق نماید
 کمال آفت اورد سبحانه بر عباد و صعوبات آفرید
 آن تکلیفات شاید تخفیف این تکلیفات
 تمام عوام است و از رویا و تکلیفات از
 مامورات شرعی چه بعضی از ایشان ثمنای
 زیاده و روزه فرض مینمایند و بعضی در نماز فرض
 و علی هذا القیاس و تیسرت این مثنی
 اگر از جهت کمال رعایت تخفیف و عدم
 وجدان یسر در اداء احکام مر بعضی را
 بینی است بر وجود طلبات نفسانیه
 و کمورات طبعیه که ناشی است از هوا
 نفس آماره که ایستاده است بعد از
 حق سبحانه و تعالی فرمود
 حق سبحانه و تعالی و شور آمد

در احکام شرعی
 در احکام شرعی
 در احکام شرعی

غالی

الشِّرْكَيْنِ مَا دَعَوْهُمُ إِلَيْهِ وَقَالَ اللَّهُ
 تَعَالَى وَإِنَّمَا الْكُفْرُ الْأَعْيُنُ الْغَائِبِينَ
 فَكَمَا أَنَّ مَرَضَ الظَّاهِرِ مُوجِبٌ لِلْعُسْرِ
 إِدَاءُ الْأَحْكَامِ كَمَا أَنَّ مَرَضَ الْإِطْلَاقِ
 أَيْضًا مُوجِبٌ لِذَلِكَ الْعُسْرِ وَقَدْ وَرَدَ
 الشَّرْحُ الشَّرْهِي لِإِطْلَاقِ رُؤُوسِ النَّفْسِ
 الْأَمَارَةِ وَتَرْفَعُ هَوَاجِهَا هَوَى النَّفْسِ
 وَمَتَابَعَةُ الشَّرِّ يُعَدُّ عَلَى طَرَفِ الْفَيْضِ
 فَذَلِكَ وَكَذَلِكَ وَجُودُ ذَلِكَ الْعُسْرِ
 كَيْسَلٌ وَجُودُهُ هُوَ النَّفْسُ فَيَقْدَرُ وَجُودُ
 الْهَوَى يَقْدِرُ الْعُسْرُ فَإِذَا انْتَهَى الْهَوَى
 كَلِمَتُهُ انْتَهَى الْعُسْرُ رَأْسًا وَأَمَّا كَلِمَةُ
 بَعْضِ الصُّوْفِيَّةِ الْمَذْكُورِ سَائِقًا فِي نَفْسِ
 الْأَخْتِيَارِ أَوْ ضَعْفِهِ فَاصْلُهُ أَنَّ كَلِمَتَهُمْ
 إِن لَمْ يَكُنْ مَطَابِقًا بِحُكْمِ الشَّرِّ يُعَدُّ
 قَلْبًا اِعْتِبَارًا لَمْ يَصْلُحْ لِيُصَلِّحِ الْخِيَّةَ
 وَالنَّقْلِيَّةَ فَإِنَّمَا الصَّالِحُ لِلْمُحَبَّةِ وَالنَّقْلِيَّةُ
 أَقْوَالُ الْعُلَمَاءِ مِنْ أَهْلِ الشُّدَّةِ كَمَا وَافَقَ
 أَقْوَالَ الْهَوَى مِنْ كَلِمَةِ الصُّوْفِيَّةِ الْقَبْلُ وَمَا
 نَحَا لِقَوْلِهِمْ لَا يَقْبَلُ عَلَيَّ أَنَا قَوْلُ الرُّسُولِ

برشته كان آنچه بخوانی ایشان را بان
 وزیر فرموده و هر آینه نماز و شورا است مگر
 فروتنی کنندگان به پس چنانکه مرض ظاهر
 موجب عسر و ارا حکام است چنانکه مرض
 باطن نیز موجب آن عسر است و حال آنکه
 شریعت غیر از ابراهیم انبیا از من رسوم نفس
 آماره و از اله هواجس آن وارد شده است
 پس هر نفس و متابعت شریعت بر طرف
 نقیض اندک جرم وجود آن عسر میل باشد بر
 هوائی نفس پس با ندان عسر هر نفس موجود
 و آینه شود و چون هوائی نفس با تکمیل نفس
 گردد و عسر در احکام اصلا نماند و آن کلام بعضی
 از صوفیه در نفسی اختیار یا ضعف آن که سابق
 مذکور شد پس بدانکه کلام صوفیه اگر مطابق حکم
 شرعی نبوده و او را اصلا اعتباری نیست پس
 حجیت و تقلید را چگونه منزه شایان حجیت
 و تقلید اقوال علماء اهل سنت است و پس
 پس آنچه از اقوال صوفیه موافق اقوال
 ایشان باشد مقبول است و آنچه مخالفشان است
 غیر مقبول صحیح لهذا گوئیم که صوفیه

شرح الشرح الشریح
 شرح الشرح الشریح
 شرح الشرح الشریح

شرح الشرح الشریح
 شرح الشرح الشریح

مستقیمه الاحوال لم یعبادوا ولا تقربوا
 عساکر لانی الاحوال ولا فی الاحوال و
 لانی لا اقوال ولا فی العلوّم والمعارف
 وینموتون ان بقیة الخلائف مع الشریعة
 تکتبیه عن شتم فی الحال واخل فی
 و لوصد و الحال ما خالف الشریعة
 کحکمة و بالجمله خلک الشریعة دلیل
 ان ذق و علامه الاتحاد علی ما فی
 الباب ان الصوفی لو تکلم بیکلام
 مخالف للشریعة نایش عن الکشف
 فی غلبه الحال و سکر الوقت فهو
 معذور و کشفه غیر صحیح و غیر صالح
 للفتنید بل یبغی ان یجعل کلامه
 و یصرف عن ظاهره فان کلامه الشکلی
 یجعل و یصرف عن الظاهر

مستقیم الاحوال از شریعت تجاوز نمیکنند
 نه در احوال و نه در اعمال و نه در
 اقوال و نه در علوم و معارف و میدانند
 که بقیة خلف با شریعت ناشی است
 از مستقیم حال و احتمال بال و نه مخالف
 شریعت حقه اصلا نمی بود بالجمله
 خلاف شریعت دلیل رتبه است
 و علامت اتحاد و غایة مراتب الباب
 اگر از بعض صوفیه کلامی مخالف
 شریعت ناشی اذ کشف در علیه حال
 و سکر وقت صادر شد معذور است
 و کشف او غیر صحیح که شایان تعلیمیت
 بلکه لازم است که کلام او بر محل صحیح
 حل کرده شود و از ظاهر خود مضمون
 ازیر که کلام سکاری حل کرده میشود و از ظاهر خود

کتاب التوحید
 فی شرح
 کلام التوحید

هذا اما یتبرن فی هذا المقام یعون الله سبحانه و تحسن توفيقه تعالى
 والحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى

مکتوب (۲۹۰) ووصد و نووم

بلا محمد باشم صدور یافت در بیان طریق که حضرت حق سبحانه و تعالی حضرت

الْمَشْرُوكِينَ مَا دَعَوْهُمْ إِلَيْهِ وَقَالَ اللَّهُ
 إِنَّمَا لِي وَإِنَّمَا الْكَيْفِيَّةُ الْأَهْلُ الْفَاشِعِينَ
 فَكَمَا أَنَّ مَرَضَ الظَّاهِرِ مُوجِبٌ لِعُسْرِ
 آدَاءِ الْأَحْكَامِ كَذَلِكَ مَرَضُ الظَّاهِرِ
 أَيْضًا مُوجِبٌ لِذَلِكَ الْعُسْرِ وَقَدْ وَرَدَ
 الشَّرْحُ الشَّرْهِيَّ الْإِطَالِ رُغْمَ النَّفْسِ
 الْأَمَانَةِ وَرَفَعَهَا جِيسَهَا مَوْجِي النَّفْسِ
 وَمَتَابَعَةُ الشَّرْهِيَّةِ عَلَى طَرَفِ الْقَبِيضِ
 فَلَا جَرَمَ بِكَوْنِ وَجُودِ ذَلِكَ الْعُسْرِ
 دَلِيلَ وَجُودِهَا نَفْسِ فَيَقْدَرُ وَجُودُ
 الْمَوْجِبِ يَقْدَرُ الْعُسْرُ فَإِذَا انْتَقَى الْهَوَى
 كَلِيَّةً انْتَقَى الْعُسْرُ رَأْسًا وَإِنَّمَا كَلَامُ
 بَعْضِ الصُّوفِيَّةِ الْمَذْكُورِ سَابِقًا فِي نَعْيِ
 الْأَخْتِيَارِ أَوْضَعُفٍ فَأَحْلَمْنَا أَنَّ كَلَامَهُمْ
 إِن لَكُم كَيْفٌ مُطَابِقًا بِالْحُكْمِ الشَّرْهِيَّةِ
 فَلَا اغْتِبَارَ كَذَا أَصْلًا فَكَيْفٌ يَتَّبِعُ الْحُجَّةَ
 وَالْتَقْلِيدَ وَإِنَّمَا الصَّالِحُ الْحُجَّةُ وَالْتَقْلِيدُ
 أَقْوَالُ الْعُلَمَاءِ مِنْ أَهْلِ الشَّدِيدِ فَهَذَا رَافِقُ
 أَقْوَالِهِمْ مِنْ كَلَامِ الصُّوفِيَّةِ يُقْبَلُ وَمَا
 حَاكَمَهُمْ لَا يُقْبَلُ عَلَى أَنَا نَقُولُ أَنَّ الصُّوفِيَّةَ

برش مکان آنچه بخوانی ایشان را بان
 وزیر فرموده و هر آینه نماز و شواست مگر
 فروتنی کنندگان به پس چنانکه مرض ظاهر
 موجب عسر و آزار احکام است همچنین مرض
 باطن نیز موجب آن عسر است و حال آنکه
 شریعت غیر از برائت ابطال این رسوم نفس
 آماره و ازاله هواجس آن وارد شده است
 پس هواجس و متابعت شریعت بر طرف
 تقیض اندل اجرم وجود آن عسر دلیل باشد بر
 هواجس نفس پس باندازه عسر هواجس نفس موجود
 دانسته شود و چون هواجس نفس با کفایت
 گردد و عسر در احکام اصلا نماند و اما کلام بعضی
 از صوفیه در نفی اختیار یا ضعف آن که سابقا
 مذکور شد پس بدانکه کلام صوفیه اگر مطابق حکم
 شرعی نباشد و او را اصلا اعتباری نیست پس
 حجیت و تقلید را چگونه منزه نمایان حجیت
 و تقلید اقوال علماء و اهل سنت است و پس
 پس آنچه از اقوال صوفیه موافق اقوال
 ایشان باشد مقبول است و آنچه مخالفشان است
 غیر مقبول می‌گردد اینگونه که صوفیه

در شرح الشرحی الطال رغم النفس الامانة و رفعها جيسها موجي النفس

این کلام
 بیان

المستقيمة الأحوال لم يعبادوا والفقير
 أصلاً لا في الأحوال ولا في الأعمال ولا
 لا في الأقوال ولا في العلوم والمعارف
 ويعلمون أن بقية الخلاف مع الشريعة
 ناشية عن ضعف في الحال فخلل فيه
 ولو صدق الحال ما خالف الشريعة
 الحقة وإنما خالف الشريعة دليل
 الزنادقة وعلمة الإمام غايه ما في
 الباب أن الصوفي لو تكلم بكلام
 مخالف للشريعة نأش عن الكشف
 في غلبته الحال وسكر الوقت فهو
 معذور وكشفه غير صحيح وغير صالح
 للتقليد بل ينبغي أن يجعل كالم
 ويصرف عن ظاهره فإن ظاهر الشك
 يجعل ويصرف عن الظاهر

مستقيم الأحوال از شریعت تجاوز میکنند
 نه در احوال و نه در اعمال و نه در
 اقوال و نه در علوم و معارف و میدانند
 که بقیه خلاف با شریعت ناشی است
 از ضعف حال و اختلال بال و نه مخالفت
 شریعت حقه اصلاً نه بود با جمله
 خلاف شریعت دلیل زنده است
 و علامت الحاد غایه منافق الباب
 اگر از بعض صدوقیه کلامی مخالف
 شریعت ناشی ادکشف در غلبه حال
 و سکر وقت صادر شد معذور است
 و کشف او غیر صحیح که شایان تقلید است
 بلکه لازم است که کلام او بر محل صحیح
 حل کرده شود و از ظاهر خود منصرف
 زیرا که کلام سکاری حل کرده میشود و از ظاهر خود

کتابت المراسم

هذا ما كتبه في هذا المقام بعين الله سبحانه وحسن توفيقه تعالى
 والحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى

مکتوب (۲۹۰) ووصد و نووم

بلا حسد باشم صد و ریانت در بیان طریق که حضرت حق سبحانه و تعالی حضرت

بآن احوال اگر ظاهر نمی بود راه دانش و تمیز نمی کشد و ظهور تصور مشابه و معارج و مقامات از برای
 او در آن ظاهر است پس حال باطنی است و علم بآن حال ظاهر را ازین بیان معلوم شد
 که اولیای آن که صاحب علم اند و آنانیکه از علم بی نصیب اند و نفس حصول احوال فرقی ندارند
 اگر فرقی است از راه علم بآن احوال است و عدم علم با آنها مثلاً شخصی که حالت روح بر وی جاری
 شده است و بقرارداد عینی آرام ساخته معذرت آنکس میداند که این حالت را جمیع می نامند و همچنین
 شخصی دیگر است که باین آن حالت در حق است ثابت شده است اما نمیداند که آن حالت
 معتبر و مجموع است پس این هر دو شخص و نفس حصول آن حالت برابرند فرقی ندارند مگر در علم و عدم
 علم با آن است چنانکه علم ندارند و تقسیم اند نظراً آنکه علم نفس حصول احوال ندارند و از کمالات
 آنها اصلاً واقف نیستند و جمیع دیگر کمالات احوال را خبر ندارند اما شخص احوال نمیتوانند
 کرد و جمیع هر چند شخص احوال نمیتوانند کرد و اولاً باین احوال را خبر ندارند و شخص احوال هر چند نیست بلکه اینها
 بعد از قرون متطاوله ظهور مینمایند تا یکی را بآن دولت بنوازند و دیگران را بعلم احوال فرموده
 طفیلی او سازند و آری الو العزم صلوات الله تعالی و تسلیماً علیه عیاله بعد از درگاهش دیده
 بیعوث می شدند و با حکام متمایزه هر کدام از ایشان مخصوص میگشت و انبیا و دیگر عیاله
 الصلوات و اللغات مامور به بحیث آنها می شدند و در دعوت بهان احکام که تقاضا میفرمودند
 خاص کند بنده مصلحت عام را و التذکره

کتاب در اولیت و دومیت

بپیر سجید الهدی کپوری صدور یافته در بیان احکام سماع و وجد و قص و بعضی از معانی
 که بزوج تعلق دارند لبسبح الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلاوه علیه و آله الذين اصطفوا
 بدان آرشید الله تعالی طریقی السداد و اللهم صل على الرسول و آله و سلم

اینها در تفسیر احوال
 عبارتند از اول
 و دوم
 و سیم
 و چهارم
 و پنجم
 و ششم
 و هفتم
 و هشتم
 و نهم
 و دهم
 و یازدهم
 و بیستم

۳۱

در زمیما نزدیک قبر خود بنده بودی و در روزگار خود در نماز است و محمد و کن جلی نازگار و نزدیک شو

و ایضا در خبر است آنچه ما میگویند العبدین السرتب فی الصلوة و قال تبارک و تعالی و ان یعبد
 و اقرب و شک نیست که در هر وقتیکه قرب آبی جلگشانه بیشتر است گنجایش غیر دران وقت
 مستغنی است پس از این سخن که بدین معنی مفید میشود که آن وقت در نماز است و لیل بر آسمان وقت دوم
 و من اتفاق شایع است قال ذوالقون المصری ما اجمع من سجعة الاکین الطریقی و من وصل
 بکرمه و یاد داشت که عبارت از دوام حضور است بحجاب قفس خداوندی جلگشانه در
 طریق حضرت خواجه کمان قدس الله تعالی امره و احکم امره و مستقر است باجمل انکار از دوام وقت خلا
 نارسائی است و کثرت زنده تولید از شایع گان العطاء و امثالها که مجاز رجوع و اصل بصنفات بشریت
 قابل گشته اند و از اینجا عدم دوام وقت مفهومی میشود و خلاف در مجاز رجوع دارند در وقوع چه رجوع
 البته واقع نیست چنانکه کتب عقلی آنجا به پس اجماع شایع بر عدم رجوع و اصل ثابت شده و خلاف
 بعضی را جمع مجاز رجوع گشت به هذا ۱۰ طائفه از منتهیان اند که بعد از وصول بدرجه از درجات
 کمال حصول مشابیه جمال لایزال ایشان را برودت قویه دست میدهند و تسلیه مائمه حاصل میشود
 که از عروج بمنزله وصول بارزیدار و چه منازل وصول هنوز در پیش دارند و مدارج قرب تا آنجا
 منقطع نگشته اند با وجوب این برودت میل عروج دارند و از روزه کمال قرب مطلوب درین صورت
 سماع ایشان را سودمند است و حرارت بخش هر زمان بهر دو سماع ایشان را عروج بمنزله قرب
 میسر می شود و بعد از تسکین ازان بمنزله فروسه آید اما رنگه ازان مقامات عروج جمله
 می آید و بان رنگ متصف میگردد و این بعد بعد از تقدس است چنانچه در حق ایشان منفقود است
 بلکه با وجود دوام وصل از بر او مے ترقی بمنزله وصول است ازین قبیل است سماع و وجود متصفیا
 و وصلان از سه بعد از فنا و بقا ایشان را هر چند جذبه عطا میفرماید لیکن چون برودت قوت
 دارد و جذبه تنها و تحصیل ترقیات منازل عروج کفایت نمیکند محتاج بسماع بیگانه طائفه دیگر از شایع
 اند قدس الله تعالی امره و یاد داشت که بعد از وصول بدرجه اولایت نفوس شان در مقام بندگی فرود

و ایضا در خبر است آنچه ما میگویند العبدین السرتب فی الصلوة و قال تبارک و تعالی و ان یعبد و اقرب و شک نیست که در هر وقتیکه قرب آبی جلگشانه بیشتر است گنجایش غیر دران وقت مستغنی است پس از این سخن که بدین معنی مفید میشود که آن وقت در نماز است و لیل بر آسمان وقت دوم و من اتفاق شایع است قال ذوالقون المصری ما اجمع من سجعة الاکین الطریقی و من وصل بکرمه و یاد داشت که عبارت از دوام حضور است بحجاب قفس خداوندی جلگشانه در طریق حضرت خواجه کمان قدس الله تعالی امره و احکم امره و مستقر است باجمل انکار از دوام وقت خلا نارسائی است و کثرت زنده تولید از شایع گان العطاء و امثالها که مجاز رجوع و اصل بصنفات بشریت قابل گشته اند و از اینجا عدم دوام وقت مفهومی میشود و خلاف در مجاز رجوع دارند در وقوع چه رجوع البته واقع نیست چنانکه کتب عقلی آنجا به پس اجماع شایع بر عدم رجوع و اصل ثابت شده و خلاف بعضی را جمع مجاز رجوع گشت به هذا ۱۰ طائفه از منتهیان اند که بعد از وصول بدرجه از درجات کمال حصول مشابیه جمال لایزال ایشان را برودت قویه دست میدهند و تسلیه مائمه حاصل میشود که از عروج بمنزله وصول بارزیدار و چه منازل وصول هنوز در پیش دارند و مدارج قرب تا آنجا منقطع نگشته اند با وجوب این برودت میل عروج دارند و از روزه کمال قرب مطلوب درین صورت سماع ایشان را سودمند است و حرارت بخش هر زمان بهر دو سماع ایشان را عروج بمنزله قرب میسر می شود و بعد از تسکین ازان بمنزله فروسه آید اما رنگه ازان مقامات عروج جمله می آید و بان رنگ متصف میگردد و این بعد بعد از تقدس است چنانچه در حق ایشان منفقود است بلکه با وجود دوام وصل از بر او مے ترقی بمنزله وصول است ازین قبیل است سماع و وجود متصفیا و وصلان از سه بعد از فنا و بقا ایشان را هر چند جذبه عطا میفرماید لیکن چون برودت قوت دارد و جذبه تنها و تحصیل ترقیات منازل عروج کفایت نمیکند محتاج بسماع بیگانه طائفه دیگر از شایع اند قدس الله تعالی امره و یاد داشت که بعد از وصول بدرجه اولایت نفوس شان در مقام بندگی فرود

۱۵۵

در این وقت در این مقام است و حق تعالی عزوجل فرمود

می آید و ارواح ایشان بفراموشی نفوس و مقام اصلی خود متوجه جناب قدس اندر مقام
 از مقام نفس مطمئنه که در مقام بندگی متکبران ذریع گشته است مدد برنج میرسد روح را بواسطه
 آن امداد و تاسبت خاصه بطولب پیدا میکند و اگر این تکرار این بیادوات است و تکلیف
 در او است حقوق بندگی و طاعات میل غریب در نهاد ایشان کم است و شوق ضعیف و در جوانی
 شان قلیل هنوز مبتدیانند و در وقت ایشان لامع است و کمال اتباع سنت پدید
 بصیرت شان می آید لا جرم حدیقه بصیرت را در او چینی می بینند که نزدیکان و نصاری آن جز
 هر چند عروج کمتر دارند اما نورانی اند و بنور اصل منور و در همان مقام شان عظیم دارند و جلیل
 القدر اند ایشان را احتیاج بسامع و وجد نیست عبادات ایشان را کار سماع میکند و نورانیست
 اهل از عروج کفایت می بخشد جامعه مقلدان اذ اهل سماع و وجد که عظیم شان این بزرگواران است
 نیستند خود را از عشاق می گیرند و ایشان را از دگر گو میا عشق و محبت را منحصر در نفس و وجد
 میدانند و طائفه دیگر از منتهمیان آنانند که بعد از قطع حساب سیرالی آمد و تحقیق به بقایا نماند
 ایشان را جذب قوی عنایت می فرماید و بقلب انجذاب کشان کشان می برند و درودش
 آنجا از سیرت ممنوع است و تشبیه ایشان را غیر جائز در عروج محتاج با موعظه نیستند سماع و غیر
 و تشنگان بطلوت ایشان با نیست و وجد و تواجدها با ایشان کار نه بان عروج انجذابی
 به نهایت نهایت مرتبه مکن الوصول میرسد و بواسطه تاسبت آن سرور علی بن ابی طالب است
 كَالصَّلَاتِ وَالصَّلَاةِ وَالصَّلَاةِ وَالصَّلَاةِ وَالصَّلَاةِ وَالصَّلَاةِ وَالصَّلَاةِ وَالصَّلَاةِ
 این نوع وصول مخصوص طائفه افراد است آنطاب نیز از مقام نصیب ندارند اگر محض افضل بر روی
 بجزگ لطائف این نوع و اهل نهایت نهایت را عالم باز گردانند و زمرت مستعدان باحواله نمایند
 نفوس در مقام بندگی فرودی آید و روح او بخرج نفس متوجه جناب مقدس است اوست که جامع کمال
 قوت است و عادی تکلیفات طلبیه و اعتققی بالقلب همّت انصاف کثیره و کمال کمال و علوم مقامات
 نورسند

این مقام است که در مقام بندگی متکبران ذریع گشته است مدد برنج میرسد روح را بواسطه آن امداد و تاسبت خاصه بطولب پیدا میکند و اگر این تکرار این بیادوات است و تکلیف در او است حقوق بندگی و طاعات میل غریب در نهاد ایشان کم است و شوق ضعیف و در جوانی شان قلیل هنوز مبتدیانند و در وقت ایشان لامع است و کمال اتباع سنت پدید بصیرت شان می آید لا جرم حدیقه بصیرت را در او چینی می بینند که نزدیکان و نصاری آن جز هر چند عروج کمتر دارند اما نورانی اند و بنور اصل منور و در همان مقام شان عظیم دارند و جلیل القدر اند ایشان را احتیاج بسامع و وجد نیست عبادات ایشان را کار سماع میکند و نورانیست اهل از عروج کفایت می بخشد جامعه مقلدان اذ اهل سماع و وجد که عظیم شان این بزرگواران است نیستند خود را از عشاق می گیرند و ایشان را از دگر گو میا عشق و محبت را منحصر در نفس و وجد میدانند و طائفه دیگر از منتهمیان آنانند که بعد از قطع حساب سیرالی آمد و تحقیق به بقایا نماند ایشان را جذب قوی عنایت می فرماید و بقلب انجذاب کشان کشان می برند و درودش آنجا از سیرت ممنوع است و تشبیه ایشان را غیر جائز در عروج محتاج با موعظه نیستند سماع و غیر و تشنگان بطلوت ایشان با نیست و وجد و تواجدها با ایشان کار نه بان عروج انجذابی به نهایت نهایت مرتبه مکن الوصول میرسد و بواسطه تاسبت آن سرور علی بن ابی طالب است كَالصَّلَاتِ وَالصَّلَاةِ وَالصَّلَاةِ وَالصَّلَاةِ وَالصَّلَاةِ وَالصَّلَاةِ وَالصَّلَاةِ وَالصَّلَاةِ این نوع وصول مخصوص طائفه افراد است آنطاب نیز از مقام نصیب ندارند اگر محض افضل بر روی بجزگ لطائف این نوع و اهل نهایت نهایت را عالم باز گردانند و زمرت مستعدان باحواله نمایند نفوس در مقام بندگی فرودی آید و روح او بخرج نفس متوجه جناب مقدس است اوست که جامع کمال قوت است و عادی تکلیفات طلبیه و اعتققی بالقلب همّت انصاف کثیره و کمال کمال و علوم مقامات نورسند

قلبی و معارف کما راجح صلی او را بیشتر است بلکه آنجا که اوست نه نقل است و نه اصل از نقل و اصل
 او را گذرانیده اند این نوع کامل مکل بسیار عزیز الوجود است اگر بعد از قرون متطاوله و آزمیننه
 متباعده بظهور آید هم معتقم است عامی از وی منور گردد قطراوشانی امرض قلب سیه
 و توجیه او در اقع اخلاق رود نیز نام ضمیمه اوست که در راجح عروج را تمام کرده در مقام بندگی فرو آمده است
 و اراهم و انس بجادات گرفته بمقام عبودیت که فوق آن مقام نیست در مقامات ولایت ازین
 طائفه بعضی را انتخاب نموده مشرف میسازند و قابلیت منصب محبوبیت نیز ایشان را مسلم است
 جامع جمیع کمالات مرتبه ولایت است و عاوی تمام مقامات و رجا و دعوت از ولایت خاصه نبوت
 بهره مند است باجمه در شان او این مصراع صادق است آنچه خوبان همه دارند نونهاری
 به هین ابرهبتی راسماع و وجهه حضرت است و منانی عروج هر حین بشر الطواقق شود ششمه از نظر
 سماع در آخر این مکتوب تحریر خواهد یافت انشاء الله تعالی و جدا و معلول است حال او و بال
 حرکت اویستی است شکرک او مشوب هوای نفسانی و انحنای بامب تدبیر من لا یکن مع الذل
 القلوب و ان کباب القلوب متوسطون بین اللبتین و المنهین و المنهین هموا الهی فی الله
 و الهی فی الله و هو القاصیل الکامل و لا یهبها در درجات بعضها فقی بعض و الموصول کرانیت
 لا یکن قطعها ابد الابدین باجمه سماع متوسطان را نافع است و قسمی از منتحیان را نیز چنانکه
 بالا گذشت لیکن باید دانست که از باب قلوب را نیز سماع مطلقا محتاج الیه نیست بلکه جامع است
 که بدولت جذب مشرف نشده اند و بر ریاضات و مجاهدات شاقه میخوانند که قطع مسافت نماید سماع
 و وجهه درین صورت این جامع را معتمد و معاون است و اگر از باب قلوب از مجذوبان باشند
 قطع مساک بسیار ایشانرا باید و جذب به است محتاج بسماع نیستند و نیز باید دانست که سماع از باب
 قلوب غیر مجرب را به مطلقا نافع است بلکه انقطاع از این مشروط بشرط است و بدوینها
 تحصر القلتاد و ارحله آن شرط عدم اعتقاد است بکمال خویش و اگر تمامی خود معتقد است

کتابت در اول احوال سابقه آمد
 در مقامات ولایت ازین طائفه بعضی را انتخاب نموده مشرف میسازند و قابلیت منصب محبوبیت نیز ایشان را مسلم است
 جامع جمیع کمالات مرتبه ولایت است و عاوی تمام مقامات و رجا و دعوت از ولایت خاصه نبوت بهره مند است باجمه در شان او این مصراع صادق است آنچه خوبان همه دارند نونهاری
 به هین ابرهبتی راسماع و وجهه حضرت است و منانی عروج هر حین بشر الطواقق شود ششمه از نظر سماع در آخر این مکتوب تحریر خواهد یافت انشاء الله تعالی و جدا و معلول است حال او و بال حرکت اویستی است شکرک او مشوب هوای نفسانی و انحنای بامب تدبیر من لا یکن مع الذل القلوب و ان کباب القلوب متوسطون بین اللبتین و المنهین و المنهین هموا الهی فی الله و الهی فی الله و هو القاصیل الکامل و لا یهبها در درجات بعضها فقی بعض و الموصول کرانیت لا یکن قطعها ابد الابدین باجمه سماع متوسطان را نافع است و قسمی از منتحیان را نیز چنانکه بالا گذشت لیکن باید دانست که از باب قلوب را نیز سماع مطلقا محتاج الیه نیست بلکه جامع است که بدولت جذب مشرف نشده اند و بر ریاضات و مجاهدات شاقه میخوانند که قطع مسافت نماید سماع و وجهه درین صورت این جامع را معتمد و معاون است و اگر از باب قلوب از مجذوبان باشند قطع مساک بسیار ایشانرا باید و جذب به است محتاج بسماع نیستند و نیز باید دانست که سماع از باب قلوب غیر مجرب را به مطلقا نافع است بلکه انقطاع از این مشروط بشرط است و بدوینها تحصر القلتاد و ارحله آن شرط عدم اعتقاد است بکمال خویش و اگر تمامی خود معتقد است

عنه در اول احوال سابقه آمد
 در مقامات ولایت ازین طائفه بعضی را انتخاب نموده مشرف میسازند و قابلیت منصب محبوبیت نیز ایشان را مسلم است
 جامع جمیع کمالات مرتبه ولایت است و عاوی تمام مقامات و رجا و دعوت از ولایت خاصه نبوت بهره مند است باجمه در شان او این مصراع صادق است آنچه خوبان همه دارند نونهاری
 به هین ابرهبتی راسماع و وجهه حضرت است و منانی عروج هر حین بشر الطواقق شود ششمه از نظر سماع در آخر این مکتوب تحریر خواهد یافت انشاء الله تعالی و جدا و معلول است حال او و بال حرکت اویستی است شکرک او مشوب هوای نفسانی و انحنای بامب تدبیر من لا یکن مع الذل القلوب و ان کباب القلوب متوسطون بین اللبتین و المنهین و المنهین هموا الهی فی الله و الهی فی الله و هو القاصیل الکامل و لا یهبها در درجات بعضها فقی بعض و الموصول کرانیت لا یکن قطعها ابد الابدین باجمه سماع متوسطان را نافع است و قسمی از منتحیان را نیز چنانکه بالا گذشت لیکن باید دانست که از باب قلوب را نیز سماع مطلقا محتاج الیه نیست بلکه جامع است که بدولت جذب مشرف نشده اند و بر ریاضات و مجاهدات شاقه میخوانند که قطع مسافت نماید سماع و وجهه درین صورت این جامع را معتمد و معاون است و اگر از باب قلوب از مجذوبان باشند قطع مساک بسیار ایشانرا باید و جذب به است محتاج بسماع نیستند و نیز باید دانست که سماع از باب قلوب غیر مجرب را به مطلقا نافع است بلکه انقطاع از این مشروط بشرط است و بدوینها تحصر القلتاد و ارحله آن شرط عدم اعتقاد است بکمال خویش و اگر تمامی خود معتقد است

مجموع است آرسے سماع اور انیز نحو سے از عروج می بخشد اما بعد از سکین ازان مقام فرود می آید
و مثل نظریه گیران است که در کتب اکا بر تنظیم الاحوال ^{متفقین} تمیزات المعارف ^{مستفادین} بتجویه معین شده اند که اکثر
آنها را بنامی ان وقت مفقود است بلکه این قسم سماع و فصح که درین وقت شائع شده است
و این نوع اجتماع که درین اوان متعارف گشته است شک نیست که مفروض است و منافی صرف
عروج در اینجا معنی ندارد و مقصود در آن صورت تصور نیست اندا و اعانت از سماع درین محل
مفقود است ^{مفروض} مختصرت و منافات موجود و متمبیه به سماع و فصح هر چند نسبت به بعضی منتضیان
نیز کار راست لیکن ایشان چون هنوز مراتب عروج در پیش دارند آنرا وساطت اند و مراتب عروج
ممکن الحصول تمام طی نمکنند حقیقت انتضا ازینها مفقود است نهایت گفتن باعتبار نهایت سیر
الی امد است و نهایت این سیر تا سحر است که سالیک ^{توسلان} منظر است بعد از ان سیر در ان اسم
و صا يتعلق به است و چون از اسم و جمیع ما يتعلق به صا بیک گشت علی اذ باید گذشته بمقامی
برسد و در آنجا بقا و بقا سے پیدا کنند ^{جزا} معنی است و فی الحقیقت نهایت سیر الی امد درین صورت
است نهایت اول را که نهایت تا اسم است نیز نهایت سیر الی امد اعتبار کرده اند و باعتبار فنا
و بقا سے که در آن مرتبه حاصل میشود اطلاق اسم ولایت نموده اند و آنکه گفته اند که سیر فی امد نهایت
یست این سیر در وقت بقا است و بعد از سطح منازل عروج معنی نه نهایتی آن سیر است که
اگر سیر در آن اسم واقع شود و تفصیل شیونات مندرجه در آن متحقق گردد و برگز نهایت آن سیر چه هر اسم
مشتمل بر شیونات مندرجه نه نهایت است اما در وقت عروج اگر نخواهند که اول از ان اسم گذرانند
تواند بود که یک قدم آن اسم را طی نماید و بجایه نهایت برسد و اگر بجا ستمتک گشت رهنه
شرافت و اگر برائت نیز بریت خلق بارش آورد و دز سیه فضیلت گمان کنی که وصول بان اسم
امر آسان است چنانچه می باید کند تا با این دولت مشرف سازند و تا اگر ازین میان با این نعمت
قبولت سرفراز گردانند و آنکه توان رهنه سیه و تقدیر خیال سبکی بساست که معین تشبیه و تقصیر است

از اصول آن اسم نه نهایتی

مع درین وقت عروج گردان وقت اول نهایت است

عروج در اینجا معنی ندارد و مقصود در آن صورت تصور نیست اندا و اعانت از سماع درین محل
مفقود است مختصرت و منافات موجود و متمبیه به سماع و فصح هر چند نسبت به بعضی منتضیان
نیز کار راست لیکن ایشان چون هنوز مراتب عروج در پیش دارند آنرا وساطت اند و مراتب عروج
ممکن الحصول تمام طی نمکنند حقیقت انتضا ازینها مفقود است نهایت گفتن باعتبار نهایت سیر
الی امد است و نهایت این سیر تا سحر است که سالیک منظر است بعد از ان سیر در ان اسم
و صا يتعلق به است و چون از اسم و جمیع ما يتعلق به صا بیک گشت علی اذ باید گذشته بمقامی
برسد و در آنجا بقا و بقا سے پیدا کنند معنی است و فی الحقیقت نهایت سیر الی امد درین صورت
است نهایت اول را که نهایت تا اسم است نیز نهایت سیر الی امد اعتبار کرده اند و باعتبار فنا
و بقا سے که در آن مرتبه حاصل میشود اطلاق اسم ولایت نموده اند و آنکه گفته اند که سیر فی امد نهایت
یست این سیر در وقت بقا است و بعد از سطح منازل عروج معنی نه نهایتی آن سیر است که
اگر سیر در آن اسم واقع شود و تفصیل شیونات مندرجه در آن متحقق گردد و برگز نهایت آن سیر چه هر اسم
مشتمل بر شیونات مندرجه نه نهایت است اما در وقت عروج اگر نخواهند که اول از ان اسم گذرانند
تواند بود که یک قدم آن اسم را طی نماید و بجایه نهایت برسد و اگر بجا ستمتک گشت رهنه
شرافت و اگر برائت نیز بریت خلق بارش آورد و دز سیه فضیلت گمان کنی که وصول بان اسم
امر آسان است چنانچه می باید کند تا با این دولت مشرف سازند و تا اگر ازین میان با این نعمت
قبولت سرفراز گردانند و آنکه توان رهنه سیه و تقدیر خیال سبکی بساست که معین تشبیه و تقصیر است

بلکه بسیار است از مراتب که تو آنرا تمیز نیتالی میکنی از مقام روح نیز باین تراست تمیزی که فوق العرش
 ترا متمیز می شود و نیز داخل اثره تشبیه است و آن مکتوب منزه از عالم افراس است چه عرش محمد و حجت
 و متفکرات العباد است عالم ارواح ماورائے عالم حیات و انبعاث است چه روح لامکانی است در
 مکان نمیگنجد و روح را در ماوراء عرش اثبات نمودن ترا در فهم فیندا زد که روح از تو بعید است راست
 و دور دراز در میان تو و روح است نه چنین است روح را نسبت با جمیع اکتب با وجود لامکانیت
 برابر است ماورائے عرش گفتن معنی دیگر دارد و تا با خجاستی متوانی دریافت طائفه از صوفیه که نیز
 روحی رسیده اند و فوق العرش از در یافته اند تمیز الهی بکاشانه تصور نموده اند و علوم بسیار
 آن مقام را از علوم علم گفته و نیز استوار درین مقام عمل کرده و حق است که آن نور نور روح
 است این فقیر را نیز در وقت حصول آن مقام این نوع اشتباه می پیداشد بود اما چون عنایت
 خداوندی جل شطآنه ازان و بر طره گذراننده دانست که آن نور نور روح بودند نور الهی جل شطآنه
 اعلم الله الذی هدانا لهذا لو کان کفرا لکان هداً ان الله و چون روح لامکانی است
 و بصورت بیونی و حسب گونگی مخلوق است لاجرم مثل اشتباه می گردد و الله یحیی الموتی و هو
 یهدی السبیل و جماعه از ایشان که آن نور روح فوق العرش را گرفته فرودی آینه و بان بقا
 پیدا میکنند خود را جامع بین تشبیه و التمزیه میدانند و اگر آن نور را از خود جدای یا بند مقام
 فرق بعد جمع تصور میکنند اثنال این مغالطات صوفیه را بسیار است و حق سبحانه العالیم
 عن مَقَاتِ الْأَعْلَاطِ وَ حَالَ الْأَخْتِاطِ بآید و است که روح هر چند نسبت با عالم بی چون است
 اما نظریه بی چون حقیقی داخل دائره چونت گویا بر رخ است در میان عالم چون و در میان جنان
 تقدس نمی چون حقیقی پس رنگ هر دو طرف دارد و هر دو اعتبار در و صیح است بخلات
 چون حقیقی که چون را بوسه اصدار راه نیست پس تا از جمیع مقالات روح غرض ننماید بان اهم رسد
 پس اول از جمیع طبقات سلوات حتی العرش می باید گذشت و تمام از تو از مکان می باید بر که بعد از آن

این مقام را از علوم علم گفته و نیز استوار درین مقام عمل کرده و حق است که آن نور نور روح است این فقیر را نیز در وقت حصول آن مقام این نوع اشتباه می پیداشد بود اما چون عنایت خداوندی جل شطآنه ازان و بر طره گذراننده دانست که آن نور نور روح بودند نور الهی جل شطآنه اعلم الله الذی هدانا لهذا لو کان کفرا لکان هداً ان الله و چون روح لامکانی است و بصورت بیونی و حسب گونگی مخلوق است لاجرم مثل اشتباه می گردد و الله یحیی الموتی و هو یهدی السبیل و جماعه از ایشان که آن نور روح فوق العرش را گرفته فرودی آینه و بان بقا پیدا میکنند خود را جامع بین تشبیه و التمزیه میدانند و اگر آن نور را از خود جدای یا بند مقام فرق بعد جمع تصور میکنند اثنال این مغالطات صوفیه را بسیار است و حق سبحانه العالیم عن مَقَاتِ الْأَعْلَاطِ وَ حَالَ الْأَخْتِاطِ بآید و است که روح هر چند نسبت با عالم بی چون است اما نظریه بی چون حقیقی داخل دائره چونت گویا بر رخ است در میان عالم چون و در میان جنان تقدس نمی چون حقیقی پس رنگ هر دو طرف دارد و هر دو اعتبار در و صیح است بخلات چون حقیقی که چون را بوسه اصدار راه نیست پس تا از جمیع مقالات روح غرض ننماید بان اهم رسد پس اول از جمیع طبقات سلوات حتی العرش می باید گذشت و تمام از تو از مکان می باید بر که بعد از آن

در مرتب الامکانیت عالم از قیاس رانیز سه باید نمود آن زمان تا بان اسم رسد که خواجہ پندار که در موصول است به حاصل خواجہ بچونہ پندار نیست به حق سبحانہ و تعالیٰ کہ در این عالم خلق عالم انقضاست و در عالم اخر مراتب انسا و شدی نوات است ظلاً و اصلاً انجالاً و تفصیلاً و در راز این مراتب ظنی و صلی و کونی و آبی و اجالی و بیلی تفصیلی مطلوب حقیقی رومی با حیرت تا کار این حیرت بچونہ پندار که در ام صاحب دولت را بان سعادت شرف سازند ذلک فضل اللہ یؤتی من یشاء و اللہ ذو الفضل العظیم است بلند باید داشت و هر چه در راه برست افتد نجات بنا بیکر و دور ما و راء و رومی با حیرت است کیف الوصول الى سعادة و دودها قلل الجبال و دودها و دودها و دودها

تبدیلیه خیر و دوام وصل و استمرار وقت کے اسم علم است که بعد از تحقق فنا مطلق بقاءے بائند شرف شده باشد و علم حصولی او بعد حضوری تبدیل یافته است این بحث به بیان شرح لایح کلام بر آنکه هر علمیکه عالم را از او ذات خود حاصل میگردد و طریق حصول آن حصول صورت معلوم است و در ذوق علم حصولی است و هر علمیکه محتاج بحصول صورت نباشد آن علم ذات خود است علم حصولیت چه ذات بنفسه حاضر عالم است و در علم حصولی تا صورت معلوم حاصل است و در ذات متوجه حصول است و چون آن صورت از ذوق زایل گشت آن توجه ذوق نیز زایل گشت پس دوام توجه در علم حصولی محال عادی است بخلاف و در علم حصولی که تفکرات از معلوم در اینجا غیر تصور است چنانچه تحقق آن علم حضور ذات عالم است و چون این حضور دائمی است علم نیز دنیا دائمی باشد پس زوال توجه از ذات خود ممکن نباشد و در بقا با علم علم است حضوری که زوال آن متصور است گمان کنی که بقا با علم عبارتست از آنکه خود را همین حق یابی چنانکه بعضی ازین طائفه حق یقین را بان عبارت تعبیر نموده اند که چنین است بقا با علم که بعد از فنا مطلق میسر شود و این قسم معلوم و ثابت نوار و این حق یقین که بعضی گفته اند مناسبت بقاے است که در حقیقت دست میدهد بقاے که مقصود است و دیگر است شرح ذوق این سه نشانی بخدا بخشیش چه پس تکرار توجه و دوام حضور

بنا که تا بان
در مرتب الامکانیت
عالم از قیاس رانیز
سه باید نمود آن
زمان تا بان اسم
رسد که خواجہ
پندار که در موصول
است به حاصل
خواجہ بچونہ
پندار نیست به
حق سبحانہ و
تعالیٰ کہ در این
عالم خلق عالم
انقضاست و در
عالم اخر مراتب
انسا و شدی
نوات است ظلاً
و اصلاً انجالاً
و تفصیلاً و در
راز این مراتب
ظنی و صلی و
کونی و آبی و
اجالی و بیلی
تفصیلی مطلوب
حقیقی رومی با
حیرت تا کار این
حیرت بچونہ
پندار که در ام
صاحب دولت را
بان سعادت شرف
سازند ذلک فضل
اللہ یؤتی من
یشاء و اللہ
ذو الفضل
العظیم است
بلند باید داشت
و هر چه در راه
برست افتد
نجات بنا بیکر
و دور ما و راء
و رومی با حیرت
است کیف
الوصول الى
سعادة و دودها
قلل الجبال و
دودها و دودها
و دودها

الغیب - فاعلم ان لا اله الا الله - ولا تشركوا بشئ مما خلق

بنا که تا بان
در مرتب الامکانیت
عالم از قیاس رانیز
سه باید نمود آن
زمان تا بان اسم
رسد که خواجہ
پندار که در موصول
است به حاصل
خواجہ بچونہ
پندار نیست به
حق سبحانہ و
تعالیٰ کہ در این
عالم خلق عالم
انقضاست و در
عالم اخر مراتب
انسا و شدی
نوات است ظلاً
و اصلاً انجالاً
و تفصیلاً و در
راز این مراتب
ظنی و صلی و
کونی و آبی و
اجالی و بیلی
تفصیلی مطلوب
حقیقی رومی با
حیرت تا کار این
حیرت بچونہ
پندار که در ام
صاحب دولت را
بان سعادت شرف
سازند ذلک فضل
اللہ یؤتی من
یشاء و اللہ
ذو الفضل
العظیم است
بلند باید داشت
و هر چه در راه
برست افتد
نجات بنا بیکر
و دور ما و راء
و رومی با حیرت
است کیف
الوصول الى
سعادة و دودها
قلل الجبال و
دودها و دودها
و دودها

در صورت بقا بماند ثابت شد پیش از تحقق ببقا بماند و نوم ممکن نیست اگر چه بسیار را پیش از
سیدن باقیمتقام این معنی متوجه میشود علی الخصوص در طریقه تعلیم نقشبندیه قدس الله تعالی علیه
و الحق ما حَقَّقْتُ وَالصَّوَابُ مَا أَلْهَمْتُ وَاللَّهُ تَعَالَى اعْلَمُ بِالصَّوَابِ وَاللَّيْلِ تَعَالَى الْمَلِكِ وَالْكَذِبُ
أَكْبَرُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَوْلَاؤُا الْخِرَاءِ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامَةُ عَلَيَّ رَسُوْلِهِ دَائِمًا وَسَائِرُ مَا

مکتوب و صدق و مشاهدات و مشتم

همولانا امان الله تعالی صدور یافت در بیان اعتقاد صحیح که مانع از کتاب و سنت است بر وفق آرا
صائب اهل سنت و جماعه و رجوعه که از کتاب و سنت خلاف معتقدات اهل سنت و جماعه فهمیده اند
و با کشف خلاف اهل حق معلوم ساخته اند بسم الله الرحمن الرحیم بدان که شد که الله تعالی
والله ما ساء الصراط که از جمله ضروریات طرق مسالک اعتقاد صحیح است که علماء اهل سنت آنرا
از کتاب و سنت و آثار سلف استنباط فرموده اند و کتاب و سنت را محمول و شهن بر معانی که جمیع علماء
اهل حق یعنی علماء اهل سنت جماعت آن معانی را از ان کتاب و سنت فهمیده اند نیز ضروری است
و اگر بالفرض خلاف آن معانی مفهومه بکشف و الهام امری ظاهر شود و آن را اعتبار بنیاد دیگر و از ان
استعاره باید نمود و کلمات و احادیث که از طوایف آنها توجیه وجود مفهوم میشود و همچنین احاطه سربا
و ترب و میمنت و اتمیه معلوم میگردد و چون علماء اهل حق از ان آیات و احادیث این معانی نه فهمیده اند
اگر در آن راه بر سبالت این معانی منکشف شود و موجود چیزی که نیاید یا او را بالذات محیط و اند
و قریب و آتیا بدین چند او درین وقت بواسطه غلبه حال و سکو وقت معذور است اما باید که همیشه حق
و معانی الهی متصنوع باشد که اولانین و رطبه بر آورده اموریکه مطابق آراء صائیه علماء اهل حق
است بروی منکشف گرداند و هر موعی از غفلت و تقصیرات حقه ایشان ظاهر نسا زود با بکار معانی مخفی
علماء اهل حق را بر صدق کشف خود باید ساخت و محکم آنها من خود را جزو آن نیاید و پشت چه معانی که

سے توجہ و تحقیق کرنا چاہئے۔ مہذبہ نہیں ہو سکتا۔ دیکھیں کیا ہوا ہے اور ان کو ماضی و مستقبل سے

سے توجہ و تحقیق کرنا چاہئے۔ مہذبہ نہیں ہو سکتا۔ دیکھیں کیا ہوا ہے اور ان کو ماضی و مستقبل سے

اختیار یک طریق برائے مصلحتی انصافیت این طریق بر طریق دیگر لازم نمی آید و بعضی آن
 طریق دیگر نیک شدت دروازه شهر را توان بست بر نتوان دهن مخالفان بست بر نیک
 نفع ذریکے نعام و لیلۃ اولاً و آخراً و الصلوة والسلام و العقیقۃ علی رسولہ صلی اللہ علیہ
 و آله اکسبار

کتاب دوم صد نو و دویم

شیخ عبد الحمید بکلی صد و ریانت در بیان آداب ضروریہ فرمیدان و رفع بعضی شبه ایشان
 و بیان ایشان بگوید: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَدْبَنَا بِالْاَدْبَابِ النَّبَوِیَّةِ وَهَدَانَا
 بِالْاِخْلَاقِ الْمُنْطَقِیَّةِ عَلَیْهِ وَعَلَى اِلٰهِ الصَّكَاوَاتِ وَاللَّسْلِیَّاتِ اَمَّنَّا وَ اَمَلْنَا بِاَمْرِکُمْ اَلَا یَا اَکْبَارُ
 این راه از دو حال عالی نیستند فرمیدان یا مراد اگر مراد اندک طوبی لهم برآه انجذاب و محبت ایشان
 را کشان کشان خواهند بود و بطلب اعلی خواهند رسانید و هر آوی که در کار شود متوسط یا بیست
 تعلیم شان خواهد شد و اگر زنی واقع شود و متنبی خود فرمود بان مواخذہ خواهند کرد و اگر بهر
 ظاهر احتیاجی داشته باشد بے سعی ایشان بان دولت و ولایت خواهند فرمود با جمله عنایت
 ازلی جل شط الله متکفل حال این بزرگواران است بسبب و بے سبب کایشان را کفایت
 خواهند کرد و الله یحب الی من یشاء و اگر مریدان کایشان بے توسط پر کمال مکمل شود
 است پیرے باید که بدولت جذبہ و سلوک مشرف شده باشد و سعادت فنا و بقا سعادت
 گشته و سیر الی الله و سیر فی الله و سیر عن الله بالهدی و سیر فی الاشیاء بالهدی یا بالضم رسانید
 و اگر جذبہ او پر سلوک او مقدم است و تبریت مراد ان مرئی شده که تبریت احم است کلام او
 دواست و نظر او شفا حیای و لها سه مرده بتوجه شریف او منوط است و نازکی جانها سه
 قسره بالنیفات لطیف او مر بوط و اگر این طور صاحب دولت پیدا نشود ساکب مجذوب
 بچشم منتقم است و تبریت ناقصان از دنیاست آید و متوسط او بدولت فنا و بقا میرسد آسمان

موتی اللہ برانی
 در بیان آداب ضروریہ
 فرمیدان

نسبت بعرض آمد فرود به ورنه بس عالیست پیش خاک توده و اگر عنایت خداوندی بخل
 سلطانان طالع را باین طور پیر کمال مکتل دلالت فرمودند باید که وجود شریف او را نشتم و اندر خود
 را تمام با وسایر و سعادت خود را در مرتبتات او داند و تفاوت خود را در خلاف مرتبتات او
 شناسد با جمله هوای خود را تابع رضای او سازد و زبیر نبویست علیه و علی الصلوات
 والسلامات آنجا و آنکه کما کن یومئذ من احدکم یحیی یومئذ هو الا بعد الالحیثیه
 و بدانند که رعایت آداب صحبت و معاملات شرائط از ضروریات این راه است تا راه این راه
 و این مفاد مفتوح گردد و درین دنیا لا ینجیة للضعف و لا شرف للعلیوس بعضی از آداب
 و شرائط ضروری در معروض بیان آورده می شود بکوش هوش باید شنید بدانکه طالب باید
 که روه دل خود را از جمیع جهات گردانیده متوجه پیر خود سازد و با وجود پیر بے اذن او بجز
 واد کار نبرد از دور حضور او بغیر الوتفات نماید و بکلیت خود متوجه او نشیند حتی که بزرگ
 هم مشغول نشود مگر آنکه او امر کند و غیر او نماز فرض و سنت در حضور او ادا نکند نقل کرده اند از
 سلطان این وقت که وزیرش پیش او ایستاده بود اتفاقاً درین اثنا آن وزیر التفات به نجار
 جامه خود کرده بنده آن را بدست خود راست می ساخت درین حال نظر سلطان بر آن وزیر افتاد
 دید که بغیر او متوجه است بزبان عتاب گفت که این را منضم نیستی تا آنکه تو وزیر من باشی و در حضور
 من به بنده جامه التفات نمی باید اندیشید که هر گاه وسائل و بنای و نه آداب و قیقه در کار است
 و وسائل وصول الی الله را بر وجه اتم و اکمل رعایت این آداب لازم خواهد بود و در جمیع
 اینها ایستد که سایه او بر جامه او بار سایه او افتد و بر صلائے او پائند و در مشورتها و طهارت
 کند و بظروف خاصه او استعمال نکند و در حضور او آب بخورد و طعام تناول نماید و بکسی
 سخن نکند بکسی متوجه احدی نگوید و در غیبت پیر در جانب که اوست پا و از کند و زق این
 با نجایند از دو چیز چه از پیر صابر شود و از اصواب داند اگر چه بطاهر صواب نماید او پیر چه میکند

لطیفتی از پیر
 خدایا آنکه در این راه
 از پیر خود متوجه
 او نشیند حتی که بزرگ
 هم مشغول نشود مگر آنکه
 او امر کند و غیر او نماز
 فرض و سنت در حضور او
 ادا نکند نقل کرده اند از
 سلطان این وقت که وزیرش
 پیش او ایستاده بود اتفاقاً
 درین اثنا آن وزیر التفات
 به نجار جامه خود کرده
 بنده آن را بدست خود
 راست می ساخت درین حال
 نظر سلطان بر آن وزیر
 افتاد دید که بغیر او
 متوجه است بزبان عتاب
 گفت که این را منضم
 نیستی تا آنکه تو وزیر
 من باشی و در حضور
 من به بنده جامه التفات
 نمی باید اندیشید که
 هر گاه وسائل و بنای
 و نه آداب و قیقه در
 کار است و وسائل
 وصول الی الله را بر
 وجه اتم و اکمل رعایت
 این آداب لازم خواهد
 بود و در جمیع اینها
 ایستد که سایه او بر
 جامه او بار سایه او
 افتد و بر صلائے او
 پائند و در مشورتها
 و طهارت کند و بظروف
 خاصه او استعمال
 نکند و در حضور او
 آب بخورد و طعام
 تناول نماید و بکسی
 سخن نکند بکسی
 متوجه احدی نگوید
 و در غیبت پیر در
 جانب که اوست پا و
 از کند و زق این
 با نجایند از دو چیز
 چه از پیر صابر
 شود و از اصواب
 داند اگر چه
 بطاهر صواب
 نماید او پیر
 چه میکند

ازاها هم میکند و باذن کار میکند برین تقدیر اعتراض گنجایش نیست و اگر بعضی تصور در آنهاست
 خطار را یا خطا خطا الهامی در رنگ خطا است اجتهاد و است ملامت و اعتراض بر آن مجوز
 نیست و ایضا چون این را میستند بر پیر پیدا شده است و نظر محجب هر چه از محبوب صادر میشود
 محبوب نماید پس اعتراض آنجا آید و در کمالی و جزئی اقتدا به پیر کند چه در خوردن و پوشیدن و چه
 در رفتن و طاعت کردن نماز را بطرز اولیاء باید کرد و نقشه را از عمل او باید آموخت نمود است آنرا که در سر
 شمار است قانع است به از باغ و بوستان و تماشاخانه لاله زار به وسیله اعتراض و حرکت
 و سنگت او مجال نمیدهد اگر چه آن اعتراض مقدر است بخود که باشد زیرا که اعتراض را غیر از خیر آن نتیجه
 نیست و بے سعادت ترین جمیع خلایق عیب بین این طائفه علیه است بحسب آن الله و سبحانه
 عَنْ هَذَا الْكَلْبِ كَوْنِ الْعَيْدِ نِيمِ وَ طَلَبِ خَوَارِقِ وَ كَرَامَاتِ اِیْرِیْ خُو د كُنْدَا كَرِچَا ن طَلَبِ بَطْرِیْ حُظْرَا
 و وسایوس باشد هیچ شنیده که موسی از غیر بیس عجزه طلب کرده باشد عجزه طلبیان گفتار
 اولی اعجاز معجزات از پیر بهتر دشمن است بر بوسه جنیت یعنی دل برداست
 موجب ایمان نباشد معجزات بر بوسه جنیت کند جذب صفات بر اگر شهید است در خاطر
 آنرا بے توقف عرض نماید اگر اصل نشود و تقصیر بر خود نهند و هیچ منفعت بر جناب پیر عاید نسازد
 و واقع که روزه را از پیر نهان ندارد و تعبیر و قانع از طلب کند و تعبیر مگر بر طالب متکشف شود
 نیز عرض نماید و صواب و خطار از وجود بر کشوف خوردن بنهار اعطاء نهند که حق با باطل درین امر
 متمیز است و صواب با خطا مخلط و بے ضرورت و بے اذن از وجد نشود که تعبیر او را بر و است
 گزیدن ممانی ارادت است و آواز خود را بر آواز او بلند نکند و سخن بلند با او نگوید که سوداوست
 و هر فیضی و تقوی که برسد آن را بتوسط پیر تصور نماید و اگر در واقع بیند که فیضی از شاخ و برگ رسیده
 است آنرا نیز از پیر داند و بداند که چون پیر جامع کمال است و فیوض خاص از پیر است
 استعداد و خاص مریض بلا یم کمال شیخ از شیوخ که صورت افاضه از او پس ظاهر شده است
 محاسب

سخن در اینست که ...
 در بعضی از ...
 این طائفه ...
 و بعضی ...
 از آنکه ...
 و بعضی ...
 از آنکه ...
 و بعضی ...
 از آنکه ...
 و بعضی ...

صحت آن " کمال از شیخان و از شیخان است"

مرد رسیده است و لطیفه از لطائف پیر که نسبت بان فیض دارد و بصورت آن شیخ ظاهر شده است بواسطه ابتلاء و مردان لطیفه را شیخ دیگر خیال کرده است و فیض الزان و استبان مغالطه عظیم است حق سبحانه که از ذات قدم نگاه دارد بر اعینها و موجب است تقیم در وجه حق سیدنا بشر علی و علی الیه الصلوٰت و التسلیمات باجملة الظواهر فی ذلک آداب باش شهرت است حج بے آوبے بجز آن رسد و اگر مردی در رعایت بعضی از آواب خود را مقصود دارد و در آواب باقی نرسد و اگر سعی هم نتواند از غمده برآمد معفو است اما از اعتراف بتقصیر ناچار است و اگر عباد الله سبحانه رعایت آواب نکنند و خود را مقصود نمایند از بزرگاتین بزرگواران محروم است نه هرگز آروے پدید آورند و دیدن آروے نمی سودند بود و آروے مریدے که برکت توجیه پیر تر بنافذ و بقای رسد و راه الهام و طریق فرست بر وے ظاهر شود و پیر آن را مسلم دارد و بجمال او گواهی دهد آن مرید را میرسد که در بعضی امور الهامی به پیر خلاف کند و مقتضای الهام خود عمل کند اگر چه نزد پیر خلاف آن متحقق بود چه آن مرد درین وقت از رتبه تعلیم برآمده است و تقلید و حق وے خطاست که یعنی که اصحاب پیمبر صلی الله تعالی علیکم و علیکم السلام و الصلوٰت و التسلیمات در امور اجتهاد و دور احکام غیر منزه بان سر و خلاف کرده اند و در بعضی اوقات صواب بجانب اصحاب ظاهر شده است گاهی از بعضی عکس از آواب العلم پس معلوم شد که خلاف با پیر میرد یا بعد از رسیدن بمرتب بجمال مجوز است و از سو آواب بجز است بلکه اینجا همین آوست و اگر نه اصحاب پیغمبر علیکم السلام الصلوٰت و التسلیمات که بجمال آواب مؤویب بودند غایب تعلیم از پیر نمیگردند ابو یوسف را بعد از رسیدن بمرتب اجتهاد و تقلید را بنی صیغه صحیح الله تعالی عجب خطاست صواب در متابعت رائے خود است رائے ابی حنیفه قول مشهور است از امام ابو یوسف که نازعت ابی حنیفه فی سئله تخلیق القرآن سبقت آینه شنیده باشی که تکمیل صناعت بتلاوح افکار است اگر بیک فکر یا تمسک

این آداب است
نقدهای
توسعه
نقدهای
توسعه
نقدهای
توسعه
نقدهای
توسعه

در آداب پیرانی
نقدهای
توسعه
نقدهای
توسعه
نقدهای
توسعه
نقدهای
توسعه

فاتن الرقی و وزیر علی ابن حسن قال یخلق القرآن فهو کافر

آداب پیرانی است

وورثی اصحاب انبیا علیهم السلام و الصلوٰت و الصلوات که به تبعیت و وراثت باین دولت مشرف گشته
اند بنویسند انبیاست علیکم السلام و الصلوٰت و الصلوات بعد از انبیا و اصحاب ایشان علیهم السلام و الصلوٰت
و الصلوات که کس باین دولت مشرف گشته است هر چند جائز است که دیگر را نیز به تبعیت و وراثت
باین دولت نمیشد مانند فیض روح القدس از باز مدو فرماید و دیگران هم بکنند آنچه میسازند
انکار که باین دولت و در کبار تابعین نیز بر تو انداخته است و در اکابر شیخ تابعین نیز سایه آنگنده
بعد از آن رو با ستار آورده تا آنکه نوبت بآلت ثانی از بعثت آن سرور علیکم السلام و الصلوٰت
و الصلوات رسیده درین وقت نیز آن دولت به تبعیت و وراثت بمنقذ ظهور آمده و آخر با بول
مشایخ ساخته شد اگر پادشاه بر در پیرزن هم بیاید تو اینخواه ببت گمن به و التسلک علی
مکن اتباع الهدی و التزم متابعت المصطفی علی علیه السلام و الصلوٰت و الصلوات

کتابت صلوات و دویم

بخند و مزاولی که جامع علوم ظاهر و باطن و معارف باطنه اند یعنی ائمه اربعین خواجه محمد مصوم علیه السلام
صدور یافته در میان فرق میان ولایات سه گانه که ولایت اولیا و ولایت انبیا علیهم السلام و الصلوٰت
و الصلوات و ولایت ملا اعلی است علی بن ابی طالب و علیهم السلام و الصلوات و ولایت آنکه نوبت
افضل است از ولایت و بعضی از خصائص عرف که بنوبت تعلق دارند و حکایت کتب و بیان
استند که الله تعالی که ولایت عبارت از قرب الهی است جل جلاله که به شایستگی صورت
نهند و در بعضی نوبت حصول پذیرد و اگر ولایت اولیا است البته با غلطیست و ولایت
انبیا علیهم السلام و الصلوٰت و الصلوات چند از غلطیست بر آمده است اما به خیل و توجیب اسما و صفات
مستحق نیست و ولایت ملا اعلی بنی علی بن ابی طالب و علیهم السلام و الصلوات و الصلوات که چند از توجیب اسما
و صفات بلند زنده است لیکن از توجیب شیون و اعتبارات و اقیه چاره مدارد و نبوت و رسالت است

و در حق اصحاب انبیا علیهم السلام و الصلوٰت و الصلوات که به تبعیت و وراثت باین دولت مشرف گشته اند بنویسند انبیاست علیکم السلام و الصلوٰت و الصلوات بعد از انبیا و اصحاب ایشان علیهم السلام و الصلوٰت و الصلوات که کس باین دولت مشرف گشته است هر چند جائز است که دیگر را نیز به تبعیت و وراثت باین دولت نمیشد مانند فیض روح القدس از باز مدو فرماید و دیگران هم بکنند آنچه میسازند انکار که باین دولت و در کبار تابعین نیز بر تو انداخته است و در اکابر شیخ تابعین نیز سایه آنگنده بعد از آن رو با ستار آورده تا آنکه نوبت بآلت ثانی از بعثت آن سرور علیکم السلام و الصلوٰت و الصلوات رسیده درین وقت نیز آن دولت به تبعیت و وراثت بمنقذ ظهور آمده و آخر با بول مشایخ ساخته شد اگر پادشاه بر در پیرزن هم بیاید تو اینخواه ببت گمن به و التسلک علی مکن اتباع الهدی و التزم متابعت المصطفی علی علیه السلام و الصلوٰت و الصلوات

آن مرامی حق باشد بجای عکس و همچنین در مقام ولایت در نفی جمیع صفات بشریت میگویند و در مرتبه
 نبوت مطلوب نفی تعلقات سواد این صفات است و نفی اصل این صفات که فی حدیث کافیه کاملانند
 صفت علم فنی که آنها از صفات کامل است اگر نفعی برسد راه یافته است از راه تعلیق سواد است
 پس نفی متعلق سواد آن ضروری آمد و نفی اصل آن صفت بطریق این است که شخصی که مقام نبوت از راه
 ولایت آمده است او را در دنیا بر راه از نفی اصل صفات چاره نبود و آنکه بی توسط ولایت بان صفت
 رسیده است او را نفی اصل صفات کار نیست نفی تعلقات سواد این صفات باید کرد باید دانست
 که مراد از این ولایت که مذکور شد ولایت نقلی است که بولایت صغری مقبر است و ولایت اولیا است
 اما ولایت انبیا که از نقل گذشته است دیگر است اینجا مطلوب نفی تعلقات سواد صفات بشریت است
 و نفی اصل این صفات و چون نفی تعلقات سواد صفات حاصل گشت ولایت انبیا علیه الصلوات
 والسلامه کمال جمیع نبوت بعد از آن خودی که واقع شود متعلق بکمال است نبوت خواهد بود و آخرین بیان
 این گشت که نبوت را از اصل ولایت چاره نبود و در ولایت از بنیادی و مقدمات است اما ولایت
 نقلی در وصول کمال نبوت هیچ در کار نیست بعضی را اتفاق افتاد و بعضی دیگر را بعد از آن
 واقع نشود و قاضی شک نیست که نفی اصل صفات متعلق است نسبت به نفی تعلقات سواد این صفات
 پس حصول کمال نبوت انبیا و اقرب باشد نسبت بحصول کمال ولایت و همین نسبت بر وقت
 در هر امری که وصول باصل دارد نسبت باصل از اصل جدا افتاده اند نمی بیند که گویا اصل است
 عمل میسر است و باقرب طریقی حاصل و آنکه از اصل آن جدا افتاده است و محنت است و عمره
 و تحصیل آری فانی می سازد و در وقت آن تقدیر وقت است و آنچه بدست آورده است بعد
 اللات یاری الهی شایسته بان اصل دارد و باست که آن شباهت عارضه از وسه نازل گردد و اصل
 خود نمود نماید و بقالبی و در عمل گشت بخلاف اصل آن که با وجود سهولت عمل و مزویکی راه از خوف نقلی
 و در نقلی آئین است جمیع از سالکان این راه که بر این امتیاز شانه و مجاہدت شدید بظلمت از ظلال

والمعرفت
 و در مقام ولایت در نفی جمیع صفات بشریت میگویند
 و در مرتبه نبوت مطلوب نفی تعلقات سواد این صفات است
 و نفی اصل این صفات که فی حدیث کافیه کاملانند
 صفت علم فنی که آنها از صفات کامل است اگر نفعی برسد
 راه یافته است از راه تعلیق سواد است پس نفی متعلق
 سواد آن ضروری آمد و نفی اصل آن صفت بطریق این است
 که شخصی که مقام نبوت از راه ولایت آمده است او را
 در دنیا بر راه از نفی اصل صفات چاره نبود و آنکه بی
 توسط ولایت بان صفت رسیده است او را نفی اصل
 صفات کار نیست نفی تعلقات سواد این صفات باید
 کرد باید دانست که مراد از این ولایت که مذکور شد
 ولایت نقلی است که بولایت صغری مقبر است و ولایت
 اولیا است اما ولایت انبیا که از نقل گذشته است
 دیگر است اینجا مطلوب نفی تعلقات سواد صفات
 بشریت است و نفی اصل این صفات و چون نفی
 تعلقات سواد صفات حاصل گشت ولایت انبیا
 علیه الصلوات والسلامه کمال جمیع نبوت بعد از
 آن خودی که واقع شود متعلق بکمال است نبوت
 خواهد بود و آخرین بیان این گشت که نبوت را از
 اصل ولایت چاره نبود و در ولایت از بنیادی و
 مقدمات است اما ولایت نقلی در وصول کمال
 نبوت هیچ در کار نیست بعضی را اتفاق افتاد و
 بعضی دیگر را بعد از آن واقع نشود و قاضی
 شک نیست که نفی اصل صفات متعلق است نسبت
 به نفی تعلقات سواد این صفات پس حصول
 کمال نبوت انبیا و اقرب باشد نسبت بحصول
 کمال ولایت و همین نسبت بر وقت در هر امری
 که وصول باصل دارد نسبت باصل از اصل جدا
 افتاده اند نمی بیند که گویا اصل است عمل
 میسر است و باقرب طریقی حاصل و آنکه از اصل
 آن جدا افتاده است و محنت است و عمره و
 تحصیل آری فانی می سازد و در وقت آن
 تقدیر وقت است و آنچه بدست آورده است
 بعد اللات یاری الهی شایسته بان اصل دارد
 و باست که آن شباهت عارضه از وسه نازل
 گردد و اصل خود نمود نماید و بقالبی و در
 عمل گشت بخلاف اصل آن که با وجود سهولت
 عمل و مزویکی راه از خوف نقلی و در نقلی
 آئین است جمیع از سالکان این راه که بر
 این امتیاز شانه و مجاہدت شدید بظلمت
 از ظلال

۱۳۶

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الطيب الطاهر وآله الطيبين الطاهرين
السلامة عليهم أجمعين

سیده اندگمان برده اند که وصول به مطلب منوط بر ایضات شاقه است و مجاہدات شدید و تسمیه اند که راه
دیگر قرب ازین راه است و متصل بنهاییه نهایت و آن راه اجتهاد است که بجز فضل و کم موقوف است
و راهی که ایشان اختیار کرده اند راه آسان است که مجاہدات منوط است و اسلان این را اقل
تبدیل اند و اسلان راه اجتهاد عمیقاً از بنیاد علیهم السلام و التسلکات همه بر او اجتهاد فرشته اند و اجتهاد ایشان
علمیه المکتوبات و الخیرات تیره و تبعیت و وراثت بر او اجتهاد وصل گشته اند ریاضات از باب اجتهاد از
برائے اداسه شکر نعمت و حصول قائل علی علیها السلام و التسلکات فی جباب السائلین عن خبر
ریاضاتیه الشکریکه مع کون ذلک فی المتقدمه و التلخیص و تحقیقاً افکاراً اگر کون جہدکانت کومرا
و مجاہدات ابل نابت از برای حصول حصول ششکان و تکرار و اجتهاد راه بدون ست و راه آسان
راه رفتن از تریون از رفتن فرق عظیم است زو می برند و دور می رسد و دور می رسد و دور راه میماند حضرت
نواب تفضیلند و قد رسیدند و زوده اند و با فضلیا نیم نه سببه افضل باشد نهایت و دیگران در بدایت ایشان
میگنند سراج کر و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم بر سبیل صلح سخن رویم
و تویم که این فقیر در عرض داشته اما که بجز بزرگوار خود و قد رسیدند نوشته است نوشته که جمیع مرادات مرتفع
گشته اند انفس را در هنوز بر جاست بعد از مدتی نوشته که آن اروا در نیز رنگ مرادات مرتفع گشته
و چون حضرت حق سبحانه و تعالی بوارثت انبیاء علیهم السلام التسلکات مشرف ساخت
و انست که مقصود رفع متعلق بود آن اروا بوده است نه رفع نفس آن اروا لازمه نیست که رفع متعلق
سو بعد از رفع اصل بر وجه تمام و اکل مایع شود و بلکه باست که بجز فضل آن میر شود که بشکل و تکلف
عشر عشره آن حال گردد و آن فرزند در مقام ولایت دست از دنیا و آخرت بایستد و گرفتاری
آخرت را در رنگ گرفتاری دنیا باید شمارد و در آخرت را در رنگ در دنیا محمود نباید و انست
امام او و طایفه فرامیدان کردت السلامه سیده علی الدنيا وان امرت الکرامه لکذبحک
الاکسیر و دیگر سے ازین طائفه گوید که بیده میت کفر من یرید الدنيا و میت کفر من یرید الاخرة

کلیتاً در این صورت است
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الطيب الطاهر وآله الطيبين الطاهرين
السلامة عليهم أجمعين
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الطيب الطاهر وآله الطيبين الطاهرين
السلامة عليهم أجمعين
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الطيب الطاهر وآله الطيبين الطاهرين
السلامة عليهم أجمعين

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الطيب الطاهر وآله الطيبين الطاهرين
السلامة عليهم أجمعين

او کار با انجام رسانید و کمالات نبوت پر تو سے انداخت آنجا همه در و آخرت است و استغاده از دوزخ است
 و تناسل بهشت اشجار و انهار و غیر و طمان بهشت را با تیشای و ونوی هیچ نسبت نیت بلکه اینجا
 دو طرف تقیض اندوزنگ تعاضت غضب و رضا اشجار و انهار و آنچه در بهشت است تسلیج و شرات
 اعمال صالحه اند غیر عبادت علی الله المسلمون و المسلمات که فرمود که بهشت وخت ندارد و آنجا و حیران بشانید پس
 که چه طور بشانیم فرمود و علی علیه السلام و المسلمون و المسلمات که به تسبیح و تحمید و تمجید و تهلیل یعنی سبحان الله
 یا عین یا و بهشت بهمال یکدخت نشانند پس دخت بهشت نتیجه تسبیح گشت کمالات تمننیهی چنانچه
 درین کلمه در کسوت حروف و اصوات مندرج ساخته اند و در بهشت آن کمالات را در کسوت دخت تقبیه
 میفرمایند و کلهذا القیاس آنچه در بهشت است نتیجه عمل صالح است و هر چه از کمالات و خوبی و نیکوئی و عبادت
 و غیرین کسوت صلاح قوی و عمل اندراج یافته است و در بهشت آن کمالات در پرده لذت و نعمت ظهور
 میفرمایند پس ناچار آن تملذذ و تنعم مضمی و مقبول باشد و وسیله باشد از براسه لقاء و وصول را آنچه
 بیچاره اگر ازین تر آگاه بگشت فکر خستین بهشت نمی نمود و گرفتاری از اغیر گرفتاری حق بجا که عباد
 نمیدانست بخلاف تملذذ و تنعم و فیومی که منشأ آن جنبش و شرات است و نتیجه آن حیران و آخرت
 المعاذنا الله سبحانه و تعالی این تملذذ و التریاح شرعی است محاسبه در پیش است اگر حمت و تسکینی لغو
 و اس صد و اس و اگر سراج شرعی نیت سوره و وعید است که ربنا ظلمکنا انفسنا و ان کذبت عنک
 و ترجنا التکوین من القایرین پس این تملذذ را بان تملذذ چه نسبت بود این تملذذ و تنعم قائل است
 و آن تملذذ و شرایق نافع پس در و آخرت یا نصیب عوام مومنانست یا نصیب اخیرت خوبتر است
 ازین در و تنعم می نمایند و کرامت در خلاف آن می انگارند: آن ایشانند من چنینیم یارب

له تامل علی
 فی مقام این
 تسبیح و تحمید و تمجید و تهلیل
 درین کلمه در کسوت حروف و اصوات مندرج ساخته اند و در بهشت آن کمالات را در کسوت دخت تقبیه میفرمایند و کلهذا القیاس آنچه در بهشت است نتیجه عمل صالح است و هر چه از کمالات و خوبی و نیکوئی و عبادت و غیرین کسوت صلاح قوی و عمل اندراج یافته است و در بهشت آن کمالات در پرده لذت و نعمت ظهور میفرمایند پس ناچار آن تملذذ و تنعم مضمی و مقبول باشد و وسیله باشد از براسه لقاء و وصول را آنچه بیچاره اگر ازین تر آگاه بگشت فکر خستین بهشت نمی نمود و گرفتاری از اغیر گرفتاری حق بجا که عباد نمیدانست بخلاف تملذذ و تنعم و فیومی که منشأ آن جنبش و شرات است و نتیجه آن حیران و آخرت المعاذنا الله سبحانه و تعالی این تملذذ و التریاح شرعی است محاسبه در پیش است اگر حمت و تسکینی لغو و اس صد و اس و اگر سراج شرعی نیت سوره و وعید است که ربنا ظلمکنا انفسنا و ان کذبت عنک و ترجنا التکوین من القایرین پس این تملذذ را بان تملذذ چه نسبت بود این تملذذ و تنعم قائل است و آن تملذذ و شرایق نافع پس در و آخرت یا نصیب عوام مومنانست یا نصیب اخیرت خوبتر است ازین در و تنعم می نمایند و کرامت در خلاف آن می انگارند: آن ایشانند من چنینیم یارب

مکتوب صدوسیوم

بسم جایی یوسف مؤذن در بیان معانی کلمات اذان صد و ریافته به بعد الحکم و الصلوة

خوب بواسطه بعضی نیات حقایق اموری که پدید آمده اند که نهایت تصحیح در آن حکم تخصص است بخلاف
 اکابر این سلسله علمیه که مرسومه مخالفت شدت تجویز کرده اند و ابتداء و احداث کرده اند است پس
 مخالفت نفس درین طریق آنها باشد پس اقرب طرق باشد پس طالب اختیار این طریق اولی
 است سبب باشد چه راه بغایت اقرب است و طلب در کمال نفع و جماعه از متاخرین خلفائے ایشان که
 او ضایع این بزرگواران گرفته بعضی امور درین طریق احداث نموده اند و جماعه و قص و بهر اختیار کرده
 نشان آن عدم وصول است بصحیقت نیات اکابر این خانوادہ بزرگ خیال کرده اند که ما این مختار
 و متبدعات کبیل و تمیز این طریق مینمایند ندانسته اند که در تحریف و اضعاف آن می کوشند و الله
 یخیر الخیر و هو یهدی السبیل

کتاب در فضیلت و مناقب ائمه هدی

بخوان آگاه برادر حق تعالی حضرت ایشان میان غلام محمد صدور یافته در بیان جبهه و سلوک معارف
 که سبب این دو مقام اند **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنَّ اللَّهَ هَدَانَا لِهَذَا إِنَّ اللَّهَ لَخَبِيرٌ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ**
 و کتب محمد بن ادریس که با تصدیق صلوات الله سبحانه و تعالی بر کائنات و صحبائه علیهم السلام
 و علیهم و علی آلهن و تابعینهم اجمعین الی یوم الدین امین چون دیده شد که طالبان بواسطه
 نیات استیساوتی فطرت و عدم دریافت صحبت شیخ کمال کل نیک طویل او طلب فرمایند
 راه قصیر و مفید فرموده اند و بهر چه ایشان را راه میسر شده از حقیر و فقیر ارتقا نموده و بهمان
 مقصد پنداشتند و خود را بصول آن کمال و منتحی انگاشته آموایند منتصیان را و و اصلاک گاه
 در انجام کار و نهایت روزگار خود بیان فرموده اند این جماعت است فطرت با استیلا قوت متولد
 خود آن احوال کامله را بر احوال ناقصه خود تطبیق داده اند بهمان قصه است هم بخواب رگوشه مشرف شده

در این کتاب در فضیلت و مناقب ائمه هدی و در بیان جبهه و سلوک معارف و در بیان احوال کامله و ناقصه و در بیان تطبیق احوال ناقصه بر احوال کامله و در بیان مقصد پنداشتن و در بیان راه میسر شده از حقیر و فقیر ارتقا نموده و بهمان مقصد پنداشتند و خود را بصول آن کمال و منتحی انگاشته آموایند منتصیان را و و اصلاک گاه در انجام کار و نهایت روزگار خود بیان فرموده اند این جماعت است فطرت با استیلا قوت متولد خود آن احوال کامله را بر احوال ناقصه خود تطبیق داده اند بهمان قصه است هم بخواب رگوشه مشرف شده

اینکه در پیشگاه خداوند است

در پیشگاه بقدره با بصورتی محض از دریا می آید همان بر شعله بلکه بصورتی که شمع و شمع است که در آن چون
 همچون تصور کرده از چون چون آرام گرفته اند مانند را یا مانند شعله شعله از بی مانند مانند که در میان
 احوال جامع که تعلیم را بیان می کند چون آورده اند و بی مانند اگر دیده از احوال این طالبان است
 نام ناکرده و تشنگان آرام طلب گرفته بر آفتاب بهترین است از محقق تا مبطّل و از مصدق تا مطلق
 فرق بسیار است و این بر طالبان بطلب رسید که محقق را قدیم میدانند و چون را چون
 می انگارند اگر بگویند غیر صحیح ایشان را معذورند و نماند و باین مخطوطه ملاحظه نمایند زیرا که در کتب
 ان کسیتا اذا اکتفا انما اشکلت علی طالب کعبه شد و از شوق متوجه وصول آن گشت از اتفاق
 در دنیا و راه خانه شنبه سجده کعبه او را پیش آمد اگر چه آن مشابهت در صورت است آن شمشیر
 کرده که کعبه است و باقی است گشت و شخصی دیگر خوش کعبه از و اهلان کعبه معلوم ساخته
 تصدیق بکعبه کرد و این شخص هر چند گامی از طلب بر او کعبه نرفته است اما کعبه را کعبه ندانست
 است و تصدیق خود محقق است حال او از حال طالب خطی مذکور بهتر است از آن حال طالبی
 است که هر چند بطلب سیده است اما نه طلب طلب ندانست است از حال مخطوطه که قدمی در راه
 طلب نرفته است بهتر است چو با وجود حقیقت تصدیق بطلب قطع مسافت راه طلب و در
 مخطوطه کرده است پس عزیز او را محقق باشد و طائفه هم ایشان باین کمال خیالی و وصال علمی
 خود را بهستی و اقامت از خلق کشیده اند و بعلت تقصیر خویش استعداد بسیار از استعداد آن است
 را ضلالت ساخته اند و روشی بر وقت صحبت و حرارت طلب طالبان را زایل گردانیده اند و در
 قاصداً و اضطراراً اکتفا نمود این دلیل کمال و این توهم وصال در مجذوبان سلوک ناکرده از سالکان
 بیهذب نرسیده و بیشتر است زیرا که بستی و تقوی در صورت جذب نشیا کردند و بطاهر و عشق و محبت
 استیاری اگر صفت الحقیقت باید که در این شناخت نماند و احوال یکدیگر از هم درگردد است و
 چه نسبت خاک را با عالم پاک به درآیند هر چه هست معلول است و بر نفس محمول و در این صفت

لطیف است این که در این کتاب
 در بیان این که در این کتاب
 در بیان این که در این کتاب
 در بیان این که در این کتاب

در غیاب لغات است هر چند درستی است

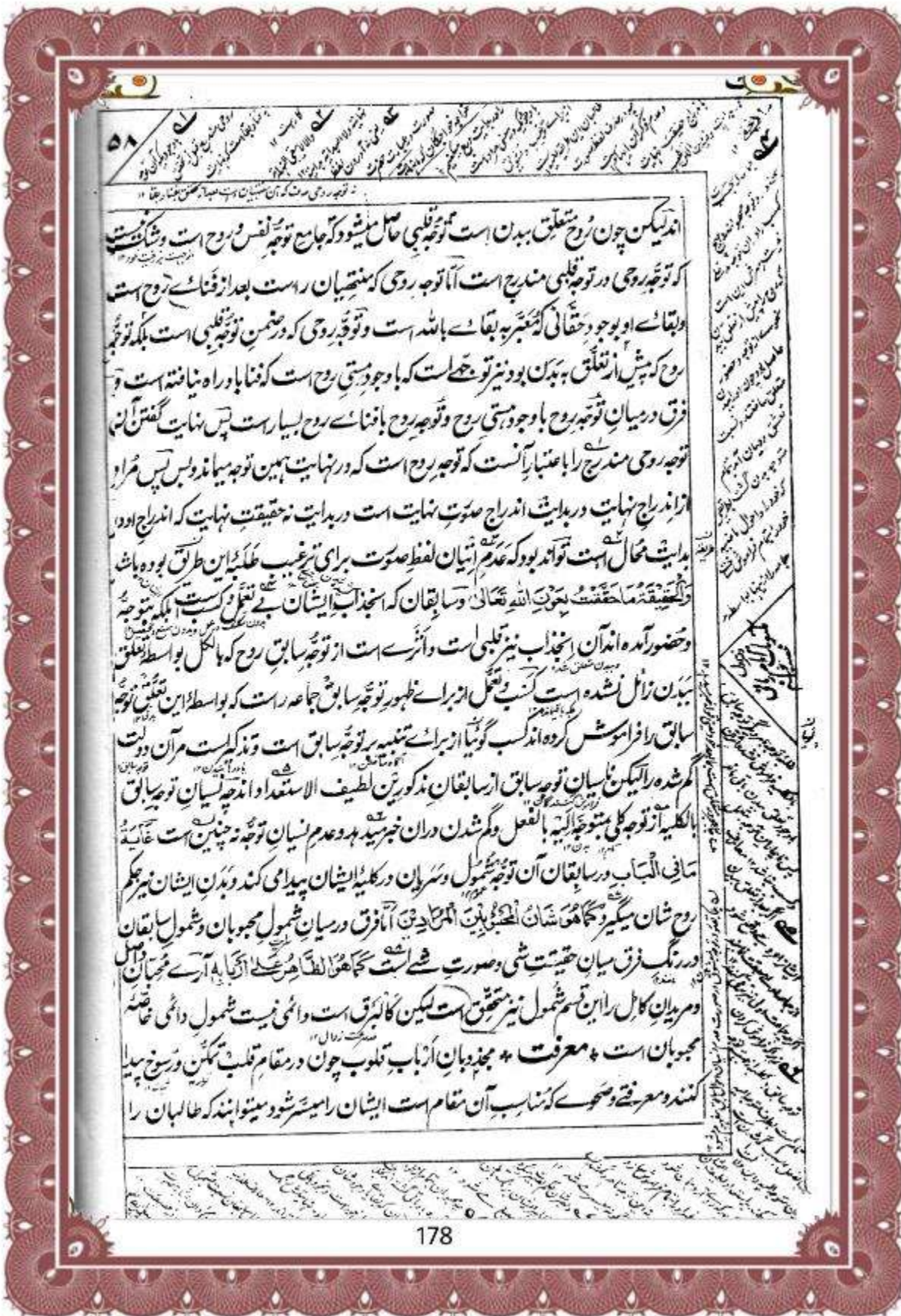
بدان معنی فرق و جمع محاسبی که در اول سیصد و شصت و ششم از سال شریف نقل نموده اند از آنجمله علمه ایزد
 بلکه بعد از حصول مقام الفرق بعد از جمع که بسیرت الله باللذوق وار و صورت بندوست هر که در این
 امر و میدان کے شود وہ پشیدہ آخرا سلیمان کے شود وہ نظر الفرق بین جذبات اللہ حق و جذبات
 اللہ استتینے شہود این مجذوبان از باب قلوب و پروردہ کثرت ست این معنی را معلوم کنند یا نہ
 ایشان درین کثرت نیست الا عالم ازواج کہ بطائفت و احاطه و سر بیان بموجب خود بصورت شبیه است
 ان الله خلقنا خلقا من انفسه و باين مناسبت شہود روح را شہود حق میداند تعالی و تقدس
 و احاطه و سر بیان و قرب و معیت ہم برین قیاس است زیرا کہ نظر سالك بموجب نمیکند مگر با مقام فوق
 از مقام فوق فوق و فوق مقام ایشان مقام روح است پس نظر شان از مقام روح بالا نرود و شہود
 جز روح امر دیگر نباشد نظر فوق روح موقوف است بر سیدن بمقام روح و محبت و انجذاب ہم
 در رنگ شہود است شہود حق سبحانه و بلکه محبت و انجذاب بمقابل تقدس او و البته بمحصل فنش
 تنہایت نیز الی اللہ تعالی است و بیچکس اما گره را او دانش نیست راه در بارگاه کسب را بپا
 اطلاق شہود درین مقام از تنگی میدان عبارت است و الا کارخانه این بزرگواران باوراء و اوار
 شہود و معارفست همچنانکہ مقصد ایشان یچون و بیچگونہ است اتصال ایشان با وسعہ غیر یچون
 و بیچگونہ است چون راه یچون راه نیست لا یصل عطاء الملائک الا مطایا کانس اتصاله
 شے تکلیف یقینا س و هست رب الناس را با جان ناس و احاطه و سر بیان و قرب و معیت
 حق سبحانه و تعالی از باب سلوک کہ نہایت کار رسیده اند علمی است موافق علماء اہل حق شکن
 الله تعالی سعیمم حکم کردن بقرب ذاتی و انشال آن نزد ایشان از مصالحی و دور است نزدیکان
 حکم بقرب میکنند نیز گیسو نماید ہر کہ گوید نزدیکیم دور است و ہر کہ دور است نزدیک است
 تصوف اینست علیے کہ شعلت بوجود وجود است منشا ان انجذاب و محبت قلبی است از باب
 قلوب کہ جذبہ پیدا کرده اند و بر او سلوک قطع منازیل مینمایند این علم بایشان مناسبت ندارد و همچنین
 مجذوبانے کہ سلوک از قلب بگلایت متوجہ بمقابل قلب اندازین علوم بتیر می نمایند و متعجب

علمه ایزد
 از مقام روح بالا نرود و شہود
 در رنگ شہود است
 تنہایت نیز الی اللہ
 اطلاق شہود درین
 شہود و معارفست
 و بیچگونہ است
 شے تکلیف یقینا
 حق سبحانه و تعالی
 حکم بقرب میکنند
 تصوف اینست علیے
 قلوب کہ جذبہ پیدا
 مجذوبانے کہ سلوک

بقره علی کسری باید خواند

میباشند بعضی از مجذوبان باشند که هر چند بر اسلوک در آیند و طی منازل نمایند اما نظرشان از قاف
بالوقت قطع نشود و رولفوق پیدا کنند آنگاه این علوم و این ایشان نمیکند از و ازین و ازین
توانند بر آید و در عروج به ابرج قرب و صعود و معارج قدس کنند و گنگ اندرین آنست که اینست
هذِهِ الْفِرْقَةُ الظَّالِمَةُ أَهْلِهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ هَبِيبًا
علم است و حصول نهایت مطلب تبرعی ازین علوم است چه هر چند به تیریه بیشتر است پدید آید و علم
را با صانع مناسبت ترمیم بدین زمان عالم را عین صلح و آسودن و یا صانع را محیط عالم شنید
بالذات حق ندارد و ما لا اله الا الله و لا اله الا الله که اینست معرفت حضرت خواجۀ نقشبند قدس سره
تعالی بیست و یکم الا قدس فرموده اند که ما نهایت را در بدایت درج میکنیم معنی این عبارت آنست
اینجذاب و منجذب که منحصراً را در نهایت میسر میشود و درین طریق در اینجذاب و منجذب که در ابتدا پدید
میشود مندرج است زیرا که اینجذاب منجذب روحی است و جذب مبتدی جذب قلبی چون
قلب برنج است میان روح و نفس پس منجذب قلبی جذب روحی نیز حاصل است و منجذب
کردن این اندراج را با این طریق هر چه درین معنی در جمیع جذبات حاصل است بنا بر آنست که اگر
این خانواده طریقۀ ابرج حاصل این معنی وضع نموده اند و منجذب از برای حصول این مطلب
تعیین کرده اند و بگردان را این معنی بسبب اتفاق میسر میشود و درین طریق است بدانند و اینست که اگر
را در مقام جذب به شان خاص است که دیگران را نیست و اگر هست ناورد است و لهذا بعضی ایشان را
درین مقام بکنایه از قطع منازل سلوک نمایند فنا و بقا شد بقا و بقا و بقا از با سلوک
حاصل میشود و شریب از مقام تکمیل که شبیه بمقام سید عن الله بالله هدست نیز بدست می آید که آن
تبریت مستعدان می نمایند تحقیق این بحث عنقریب تحریر خواهد یافت انشاء الله تعالی این جا
ایست بآید و آنست که روح را پیش از تعلق به بدن نخوتی از توجه مقصود حاصل بود چون بعد
متعلق گشت آن توجه را اهل شد آنگاه بر این سلسله علیۀ طریقۀ ابرج از طریق توجه سلوک وضع نموده

اینست که در این مقام از برای حصول این مطلب
تعیین کرده اند و بگردان را این معنی بسبب اتفاق میسر میشود
و درین طریق است بدانند و اینست که اگر
را در مقام جذب به شان خاص است که دیگران را نیست
و اگر هست ناورد است و لهذا بعضی ایشان را
درین مقام بکنایه از قطع منازل سلوک نمایند
فنا و بقا شد بقا و بقا و بقا از با سلوک
حاصل میشود و شریب از مقام تکمیل که شبیه
بمقام سید عن الله بالله هدست نیز بدست می آید
که آن تبریت مستعدان می نمایند تحقیق این
بحث عنقریب تحریر خواهد یافت انشاء الله تعالی
این جا ایست بآید و آنست که روح را پیش از
تعلق به بدن نخوتی از توجه مقصود حاصل بود
چون بعد متعلق گشت آن توجه را اهل شد
آنگاه بر این سلسله علیۀ طریقۀ ابرج از طریق
توجه سلوک وضع نموده



۵۸
 روح منزه است از اجسام و احوال و هوای و غیره
 و باطنی است از حقیقت و باطنی است از حقیقت
 و باطنی است از حقیقت و باطنی است از حقیقت
 و باطنی است از حقیقت و باطنی است از حقیقت

اندریکم چون روح متعلق ببدن است و توجیهی حاصل میشود که جامع توجیه نفس و روح است و شک نیست
 که توجیه روحی در توجیه قلبی مندرج است اما توجیه روحی که منتصیان راست بعد از فتنه است روح است
 و بقائے او بوجوه حقایق که تعبیر به بقائے بالله است و توجیه روحی که در ضمن توجیه قلبی است بلکه توجیه
 روح که پیش از تعلق به بدن بود نیز توجیه است که با وجودستی روح است که فنا با و راه نیافته است و
 فرق در میان توجیه روح با وجودستی روح و توجیه روح با فتنه است روح بسیار است پس نهایت گفتن آن
 توجیه روحی مندرج را باعتبار آنست که توجیه روح است که در نهایت همین توجیه میماند و پس پس مراد
 از اندراج نهایت در بدایت اندراج صغیرت نهایت است در بدایت نه حقیقت نهایت که اندراج او در
 بدایت محال است تواند بود که عدم ایشان لفظ صغیرت برای ترغیب طمأنینه این طریقی بوده باشد
 و الحقیقه ما حقیقت یعنی الله تعالی و سابقان که اسباب ایشان به فعل و حرکت است بلکه توجیه
 و حضور آمده اند آن اسباب نیز قلبی است و آنست که از توجیه سابق روح که با کل بوسیله تعلق
 بیان زایل نشده است نسبت عمل از برای ظهور توجیه سابق جماعه راست که بوسیله این تعلق توجیه
 سابق را فراموش کرده اند کسب گویند از برای تنبیه بر توجیه سابق است و مذکر است مرآن دولت
 کرده را لیکن نیسان توجیه سابق از سابقان مذکورین لطیف الاستعداد و اندیشه نیسان توجیه سابق
 بالکلیه از توجیه کلی متوجه الیه بالفعل و کم شدن در آن خیر میسر بود و عدم نیسان توجیه نه چنین است غایبه
 سانی الاسباب در سابقان آن توجیه شمول و سهولت در کلیه ایشان پیدا می کند و بدن ایشان نیز حکم
 روح شان میگیرد و حکم معاشان الخیرین الکملین آنرا فرق در میان شمول محبوبان و شمول سابقان
 در رنگ فرق میان حقیقت شمی و صورت شمی است که کما هو الفاعل هر یک از گیاره آرسه محض آن
 و مردان کامل را این هم شمول نیز محقق است لیکن کالذوق است و ائمه نیست شمول دائمی محضه
 محبوبان است به معرفت به معجزه بان از باب تملوب چون در مقام قلب تکلیف و تسبیح پیدا
 کنند و معرفتی و صحیح که مناسب آن مقام است ایشان را میسر شود و میگویند که طالبان را

روح منزه است از اجسام و احوال و هوای و غیره
 و باطنی است از حقیقت و باطنی است از حقیقت
 و باطنی است از حقیقت و باطنی است از حقیقت
 و باطنی است از حقیقت و باطنی است از حقیقت

فاندر رسانند و در صحبت ایشان انجذاب و محبت قلبی جامع طلائی حاصل شود هر چند از ایشان کمال
 نرسد چنانچه ایشان خود بجهت کمال نرسیده اند و گیر بر او واسطه حصول کمال نمیتوانند شد مشهور است
 که از ناقص کمال نیاید اما فادای ایشان هر قدر که باشد بیش از فادای ارباب سلوک است هر چند بنیاد
 سلوک برینست و جذب مستصیان پیدا کنند اما بتمام تعلقشان را بطریق سیرین الله را نمیشود و بنیاد
 چه منتهی غیر مرجع عالم بر یکدیگر افاده ندارد چه او را بعالم نسبتی و آنچه نمانده با افاده تواند نمود و هیچ مستند
 را که برینست گویند باعتبار آنست که او در مقام برزخیت است که مقام قلب است فرود آمده است و از هر دو
 جهت روح و نفس حفظ و آفریننده است از جهت روح از فزونی استفاده میکند و از جهت نفس با بودن
 خود افاده می نماید زیرا که او را توجیه حق سبحانه و تعالی با توجیه خلق جمع شده است که روح کلام حجاب و دیگر نیست
 پس افاده و استفاده معاً او را حاصل است بعضی از شایان ازین برزخیت برزخیت زمین اخلق و اسحق می خوانند
 و شیخ برین را جامع بین تشبیه و التزم میگویند پوشیده نماند که این هم برزخیت که بنا بر آن بر سکر است
 لکن مقام شیخی که بنیاد آن بر صحت نیست زیرا که نفسشان درین مقام در غلبات انوار روح
 سنج است و همان اندراج منشاء سکر شده است و در مقام برزخیت قلب نفس روح از یکدیگر
 جداست پس نامچار سکر را در آن گنجایش نباشد بلکه آنها هم صحت است که مناسب مقام دعوت است ^{هذه}
 و شیخ کمال را چون در مقام قلب فرود آید بواسطه برزخیت مناسبت بعالم میدی کند و واسطه
 حصول کمالات مستعدان کمالات می شود و مجذوب شکن نیز چون در مقام قلب است بعالم مناسبت
 دارد و توجیه را از ایشان درین نمیدارد و از انجذاب و محبت اگر چه سلسلی باشد نیز نصیب بدست آورده
 است لاجرم راه افاده هر دو کساده است بلکه گوئیم که کسبت افاده مجذوب شکن بیش از کسبت افاده
 منتهی مرجع است و کسبت افاده منتهی زیاده از کسبت افاده مجذوب است زیرا که منتهی مرجع را هر چند
 بعالم نسبت پیدا شده است اما در صورت است فی الحقیقت مبداء است منصف بزرگ اصل است
 و باقیست با و این مجذوب با مناسبت بعالم فی الحقیقت است و از جمله افراد عالم است باقی است

این کلمات را در مقام برزخیت
 بدانند و در مقام قلب
 در مقام روح و نفس
 در مقام عالم
 در مقام کمال
 در مقام سلوک
 در مقام سکر
 در مقام دعوت
 در مقام نصیب
 در مقام کسبت
 در مقام کسبت افاده
 در مقام کسبت منصف
 در مقام کسبت بزرگ
 در مقام کسبت باقی

برقائے که عالم بان بقا باقی است پس ناچار طالبان بواسطه نسا نسبت حقیقی از مجذوب بیشتر فائده گیرند
 منتهی مروج کثیر لیکن افادہ مراتب کمالات ولایت مخصوص منتهی است پس لاجرم در کیفیت افادہ منتهی
 راجح باشد و ایضا منتهی رافی بحقیقت است و نوجو نیست و مجذوب صاحب است و توجہ است بہت
 کا طالب اپیش سے برود چند بجز کمال سادہ و ایضا نہایت توجہ کہ طالبان را از مجذوبان حاصل سے شود
 همان توجہ سابق روح است کہ فراموش کرده بودند و صحبت شان بیاد ایشان آمدہ بطریق اندراج و توجہ
 قلبی حاصل گشتہ بخداوت توجہ یکدیگر و صحبت منتهیان پیدا میشود و توجہ جاہوت است کہ بیشتر اصلا سوجو و ذہن
 و متوقف بود بر نفس روح بلکہ بر بقائے او بود و حقیقی پس لا بد توجہ اول بہ سہل الحصول باشد و توجہ
 ثانی بتعذر الوجود ہر چه اسهل است بیشتر است ہر چہ تعذر است کمتر از توجہ است کہ گفتہ اند کہ در تحصیل حجت
 جد پیش شیخ مقتدا واسطہ نیست چنان نسبت اورا اول حاصل شدہ بود کہ بواسطہ نسیان بتنبیہ و تفسیر
 محتاج گشتہ بہذا این شیخ را شیخ تعلیم میگویند شیخ تربیت و در حجت سلوک اورا سے قطع سازل سلوک
 شیخ مقتدا و کار است و تربیت آن ضروری شیخ مقتدا را نشاید کہ این قسم مجذوب ممکن را با فادہ عام
 نخصت بہر دو در مقام سہل و سخی نشاندہ چہ بعضے از طالبان باشند کہ استعداد ایشان بلند افتادہ باشد
 و قابلیت کمال تحصیل برود حاصل داشته باشند و صحبت این مجذوب اگر اقتضا کمال آن استعداد حاصل شود
 و آن قابلیت بر طرف گردد مثلاً زمینے کہ قابلیت تمام از براسے زراعت گندم داشته باشد اگر توجہ
 گندم و ران زمین اندازند بار بار اندازہ استعداد نیکی آرد و اگر دران زمین تخم ردی گندم یا تخم نخود اندازند
 چه جائے بار کہ تنلوب القابلیت گردد و اگر بالفرض شیخ مقتدا اصلاحت و نخصت او میدہد یعنی افادہ
 دروسے یا بر باید کہ افادہ اورا مقتید سازد و بعضے قیود مثل ظہور نشا نسبت طالب بطریق افادہ او
 و عدم اضاعت استعداد این و صحبت او و عدم طغیان نفس او و برین ریاست و اقتدا چہ سہوا سے
 نقصانی از وسے زائل شدہ است بواسطہ عدم تزلزل نفس و چون معلوم کنند کہ طالب از وسے نہایت
 افادہ اورا مستفیدہ و در مقتدا و طالب ہنوز قابلیت ترقی است باید کہ ہوشے این معنی را خاطر سازد و اورا

مقتدا در مقام سہل و سخی نشاندہ چہ بعضے از طالبان باشند کہ استعداد ایشان بلند افتادہ باشد
 و قابلیت کمال تحصیل برود حاصل داشته باشند و صحبت این مجذوب اگر اقتضا کمال آن استعداد حاصل شود
 و آن قابلیت بر طرف گردد مثلاً زمینے کہ قابلیت تمام از براسے زراعت گندم داشته باشد اگر توجہ
 گندم و ران زمین اندازند بار بار اندازہ استعداد نیکی آرد و اگر دران زمین تخم ردی گندم یا تخم نخود اندازند
 چه جائے بار کہ تنلوب القابلیت گردد و اگر بالفرض شیخ مقتدا اصلاحت و نخصت او میدہد یعنی افادہ
 دروسے یا بر باید کہ افادہ اورا مقتید سازد و بعضے قیود مثل ظہور نشا نسبت طالب بطریق افادہ او
 و عدم اضاعت استعداد این و صحبت او و عدم طغیان نفس او و برین ریاست و اقتدا چہ سہوا سے
 نقصانی از وسے زائل شدہ است بواسطہ عدم تزلزل نفس و چون معلوم کنند کہ طالب از وسے نہایت
 افادہ اورا مستفیدہ و در مقتدا و طالب ہنوز قابلیت ترقی است باید کہ ہوشے این معنی را خاطر سازد و اورا

مسئلہ چہ دران مکتبہ توجہ بر نفس ہی توجہ نہ کنی توجہ بر دست عملی و اقتدا نفسی آرد

مع آینه و توجہ بقوت نمی کنند و علم جامع حیوة است و اراده
 تابع علم است و قدرت نیز ثابت شد چه ارادت تخصیص احد المتقدّمین
 است این اعتبارات در ذات آب بمنزل شیوانات است
 اگر با وجود این اعتبارات صفات زائده در ذات آب اثبات کرده شود بمنزل صفات
 است بوجود زائد آب باعتبار اولی الحی و عالم قفا در و غیر نمیتوان گفت از برای این اسمی
 ثبوت صفات زائده در کار است پس آنچه در عبارت بعضی مشایخ در اثبات اسمی مذکور از برای
 آب واقع شده است مبتنی آن عدم فرق است میان شیون و صفات و همچنین حکم بنی بودن صفات
 نیز محمول است بر عدم آن فرق و فرق دیگر در میان شیون و صفات آنست که مقام شیون محمول
 بر ایشانی است و مقام صفات پنجمین است محمد رسول الله تعالی علیه السلام و اولیا
 که بر تمام آن امور مستوفی اند و الله تعالی اعلم و جمعین و حصول فیض ثانی ایشان را بتوسط شیوانات است
 و سایر آتیا و جماعت که بر اقدام ایشانند صلوات الله تعالی و بر کائنات علی سینا و عیالهم و علیهم
 انکبهم وصول این فیض بلکه فیض اول هم ایشان را بتوسط صفات است پس گوئیم که اسکمی است
 آن سرور است علی الصلوة و السلام و واسطه وصول فیض و وحی است ظل شان العلم است و این
 شان جان جمیع شیون اجمالی و تفصیلی است و آن ظل معتبر بقابلیت ذات تعالی و تقدس شان
 علم را بلکه جمیع شیون اجمالی و تفصیلی را لیکن باعتبار شمول شان علم را اینها را باید دانست که این قابلیت
 اگر بر رخ است بیان ذات عزت الله و میان شان العلم آچون یک جهت او بر یک است
 و آن جهت ذات است تعالی شان الله در بر رخ نیز رنگ این پیدا نمیشود پس آن بر رخ بر یک جهت
 دیگر که شان العلم است منصبی است پس ناچار آن را ظل آن شان گفته شد و ایضا ظل شئی عبارت
 از ظهور شئی است اگر چه بشیء و مثال باشد در مرتبه و بوم و چون حصول بر رخ بعد حصول طرفین است
 لاجرم این بر رخ در وقت مرکاشف در تحت آن شان منکشف میشود پس باعتبار این ظهور تا با ظاهر اطلال
 بر رخ

کله قال حضرت انبیا
 تسلسل و من اخص
 علی ذلک انما هو ان
 علی السبلات الخ
 الصفت لم یزل
 ان الشیون لم یست
 نزل لاجله من سبله
 ان الله انزل لکم
 علی ما نزل لکم فی
 العلم ان الشیون لم
 یصلح علی الاطلاق
 انما هو من سبله
 ان الله انزل لکم
 علی ما نزل لکم فی
 العلم ان الشیون لم
 یصلح علی الاطلاق
 انما هو من سبله

در بعد از سبله
 علی ما نزل لکم فی
 العلم ان الشیون لم
 یصلح علی الاطلاق
 انما هو من سبله
 ان الله انزل لکم
 علی ما نزل لکم فی
 العلم ان الشیون لم
 یصلح علی الاطلاق
 انما هو من سبله

بعضی چون فیضی و سید احمد

پس تا چارین فانی را فانی فی السد بنا میگفت و باقی را باقی باسد بنا میگفت مطلق فانی و باقی میتوان
گفت یا تقیه یعنی فانی در صفت علم یا باقی آن صفت پس تا چار فناناے محمدیان آید
و بقاے ایشان اکل و ایضا عروج محمدی چون بجایست یون است و شیون را با عالم هیچ مناسبتی
نیست چه عالم ظل صفاتست نه ظل شیون پس فناناے سالک شانه مستلزم فناناے مطلق او باشد
و حیاتی هیچ بقاے وجود سالک و اثر او نماند و همچنین بر تقدیر بقا تامی خود آن شان باقی بیگردد
بحداف فانی در صفت که تمام از خود نمے بر آید و اثرش زایل نیگردد و چه وجود سالک اثر برهان صفت
مطلق آن پس ظهور اصل ماحی و جو ظل باطل نباشد و بقا با ندره فنا است پس محمدی از جوع بقا
بشریت این باشد و از خوف روزه محفوظ چه او یکی از خود برآمده است و با وجود بقا باقی گشته درین محل
موجود صانع باشد بخلاف در صورت فنا که خود در اینجا بواسطه بقاے اثر وجود سالک ممکن
است از اینجا تواند بود و احوال فیکه در میان مشایخ قدس الله تعالی امثال حضرت وجود از مجموع و اصل عدم
و از آن واقع است حق است که اگر محییست محفوظ است از خود و اول و خط است و همچنین است
احکام فیکه در زوال اثر وجود سالک بقا از فناست او واقع است بعضی بزوال عین و اثر قائل گشته اند
بعضی دیگر بزوال اثر را جانزند است تا اند حق درین باب نیز تفصیل است اگر محییست عین و اثر هر دو
که میسازد و غیر او را اثر زوال نمے شود چه صفت که اصل اوست باقی است پس زوال فعل آن
پس ممکن نباشد اینجا و تبقیه است باید است که مراد از زوال عین و اثر زوال خصوصیت وجودی
چه قول بزوال وجودی مستلزم الحاد و زندقه است و جماعه ازین طائفه زوال وجودی تصور کرده اند
از زوال اثر ممکن گریختند و آن را الحاد و زندقه دانستند و الحق ما سحقت باعدک است
حجاست که با وجود قول بزوال وجودی بزوال عین نیز قائل گشته اند چه حکم بزوال عین وجود در رنگ
مکمل بزوال اثر مستلزم الحاد و زندقه است با جمله زوال وجودی در عین و اثر محالست و شهودی
در دو ممکن بلکه واقع لیکن مخصوص محمدی مشرب است پس محمدیان تمام از قلب می آیند و بقلوب

فانی را فانی فی السد بنا میگفت و باقی را باقی باسد بنا میگفت مطلق فانی و باقی میتوان گفت یا تقیه یعنی فانی در صفت علم یا باقی آن صفت پس تا چار فناناے محمدیان آید و بقاے ایشان اکل و ایضا عروج محمدی چون بجایست یون است و شیون را با عالم هیچ مناسبتی نیست چه عالم ظل صفاتست نه ظل شیون پس فناناے سالک شانه مستلزم فناناے مطلق او باشد و حیاتی هیچ بقاے وجود سالک و اثر او نماند و همچنین بر تقدیر بقا تامی خود آن شان باقی بیگردد بخلاف فانی در صفت که تمام از خود نمے بر آید و اثرش زایل نیگردد و چه وجود سالک اثر برهان صفت مطلق آن پس ظهور اصل ماحی و جو ظل باطل نباشد و بقا با ندره فنا است پس محمدی از جوع بقا بشریت این باشد و از خوف روزه محفوظ چه او یکی از خود برآمده است و با وجود بقا باقی گشته درین محل موجود صانع باشد بخلاف در صورت فنا که خود در اینجا بواسطه بقاے اثر وجود سالک ممکن است از اینجا تواند بود و احوال فیکه در میان مشایخ قدس الله تعالی امثال حضرت وجود از مجموع و اصل عدم و از آن واقع است حق است که اگر محییست محفوظ است از خود و اول و خط است و همچنین است احکام فیکه در زوال اثر وجود سالک بقا از فناست او واقع است بعضی بزوال عین و اثر قائل گشته اند بعضی دیگر بزوال اثر را جانزند است تا اند حق درین باب نیز تفصیل است اگر محییست عین و اثر هر دو که میسازد و غیر او را اثر زوال نمے شود چه صفت که اصل اوست باقی است پس زوال فعل آن پس ممکن نباشد اینجا و تبقیه است باید است که مراد از زوال عین و اثر زوال خصوصیت وجودی چه قول بزوال وجودی مستلزم الحاد و زندقه است و جماعه ازین طائفه زوال وجودی تصور کرده اند از زوال اثر ممکن گریختند و آن را الحاد و زندقه دانستند و الحق ما سحقت باعدک است حجاست که با وجود قول بزوال وجودی بزوال عین نیز قائل گشته اند چه حکم بزوال عین وجود در رنگ مکمل بزوال اثر مستلزم الحاد و زندقه است با جمله زوال وجودی در عین و اثر محالست و شهودی در دو ممکن بلکه واقع لیکن مخصوص محمدی مشرب است پس محمدیان تمام از قلب می آیند و بقلوب

می پیوندند از تعقلب احوال آزادند و از ترتیب با سواس بالکلیه هر دو دیگر از چون وجود آن را دیگر
 است و تعقلب احوال تقدیر وقت شخصی از مقام قلب ندارند چه وجود آنها و تعقلب احوال از شتب
 متوخر حقیقتی باسمه قلبییم است پس شه و دیگران همیشه در پرده باشد چه هر قدر که از بقایا بے وجود یک
 ثابت است پرده مطلوب همان قدر است و چون اثر باقیمت پرده همان اثر است معرفت
 اگر ساک از راه سلوک غیر متعارف در مرتبه از مراتب فوق است که رب اوست برسد و آنکه آن
 ام رسد در آن مرتبه فانی و متمسک کرده و فنا فی الله در آن صورت گفتن نیز درست است همچنین
 است بقایان مرتبه پر تحمیس فنا فی الله بدان ام باعتبار آنست که آن مرتبه انونی است از مراتب
 سایر آفنیه معرفت سلوک انواع است بعضی را بے تقدم جذب است و بعضی دیگر را جذبیه بر
 سلوکشان مقدم است و جماعه را در آثار فاضله منازل سلوک جذبیه حاصل میشود و بیسمه را بطے تنازل
 سلوک میسر می شود اما آنچه جذبیه نیستند تقدم جذبیه بیان راست و باقی اقسام همچنین تعلق دارد
 سلوک مجبان عبارات او طے مقامات عشره مشهوره است بر ترتیب و تفصیل و در سلوک مجبوجان
 خلاصه مقامات عشره حاصل میشود بر ترتیب و تفصیل کار سے ندارند علم بوحده وجود و مانند آن از احاطه
 و سرمان و رعیت و انیه بجدیه تقدم یا متوسطه است و البته است سلوک خالص جذبیه بنهتیمان بائشال
 این علوم مناسبت نیست چنانکه بالا گذشت و حق الیقین نهتیمان را نیز بعلوم مناسبت نوجیه وجود است
 نیست هر جایان حق الیقین ب مقام مناسب از باب توحید وجود کرده اند آن حق الیقین مجذوبان
 مبتدی یا متوسطه است معرفت بعضی نشان فرموده اند که چون کار طالب بجدیه برسد بعد از آن
 راه بر همان جذبیه است و پس یعنی احتیاج متوسط را هر دیگر ندارد و جهان جذبیه کافی است اگر این
 جذبیه بجدیه بیسری امداراده نموده اند سبے کافی است اما لفظ راه برتسانی این اراده است چه بعد
 ازین فی الله سائتم نیست که در قطع آن محتسج بر ابر باشد همچنین جذبیه تقدم هم را در نیست
 چنانکه تنها و راز عیار است پس تا چار جذبیه متوسطه اراده نموده باشند و کفایت او در وصول بطلب

شبه نفسی غیر طبیعی
 می بیند غیر طبیعی
 شاد است من

شبه درایستی که
 گفته می شود که هرگاه
 منبسط می شود و آنرا

شبه همه در این
 در نظر گرفته اند و
 وجه منبسط کردن آنرا

شبه در این
 در نظر گرفته اند و
 وجه منبسط کردن آنرا

شبه در این
 در نظر گرفته اند و
 وجه منبسط کردن آنرا

شبه در این
 در نظر گرفته اند و
 وجه منبسط کردن آنرا

شبه در این
 در نظر گرفته اند و
 وجه منبسط کردن آنرا

سه میوه صفت انام را و سلوک کشد بانکه نام

بسم الله الرحمن الرحيم

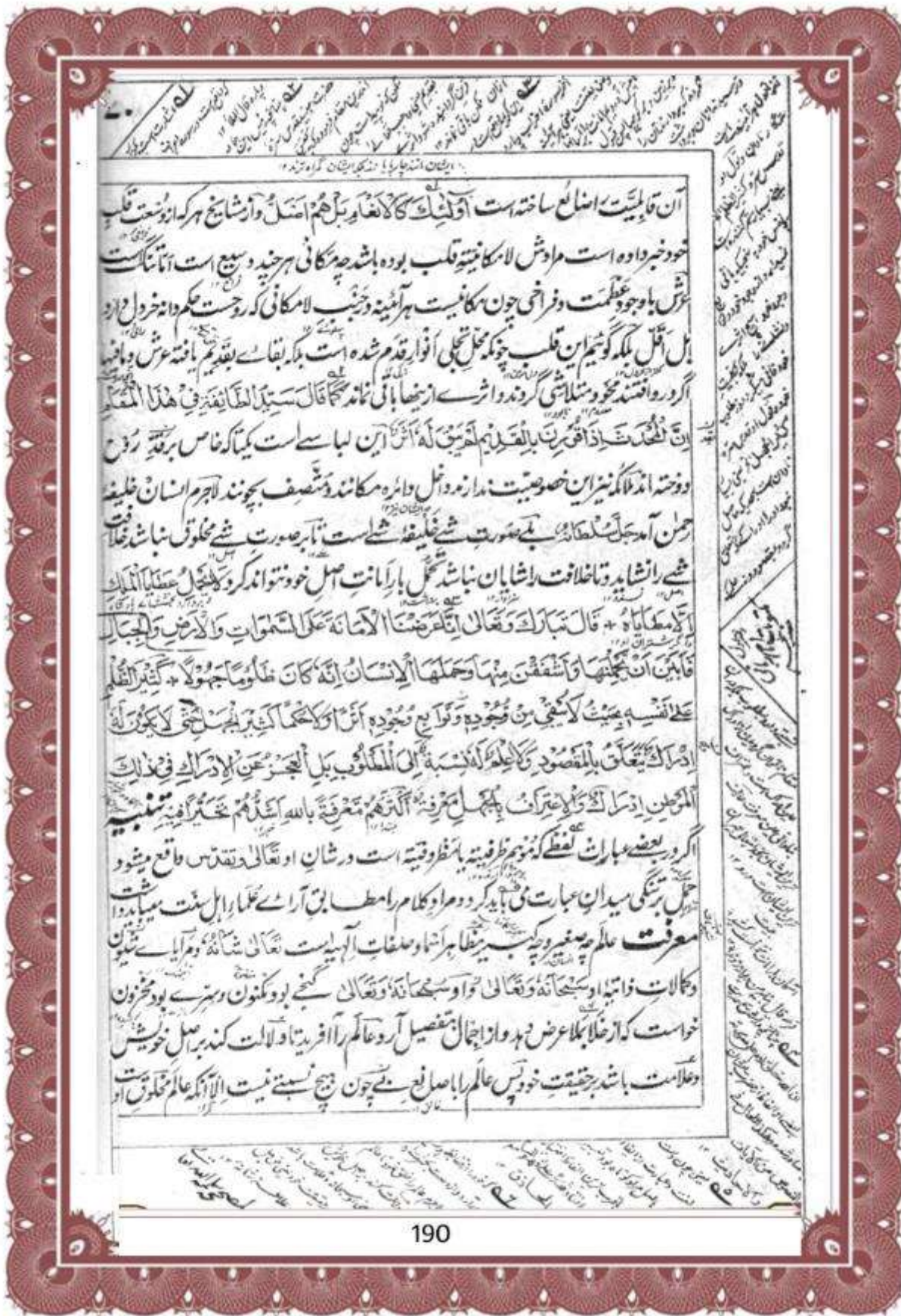
معلوم نمیشود چه بسیار است در وقت حصول این جذب از خروج بغوغ تعاصد نموده اند و بهمان
 جذب را جذب نهایت انگاشت اگر کافی است بود و اثنای راه میگذشت است آن جذب متقدم چون محبوبان
 علق دارند اگر کافی باشد نجایش دارد و محبوبان را بقلاب عنایت خواهند کشید و در اثنای طریق نخواهند
 داشت اما این کفایت در حق جمیع جذبات متقدم هم ممنوعست جذب که انجام کار او بسبب
 شد کافی است و اگر بسبب نیاید محذوب است از محبوبان نیست خامنه طائفه از شایع
بِسْمِ اللّٰهِ تَعَالٰی اَمَّا الرَّحْمٰهُمُ كَفْتَهُ اِنَّهُ كَتَبَ لِيْ ذَاتِيْ مَدْرَلْ شَعُوْرًا مَّحْطَلٌ حَسْبٌ بَعْضُهُ اِيْشَانِ اَزْ
مَالِ خُوْرٍ جَنِيْنٍ كَفْتَهُ اِنَّهُ كَرُوْمَتِ نَهْوَرٍ اِيْنِ تَجَلِيْ ذَاتِيْ تَا مَدْرَسَةِ حَسْبٌ مَّحْرَكَتِ فَنَادُوْهُ مَرْمُوْمٌ
 مے انگاشته و بعضی دیگر منبع کلام و جود آن در تجلی ذات کرده است حقیقت این سخن آنست که این تجلی
 ذات در پرده است از آنجا و بقا و پرده بواسطه بقایا مے اثر وجود صاحب تجلی است و آن
 مے شعوری بواسطه آن بقیه است اگر تمام فانی میگشت و به بقا باشد شرف می شد آن تجلی
 هرگز او را میسوزنید ساخت *شَعْرٌ خَيْرٌ بِاللَّيْلِ اِنَّ مَن تَشَّيْهَا وَمَنْ هَوَّلَاكَ اَكَيْفَ خَيْرٌ*
اَقْبَلْ مَا يَسَّرَ نَارًا مَّتَى سُوْرُوْهُ مَسْلَا مِثْلُ شُوْرُوْ مَا يَغِيْنُ نَارًا مَّتَى كَيْفَ خَيْرٌ بَلْ كُوْنِيْ اَمَّ
 تجلی که در پرده است ذات تجلی ذات نیست داخل تجلی صفات است تجلی ذات که مخصوص آن حضرت
كَلِمَةُ الصَّلٰوةِ وَالصَّلٰوةِ كَلِمَةُ التَّوْبَةِ تجلی مے پرده است و علامت پرده بشعوری است و بشعوری
 از دور نیست و دلیل بے پروگی شعور است و شعور در کمال حضور است بزرگه از حال صاحب
 این تجلی که بالا صالته والا استقلال است چنین نسبت را و *عَلَيْكَ اَلْعُقْرَانُ اَجَاكَ كَفْتَهُ*
 بیروش رفت بیک پر تو صفت به تو عین ذات می نگری و میسمی به تو همین تجلی ذاتی که
 بے پرده است محبوبان را و امی است و مجبان را بزقی ذکر که آندان محبوبان رنگ ارواح شان
 گرفته آندان نسبت در کلتی ایشان سیرایت کرده است و در مجبان این سیرایت بر ذیل ندرت است
اَوَّلِيْ وَرَدٍ رِيْضِيْ نَبِيْ عَلِيٍّ مِيْرَا الصَّلٰوةِ اَمَّهَا وَمِنْ الصَّلٰوةِ اَلْمَاهِيَةُ اَوَّلِيْ شَدَّةً

معلوم نمیشود چه بسیار است در وقت حصول این جذب از خروج بغوغ تعاصد نموده اند و بهمان
 جذب را جذب نهایت انگاشت اگر کافی است بود و اثنای راه میگذشت است آن جذب متقدم چون محبوبان
 علق دارند اگر کافی باشد نجایش دارد و محبوبان را بقلاب عنایت خواهند کشید و در اثنای طریق نخواهند
 داشت اما این کفایت در حق جمیع جذبات متقدم هم ممنوعست جذب که انجام کار او بسبب
 شد کافی است و اگر بسبب نیاید محذوب است از محبوبان نیست خامنه طائفه از شایع
بِسْمِ اللّٰهِ تَعَالٰی اَمَّا الرَّحْمٰهُمُ كَفْتَهُ اِنَّهُ كَتَبَ لِيْ ذَاتِيْ مَدْرَلْ شَعُوْرًا مَّحْطَلٌ حَسْبٌ بَعْضُهُ اِيْشَانِ اَزْ
مَالِ خُوْرٍ جَنِيْنٍ كَفْتَهُ اِنَّهُ كَرُوْمَتِ نَهْوَرٍ اِيْنِ تَجَلِيْ ذَاتِيْ تَا مَدْرَسَةِ حَسْبٌ مَّحْرَكَتِ فَنَادُوْهُ مَرْمُوْمٌ
 مے انگاشته و بعضی دیگر منبع کلام و جود آن در تجلی ذات کرده است حقیقت این سخن آنست که این تجلی
 ذات در پرده است از آنجا و بقا و پرده بواسطه بقایا مے اثر وجود صاحب تجلی است و آن
 مے شعوری بواسطه آن بقیه است اگر تمام فانی میگشت و به بقا باشد شرف می شد آن تجلی
 هرگز او را میسوزنید ساخت *شَعْرٌ خَيْرٌ بِاللَّيْلِ اِنَّ مَن تَشَّيْهَا وَمَنْ هَوَّلَاكَ اَكَيْفَ خَيْرٌ*
اَقْبَلْ مَا يَسَّرَ نَارًا مَّتَى سُوْرُوْهُ مَسْلَا مِثْلُ شُوْرُوْ مَا يَغِيْنُ نَارًا مَّتَى كَيْفَ خَيْرٌ بَلْ كُوْنِيْ اَمَّ
 تجلی که در پرده است ذات تجلی ذات نیست داخل تجلی صفات است تجلی ذات که مخصوص آن حضرت
كَلِمَةُ الصَّلٰوةِ وَالصَّلٰوةِ كَلِمَةُ التَّوْبَةِ تجلی مے پرده است و علامت پرده بشعوری است و بشعوری
 از دور نیست و دلیل بے پروگی شعور است و شعور در کمال حضور است بزرگه از حال صاحب
 این تجلی که بالا صالته والا استقلال است چنین نسبت را و *عَلَيْكَ اَلْعُقْرَانُ اَجَاكَ كَفْتَهُ*
 بیروش رفت بیک پر تو صفت به تو عین ذات می نگری و میسمی به تو همین تجلی ذاتی که
 بے پرده است محبوبان را و امی است و مجبان را بزقی ذکر که آندان محبوبان رنگ ارواح شان
 گرفته آندان نسبت در کلتی ایشان سیرایت کرده است و در مجبان این سیرایت بر ذیل ندرت است
اَوَّلِيْ وَرَدٍ رِيْضِيْ نَبِيْ عَلِيٍّ مِيْرَا الصَّلٰوةِ اَمَّهَا وَمِنْ الصَّلٰوةِ اَلْمَاهِيَةُ اَوَّلِيْ شَدَّةً

۲۸
 قال في الرسالة الغفرية لا زوسل الله على علم قال في وقت لا يصعب فيه تعبير في روى الشاهد من على انه سطر الله كلف
 كان اذا دخل منزله من دخله ثلثه اجزاء جزء لله وجزء لاهله وجزء لنفسه وفي صحيح البخاري قال عليه السلام ان كنت
 كحديثكم ان بيت يعلون وفيه يقين وهذا الصواب بنفعا كتب بتملكه الصوفية كالحسين في السير الواسعة

لمنع الله وقت مراد وقت نه اين تجلی برقی است زیرا که این تجلی در حق آن سرور که باو شد
 مراد است علی الصلوة کللت لاهله واهلی است بلکه نوعی از خصوصیت درین تجلی واهی است
 که آن بسبب قوت واقع است مگر لا ینفق علی لاهله با به معرفت شایخ قدس الله تعالی
 انظر لهم در بیان حدیث لی منع الله وقت لا ینفق فی لاهله واهله مفترک و لا ینفق علی احد
 فوطا انه اندر جمیع احوال وقت و وقت ستم مراد شده اند و جمیع دیگر بر قدرت وقت قائل گشته اند
 و حق آنست که با وجود استمرار وقت و وقت تا در زیر تحقیق است حکما یعنی لا یسار الیک ایضا و از این
 حقیقت آن وقت تا در در وقت او از نماز است و همانا که آن سرور علی الصلوة و الاکتاف در حدیث
 قدس علی فی الصلوة بان اشارت فرموده است و ایضا آن سرور فرموده علی الصلوة و الاکتاف و الخیر
 اقرب ما ینفک من التبعیث فی الصلوة و قال تبارک و تعالی و انصت لافقوت پس در هر
 مرتبه که قرب آهی جگشانه بیشتر است گنجایش غیر در آن وقت یعنی تراست و آنچه بعضی از شیخ قدس
 الله تعالی آنرا هم فرموده است و از قوت حال خود و استمرار آن چنین خبر داده است حقیق حال
 تعالی فی الصلوة کمالی قبل الصلوة فالصلاة الذکریة الذکر الذکر یعنی آنست که او را
 و الاکتاف آید و آنست که استمرار وقت تحقیق است سخن در آنست که با وجود استمرار حالتی نادره
 هم واقع است یا نه جمعی را که بر قدرت وقت اطلاع نداده اند یعنی آن قائل گشته اند و جمعی دیگر را
 که ازان مقام بهره داده اند بان اعتراف نموده اند و بحق کس را که بطفیل آن حضرت علی الصلوة
 و الخیر و از جامعیت دادهاند و از دولت قرب آن شیرینی ارزانی داشته اند اصل قلیل اند و حق
 الله سبحانه و تعالی که به تحقیق این هدایا منزه است عن الحاجة علی الله الصلوة و الخیر
 معرفت مستهبان از باب صفات و علوم و معارف مجذوبان نیز دیکند و از دولت و شرف
 هر دو شان نیز کم رنگ چه هر دو از باب قلوب اند حاله مسافری که باب از باب صفات از تفصیل
 اطلاع اند بخلاف مجذوبان و ایضا از باب صفات بواسطه سلوک و عروج بفضو قریب بیشتر دارند
 که در تمام صفات معبرند

منه بیان کلمات قدس
 و حق آنست که با وجود استمرار وقت و وقت تا در زیر تحقیق است حکما یعنی لا یسار الیک ایضا و از این
 حقیقت آن وقت تا در در وقت او از نماز است و همانا که آن سرور علی الصلوة و الاکتاف در حدیث
 قدس علی فی الصلوة بان اشارت فرموده است و ایضا آن سرور فرموده علی الصلوة و الاکتاف و الخیر
 اقرب ما ینفک من التبعیث فی الصلوة و قال تبارک و تعالی و انصت لافقوت پس در هر
 مرتبه که قرب آهی جگشانه بیشتر است گنجایش غیر در آن وقت یعنی تراست و آنچه بعضی از شیخ قدس
 الله تعالی آنرا هم فرموده است و از قوت حال خود و استمرار آن چنین خبر داده است حقیق حال
 تعالی فی الصلوة کمالی قبل الصلوة فالصلاة الذکریة الذکر الذکر یعنی آنست که او را
 و الاکتاف آید و آنست که استمرار وقت تحقیق است سخن در آنست که با وجود استمرار حالتی نادره
 هم واقع است یا نه جمعی را که بر قدرت وقت اطلاع نداده اند یعنی آن قائل گشته اند و جمعی دیگر را
 که ازان مقام بهره داده اند بان اعتراف نموده اند و بحق کس را که بطفیل آن حضرت علی الصلوة
 و الخیر و از جامعیت دادهاند و از دولت قرب آن شیرینی ارزانی داشته اند اصل قلیل اند و حق
 الله سبحانه و تعالی که به تحقیق این هدایا منزه است عن الحاجة علی الله الصلوة و الخیر
 معرفت مستهبان از باب صفات و علوم و معارف مجذوبان نیز دیکند و از دولت و شرف
 هر دو شان نیز کم رنگ چه هر دو از باب قلوب اند حاله مسافری که باب از باب صفات از تفصیل
 اطلاع اند بخلاف مجذوبان و ایضا از باب صفات بواسطه سلوک و عروج بفضو قریب بیشتر دارند
 که در تمام صفات معبرند



این قابلیت اصناع ساخته است اولشک کالغایو بل هم امتل و ارشایح هر که از نوعت قلب خود خبر داده است مرادش لا سکا نیتیه قلب بوده باشد چه مکافی هر چند وسیع است آنگاه است عرش با وجود عظمت و فراخی چون مکافیت هر مبدئیه و ترتیب لا مکافی که در حست حکم دانه خردل از بل آقل بلکه گوئیم این قلب چونکه محل مخی افوار قده مر شده است بجا بقائت بقیوم یا نتمه عرش و بانیه اگر در وقت خود و متلاشی کردن و اثرش از بیجا بانی نامد حکم قال سید الطائفة فی هذا المعنی ان اللغات اذا قررت بالعلم لم یبق له اثر ان لباسه است یکنا که فاس برتیه روح و نتمه اندک نیز این خصوصیت مداره و در مل و امره مکانند و تصفیح چونکه لاجرم انسان خلیفه حسن آمد جنگ سلطه که بجه صورتش شی خلیفه شمس است تا بر صبرت شی مخلوق نباشد غمناک شی رانشارد و ماخلافت را شانان نباشد عمل بارامات اصل خود نتواند کرد و کتبنا عظماء الملائک

مفید است که بدانیم
نیتیه قلب با وجود عظمت و فراخی چون مکافیت هر مبدئیه و ترتیب لا مکافی که در حست حکم دانه خردل از بل آقل بلکه گوئیم این قلب چونکه محل مخی افوار قده مر شده است بجا بقائت بقیوم یا نتمه عرش و بانیه اگر در وقت خود و متلاشی کردن و اثرش از بیجا بانی نامد حکم قال سید الطائفة فی هذا المعنی ان اللغات اذا قررت بالعلم لم یبق له اثر ان لباسه است یکنا که فاس برتیه روح و نتمه اندک نیز این خصوصیت مداره و در مل و امره مکانند و تصفیح چونکه لاجرم انسان خلیفه حسن آمد جنگ سلطه که بجه صورتش شی خلیفه شمس است تا بر صبرت شی مخلوق نباشد غمناک شی رانشارد و ماخلافت را شانان نباشد عمل بارامات اصل خود نتواند کرد و کتبنا عظماء الملائک

لاکما یاءه . قال تبارک و تعالی اتقوا ضیاء الامانة علی السموات والارض والعباد فابین ان یحکمها او اشققن منها وحکمها الانسان انه کان ظلو ما یجوز و لا یکنذ القلم علی انفسه و هیئت لا یغنی من فوجوده و توابع فوجوده اثر او که حکمنا که بر نفسش لا یکنز له اذک یعاتق بالمقصود که لا یعلم لکنسبه الی المملوک بل العجز عن الاذک فی عذاک المرءین اذک لا یعرفان یحکم ل تعرفه الا کتمهم معرفته بالله اشکدتم تخیر فی تسمیه اگر و بعضه عبارات لفظه که نموده ظرفیه یا نظر و قیه است در شان او تعالی و تقدس واقع میشود حکم بزرگی میدان عبارت می باید کرد و در مراد کلام را مطلق این آراشی علم اهل سنت میسازد و معرفت عالم چه معنی و کچه سبب بر ظاهر آنها و حقیقت الیه نیست تعالی شناسد و در ایست تخیر و کلمات فواتیه او سبحانه و تعالی تو او سبحانه و تعالی گنجه بود و مکنون و مبرس بود مخزون خواست که از خلق ملاء عرض نهد و از اجماع تمفصیل آرو عالم را افرید تا دلالت کند بر اصل خویش و علامت باشد بر حقیقت خود پس عالم را باصلی نیست چون پنج نسبت نیست الا که عالم مخلوق او

این قابلیت اصناع ساخته است
اولشک کالغایو بل هم امتل و ارشایح هر که از نوعت قلب خود خبر داده است
مرادش لا سکا نیتیه قلب بوده باشد چه مکافی هر چند وسیع است
آنگاه است عرش با وجود عظمت و فراخی چون مکافیت هر مبدئیه و ترتیب لا مکافی که در حست حکم دانه خردل از بل آقل بلکه گوئیم این قلب چونکه محل مخی افوار قده مر شده است
بجا بقائت بقیوم یا نتمه عرش و بانیه اگر در وقت خود و متلاشی کردن و اثرش از بیجا بانی نامد حکم قال سید الطائفة فی هذا المعنی ان اللغات اذا قررت بالعلم لم یبق له اثر ان لباسه است یکنا که فاس برتیه روح و نتمه اندک نیز این خصوصیت مداره و در مل و امره مکانند و تصفیح چونکه لاجرم انسان خلیفه حسن آمد جنگ سلطه که بجه صورتش شی خلیفه شمس است تا بر صبرت شی مخلوق نباشد غمناک شی رانشارد و ماخلافت را شانان نباشد عمل بارامات اصل خود نتواند کرد و کتبنا عظماء الملائک

وویل است بر کلمات مخزونه او تمالی و تفکرتی تا آید این هر حکمی که هست از جنس اتحاد و
 و احاطه و تعینت از سکر و قوت و غلبه حالت آکا بر تقسیم الاحوال که از قبح سخن ایشان را بشنید
 از زانی و دشت اندازین علوم مستبصری مستغنی اند اگر چه بعضی ایشان را در آشنای راه این علوم
 حاصل میشود و اما الاخره از اینها میگردد زاننده و مطابق علوم شریعت علوم کدنی برایشان ایزاد میگردد
 شناسای از برای تحقیق این بحث بیان کنیم تا علم مخزونه را در صورتی که کلمات مخزونه خود را
 در وجه ظهور آن کلمات مخزونه خود را بر کار معلوم و بدایع و حروف و اصوات نماید تا در پرده آن حروف
 با اصوات آن کلمات را معلوم سازد و آن فنون را اظهار نماید پس درین صورت این حروف اصوات
 و احوال را بمعانی حسنه و نه بلکه آن عالم موجود است نسبت نیست الا آنکه آن عالم موجود اینهاست
 و اینها در احوال اندر کلمات مکتوبه او حروف و اصوات را علمین عالمی این آن معانی گفتن معنی ندارد و همچنین
 حکم با احاطه و تعینت در این مادی غیر واقع است معانی بهمان صفت مخزونه اند از آنکه چون
 در میان معانی و صاحب معانی و در میان حروف و اصوات مناسبت و الیه و مدلولیت متحقق
 است بعضی معانی زاننده و مبر است و این حروف و اصوات در خارج موجودند آنکه آن عالم و معانی مخزونه او از آن
 نسبت زاننده منزه و مبر است و این حروف و اصوات در خارج موجودند آنکه آن عالم و معانی
 موجودند و آن حروف و اصوات او با هم و خیالات اند پس عالم که عبارت از ما سواس است
 در خارج موجود است یا الچی و الطلی و الکتون الذی یجین ذانکه عالم او با هم و خیالات است این
 تهرب بعینه تهرب سوفسطائی است که عالم را او با هم و خیالات میداند اثبات حقیقت در عالم
 نمودن عالم را از او با هم و خیالات نمی برآورد حقیقت موجود شد نه عالم زیرا که عالم وراثت آن حقیقت
 مفروض است تنبیه مراد از مظهر است و قرآنیست عالم را اسما و صفات را قرآنیست او است موصوف
 اسما و صفات را نه اسما و صفات را باقیانها اسم در رنگ مسنی مخاطب هیچ قرآت نمیشود و وصف
 موصوف مستقیم مظهر دیگر دوست و در تکلیف صورت معنی چگونه بچند و در تکلیف گدایان سلطان نام

این سخن را در صورتی که کلمات مخزونه خود را در وجه ظهور آن کلمات مخزونه خود را بر کار معلوم و بدایع و حروف و اصوات نماید تا در پرده آن حروف با اصوات آن کلمات را معلوم سازد و آن فنون را اظهار نماید پس درین صورت این حروف اصوات و احوال را بمعانی حسنه و نه بلکه آن عالم موجود است نسبت نیست الا آنکه آن عالم موجود اینهاست و اینها در احوال اندر کلمات مکتوبه او حروف و اصوات را علمین عالمی این آن معانی گفتن معنی ندارد و همچنین حکم با احاطه و تعینت در این مادی غیر واقع است معانی بهمان صفت مخزونه اند از آنکه چون در میان معانی و صاحب معانی و در میان حروف و اصوات مناسبت و الیه و مدلولیت متحقق است بعضی معانی زاننده و مبر است و این حروف و اصوات در خارج موجودند آنکه آن عالم و معانی مخزونه او از آن نسبت زاننده منزه و مبر است و این حروف و اصوات در خارج موجودند آنکه آن عالم و معانی موجودند و آن حروف و اصوات او با هم و خیالات اند پس عالم که عبارت از ما سواس است در خارج موجود است یا الچی و الطلی و الکتون الذی یجین ذانکه عالم او با هم و خیالات است این تهرب بعینه تهرب سوفسطائی است که عالم را او با هم و خیالات میداند اثبات حقیقت در عالم نمودن عالم را از او با هم و خیالات نمی برآورد حقیقت موجود شد نه عالم زیرا که عالم وراثت آن حقیقت مفروض است تنبیه مراد از مظهر است و قرآنیست عالم را اسما و صفات را قرآنیست او است موصوف اسما و صفات را نه اسما و صفات را باقیانها اسم در رنگ مسنی مخاطب هیچ قرآت نمیشود و وصف موصوف مستقیم مظهر دیگر دوست و در تکلیف صورت معنی چگونه بچند و در تکلیف گدایان سلطان نام

صه زیگر تقدیر بر این حقیقت و عالم صفت موجودند عالم

چه کار دارو به معرفت محل تابان آنسور و علی الصلوة والسلامه والحقیه اگر چه بواسطه
 اتباع آنحضرت علیه الصلوة والسلامه والحقیه از تجلی ذات که بالاصالة خاصه آنحضرت است
 علیه الصلوة والسلامه نصیب و سایر انبیاء را علینیت و علیهم الصلوات والصلواته والصلوات
 تجلیات صفات است و تجلی ذات اشرف است از تجلی صفات لیکن باید دانست که انبیا را صلی
 قیوم الصلوات والقیات و تجلیات صفات مراتب قرب حاصل است که محل تابان بن
 است را نیست با وجود تجلی ذات بطریق تبعیت شمس شخصیت جمال آفتاب در اجزای
 طے کرده با آفتاب برسد و در میان آفتاب و او غیر از حلیه رقیقه نماند و شخصه دیگر با وجود
 ذات آفتاب در عروج بان مراتب عاجز است هر چند میان او و آفتاب مائلی در میان نیست
 شک نیست که شخص اول نزدیکتر است با آفتاب و عالمتر است بحالات و قیقه او پس در هر که
 قرب بیشتر است و معرفت زیاد تر فاصله است پس هیچ ذلی از اولیای این امت که خیر الامم است
 با وجود افضلیت پیغمبر خویش بر مرتبه هیچ نبی از انبیا نرسد اگر چه او را بواسطه متابعت پیغمبر خویش
 از مقام مابه الافضلیت نصیب حاصل شود فضل کلی انبیا راست اولیا کفیلی اند و یکی کفیلی است
 انحر الکلاد به کل الله سبحانه علیه ذلک و کل جمیع نعمایه والصلوات والسلامه علیه
 افضل انبیا به کل جمیع الانبیاء والمرسلین والصلوات والسلامه علیه و کل الصلوات

سعد بن عبدالله بن مسعود
 را به صلوات انبیا است
 تجلیات صفات است
 طے در تمام فضیلت
 کل تابان از زمین
 با این طریقه صلوات
 است

کتاب معرفت
 در بیان صفات
 آنحضرت
 علیه الصلوات
 والسلامه علیه
 و کل الصلوات
 والسلامه علیه

والمشکله
مکتوب ووصف مناد و مشتم
 والصلوات

بسیار بسیار کپوری صدور یافته در منع از ادای صلوة نوافل جماعت مانند نماز عاشورا و توبه
 و شنبات غیره و این است بسم الله الرحمن الرحیم اللهم الذي نشر لنا همتا بعدة سيد
 المرسلين وحببناهم ان يكتب المبتدعات في الدين والصلوة والسلامه على من مع
 بنات الضلالة وترفع اعلام الهداية وكنى الابرار وخصه الاختيار ببدانست که

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**